

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فارسی (۳)

ادبیات و علوم انسانی — علوم و معارف اسلامی
ریاضی و فیزیک — علوم تجربی —

راهنمای معلم

پایه دوازدهم
دوره دوم متوسطه

منابع استعدادی آرامش



تمامی جزوات کانال رایگان میباشد.



وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:

راهنمای معلم فارسی (۳) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۳۳۶۶

پدیدآورنده:

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

محمّدالدین بهرام‌محمدیان، عباسعلی وفائی، احمد خاتمی، حسین قاسم‌پورمقدم، حسن ذوالفقاری، شهناز عبادتی، محمدعلی کمالی‌نهاد، غلامرضا عمرانی، معصومه نجفی‌پازکی و ملاحت نجفی‌عرب (اعضای شورای برنامه‌ریزی)

مدیریت آماده‌سازی هنری:

حسین قاسم‌پور مقدم، سکینه نجاتی، علی پورامن (اعضای گروه تألیف) - علی شیوا (ویراستار) اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی:

احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری) - زهره بهشتی‌شیرازی (صفحه‌آرا) - سیده فاطمه محسنی، رعنا فرج‌زاده‌درونی، شهلا دالایی، کبری اجابتی و ناهید خیام‌باشی (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر:

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران - ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه:

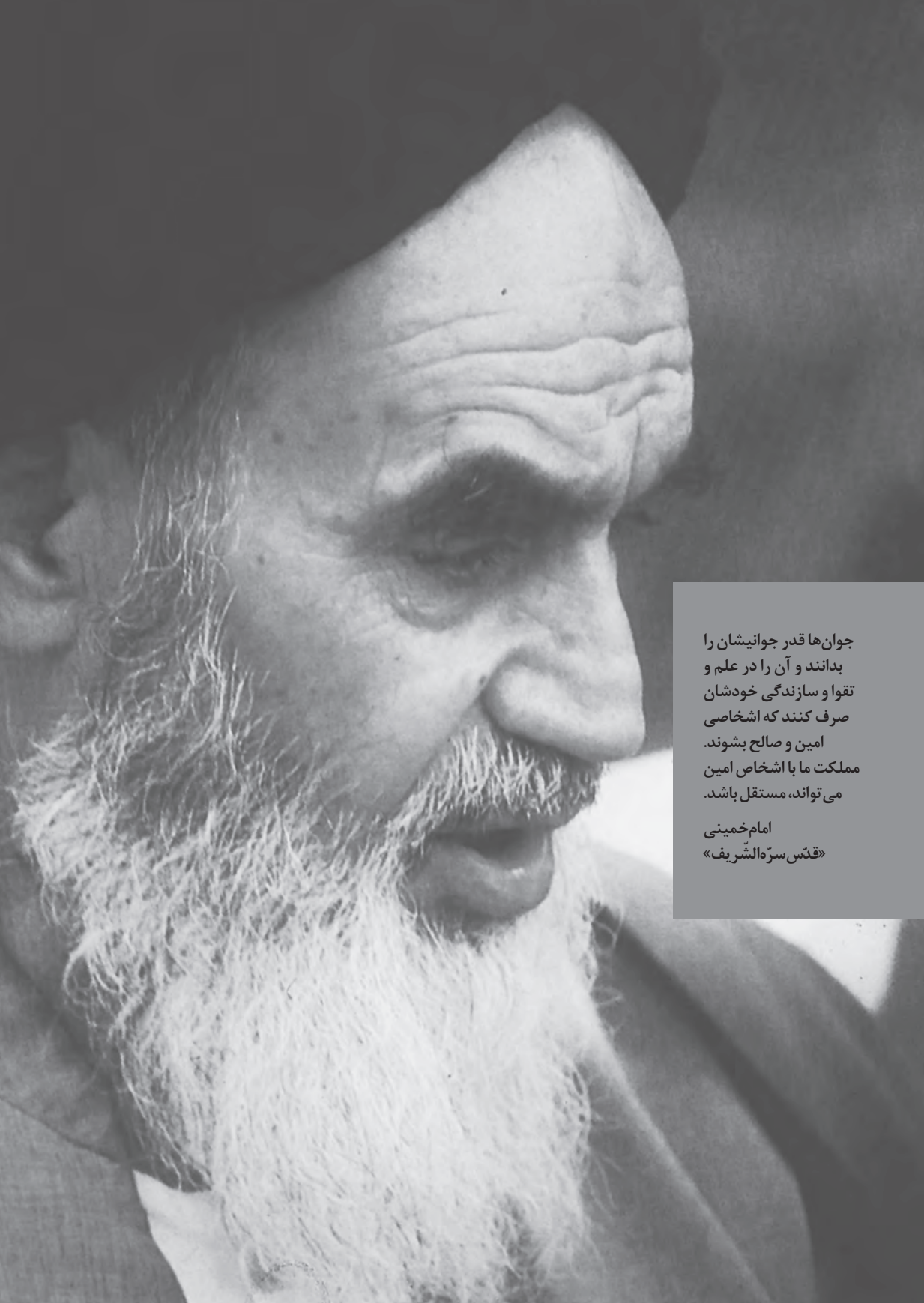
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ:

چاپ اول ۱۳۹۷

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۲۷۶-۸

ISBN: 978-964-05-3276-8



جوان‌ها قدر جوانیشان را
بدانند و آن را در علم و
تقوا و سازندگی خودشان
صرف کنند که اشخاصی
امین و صالح بشوند.
مملکت ما با اشخاص امین
می‌تواند، مستقل باشد.

امام خمینی
«قدس سره الشریف»

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکتیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان، ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

بخش نخست: کلیات

۲	مبانی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
۵	رویکردهای حاکم بر برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
۷	اصول برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی در دوره دوم متوسطه
۱۲	اهداف کلی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
۱۵	کالبدشناسی و تحلیل ساختار کتاب فارسی دوازدهم
۲۲	کلیاتی مربوط به خوانش و لحن متن
۳۳	کلیاتی درباره دانش‌های زبانی و ادبی
۳۷	آموزه‌های ادبی فارسی
۴۷	ارزشیابی در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی متوسطه

بخش دوم: بررسی درس‌ها

۵۴	ستایش
----	-------

فصل یکم : ادبیات تعلیمی

۵۹	نمایه فصل یکم
۶۰	نمایه درس یکم
۶۲	درس یکم : شکرِ نعمت
۶۸	کارگاه متن پژوهی
۷۰	گنج حکمت : گمان
۷۱	نمایه درس دوم
۷۳	درس دوم : مست و هُشیار
۷۶	کارگاه متن پژوهی

۷۹	شعر خوانی : در مکتب حقایق
۸۱	طرح درس روزانه

فصل دوم : ادبیات پایداری

۸۴	نمایه فصل دوم
۸۵	نمایه درس سوم
۸۸	درس سوم : آزادی
۹۱	کارگاه متن پژوهی
۹۲	گنج حکمت : خاکریز
۹۴	درس چهارم : درس آزاد (ادبیات بومی ۱)
۹۷	نمایه درس پنجم
۱۰۰	درس پنجم : دماوندیه
۱۰۵	روان خوانی : جاسوسی که الاغ بود

فصل سوم : ادبیات غنایی

۱۰۹	نمایه فصل سوم
۱۱۰	نمایه درس ششم
۱۱۳	درس ششم : نی نامه
۱۱۸	کارگاه متن پژوهی
۱۱۹	گنج حکمت : آفتاب جمال حق
۱۲۰	نمایه درس هفتم
۱۲۳	درس هفتم : در حقیقت عشق
۱۲۷	کارگاه متن پژوهی
۱۲۸	شعر خوانی : صبح ستاره باران

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

۱۳۰	نمایه فصل چهارم
-----	-----------------

۱۳۱.....	نمایه درس هشتم
۱۳۳.....	درس هشتم : از پاریز تا پاریس
۱۳۹.....	کارگاه متن پژوهی
۱۴۰.....	گنج حکمت : سه مَرکب زندگی
۱۴۱.....	نمایه درس نهم
۱۴۳.....	درس نهم : کویر
۱۴۹.....	کارگاه متن پژوهی
۱۵۱.....	روان خوانی : بوی جوی مولیان
۱۵۶.....	طرح درس روزانه

فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

۱۵۹.....	نمایه فصل پنجم
۱۶۰.....	نمایه درس دهم
۱۶۳.....	درس دهم : فصل شکوفایی
۱۶۴.....	گنج حکمت : تیرانا
۱۶۷.....	نمایه درس یازدهم
۱۶۹.....	درس یازدهم : آن شب عزیز
۱۷۳.....	شعر خوانی : شکوه چشمان تو

فصل ششم : ادبیات حماسی

۱۷۵.....	نمایه فصل ششم
۱۷۶.....	نمایه درس دوازدهم
۱۷۹.....	درس دوازدهم : گذر سیاووش از آتش
۱۸۸.....	گنج حکمت : در جوانمردی کوش
۱۹۰.....	نمایه درس سیزدهم
۱۹۲.....	درس سیزدهم : خوان هشتم
۲۰۱.....	شعر خوانی : ای میهن!

فصل هفتم : ادبیات داستانی

۲۰۲.....	نمایه فصل هفتم
۲۰۳.....	نمایه درس چهاردهم
۲۰۶.....	درس چهاردهم : سی مرغ و سیمرغ
۲۱۳.....	گنج حکمت : کلان تر و اولی تر
۲۱۴.....	درس پانزدهم : درس آزاد (ادبیات بومی ۲)
۲۱۶.....	نمایه درس شانزدهم
۲۱۸.....	درس شانزدهم : کباب غاز
۲۲۷.....	کارگاه متن پژوهی
۲۲۹.....	روان خوانی : ارمیا

فصل هشتم : ادبیات جهان

۲۳۱.....	نمایه فصل هشتم
۲۳۲.....	نمایه درس هفدهم
۲۳۴.....	درس هفدهم : خنده تو
۲۳۶.....	کارگاه متن پژوهی
۲۳۷.....	گنج حکمت : مسافر
۲۳۹.....	نمایه درس هجدهم
۲۴۱.....	درس هجدهم : عشق جاودانی
۲۴۴.....	روان خوانی : آخرین درس
۲۴۹.....	نیایش
۲۵۱.....	کتابنامه

پیشگفتار

سخنی با دبیران ارجمند زبان و ادبیات فارسی

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کم باز

آثار ادبی میهن ما، آیینۀ اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملت‌ای است که از دیرباز تاکنون، بالنده و شکوفا از گذرگاه حادثه‌ها و خطرگاه‌ها گذشته و به امروز رسیده است. مطالعه دقیق و عمیق این آثار، جان را طراوت می‌بخشد، روح را به افق‌های شفاف و روشن پرواز می‌دهد و ذهن و ضمیر را شکوفا و بارور می‌سازد. برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی در نظام آموزشی رسمی، جایگاهی ارزشمند دارد؛ زیرا از یک‌سو حافظ میراث فرهنگی و از سوی دیگر مؤثرترین ابزار انتقال علوم، معارف، ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی است. کتاب فارسی پایه دوازدهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنج‌گانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق)، بر پایه اهداف «برنامه درسی فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است. بر این اساس کتاب از هشت فصل با عنوان‌های ادبیات تعلیمی، ادبیات پایداری، ادبیات غنایی، سفر و زندگی، ادبیات انقلاب اسلامی، ادبیات حماسی، ادبیات داستانی و ادبیات جهان تشکیل شده است.

برای اجرای بهتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

- رویکرد خاص برنامه حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی و ادبی تأکید دارد و ادامه منطقی کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی و دوره اول متوسطه است؛ از این روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.
- رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراحی و به کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی-یادگیری، کلاس را سرزنده و بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.
- در بخش مهارت‌های خواننداری، بایسته است، ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده‌مهارت‌ها به‌طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

– با توجه به رویکرد مهارتی، آنچه در بخش بررسی متن اهمیت دارد، کالبدشکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش، در سه قلمرو زبانی، ادبی و فکری بررسی کنیم. این کار، سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر، فراتر خواهد برد.

قلمرو زبانی

این قلمرو، دامنه گسترده‌ای دارد؛ از این رو، آن را به سطوح کوچک‌تر تقسیم می‌کنیم: در سطح واژگانی، لغت‌ها از نظر فارسی یا غیرفارسی بودن، نوع ساختمان، روابط معنایی کلمات (ترادف، تضاد، تضمن، تناسب) نوع گزینش و همچنین درست نویسی واژه‌ها بررسی می‌شود. در سطح دستوری یا نحوی، متن از دید ترکیبات و قواعد دستوری، کاربردهای دستوری تاریخی، کوتاهی و بلندی جمله‌ها بررسی می‌شود.

قلمرو ادبی

در بررسی قلمرو ادبی به شیوه نویسنده در به کارگیری عناصر زیبایی آفرین در سطح‌های زیر توجه می‌شود:

سطح آوایی یا موسیقایی: بررسی متن از دید بدیع لفظی (وزن، قافیه، ردیف، آرایه‌های لفظی و تناسب‌های آوایی مانند واج‌آرایی، تکرار، سجع، جناس و...).

سطح بیانی: بررسی متن از دید مسائل علم بیان؛ نظیر تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه.

سطح بدیع معنوی: بازخوانی متن از دید تناسب‌های معنایی؛ همچون تضاد، ایهام، مراعات نظیر و...

قلمرو فکری

در این مرحله، متن از نظر ویژگی‌های فکری، روحیات، اعتقادات، گرایش‌ها، نوع نگرش به جهان و دیگر جنبه‌های فکری، مانند موضوع‌های زیر، بررسی می‌شود: عینی/ذهنی، شادی‌گرا/غم‌گرا، خردگرا/عشق‌گرا، جبرگرا/اختیارگرا، عرفانی/طبیعت‌گرا، خوش‌بینی/بدبینی، نگرش فلسفی/روان‌شناختی، محلی-میهنی/جهانی و...

— در آموزش، به‌ویژه، در قلمرو زبانی و ادبی، باید از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز گردد.

— مطالب طرح شده در قلمرو زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با محتوای درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن کمک می‌کند. بنابراین، «متن‌محوری» در این بخش از اصول مورد تأکید است.

— روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خواننداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند. در پایان همه «روان‌خوانی‌ها» بخش «درک و دریافت» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم گردید.

— تقویت توانایی فهم و درک متن، از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این درس است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و هم‌فکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهنی زبان‌آموزان کمک می‌کند.

— درس‌های آزاد، فرصتی بسیار مناسب برای توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی و تحقق آن است تا با مشارکت دانش‌آموزان عزیز و راهنمایی دبیران گرامی از گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و ادبیات بومی در غنی‌سازی کتاب درسی، بهره‌برداری شود. برای تولید محتوای این درس‌ها پیشنهاد می‌گردد به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل، در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنن محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و جوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب پرداخته شود.

امیدواریم با تلاش شما همکاران گرامی، آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش شایستگی‌های نسل جوان، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنائی، فراوی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

www.literature-dept.talif.sch.ir

بخش نخست

کلیّات

مبانی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

زبان و ادبیات فارسی، بیانگر اندیشه‌ها، باورها و شکوه فکر فرهیخته فرهنگ ایرانی است و چونان میراث ارزشمند نسل‌ها و سده‌ها از گذشته به امروز، راه یافته است. برگ برگ فرهنگ و ادب فارسی را آثار منثور و منظومی سامان داده که بیانگر غنای فکری و بینش‌وری ایرانیان است. توجه به این موضوع حیاتی، وظیفه حساس و خطیر برنامه‌ریزان درسی به‌ویژه در قلمرو تعلیم و تربیت به شمار می‌رود تا از طریق ایجاد فضاهای مناسب برای دانش‌آموزان، امکان آشنایی آنان با این آبشخورهای فرهنگی فراهم آید و تجارب شایسته برای رسیدن به مراتبی از حیات طیبه و نیکوتر زیستن، کسب شود.

زبان و ادب فارسی به دلیل رابطه نزدیک و ناگسستنی با تفکر انسان، می‌تواند نقشی مهم در تقویت خلاقیت و کاربرد درست مهارت‌های زبانی و ادبی داشته باشد. بنابراین، با طراحی و تدوین برنامه درسی مناسب، می‌توان دانش‌آموزان را با این حوزه آشنا ساخت و آنان را نسبت به پاسداری از این میراث فرهنگی برانگیخت و توانایی به‌کارگیری آموخته‌ها را پرورش داد و آنان را برای حل دشواری‌ها در محیط زندگی تربیت کرد.

ضرورت برنامه‌ریزی و تألیف جدید در دوره دوم متوسطه

در پی تدوین و تصویب اسناد فرادستی و نوپدید همچون «سند تحول» و «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، زمینه‌بازاندیشی و بازنگری در برنامه‌ها و بازتألیف آنها فراهم گشت. به همین سبب، راهنمای برنامه درسی زبان آموزی دوره ابتدایی – که تولید اولیه آن مربوط به سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ بود و اصلاح نهایی آن تا سال ۱۳۸۵ به طول انجامید – دگر بار می‌بایست خود را با اسناد تحولی جدید همسو می‌ساخت، از این رو، کار همسوسازی این برنامه با برنامه درسی ملی، تقریباً از سال ۱۳۸۸ آغاز گردید و در سال ۱۳۹۰ به فرجام رسید و پس از آن، تألیف کتاب‌های فارسی ابتدایی از سر گرفته شد.

به دنبال تغییرات ایجادشده در ساختار نظام آموزشی (تبدیل ۵-۳-۴ به ۶-۳-۳) که نتیجه اجرای شدن برنامه درسی ملی بود، تغییر و تحول از برنامه دوره ابتدایی به برنامه دوره دوم آموزشی نیز راه یافت و عنوان دوره تحصیلی از راهنمایی (پایه‌های اول، دوم و سوم) به دوره اول متوسطه (پایه‌های هفتم، هشتم و نهم) تغییر نام داد و بدین سان فرایند تغییر و تحول، از سال ۱۳۹۰ به دوره اول متوسطه رسید. نخست راهنمای برنامه درسی آموزش زبان و ادبیات فارسی این دوره، بازنگری، اصلاح و بهسازی شد و در پی آن، بازتألیف کتاب‌های درسی فارسی ضروری و اجتناب‌ناپذیر گردید. تألیف کتاب‌های این دوره فارسی و آموزش مهارت‌های نوشتاری بر اساس اسناد جدید تا سال ۹۴-۱۳۹۳ تداوم یافت.

برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی در دوره اول متوسطه یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین برنامه‌های درسی است که از یکسو با دوره ابتدایی و از سوی دیگر با برنامه‌های درسی این دوره، ارتباط معناداری دارد، به گونه‌ای که ذهن و زبان دانش‌آموز را نسبت به دنیای یاددهی – یادگیری علوم، پویاتر و گویاتر می‌کند و آنان را از برزخ بلوغ می‌رهاند و برای ورود به دنیای متوسطه دوم و پیوند واقعی با زندگی و محیط اجتماعی آماده می‌سازد.

برنامه‌ریزی برای تغییر در متوسطه دوم، از سال ۱۳۹۲ هم‌زمان با تألیف در دوره اول متوسطه آغاز گردید. نخست با تشکیل کارگروه ویژه و پس از نشست‌های فراوان، «راهنمای برنامه درسی متوسطه دوم» تدوین شد. با تدوین برنامه و مشخص شدن چهارچوب اصلی فضای پیش‌رو، جلسات متعددی برای چگونگی سازماندهی محتوایی و جهت‌گیری‌ها برگزار گردید. در پی آن، از تیرماه سال ۱۳۹۴ کارگروه‌های انتخاب محتوا شکل گرفت و اندک اندک، درس‌نامه‌های دوره دوم متوسطه، بیکره‌ای به سامان پیدا کردند. با تصویب جدول عناوین دروس و زمان آموزش برای هر یک از موضوع‌ها، از سوی شورای عالی آ.پ، هویت، ساختار و محتوای آموزشی کتاب‌ها با عناوین: علوم و فنون ادبی، فارسی و نگارش، شکل گرفت و بدین‌سان کتاب‌های جدید دوره دوم متوسطه، پس از گذشت حدود بیست سال، از مهرماه ۱۳۹۵ به چرخه رسمی آموزش عمومی کشور وارد شد.

دلایل تغییر برنامه

۱ تغییر رویکردهای آموزشی زبان فارسی در ابتدایی و لزوم تداوم آنها در دوره اول و دوم متوسطه.

در برنامه‌های جدید آموزش زبان فارسی، محتوای دروس، فعالیت‌ها و تمرین‌ها و حتی نحوه مدیریت کلاس و درس، مبتنی بر همیاری، مشارکت و فعال بودن دانش‌آموزان است. در تمرین‌هایی چون «به دوستان بگو»، «با هم بخوانیم» و ... کارهای گروهی در کلاس‌ها صورت می‌گیرد و انتظار می‌رود در امتداد و استمرار برنامه آموزش زبان فارسی دوره ابتدایی، این نگرش در دوره متوسطه نیز در قالب گفت‌وگو، بررسی، نقد، تجزیه و تحلیل، کالبدشناسی و کالبدشکافی متون تحقق یابد.

۲ تغییر در سیاست‌ها و نگرش‌های آموزشی و برنامه‌ریزی

نظام آموزشی باید دانش‌آموزان را به خودباوری و خودشکوفایی برساند و دانش‌آموزان، توانمندی‌های خود را کشف و استخراج کنند تا در آینده بتوانند در مقابل چالش‌های پیش‌رو موفق شوند. از این گذشته، ظرفیت‌های علمی و توانایی‌های منطقه‌ای در نظام آموزشی ما، معمولاً فرصت، جایگاه و امکان بروز نمی‌یابند. توضیح اینکه معرفی زبان و فرهنگ و ادبیات مناطق به‌طور دقیق و سنجیده، به دلیل ظرفیت

اندک کتاب درسی تاکنون مجال طرح نیافته است. در کتاب‌های فارسی ابتدایی و دورهٔ اول متوسطه به این موضوع به خوبی توجه شده است و درس‌های آزاد، مجال و فرصتی فراهم آورده‌اند تا دانش‌آموزان بتوانند ناگفته‌های کتاب درسی را — که دوست داشتند در کتاب درسی بیابند — از حوزهٔ ادبیات بومی خود (با هدایت معلم) تهیه و تولید کنند.

این دیدگاه آموزشی می‌باید در کتاب‌های فارسی دورهٔ دوم متوسطه استمرار یابد و کتاب‌ها آینه‌ای باشند که دانش‌آموزان خود را در آن بیابند. توجه بیشتر به مبانی دینی، هویت ملی، فرهنگ بومی و قومی ایران، و تأمل و درنگ دانش‌آموزان در زبان فارسی و ادبیات منطقه‌ای، خود از دستاوردهای این دیدگاه نوین خواهد بود.

۳ ترویج فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و پژوهش

در برنامهٔ جدید زبان‌آموزی ابتدایی و دورهٔ اول متوسطه به کتاب‌خوانی توجه ویژه شده است و بخشی از محتوای برنامهٔ هفتگی آموزش فارسی به کتاب‌خوانی اختصاص دارد. معلم متناسب با هر درس، می‌تواند منابع مفید را در کلاس معرفی کند و بخش‌هایی از آنها را بخواند و بقیه را در فرصت‌های دیگر دانش‌آموز می‌خواند. این نیاز باید در کتاب‌های فارسی دورهٔ دوم متوسطه نیز برآورده شود و فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و پژوهش در متن برنامه، مورد توجه قرار گیرد.

۴ ادامهٔ منطقی ساختار و محتوای کتاب‌های فارسی ابتدایی در دورهٔ متوسطهٔ اول و دوم

هرچند محتوا و ساختار کتاب‌های فارسی در دورهٔ دوم متوسطه متفاوت با دورهٔ ابتدایی است اما لازم است ادامهٔ دورهٔ ابتدایی و دورهٔ اول متوسطه باشد تا از این طریق، امکان تسلسل و جامعیت طرح مباحث و مفاهیم آموزش زبان و ادبیات فارسی برای برنامه‌ریزان درسی و معلمان فراهم شود و دانش‌آموزان بتوانند بدون سردرگمی و تکرار بیهوده، به‌طور منطقی، مطالب را دریافت کنند.

مجموعهٔ این دلایل و تفاوت ساختار و محتوای کتاب‌های فارسی ابتدایی با کتاب‌های فارسی متوسطه و لزوم تداوم و استمرار برنامهٔ آموزشی فارسی ابتدایی در دوره‌های متوسطه ایجاب می‌کند که فارسی متوسطه در قالب برنامه‌ای جدید طراحی و تدوین شود.

۵ توجه به نیازهای مخاطبان و انتظار زمانه

نیازسنجی و همسویی با نیازهای مخاطبان هر دورهٔ تحصیلی، گام بنیادی در طراحی و تدوین برنامه است که باید هم با نیازهای جوانان و آینده‌زندی و شغلی آنان در پیوند باشد و هم‌زمانه و افق انتظار زمانه را رعایت کند. از این رو، توجه به افق انتظار اهل روزگار و همسوسازی برنامه و محتوا با شرایط روحی و روانی و خواسته‌های هر گروه سنی، ایجاب می‌کند که برنامه‌ها و محتوا هر چند سال یک‌بار، نوزایی را تجربه کنند و خود را با سامانهٔ روان‌شناختی و پسند زمانه همراه سازند تا منجر به شکاف‌های فرهنگی — اجتماعی نشود.

رویکردهای حاکم بر برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

رویکرد، جهت‌گیری اساسی نسبت به یاددهی و یادگیری و ابعاد گوناگون آن درحوزه برنامه‌ریزی درسی است. رویکرد عام این برنامه، بر بنیاد «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»؛ یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و تألیف و سازماندهی کتاب با توجه به عناصر پنج‌گانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار بهانه (خود، خلق، خلقت و خالق) انجام گرفته است. در این برنامه درسی، برای آموزش مهارت‌های خوانداری یک رویکرد اصلی و چند رویکرد فرعی مورد توجه بوده است که عبارت‌اند از:

□ رویکرد اصلی: رویکرد مهارتی

رویکرد اصلی برنامه در تألیف و سازماندهی محتوای آموزشی این دوره، «رویکرد مهارتی» است؛ یعنی توانایی‌های خوانداری زبان، مهارت‌هایی هستند که در بی‌آموزش، تمرین، تکرار، کار و گفتار، کسب می‌شوند. توانایی خواندن یک هنر زبانی نیست، بلکه مهارتی اکتسابی است. از این رو، این درس، کاملاً ورزیدنی و عملی است. از کشاندن آموزش کتاب به سمت مباحث دانشی و حفظ کردنی باید پرهیز شود. دانش‌آموزان می‌بایست در کلاس، فرصت تمرین خوانش مناسب و بازخوانی و نقد گفته‌های همدیگر را تجربه کنند. مناسب‌ترین راه، همین است؛ یعنی کار عملی در کلاس. پس، کمتر حرف بزنیم و بیشتر به دانش‌آموزان برای کار و گفت‌وگو، فرصت بدهیم.

با توجه به انتخاب این رویکرد که در حقیقت جهت‌گیری کل برنامه را نشان می‌دهد، از نگرش حافظه‌بنیاد، آگاهانه پرهیز شده است. در این درس، تأکید اصلی ما، «متن‌پژوهی» است. آنچه در بخش بررسی متن، اهمیت دارد، کالبدشناسی و سپس کالبدشکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش در سه قلمرو (زبانی، ادبی و فکری) بررسی کنیم؛ این کار سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر فراتر خواهد برد و دانش‌آموزان را در نقد عملی به مهارت خواهد رساند.

□ رویکردهای فرعی در تدوین و سازماندهی محتوا:

- رویکرد پیکره‌نگر (کلی): بر اساس این رویکرد (مبتنی بر روان‌شناسی گشتالت)، انسان هنگام برخورد با امور و پدیده‌ها، ابتدا به پیکره یا کل آنها توجه می‌کند و پس از آن، به اجزای سازنده پیکره می‌پردازد؛ به همین جهت در برنامه‌های درسی و مراحل یاددهی - یادگیری نیز باید نخست، صورت‌های کلی را به دانش‌آموزان یاد بدهیم، سپس با استفاده از شیوه تجزیه که به عناصر سازنده، عناصر سازه‌ای یا اجزای آن را معرفی کنیم؛ مثلاً به جای آنکه دانش‌آموز شعری را بیت‌بیت حفظ کند، باید کل شعر را چند بار بخواند و پس از دریافت مفهوم و پیام کلی آن، شعر را حفظ کند. سپس آن را از منظرهای مختلف زبانی،

ادبی و فکری، بررسی و تحلیل کند.

- **رویکرد فعالیت‌محوری** : با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از ماهیت زبان و ادبیات فارسی، مهارتی است و از طریق این رفتارها و مهارت‌ها به جنبه‌های درونی و برونی فرد پرداخته می‌شود، سعی شده است به‌طور متعادل در طراحی برنامه درسی فارسی متوسطه به جنبه‌های مختلف دانش‌آموز دوره متوسطه، توجه کافی شود و متناسب با آن، عناصر محتوا و فعالیت‌های یادگیری سازماندهی گردد.

- **رویکرد تلفیقی** : درس زبان و ادبیات فارسی، ماهیتاً تلفیقی و درهم تنیده است، به همین سبب، کوشیده‌ایم برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی به نحوی تلفیق و ارائه گردد که درنهایت، توانایی‌های ذهنی، درک و فهم، تجزیه و تحلیل، ترکیب و بازسازی، نقد و داوری، برقراری ارتباط با دیگران، ابراز وجود و بیان احساسات، افزایش قدرت خلاقیت و ... تقویت شود. این رویکرد در حوزه‌های زیر، انعکاس خواهد داشت :

۱ تلفیق مهارت‌های زبانی؛

۲ تلفیق مهارت‌های ادبیات فارسی؛

۳ تلفیق اطلاعات و دانش‌های زبانی و ادبی و فکری متون؛

۴ تلفیق مفاهیم فرهنگی، اجتماعی، دینی و ملی در محتوا؛

۵ تلفیق زبان و ادبیات فارسی با سایر دروس؛

۶ تلفیق آموخته‌ها با پیش‌داشت‌ها برای بهره‌گیری از آنها در موقعیت‌های زندگی.

- **رویکرد ساختاری** : زبان و ادبیات، نظامی از عناصر و مؤلفه‌های مرتبط به هم است که برای رمزگردانی معانی به کار می‌رود. هدف از یاددهی و یادگیری، تسلط پیدا کردن بر سازه‌ها و عناصر این پیکره نظام‌مند است که معمولاً در حوزه‌های آواشناسی، واحدهای دستوری و واژگانی قرار می‌گیرد. بر اساس این رویکرد، برنامه زبان و ادبیات باید به گونه‌ای باشد که درنهایت، دانش‌آموز نسبت به ساختارهای تشکیل‌دهنده زبانی و ادبی آگاهی پیدا کند و از طریق مهارت در شناخت جنبه‌های توصیفی زبان، به معانی موجود در آن پی ببرد.

- **رویکرد نقش‌گرایی** : در این رویکرد، زبان و ادبیات وسیله و ابزاری برای بیان معانی است. به جای توجه ویژه به عناصر زبانی، به جنبه کاربردی و تولیدی زبان و ادبیات تأکید می‌شود. از عناصر زبان و ادبیات فقط در حدی سود جسته می‌شود که معنا و کاربرد زبان، تسهیل یابد و محتوای برنامه بر اساس معنا سازماندهی شود. بر اساس این رویکرد، صورت و ساخت ظاهری زبان، اصل نیست بلکه نقش و معنای زبان مهم است.

- **رویکرد ارتباطی** : در این رویکرد، زبان، وسیله‌ای برای ایجاد روابط، انتقال و درک پیام متقابل و تعامل سازنده میان افراد در شرایط واقعی اجتماعی تلقی می‌گردد. به همین دلیل، به جای توانش زبانی و

ادبی به توانش ارتباطی اهمیت داده می‌شود. درک مطلب، بیشتر از تولید زبان و ادبیات مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه، امکان تماس دانش‌آموز با زبان و ادبیات واقعی، بیشتر می‌شود و امکان تعامل بین افراد و گروه‌ها افزایش می‌یابد. مهم‌ترین نکته در این رویکرد، این است که هم رویکرد ساختاری و هم رویکرد نقش‌گرایی را در بر می‌گیرد. بنابراین، می‌توان رویکرد ارتباطی را به عنوان یک رویکرد کاملاً تلفیقی در حوزه زبان و ادبیات به شمار آورد.

اصول برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی در دوره دوم متوسطه

اصل ۱- در برنامه این دوره، باید اصل بر جنبه‌های کاربردی و مهارتی زبان و ادبیات، استوار باشد.

راهکارها:

- تدوین محتوا بر اساس روش فعالیت محوری؛
- تقویت همسو و هم‌زمان مهارت‌های شفاهی و کتبی زبان و ادبیات فارسی؛
- در نظر گرفتن تمرین‌ها و فعالیت‌های عملی و کاربردی؛
- در نظر گرفتن فعالیت‌های اضافی در کتاب روش تدریس؛
- آموزش مهارت‌های زبانی و مهارت‌های تفکر و نقد به صورت موازی و هماهنگ؛
- ارزشیابی از پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان بر اساس چهار مهارت زبانی و دو مهارت تفکر و نقد.

اصل ۲- برنامه باید بتواند توانایی اندیشیدن و تفکر انتقادی در جوانان را تقویت کند.

راهکارها:

- پیش‌بینی و سازماندهی داستان‌هایی با پیام‌های غیرمستقیم؛
- پیش‌بینی فعالیت‌ها و تمرین‌های آشناسازی دانش‌آموزان با مراحل تفکر منطقی؛ دسته‌بندی، مرتب کردن

و ...؛

- آموزش غیرمستقیم توانایی‌های ذهنی مثل مقایسه، نقد و تحلیل و ترکیب از طریق فعالیت‌ها؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی به منظور توانایی اظهارنظر، پیشنهاد و ارائه راه‌حل به دانش‌آموزان؛
- در نظر گرفتن فعالیت‌هایی برای تقویت درک سمعی و توانایی برداشت مناسب از مفاهیم؛
- پیش‌بینی تمرین‌ها و آزمون‌های خلاقانه و فعالانه در ارزشیابی.

اصل ۳- لازم است از جدیدترین دستاوردهای علمی و پژوهش‌های حوزه زبان و ادبیات جوانان در تدوین برنامه استفاده شود.

راهکارها :

- بهره‌گیری از پژوهش‌های مراکز دانشگاهی و نهادهای داخلی و خارجی در حوزه زبان و ادبیات؛
- کاربست یافته‌های پژوهشی در حوزه زبان و ادبیات؛
- پیش‌بینی ساختار و محتوای برنامه بر اساس یافته‌های پژوهشی زبان و ادبیات.

اصل ۴- سیر برنامه‌ریزی محتوایی زبان و ادبیات فارسی باید از «ساده» به «تکامل» یافته، باشد.

راهکارها :

- تسلسل منطقی برنامه از زبان به ادبیات به تناسب پایه‌ها؛
- ادامه منطقی مباحث زبانی، ادبی، نگارشی و املائی دوره‌های قبل؛
- آموزش نکته‌های زبانی، دستوری، املائی، نگارشی و ادبی بر اساس بسامد، تکرار و ضرورت توسعه و گسترش مفاهیم.

اصل ۵- فرایند سازماندهی برنامه باید از زبان طبیعی به زبان معیار باشد.

راهکارها :

- ارائه تمرین‌ها و فعالیت‌های تبدیل زبان گفتار به زبان نوشتار؛
- طراح و تدوین تمرین‌ها و فعالیت‌های یادگیری از مهارت‌های شفاهی به مهارت‌های کتبی؛
- بهره‌گیری از ویژگی‌های زبان و فرهنگ مردم برای ساده‌نویسی؛
- انتخاب متون مناسب زبانی و ادبی با رعایت حرکت از محتوای ساده به پیچیده.

اصل ۶- زبان انتخابی باید ساده و صمیمی و متناسب با ذهن و زبان دانش‌آموزان باشد.

راهکارها :

- بهره‌گیری از زبان متناسب با نیاز مخاطبان در نوشتن متن‌ها؛
- استفاده از اصول و مبانی ساده‌نویسی در نوشتن متن‌ها؛
- تهیه متن‌های متنوع زبانی و ادبی با توجه به سبک‌ها و گونه‌های مختلف نوشتاری.

اصل ۷- باید به گسترش حوزه‌های زبان فارسی (آواشناسی، معناشناسی و دستور) توجه کافی شود.

راهکارها :

- پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه آواشناسی (آواشناسی مقدماتی) و پاره مهارت‌های آوایی؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه معناشناسی؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه سطوح آوایی و معنایی؛
- پیش‌بینی فعالیت‌هایی برای پاره مهارت‌های آوایی؛

□ پیش‌بینی فعالیت‌هایی برای ساخت واژه و صرف و نحو.

اصل ۸— برنامه باید بر اساس آخرین یافته‌ها و نظریه‌های حوزه زبان‌شناسی و ادبیات باشد.
راهکارها:

- توجه به تمامی مهارت‌های زبانی و فرا زبانی؛
- رعایت رویکردهای نوین در تمامی مراحل برنامه‌ریزی؛
- بهره‌گیری از اصول یادگیری نظریه‌های شناختی و فراشناختی؛
- توجه به جنبه توصیفی و کاربردی دستور زبان.

اصل ۹— رسم الخط باید بر اساس آخرین مصوّبات شیوه‌نامه سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی باشد.
راهکارها:

- نظارت گروه ویرایش بر رسم الخط مصوّب؛
- هماهنگ کردن رسم الخط کتاب‌های فارسی با مصوّبه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (دستور خط فارسی)؛
- ایجاد هماهنگی در رعایت و تعمیم این رسم الخط در سایر کتاب‌های درسی، مجلات رشد و کتاب‌های کمک آموزشی.

اصل ۱۰— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت مهارت‌های زندگی در جوانان باشد.
راهکارها:

- آشنا کردن دانش‌آموز با مسئولیت‌های فردی و اجتماعی در سطح ملی و جهانی؛
- گستردن و به کار بردن نمونه‌های اساسی مهارت‌های زندگی در سراسر کتاب؛
- بهره‌گیری از متون زبانی و ادبی در جهت پرورش و تقویت مهارت‌های زندگی.

اصل ۱۱— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت روحیه مطالعه و کتاب‌خوانی باشد.
راهکارها:

- پیش‌بینی بخش کتاب‌خوانی؛
- طرح مباحث شیوه‌های مطالعه مطلوب؛
- پیش‌بینی ساعت مطالعه و کتاب‌خوانی؛
- تجهیز کتابخانه مدارس متناسب با اهداف برنامه؛
- جذب و جلب مشارکت نهادهای فرهنگی برای تحقق اهداف مطالعه و کتاب‌خوانی.

اصل ۱۲— آموزش نکات زبانی، اخلاقی، ارزشی و شناختی باید غیرمستقیم باشد.
راهکارها:

- آموزش مفاهیم و نکات از طریق روش‌های فعالانه؛
- انتخاب قالب قصه، افسانه، داستان و شعر برای آموزش؛
- بهره‌گیری از فیلم، نوار صوتی، لوح فشرده و سایر فناوری‌های آموزشی، رایانه و دیگر کارافزارها؛
- استفاده از مواد کمک آموزشی (مجله، روزنامه، کتاب کمک درسی و ...).

اصل ۱۳— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت و پرورش خلاقیت و ذوق هنری و ادبی جوان باشد.
راهکارها:

- پیش‌بینی محتوا بر اساس الگوهای خلاقانه و فعالانه؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی در کتاب به منظور تقویت قوه خلاقیت و ذوق هنری؛
- طراح‌ی تمرین‌هایی جهت تقویت روح جست‌وجوگری و کشف و حل مسئله؛
- بهره‌گیری از گونه‌های متنوع هنری و ادبی با تأکید بر جنبه‌های زیباشناسی، حسی و عاطفی؛
- استفاده از شعرخوانی، قصه‌خوانی، قصه‌گویی، نقالی، قصه‌سازی، نمایش خلاق؛
- بهره‌گیری از شیوه‌های خلاقانه نوشتن و سرودن.

اصل ۱۴— برنامه باید زمینه‌ساز رفتارهای اخلاقی، اجتماعی و تربیتی مناسب در جوانان باشد.
راهکارها:

- طرح الگوهای متعالی دینی، ملی و جهانی؛
- مقاوم‌سازی جوانان در برابر آسیب‌های اجتماعی از طریق پیش‌بینی متون و فعالیت‌های مناسب؛
- توزیع مفاهیمی مثل مشارکت و همیاری، آینده‌نگری، خودشکوفایی، انتقادپذیری، دوست‌یابی؛
- همدردی با دیگران، کمک به هم‌نوع، اعتماد به نفس، گذشت و فداکاری، خودباوری، مسئولیت‌پذیری و ...؛
- واقع‌بینی در محتوای برنامه.

اصل ۱۵— به نقش سازنده زن و مرد به‌طور متناسب توجه شود.
راهکارها:

- معرفی چهره‌های بزرگ با توجه به تناسب و توازن میان جنسیت در محتوای برنامه؛
- بهره‌گیری از آثار چهره‌های بزرگ زن و مرد؛
- بهره‌گیری از نویسندگان، شاعران و معلمان زن و مرد در تهیه برنامه.

اصل ۱۶- موضوعات و مطالب نباید به یک محدودهٔ جغرافیایی منحصر شود.
راهکارها:

- استفاده از زبان فارسی معیار؛
- ارائهٔ تمرین‌هایی برای آشناسازی دانش‌آموزان با زبان و ادبیات و فرهنگ منطقه‌ای و محلی؛
- توجه به فرهنگ عمومی و ملی در کنار فرهنگ منطقه‌ای و بومی.

اصل ۱۷- در برنامه لازم است از دانش‌های بشری به منظور ارتباط و تعامل با زبان و ادبیات استفاده شود.
راهکارها:

- در نظر گرفتن مباحثی پیرامون دانش‌های بشری و دانشمندان مرتبط با دانش ادبی؛
- ارائهٔ تمرین‌ها و فعالیت‌هایی در این زمینه؛
- بهره‌گیری از فناوری آموزشی در جهت تقویت و تعمیق مفاهیم این اصل؛
- بهره‌گیری از نمونه‌های نشان‌دهندهٔ تعامل دانش و ادبیات.

اصل ۱۸- باید به تقویت و تعمیق حافظهٔ دیداری و شنیداری توجه کافی شود.
راهکارها:

- بهره‌گیری از تمرین‌های مناسب برای تقویت حافظهٔ دیداری و شنیداری (مقایسه، شعرخوانی، حفظ شعر مورد علاقه و...)
- تولید موادّ کمک آموزشی مناسب برای تقویت سواد دیداری و شنیداری.

اصل ۱۹- برنامه باید زمینه‌ساز ابراز وجود، بیان احساس و اعتماد به نفس در دانش‌آموزان باشد.
راهکارها:

- پیش‌بینی درس‌هایی از زبان دانش‌آموز جهت طرح دیدگاه‌ها، عقاید، عواطف و احساسات آنها؛
- پیش‌بینی فعالیت‌هایی مانند بازی، نمایش، کار گروهی، روزنامهٔ دیواری برای تحقق این هدف؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی برای نقد و اظهارنظر دربارهٔ فیلم و ...

اصل ۲۰- موادّ برنامه باید با علایق، سلیقه‌ها و نیازهای دانش‌آموز هم‌سوئی داشته باشد.
راهکارها:

- انتخاب متون و داستان‌های جذاب و پرکشش؛
- توجه کافی و لازم به دنیای جوانان در کتاب درسی و موادّ کمک آموزشی؛
- توجه به هماهنگی تصاویر با دنیای ذهنی جوانان؛

❑ بهره‌گیری از الگوها، قهرمانان، اسطوره‌ها و شخصیت‌های مورد علاقهٔ جوانان؛

❑ توجه به اصول روان‌شناسی جوانان در طراحی و سازماندهی برنامه.

اصل ۲۱— عناصر و مؤلفه‌های برنامه در عین بنیادین بودن، باید انعطاف‌پذیر باشند. راهکارها:

❑ تدوین اهداف برنامه بر اساس ساختار رشته و نیازهای جامعه و دانش‌آموز؛

❑ انتخاب سرفصل‌ها و مفاهیم متناسب با اهداف برنامه؛

❑ فصل‌بندی محتوا برای تنوع‌بخشی به برنامه و گنجاندن بخش‌های کوتاه و متنوع در دروس؛

❑ بهره‌گیری از تمرین‌های متنوع زبانی، نگارشی، نقد و تحلیل و ...؛

❑ پیشنهاد روش‌های تدریس مناسب با چهارچوب برنامه؛

❑ استفاده از تمامی امکانات فنی و هنری، فناوری آموزشی و کمک آموزشی؛

❑ ارائهٔ فعالیت‌های گوناگون و آزاد برای استفاده در کلاس، کتاب معلم و روش تدریس و ...؛

❑ ارزشیابی بر اساس مصوبات و یافته‌های حوزهٔ سنجش و اندازه‌گیری.

اهداف کلی برنامهٔ درسی حوزهٔ تربیت و یادگیری

زبان و ادبیات فارسی دورهٔ دوم متوسطه بر پایهٔ

عناصر پنج‌گانهٔ برنامهٔ درسی ملی

اهداف	پایه‌ها		
	دوازدهم	یازدهم	دهم
۱— تفکر و تعقل			
استدلال منطقی در مهارت‌های خوانداری	*	*	*
استدلال منطقی در مهارت‌های نوشتاری	*	*	*
توانایی درک معنای متون زبانی و ادبی	*	*	*
شناخت تضادها، شباهت‌ها، تفاوت‌ها	*	*	*
مقایسهٔ نوشته‌ها، استخراج پیام‌ها و نکات کلیدی	*	*	*
تفکر در مورد شنیده‌ها، خوانده‌ها و نوشته‌ها	*	*	*
نقد و تحلیل مطالب و موضوع‌های متنی	*	*	*

*	*	*	آفرینش تصاویر ذهنی و خیالی دربارهٔ امور و پدیده‌های زبانی و ادبی
*	*	*	توانایی تعمیم یافته‌های علمی و ادبی متون فارسی
۲- ایمان، باور و علائق			
*	*	*	باور و ایمان به مفاهیم دینی، تربیتی، اخلاقی و فرهنگی
*	*	*	نگرش مثبت به ارزش‌های اسلامی و انقلاب اسلامی
*	*	*	علاقه به تحقیق، پژوهش و مطالعه در آثار نظم و نثر ایران و جهان
*	*	*	توجه به جنبه‌های زیبایی‌شناختی آثار نظم و نثر فارسی
*	*	*	علاقه به زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی
*	*	*	تقویت روحیه زیباشناختی و تلطیف احساسات
۳- علم			
*	*	*	آشنایی با مفاهیم و موضوعات دینی، ارزشی، انقلابی و اخلاقی
*	*	*	شناخت نمونه‌هایی از نظم و نثر جهان و چهره‌های بزرگ ادبی و فرهنگی معاصر ایران و جهان
*	*	*	شناخت نمونه‌هایی از نظم و نثر چهره‌های ادبی بومی و محلی
*	*	*	آشنایی بیشتر با واژگان متون زبانی و ادبی دورهٔ معاصر
*	*	*	شناخت دقیق‌تر ساختارهای نحوی زبان فارسی معیار
*	*	*	آشنایی با شیوه‌ها و ابزارهای آفرینش زیبایی سخن
*	*	*	آشنایی با قالب‌های مختلف نوشتاری
*	*	*	آشنایی با کارکردهای مختلف زبان (دستور زبان، ارتباط و...)
*	*	*	آشنایی با مراحل تحقیق مطالعه و پژوهش
۴- عمل			
*	*	*	تمرکز در خوب نگاه کردن به امور و پدیده‌ها
*	*	*	تمرکز دیداری بر متون زبان و درک معانی
*	*	*	نگاه انتقادی به دیده‌ها و نوشته‌ها

مهارت گوش دادن			
*	*	*	توجه به پاره مهارت‌های آوایی زبان فارسی
*	*	*	دقت و تمرکز در سخن گوینده و تشخیص آهنگ کلام
*	*	*	عادت به درست گوش دادن و دریافت پیام
*	*	*	درک شنیداری انسجام متن
*	*	*	توانایی درک پیام دیگران
*	*	*	توانایی در بررسی شنیده‌ها
*	*	*	تشخیص انواع ساخت واژه در زبان فارسی
*	*	*	توانایی نقد و تحلیل گفته‌ها و شنیده‌ها
مهارت سخن گفتن			
*	*	*	توانایی سخن گفتن مؤثر، در برابر جمع با تأکید بر فن بیان
*	*	*	توانایی غلبه بر کم رویی و پیدا کردن اعتماد به نفس
*	*	*	توانایی در به کار بردن زبان فارسی معیار در گفتار
*	*	*	توانایی در طرح افکار و اندیشه‌های خود در قالب گفتار
*	*	*	رعایت پاره مهارت‌های آوایی زبان فارسی معیار
مهارت‌های خواندن			
*	*	*	توانایی خواندن متون نظم و نثر همراه با درک معنا
*	*	*	روان خوانی گونه‌های مختلف متون زبانی و ادبی
*	*	*	به کارگیری رفتارهای مطلوب در خواندن
*	*	*	رعایت سرعت و لحن مناسب در خواندن متون
*	*	*	مشارکت فعال و گفت‌وگو با دیگران درباره پاره مهارت‌های خوانداری
*	*	*	توانایی به کارگیری کارافزارهای خواندن

مهارت‌های نوشتن			
*	*	*	توانایی تبدیل نمادهای صوتی به نوشتاری (املا)
*	*	*	توانایی تبدیل دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌ها به نوشته (نگارش)
*	*	*	توانایی درست، خوانا و زیبانویسی
*	*	*	رعایت نشانه‌گذاری‌ها در متن
*	*	*	توانایی نوشتن خلافتانه و بدیع (انشا)
*	*	*	رعایت هنجارهای نقد و تحلیل علمی، هنگام کالبدشکافی متن
*	*	*	توانایی بررسی مکتوب متون در سه قلمرو
*	*	*	استفاده از آرایه‌های ادبی در نوشتن
۵- اخلاق			
*	*	*	توجه به ارزش‌های اخلاقی، دینی و انقلابی در مهارت‌های زبانی
*	*	*	به کارگیری الگوهای اخلاقی بزرگان دینی و ملی
*	*	*	توجه به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی
*	*	*	رعایت آداب اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی
*	*	*	رعایت اخلاق علمی و پژوهشی در حوزه زندگی فردی و اجتماعی

کالبدشناسی و تحلیل ساختار کتاب فارسی دوازدهم

در دوره متوسطه، کتاب فارسی با توجه به ساختار رشته و ماده درسی و بر پایه نظام منطقی برنامه درسی دوره ابتدایی در دو بخش فارسی (مهارت‌های خوانداری) و نگارش (مهارت‌های نوشتاری) سازماندهی و تدوین شده است.

<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس یکم	فصل یکم : ادبیات تعلیمی	ستایش
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی شعرخوانی 	درس دوم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس سوم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس چهارم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی روان خوانی 	درس پنجم	فصل دوم : ادبیات پایداری	
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس ششم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی شعرخوانی 	درس هفتم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس هشتم		
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی گنج حکمت 	درس نهم	فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی	
<ul style="list-style-type: none"> متن درس تصویر کارگاه متن پژوهی روان خوانی 			

ساختار کتاب فارسی و محتوا

<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس دهم	فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی	ساختار کتاب فارسی و محتوا
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - شعرخوانی 	درس یازدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس دوازدهم	فصل ششم : ادبیات حماسی	
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - شعرخوانی 	درس سیزدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس چهاردهم	فصل هفتم : ادبیات داستانی	
درس آزاد (ادبیات بومی ۲)	درس پانزدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - روان خوانی 	درس شانزدهم	فصل هشتم : ادبیات جهان	
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس هفدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - روان خوانی 	درس هجدهم		

نیایش
کتاب نامه

این کتاب علاوه بر مهارت خواندن، مهارت‌های شنیدن، سخن گفتن، نقد و تحلیل را نیز زیر پوشش دارد. توجه :

- (الف) کتاب با ستایش، آغاز و به نیایش، ختم می‌شود.
 (ب) در همهٔ فصل‌ها ۲ درس و در فصل‌های دوم و هفتم ۳ درس آورده شده است.
 (پ) کتاب شامل ۱۸ درس است.
 (ت) متون نظم و نثر به‌طور متعادل و مناسب، چینش و سازماندهی شده است.
 (ث) در این کتاب دو درس آزاد (ادبیات بومی) پیش‌بینی شده است.

تحلیل ساختار

— سازه‌های درس‌ها عبارت‌اند از :

- ۱ متن درس
 - ۲ تصاویر
 - ۳ کارگاه متن پژوهی، در سه قلمرو: زبانی، ادبی، فکری
 - ۴ گنج حکمت
 - ۵ روان‌خوانی (معمولاً متن‌هایی هستند که زبان و ساختار روایی — داستانی دارند)
 - ۶ شعرخوانی (این شعرها با هدف تقویت حافظه، انتخاب و تدوین شده‌اند، اما در آزمون پایانی دانش‌آموزان را در انتخاب و ارائهٔ شعر حفظی آزاد بگذارید. شاید دانش‌آموزی، شعر متن درس را حفظ کند؛ این هم پذیرفتنی است).
- تذکر: همهٔ این سازه‌ها در آموزش و ارزشیابی، هم‌سنگ هستند؛ بنابراین در آزمون‌های پایانی از همهٔ بخش‌های کتاب، می‌توان موضوعی را در کفه‌های سنجش نهاد. به دیگر سخن، هیچ پاره‌ای از کتاب، از دایرهٔ آموزش و ارزشیابی، بیرون نیست.

۱ متن درس

● درس‌ها به دو روش مستقیم و غیرمستقیم ارائه شده است :

- (الف) مستقیم: ارائهٔ اطلاعات از سوی دانای کل.
 (ب) غیرمستقیم به کمک قالب‌هایی چون: داستان، خاطره، حسب حال و

۲ تصاویر

از تصاویر زیبا، جذاب، پرکشش با رنگ‌آمیزی زنده، هم‌خوان با درون‌مایهٔ درس، در جهت تقویت فهم و درک محتوا استفاده شده است.

۳ کارگاه متن‌پژوهی

پرسش‌هایی از متن درس با دو رویکرد «هم‌گرا، واگرا»، در سه قلمرو (زبانی، ادبی و فکری) نوشته شده است. برای آنکه آموزش و یادگیری، آسان‌تر و بر بنیاد نظم استوار باشد، هر قلمرو را به سطح‌هایی تقسیم کرده‌ایم. جنس و جوهر قلمروها یکسان نیست. دو قلمرو زبانی و ادبی، هم‌گرا هستند ولی قلمرو فکری، ماهیتی واگرا دارد.

بر اساس برنامهٔ درسی مدوّن، دو بخش برای آموزش فارسی در دورهٔ متوسطه در نظر گرفته شده است: الف) فارسی «مهارت‌های خوانداری»: شامل مهارت‌های شفاهی و گفتاری زبان. ب) نگارش «مهارت‌های نوشتاری»: شامل مهارت‌های نوشتاری و کتبی زبان. هر دو بخش، ارزش آموزشی یکسان دارد. آموزش مهارت‌های زبانی و ادبی را باید به طور موازی و مساوی و با آهنگی مناسب و متناسب پیش برد.

این دو بخش در امتداد و استمرار کتاب‌های فارسی ابتدایی، مهارت‌های شفاهی زبان (گوش‌دادن، سخن گفتن، خواندن) و مهارت‌های کتبی زبان (املا، انشا و نگارش) و مهارت‌های فرازبانی (تفکر و نقد) را پرورش می‌دهند.

در آموزش فارسی، خواندن، مقدّم بر نوشتن است؛ بدین معنا که دبیران گرامی از بخش خواندن آغاز می‌کنند و پایه‌ای آن به بخش نوشتن می‌پردازند. خوانشی مفید و اثرگذار است که به ادراک بینجامد.

اهداف اساسی خواندن

- ۱ درک متن‌ها و دریافت پیام اصلی آنها
- ۲ توانایی بلندخوانی، صامت‌خوانی و خواندن با لحن و آهنگ مناسب
- ۳ گسترش دایرهٔ دید در خواندن
- ۴ توانایی بحث و بررسی و نقد موضوع‌های مطرح شده در متن درس‌ها
- ۵ توانایی شناخت و به‌کارگیری مهارت‌های زبانی
- ۶ به‌کارگیری کارافزارهای مناسب خواندن (تکیه، درنگ یا مکث، گسست و کشش آوایی، فراز و فرود، لحن و آهنگ)
- ۷ تقویت و تلطیف ذوق ادبی.

در پایان هر فصل «شعرخوانی» یا «روان‌خوانی» آمده است که این شعرها و روان‌خوانی‌ها (روان‌خوانی‌ها غالباً داستان‌اند) برای تقویت مهارت خواندن و درک و به‌عنوان مکمل محتوا و مفاهیم فصل آمده‌اند. شعر و نثر (روان‌خوانی) یک در میان در پایان فصول قرار گرفته‌اند.

حکایت‌ها (گنج حکمت) در بین درس‌ها آمده‌اند. این حکایات از متون کهن برگزیده شده‌اند تا به تعادل و توازن کتاب کمک کنند.

در فصل‌های آزاد (ادبیات بومی) دانش‌آموزان می‌توانند، شعرخوانی، روان‌خوانی و بخش‌های دیگر را با کمک معلم تولید کنند.

کارگاه متن پژوهی

در کارگاه متن پژوهی، طرح دانش‌های زبانی و ادبی، مجال و فرصتی برای طرح مباحث دستوری، نگارشی، ادبی و زبانی و گسترش و ژرفابخشی به آموزه‌هایی‌اند که دانش‌آموزان در کتاب‌های ابتدایی و متوسطهٔ اول کسب کرده‌اند.

در طرح این نکته‌ها، سعی بر آن است تا دانش‌آموز علاوه بر تلاش برای رشد و تقویت مهارت‌های زبانی، نقش فرازبانی زبان را دریابد، واژه‌ها را درست تعبیر و تفسیر کند، به تشریح و تبیین عناصر زبانی بپردازد، سازمان درونی کلمه‌ها و جمله‌ها را بشناسد و بتواند جمله‌های صحیح دستوری را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کارگیرد. شناخت ساختمان نحوی زبان فارسی و روابط هم‌نشینی زبان در زبان فارسی معیار، از دیگر اهداف قلمرو زبانی است.

در قلمرو ادبی، آشنایی با مسائل شعر و نثر، قالب‌های شعری، زیبایی‌های ادبی و آموزه‌های نگارشی برای نوشتن خلاق و آمادگی برای نویسندگی و مهارت‌های آفرینش متن زیبا صورت می‌گیرد.

در قلمرو فکری، سواد ادراکی دانش‌آموزان، پرورده می‌شود. هر خواننده در این بخش باید بتواند درک و دریافت خود را از خوانش متن، بگوید و بنویسد. فعالیت‌های این بخش، مجالی فراهم می‌کند تا دانش‌آموزان به درون دنیای متن شیرجه بزنند.

آنچه در این بخش باید رعایت شود :

۱ هنگام پاسخ به پرسش، فرصت اندیشیدن، مشورت کردن و گفت‌وگوی دانش‌آموزان فراهم شود.

۲ دانش‌آموزان را تشویق کنید پاسخ‌های خود را شرح دهند. از پاسخ‌های کوتاه و گفتن «بله» و «خیر»

پرهیز کنند.

۳ دانش‌آموزان را آموزش دهید، زمانی پاسخ بدهند که پرسش به‌طور کامل خوانده شده باشد.

۴ از دانش‌آموزان بخواهید علاوه بر پاسخ، نظر خود را دربارهٔ سؤال بیان کنند.

۵ به دانش‌آموزان فرصت دهید تا پاسخ خود را در مراجعه به متن بیابند. این کار باعث مرور متن

می‌شود و جز درک معنا، در املا و یافتن شکل درست واژگان مؤثر است.

۶ دانش‌آموزان در وقت پاسخ‌گویی دیگران، سکوت کنند و گوش دهند و احترام پاسخ و پاسخ

گوینده را حفظ کنند.

۷ تشویق پس از دریافت پاسخ و ایجاد انگیزه برای مشارکت در پاسخ‌گویی بسیار مهم است.

شعر خوانی و روان خوانی

یکی از نکات بدیع و تازه‌ای که در این کتاب آمده است و در آینده استمرار می‌یابد، طرح مباحث مربوط به درک خوانداری، پرورش سواد ادراکی و تقویت روحیه مطالعه و کتاب‌خوانی است که در بخش‌های روان‌خوانی و شعرخوانی و پرسش‌های وابسته به آن (درک و دریافت) سازماندهی شده است. در این بخش دانش‌آموزان باید با مطالعه، درک و تحلیل محتوا و حرکت از مطالعه به سمت پژوهش و تحقیق آشنا شوند و زنجیره خوانش را به فهمش پیوندند.

در فارسی دوره اول متوسطه، شعرهای منتخب در این بخش، مکمل مفاهیم درس یا گسترش‌دهنده مفاهیم فصل محسوب می‌شدند. در دوره دوم متوسطه نیز، بر مبنای همین رویکرد سروده‌هایی از شاعران کهن و معاصر انتخاب شده است.

این سروده‌ها گذشته از ایجاد نشاط و شکفتگی روح، زمینه‌ای مناسب برای زبان‌آموزی، شناخت واژگان، آشنایی با ادبیات و فرهنگ، تقویت ذوق و تکیه‌گاه انتقال و طرح مفاهیم، ارزش‌ها و بایسته‌های اجتماعی، اخلاقی، دینی و فرهنگی است. ویژگی‌های دیگر این سروده‌ها عبارت‌اند از:

۱ سروده‌ها با موضوع فصل پیوند دارند.

۲ از نظرگاه موسیقی شعری و درون‌مایه هم‌خوان با متن و ذوق مخاطب‌اند.

۳ نمونه‌های کوتاه استفاده شده است تا اجرای آنها در کلاس امکان‌پذیر باشد، بنابراین گاه ابیاتی از اصل شعر حذف شده است.

۴ کوشش بر آن بوده است که سروده‌ها تنوع وزن و مضمون داشته باشند.

۵ به تنوع شاعر نیز توجه شده است. معیار انتخاب، روایی، زیبایی‌گرایی و هم‌خوانی شعر با موضوع و مخاطب است.

توصیه‌ها

۱ سروده‌ها را به صورت گروهی می‌توان در کلاس اجرا کرد. می‌توان هر شعر را به یک گروه، اختصاص داد تا هم آن را حفظ کنند و هم در کلاس اجرا کنند. اجرای گروهی شعر، نوعی آموزش همیاری و همکاری و انجام کار به صورت جمعی است.

۲ می‌توان از کارافزارهای مناسب موسیقی استفاده کرد تا شعر تأثیرگذارتر شود.

۳ از توضیح بیت به بیت شعر پرهیز شود. بهتر است مفهوم و مضمون محوری شعر با گفت‌وگوی

دانش آموزان روشن شود.

۴ بحث در باب نوع شعر و قالب و ... لازم نیست.

۵ برای درست خوانی شعر می توان از نوار یا خوانش دقیق معلّم بهره گرفت تا دانش آموزان آهنگ، درنگ، تکیه و تلفّظ درست واژه ها را دریابند.

۶ از سروده ها در مناسبت ها می توان استفاده کرد (با هماهنگی مدیر و مربی مدرسه).

کلیاتی مربوط به خوانش و لحن متن

روان خوانی ها ساختاری داستانی دارند و برای رشد، گسترش و تقویت مهارت های خواندن در پایان فصل ها قرار گرفته اند. بنیاد هر کالبدشناسی، کالبدشکافی و نقد و داوری درست، ریشه در خوانش رهوار و بهنجارِ متن دارد؛ خواندن صحیح و به آیین، ما را به درک درست راهنمایی می کند. از راه خواندن، نبض متن را شناسایی می کنیم.

اهداف خواندن

۱ رشد توانایی درک خوانداری؛

۲ تقویت توانایی درک پیام متن؛

۳ توانایی بررسی محتوای یک متن از طریق خوانش؛

۴ توانایی به کارگیری شیوه ها و لحن های مناسب در خواندن؛

۵ توسعه و تقویت آداب و عادات پسندیده در خواندن؛

۶ گسترش وسعت دید در خواندن؛

۷ رشد توانایی دقت بصری و سرعت مناسب در خوانش.

یک سوی متن، گوینده یا تولیدکننده (شاعر یا نویسنده) است و سوی دیگر آن شنونده یا خواننده که گیرندهٔ پیام است. در قلمرو ادبیات این پیوند از شاعر یا نویسنده آغاز می شود و برای تکمیل آن به خواننده ای معناآفرین و تصویرساز نیاز است تا با نیروی درک و تخیل و آفرینش ذهن خود، خلق هنری را به پایان برساند؛ از این رو، ارج و شأن «خواندن» در خلق آفرینش ادبی آن چنان برجسته است که فرایند خواندن را یکی از کارکردهای مهم و اثرگذار کنش های زبانی در فریه سازی اندیشه و رشد و پرورش شخصیت فکری به شمار می آورند؛ زیرا «خواندن» یک اثر مکتوب، متن نوشتار را به گفتاری پویا و زنده تبدیل می کند که در جریان شکل گیری آن، عوامل دیگری نظیر فضای فکری و جهان نگرانی خواننده، زمینه، موقعیت، لحن کلام و ... سبب می شوند تا معانی و برداشت های تازه ای از اثر پدیدار شود.

بنابراین، خواندن یک اثر، پیوندی است میان جهان متن و جهان خواننده؛ به بیان دیگر، خواندن یک

عمل دوسویه و تعاملی است که بین عناصر متن و خلاقیت‌های ذهنی خواننده ایجاد می‌شود. به همین سبب، برخی به دو گونه «خواندن» اشاره می‌کنند؛ الف) خواندن پذیرا (ب) خواندن پویا. در خواندنِ پذیرا، خواننده خود را تنها به درک و دریافت جمله به جمله متن محدود می‌کند. در این شیوه چون خواننده، پیکره کلی متن را نمی‌بیند و به اجزا و پاره‌های نوشته توجه می‌کند، نمی‌تواند تصویر و ادراک درستی از کلیت اثر به دست آورد.

در خواندنِ پویا، خواننده بر پایه جریان فعال ذهنی خود و دریافت معنا و تصاویر و تخیل حاکم بر فضای کلی اثر، فرایند خواندن را پیش می‌برد و ارتباط ویژه‌ای با متن برقرار می‌سازد. در این شیوه، کنش خواندن یک فعالیت پویا و اثرگذار است. (برای اطلاعات بیشتر در زمینه خواندن، رک: «مبانی خواندن در زبان فارسی»)

روان‌خوانی

بهره‌گیری از قصه و داستان و حکایت‌های آموزنده و سازنده، بهترین وسیله برای غنی‌سازی هدفمند اوقات فراغت و لذت‌بخش و سودمند کردن لحظه‌های فراغت دانش‌آموزان و ابزار بسیار مناسبی برای پرورش مهارت‌های زبانی دانش‌آموزان است.

خواندن قصه و داستان، عادت به مطالعه و خوگیری با آن را در فراگیرندگان پرورده می‌سازد و باعث رشد کلامی، پویایی ذهن و خلاقیت بیشتر فکر و اندیشه می‌شود و گنجینه واژگانی و افق دریافت مفاهیم را در دانش‌آموزان گسترش می‌دهد.

خواندن به گونه‌ای آموزش غیر مستقیم املا نیز به شمار می‌آید؛ زیرا دانش‌آموزان در کتاب، شکل درست کلمات را می‌بینند، آن تصویر در ذهنشان جایگیر می‌شود و به هنگام نوشتن در منظر دیدگان آنها پدیدار می‌شود.

از طریق خواندن نمونه‌های خوب روان‌خوانی، فراگیرندگان با ساختار دستوری صحیح جمله‌ها و ترکیب‌های رایج زبان نوشتاری معیار نیز آشنا می‌شوند و در نتیجه به بسیاری از مهارت‌های مندرج در برنامه‌ی زبان‌آموزی دست می‌یابند.

خواندن کتاب‌های داستانی، ابزار مناسبی برای پرورش استعداد و تخیل و رشد و ساماندهی شخصیت نوجوانان و جوانان است. قصه‌خوانی مجالی فراهم می‌کند تا بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و خوی و منش پسندیده در دانش‌آموزان درونی و نهادینه شود. آنان با الگوپذیری از قهرمانان و شخصیت‌های داستانی به اصلاح و بازسازی رفتارهای نامناسب خود می‌پردازند و تخیل موجود در آثار داستانی، سبب پویایی ذهن و خلاقیت تخیلی می‌شود و رنج‌های روحی و فشارهای روانی ویژه دوره نوجوانی و بلوغ را در آنان کم‌رنگ می‌کند؛ به همین سبب است که معمولاً نوجوانان آثار داستانی – ادبی را پناهگاه روحی خود می‌بینند و مشکلات رفتاری زندگی و ناکامی‌های اجتماعی خویش را از طریق خواندن این آثار بی‌اثر می‌کنند.

بر همین بنیاد باید افزود که رشد و پرورش همه جنبه‌های شخصیتی نوجوانان و جوانان را می‌توان در استمرار خواندن کتاب‌های داستانی یافت.

همچنین زیبایی‌های حسی - عاطفی موجود در کتاب‌ها و نمونه‌های داستانی، حس عاطفی و زیباشناسانه نوجوان را برانگیخته، سبب رشد و پرورش جنبه‌های عاطفی و نگرش آنان می‌شود.

با خواندن داستان‌های حکمت‌آمیز، بسیاری از رفتارهای اجتماعی و راه برقراری ارتباط مؤثر را می‌آموزند و به شناخت و کسب تجربه‌های ارجمندی نسبت به جامعه پیرامون و جهان امروز دست می‌یابند و مطالب فراوانی درباره دانش‌های دیگر همچون تاریخ، علوم تجربی، جغرافیا و ریاضیات فرا می‌گیرند.

بر پایه آنچه گفتیم، برنامه درسی زبان‌آموزی تأکید بسیاری بر فعالیت کتاب‌خوانی دانش‌آموزان دارد و توصیه می‌کند که در هر هفته، حداقل یک کتاب را دانش‌آموزان بخوانند و در کلاس در مورد عناصر داستان (شخصیت‌ها، زاویه دید، درون‌مایه، لحن و ...) گفت‌وگو کنند. چکیده‌ای از داستان را بازگو و درباره علت و چگونگی رویدادها، اظهارنظر و احساسات خود را بیان کنند. همچنین بایسته است دانش‌آموزان به اطلاعات کتاب‌شناسی، نظیر «نام نویسنده»، «مترجم»، «ناشر»، «سال» و «مکان» نشر هر اثر توجه کنند.

شایسته است فضایی در کلاس فراهم شود تا دانش‌آموزان در گروه‌های ۴ یا ۵ نفره برای یکدیگر کتاب بخوانند و دیگران پس از گوش دادن، با یکدیگر درباره آن گفت‌وگو کنند.

لحن در زبان فارسی

لحن و آهنگ خواندن، مهم‌ترین فرایند هستی‌بخش به هر اثر ادبی - هنری است. خواست ما از «لحن» فضاسازی در رفتار آوایی سخن است؛ لحن، گرفتن نبض متن است. وقتی خواننده هنگام خواندن، خود را در فضای حسی - عاطفی اثر می‌یابد، در واقع با آن همراه و هم‌حس می‌شود. این ایجاد هم‌سویی و هم‌حسی با متن، سبب می‌گردد که خواننده، هستی خود را با خوی و منش قهرمان اثر یا جریان متن، همراه و یکسان ببیند و دگرگونی و تحوّل در خود احساس کند. تبدیل به دیگری شدن در جریان خوانش یک اثر، چونان شناخت حقیقت و هویت خویش، با ارزش است. البته ناگفته نماند که کُنش خواندن، افزون بر کارکرد تعالی‌بخشی و دگرگون‌کننده، ممکن است به سبب آگاهی‌های نادرست و نارسای خوانندگان نه تنها قابلیت‌های زبانی، تصویری و شنیداری متن را آشکار نسازد، بلکه با خوانش سطحی و ناقص، ویژگی‌های اثرگذار نوشته را بی‌اثر گرداند. در اینجا اشاراتی کوتاه به انواع لحن را فرایش می‌نهم. (ر.ک: «مبانی خواندن در زبان فارسی»).

لحن حماسی

حماسه به معنای دلاوری و شجاعت است. کسی که شعر حماسی را می‌خواند، باید به گونه‌ای بخواند که این دلاوری‌ها را از راه گوش به شنونده منتقل کند؛ پس لحن حماسی، لحنی کوبنده و استوار است و

خواننده شعر حماسی، به ویژه شاهنامه فردوسی، با توجه به ویژگی‌های این گونه اشعار، باید لحن خود را با محتوای این اشعار متناسب کند. فضای عمومی این اشعار بیشتر جنگ‌ها و نبردهای پهلوانان با یکدیگر، با دشمنان و با موجوداتی چون دیو و اژدها و کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده است.

در هنگام خواندن شعر حماسی باید:

۱ آهنگ شعر را که مساوی با «ت تن تن، ت تن تن، ت تن تن، ت تن» (فعولن فعولن فعولن فعل) است حفظ کرد؛ مانند شعر زیر:

به مغز پشنگ اندر آمد شتاب	چو دید آن سهی قد افراسیاب
بر و بازوی شیر و هم زور پیل	وز او، سایه گسترده بر چند میل
زبانش به کردار بزنده تیغ	چو دریا دل و، کف چو بارنده میغ

(فردوسی)

۲ کشیدن آخرین هجای کلمه پایانی هر مصراع (ایجاد کشش آوایی).

در بیت‌های زیر از فردوسی، آخرین بخش «شتاب» و «افراسیاب»، «آب» است؛ همچنین آخرین بخش «جای» و «رهنمای» «آی» است که خواننده باید به هنگام خواندن، آن را بیشتر از کلمه‌های هر مصراع بکشد:

«به مغز پشنگ اندر آمد شتاب»	چو دید آن سهی قد افراسیاب
«خداوند نام و خداوند جای»	خداوند روزی ده رهنمای

۳ آشکار ساختن درست و کامل تشدیدها در خوانش.

۴ خواننده می‌تواند در حین خواندن متن‌های حماسی با استفاده از حرکات دست و بدن و حتی حالت‌های صورت، آن را ادا کند به گونه‌ای که مخاطب بتواند صحنه‌هایی را که می‌شنود، تجسم کند و با آن همسو شود؛ مانند کاری که شاهنامه‌خوانان (نقالان) در گذشته در بسیاری از قهوه‌خانه‌ها هنگام نقل داستان‌های شاهنامه انجام می‌دادند.

۵ حماسه‌ها معمولاً داستان‌های بلندی هستند که به فراخور پیشرفت رویدادها، بر شمار شخصیت‌ها نیز افزوده می‌شود. لحن و آهنگ خوانش متن لازم است با تغییر شخصیت‌ها، هماهنگ شود. به همین سبب، اینگونه متن‌های بلند، تنوع لحنی هم دارند و انواع لحن را در خود جای می‌دهند؛ تعلیمی، غنایی، ستایشی، مدحی، وصفی، گفت و گویی و ... ، خواننده باید با توجه به همه شرایط موجود در متن، به کار خود پردازد و به این آهنگ‌های فرعی در فضای حماسه، توجه داشته باشد.

لحن داستانی — روایی

داستان، قصه و حکایت، تعریف کردن و بازگویی صمیمانه روایتی، با آهنگی نرم و ملایم است؛ به گونه‌ای

که شنونده یا از آن، پند بگیرد و یا تأثیر پذیرد. آغاز چنین لحنی از روزگاران گذشته در قصه خوانی‌ها معمولاً با عبارت «یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود» همراه بود. قصه‌ها، داستان‌ها و حکایت‌ها از مفاهیمی چون آموزه‌های زندگی، پندها و اندرزها برخوردار بوده‌اند. حکایت‌ها معمولاً با عباراتی نظیر «آورده‌اند که...»، «یکی را شنیدم...»، «روزی...»، «شنیدم...»، «نقل است که...» آغاز می‌شود؛ مانند:

«شنیدم که خروسی بود، جهان گردیده...» (رواینی، ۱۳۸۰: ۴۴۵)

«یک روز به وقت نیم روزان شد پیش شبان، ز درد سوزان»
(جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون)

«شبی یاد دارم که چشم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت»
(سعدی، ۱۳۷۶: ۱۸۶)

به‌طور کلی به هنگام خواندن متون روایی (قصه، داستان و حکایت) باید:

- ۱ موضوع و محتوا و فضای کلی متن را در نظر گرفت و لحن خاص را برگزید؛
- ۲ آن را شبیه تعریف کردن یک واقعه یا حادثه پندآموز یا طنز خواند؛
- ۳ سجع‌ها را رعایت کرد و تأکید کلمات را روی آنها گذاشت؛
- ۴ اشعار داخل حکایات را با لحنی مناسب آن خواند؛
- ۵ علائم نگارشی را دقیق، رعایت کرد تا تأثیر کلام بیشتر شود؛
- ۶ مانند فردی که از قضیه آگاه است، با آرامش و اطمینان آن را خواند؛
- ۷ با سکون‌ها و سکوت‌های به هنگام، بر تأثیر کلام افزود؛
- ۸ به گونه‌ای بخواند که شنونده، مشتاق و منتظر شنیدن بقیه ماجرا باشد؛
- ۹ سرعت خواندن حکایات، کمتر از دیگر نوشته‌ها باشد؛
- ۱۰ خواننده با نگاه‌های مناسب در حین خواندن به فهم مخاطبان، یاری رساند؛
- ۱۱ در میان لحن روایی به تغییرهای مناسب آهنگ به تناسب شخصیت‌ها توجه کرد؛
- ۱۲ با رعایت دقیق فراز و فرودهای آوایی در لحن روایی، متناسب با جریان داستان، حالت کشش و انتظار را در شنونده برانگیزانیم و با ایجاد گسست‌های آوایی و وصل و درنگ‌های مناسب، او را به گوش دادن، ترغیب کنیم.

لحن گفت و گو (مناظره/ پرسش و پاسخ)

گفت و گوها انواع مختلفی دارند :

۱- مناظره : گفت و گوی رویارو با هدف چیره شدن بر دیگری، با یکدیگر در بحث و گفت و گو یا پرسش و پاسخ سخن گفتن است. در این نوشته ها معمولاً لحن پرسش کننده، تند و محکم، به دور از خردگرایی و همراه با فخر فروشی است؛ در حالی که لحن پاسخ دهنده، همواره آرام و متین و توأم با خردورزی است؛ به بیان دیگر، پرسشگر که فکر می کند بر حق است، سؤالی را از طرف مقابل می پرسد، اما چنان پاسخی می شنود که دیگر حرفی برای گفتن نمی ماند. خواننده چنین متنی می تواند همانند یک بازیگر، نقش آفرینی کند؛ یعنی در عین حال، دو لحن را با دو چهره متفاوت بیان کند. گاه با این طرف و آن طرف رفتن، جایگاه و صدای خود را تغییر می دهد تا بتواند مفهوم را بهتر بیان کند. بهترین مناظره های ادبیات فارسی عبارت اند از : «مست و هشیار» از پروین اعتصامی، «فرهاد و خسرو» از نظامی :

در خواندن چنین متن هایی باید به نکته های زیر توجه کرد :

- ۱ به کنش های آوایی و جملات پرسشی توجه شود؛
- ۲ به فروکاستن های لحن پاسخ گوینده توجه شود؛
- ۳ حس غرور و خودخواهی در جملات پرسش گر حفظ شود؛
- ۴ حس گفتن جملات عاقلانه و حکیمانه در جملات پاسخ گو، در نظر گرفته شود؛
- ۵ استفاده از دست و صورت و حرکات بدن در تفهیم موضوع، بسیار مفید و مناسب است.

نمونه :

بگفت از دار ملک آشنایی	نخستین بار گفتش کز کجایی؟
بگفت انده خرد و جان فروشند	بگفت آنجا به صنعت، در چه کوشند؟
بگفت از عشق بازان، این عجب نیست	بگفتا جان فروشی در ادب نیست
بگفت از دل تو می گویی، من از جان	بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟
بگفت از جان شیرینم، فزون است	بگفتا عشق شیرین، بر تو چون است؟
بگفت آری چو خواب آید، کجا خواب؟	بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟
بگفت آنکه که باشم، خفته در خاک...	بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟

(نظامی، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

۲- رجز خوانی : که هر دو نفر به شرح دلاوری ها و نژاد و افتخارات خود با لحنی حماسی می پردازند؛ مانند : رستم و اسفندیار یا رستم و اشکبوس در شاهنامه فردوسی.

۳- عادی : گفت وگوهای عادی، می تواند به دسته های مختلفی تقسیم شود. این گفت وگوها با توجه به فضای داستان ها و عواطف موجود در آنها شکل و لحن خاص خود را می یابند؛ مانند : گفت وگوی رستم با سهراب پس از زخمی شدن.

در هنگام خواندن گفت وگوها باید :

- ۱- لحن دو طرف گفت وگو را با توجه به شخصیت آنها در نظر گرفت؛
- ۲- اگر گفت وگو، دارای راوی باشد، لحن راوی را نیز باید به دیگر لحن ها افزود؛
- ۳- رعایت عواطف و احساسات دو طرف مکالمه، کار را برای شنونده، جذاب می کند؛
- ۴- هم حس شدن و گرفتن حالت دو طرف به خود، باعث تمایز گفته ها می شود؛
- ۵- تغییر مناسب لحن گفتار به تناسب موقعیت شغلی و اجتماعی افراد و حالات آنها، مورد توجه باشد.

لحن طنز

طنز از قدیم در نظم و نثر فارسی رایج بوده و بیشتر در قالب حکایت، خودنمایی کرده است. طنزها معمولاً در پایان به نتیجه می رسند و خواننده را تحت تأثیر قرار می دهند و می خندانند. برخی نیز از همان ابتدا کار خود را شروع می کنند؛ مانند :

«نه! - نه! - هان - این زمین رو چی یه؟ - روی شاخ گاو - گاو رو چی یه؟ روی ماهی - ماهی رو چی یه؟ - روی آب - آب رو چی یه؟»

- وای وای! الهی رودت بیر، چقدر حرف می زنی! حوصله م سر رفت...» (دهخدا)

در طنزها معمولاً جملات پایانی باید بیشترین تأثیر را بر روی خواننده بگذارند و خواننده از طریق آن بتواند لبخند را بر روی لبان مخاطب بنشاند.

لحن میهنی / وطنیه

سروده وطنیه که به آن «ماد وطن یا میهنی» نیز می گویند، شعری است که در وصف میهن، سروده می شود و شاعر در آن می کوشد تا با تحریک احساسات ملی گرایانه و وطن دوستانه مخاطبان خود، آنان را به پاسداری و محافظت از کشور خود برانگیزاند. شاعر این گونه اشعار، با شور و حرارتی وصف نشدنی، مردم را به دفاع از میهن خود فرا می خواند و در این کار، وطن را به مادر، مانند می کند؛ مادری که هر کس برای دفاع و حمایت از او باید به پا خیزد و از خود غیرت نشان دهد. یا به حال او می گرید، یا درس وطن خواهی را تعلیم می دهد.

مانند شعر زیر :

«وطن ما به جای مادر ماست	ما گروه وطن پرستانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس «حب الوطن» همی خوانیم

چون که حبّ وطن ز ایمان است ما یقیناً ز اهل ایمانیم
 گر رسد دشمنی برای وطن جان و دل، رایگان بیفشانیم
 (ایرج میرزا)

لحن ستایشی

ستایش مخصوص خداوند است و شاعر یا نویسنده در آن خداوند را به خاطر آفرینش بی‌همتا، قدرت بی‌نظیر و الطاف فراوانش می‌ستاید. در این هنگام خواننده نیز باید خود را موجودی از آفریده‌های او بداند که تسلیم او و شاکر بخشش‌ها و آفرینش اوست، مانند مثال‌های زیر:

آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را
 آسمان چون خیمه‌ای بر پای کرد بی‌ستون کرد و زمینش جای کرد
 (عطار، ۱۳۷۷: ۱)

لحن مدحی

مدح، نوشته‌ای درباره‌ی انسان است که شاعر از طریق آن، با کوچک‌تر دانستن خود در مقابل ممدوح به بیان مطلبی می‌پردازد. مدح‌ها نیز به پیروی از ستایش‌ها شکل گرفته‌اند و در آنها همان حالات باید رعایت شود؛ اما با ستایش اختلاف دارد، زیرا در ستایش شاعر یا نویسنده آزادانه‌تر می‌تواند حرف خود را بزند اما در مدح‌ها، به ویژه مدح حاکمان، این کار امکان‌پذیر نیست. مدح را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) مدح بزرگان دینی و مذهبی چون پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام که در آن شاعر خود را از مریدان آنها می‌داند و زندگی‌اش را وابسته به وجود و اعتقاد به آنها می‌داند تا جایی که حاضر است جان فداشان کند. گفته‌های آنان را بسیار با اهمیت قلمداد می‌کند و ممدوح را فردی فرا انسانی می‌داند و چهره و قامتش را در دنیا زیباترین می‌پندارد، کارها و اعمالش را نیز کارهایی خارق‌العاده می‌شمارد و به بیان معجزات و کرامات او می‌پردازد:

محمد کفرینش هست خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش
 چراغ افروز چشم اهل بیش طراز کارگاه آفرینش
 سر و سرهنگ میدان وفا را سپهسالار و سرخیل انبیا را
 ریاحین بخش باد صبحگاهی کلید مخزن گنج الهی
 (نظامی، ۱۳۸۲: ۱۲۹)

الفتی داشته با این دل شب	علی آن شیر خدا، شاه عرب
دل شب محرم سرالله است	شب ز اسرار علی آگاه است
چشم بیدار علی خفته نیافت	فجر تا سینه آفاق شکافت
می برد شام یتیمان عرب	ناشناسی که به تاریکی شب
خفت در خوابگاه پیغمبر	عشق بازی که هم آغوش خطر

(شهریار)

لحن تعلیمی (اندرزی)

این لحن که به لحن اندرزی نیز موسوم است، تلاش می کند با گویی آرام و آهسته، در دل شنونده نفوذ کند و نکات مهم خوب زیستن را به مخاطب خود القا کند. در ایران این گونه نوشته بیشتر برای پند و اندرز به کار می رود. نویسنده این گونه متون، خود را به جای انسانی آگاه می گذارد و از زبان او که بیشتر شبیه پدران یا معلمان دلسوز است، با مخاطب خود سخن می گوید، به همین دلیل لحن متن های تعلیمی، لحنی پدرا نه است و خواننده نیز باید هنگام خواندن، خود را پدر یا معلمی فرض کند که می خواهد نکاتی را به فرزندان یا دانش آموزانشان بگوید. در این گونه اشعار نیز ممکن است با لحن های گوناگون مواجه شویم. به این اشعار توجه کنید :

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک
حریص و جهان سوز و سرکش مباش	ز خاک آفریدنت، آتش مباش

(سعدی، ۱۳۷۶: ۱۸۹)

این ابیات لحنی واعظانه و اندکی حالت تحکمی دارد؛ یعنی انسانی روحانی خطاب به دیگران آنها را با جملات امری به پرهیز از کارهای زشت (نهی از منکر) و انجام کارهای نیک (امر به معروف) سفارش می کند. در این گونه اشعار، لحن گوینده بسیار محکم و کوبنده است و خواننده چنان با شور و حرارت سخن می گوید که گویا از عاقبت انسان خطاکار کاملاً آگاه است و دلش به حال او می سوزد.

لحن مناجات

مناجات به معنی راز و نیاز گفتن و نیایش با خداوند است. انسان در این زمان خود را بسیار کوچک فرض کرده، آنچه را که در حضور دیگران نمی تواند بیان کند، با آه و زاری یا شکر و سپاس بیان می کند. در این گونه اشعار، شاعر چیزهای معنوی از خدای خود طلب می کند و از او می خواهد که عاقبت به خیرش کند. لحن مناجات آکنده از عاطفه و احساس و بیانگر حالت فروتنی و خاکساری و تواضع بنده است.

خداوندگارا نظر کن به جود	که جرم آمد از بندگان در وجود
گناه آید از بنده خاکسار	به امید عفو خداوندگار

کریم، به رزق تو پرورده‌ایم به انعام و لطف تو خو کرده‌ایم
گدا چون کرم بیند و لطف و ناز نگردد ز دنبال بخشنده باز
چو ما را به دنیا تو کردی عزیز به عقبی همین چشم داریم نیز
عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نبیند ز کس
خدایا به عزت که خوارم مکن به ذل گنه شرمسارم مکن
(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

هنگام خواندن نیایش‌ها و مناجات باید:

- ۱ حس و حال عمومی حاکم بر فضای نیایش، حفظ شود.
- ۲ حالت خشوع و خضوع در آهنگ کلام رعایت گردد.
- ۳ لحن ملایم و متین که بیانگر ادب در پیشگاه خدای رحمان است، حفظ گردد.
- ۴ به کشش‌ها زیر و بمی حروف و صداها برای تأثیرگذاری بیشتر توجه گردد.

لحن توصیفی

توصیف یعنی وصف کردن و بیان جزئیات و ویژگی‌ها یا آوردن صفات و قیدهای حالت پیاپی برای موضوع‌هایی که قرار است برای شنونده، بازگو کنیم. این صفت‌ها می‌توانند یا به ظاهر افراد و اشیاء بردارند یا به حالات مختلف رفتاری یا حرکات او مانند:

دیدمش خرم و خندان، قدح باده به دست و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

در توصیف، نویسنده چیزی را که می‌بیند، با شور و حال فراوان و با استفاده از آرایه‌هایی چون تشبیه و تشخیص به زبان می‌آورد. در تشبیه، نویسنده با تخیل خود می‌کوشد میان چند چیز شباهتی ایجاد کند و با این کار شنونده را به شگفتی وا دارد؛ مثلاً در بیت‌های زیر منوچهری دامغانی با تشبیه کردن قطره باران به اشک عروس و تشبیه برگ گل به صورت او، هنر خود را به نمایش گذاشته است:

آن قطره باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

روش دیگر شاعران و نویسندگان در توصیف کردن، استفاده از جان بخشیدن به اشیاء (تشخیص) است. در این هنگام نویسنده همه چیز را زنده و مانند انسان می‌بیند و کارها، گفته‌ها و حرکات با اعضای انسانی به آنها می‌بخشد.

شعر زیر از ملک الشعرای بهار سرشار از جان بخشی به کوه دماوند است :

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی، ای دماوند
از سیم به سر یکی کله خود	ز آهن به میان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر، چهر دل بند
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و سیه و خموش و آوند،
بنواخت ز خشم بر فلک مشت	آن مشت تویی، تو ای دماوند
نی، نی، تو نه مشت روزگاری	ای کوه نی ام ز گفته خرسند
تو قلب فسرده زمینی	از درد ورم نموده یک چند

توصیف معمولاً برای انسان‌ها، اشیا، طبیعت و عناصر آن چون درخت و سبزه و گل، دریا و کوه و جنگل است :

در خواندن چنین متن‌هایی باید به نکات زیر توجه داشت :

۱- لحن توصیف می‌تواند در کنار دیگر لحن‌ها کامل شود؛ یعنی توصیف چیزی مثبت یا باشکوه با توصیف زشتی‌ها و پلیدی‌ها متفاوت است.

۲- در لحن توصیفی، آهنگ کلام، معمولاً نرم است و آرامش خاصی دارد.

۳- هنگام خواندن، دقت نظر و عنصر تخیل، نقشی مهم دارند.

۴- این لحن از نظر فضای کلی آهنگ سخن، به لحن روایی نزدیک است. (مبانی خواندن در زبان فارسی، ۱۳۹۱)

گونه‌های خواندن

۱- روش بلندخوانی

بلندخوانی در شروع خواندن روشی مؤثر است؛ زیرا در آن از دو فرایند ادراکی یعنی تمیز شنیداری و تمیز بصری استفاده می‌شود. اما در دوره متوسطه با توجه به آموزش‌های دوره ابتدایی و ویژگی‌های شناختی دانش‌آموزان بهتر است از شیوه‌های مختلف صامت‌خوانی استفاده شود. این روش برای تندخوانی و مطالعه صحیح مفید است.

۲- روش صامت‌خوانی

روش‌هایی که در زیر می‌آید بیشتر مبتنی بر صامت‌خوانی اند :

۱-۲- دقیق‌خوانی : در این نوع خواندن دانش‌آموز به درک کامل متن خواندنی و نگهداری آن به‌طور منظم در حافظه می‌رسد. او به افکار اصلی نویسنده پی می‌برد. به ارتباط بین مطالب می‌پردازد،

خلاصه متن را بیان می‌کند و از آن نتیجه‌گیری می‌کند. معلم برای سنجش این نوع خواندن صامت می‌تواند سؤالاتی از متن بپرسد که مفاهیم متن را مورد سنجش قرار دهد.

۲-۲ خواندن تجسمی: هدف این نوع خواندن درک عمیق‌تر، تحریک حس کنجکاوی و مشارکت فعالانه در مطالعه است. برای رسیدن به اهداف مذکور لازم است قبل از مطالعه سؤالاتی از بین متن انتخاب شود تا از طریق ذهن دانش‌آموز به هنگام مطالعه به سمت یافتن پاسخ‌ها هدایت شود.

۲-۳ خواندن انتقادی: در این روش دانش‌آموزان متن درس را مطالعه کرده، سپس درباره ویژگی‌های متن و نوع نوشته و سبک نویسنده یا شاعر و قالب درس بحث و گفت‌وگو می‌کنند و در پایان نظر نهایی خود را نسبت به متن خوانده شده ارائه می‌دهند.

در این روش، دانش‌آموز به تجزیه و تحلیل مطالب، ارزش‌گذاری و قضاوت مطالب و برقراری ارتباط بین جوانب مختلف مطالب می‌پردازد.

۲-۴ خواندن التذازی: خواندن برای درک زیبایی‌ها، روش مؤثری برای پرورش حس زیبایی‌شناسی و تقویت ذوق ادبی است. بهتر است دانش‌آموز بیشتر به دنبال یافتن زیبایی‌های موجود در نثر و شعر باشد؛ مانند: یافتن آرایه‌های ادبی مثل تشبیه، ضرب‌المثل، وزن و قافیه، موسیقی موجود در شعر و ...

با توجه به اینکه یکی از اهداف آموزش زبان و ادبیات فارسی تلطیف عواطف و التذاذ ادبی است. در متون هنری و ادبی مانند اشعار برتر و متن‌های تأثیرگذار داستانی و ادبی به این نوع خواندن تأکید می‌شود. معلم می‌تواند به تناسب سرفصل‌ها و عناوین دروس قطعات زیبایی به نظم و نثر را انتخاب کرده و در کلاس با لحن و آهنگی مناسب بخواند. در این نوع خواندن، باید متونی ارائه شود که التذاذ و پرورش ذوق ادبی عملی شود.

کلیاتی درباره دانش‌های زبانی و ادبی

دانش‌های زبانی (دستور زبان)

در برنامه درسی فارسی، نگاه به آرایه‌ها و دستور زبان، نگاه کارافزاری است. متن و تحلیل متن، هدف اصلی است. تحلیل متن به ابزار نیاز دارد. یکی از ابزارها در کالبدشکافی متن، دانش دستور زبان است. دستور یا هنجار شناسی زبان، «مجموعه اصول، مفهومی‌ها، تعریف‌ها و قاعده‌هایی است که اهل زبان آن را در کودکی به‌طور ناخودآگاه فرامی‌گیرند و از آنها برای فهمیدن سخن دیگران و سخن گفتن استفاده می‌کنند» (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷). زبان‌شناسان و دستوریان می‌کوشند تا این مجموعه اصول و قواعد را کشف و توصیف کنند و با عنوان دستور زبان ارائه کنند.

در ابتدای سخن شاید بهتر باشد در مورد ضرورت آموزش دستور ببیندیشیم. بسیاری از متخصصان

معتقدند وقتی اهل زبان به راحتی سخن می‌گویند و سخن دیگران را درک می‌کنند و در کار بست دستور، مشکلی ندارند، نیازی به آموزش دستور نیست. برخی دیگر بنا به دلایل زیر آموزش دستور را لازم می‌دانند:

□ دستور زبانی که در کودکی فرا گرفته می‌شود، ناخودآگاه است و با علم آگاهانه دربارهٔ زبان (زبان آگاهی) تفاوت دارد.

□ دستور زبان کودک، دستور زبان گفتاری غیررسمی و گاه عامیانه است؛ حال آنکه در زبان رسمی نوشتاری آموزش دستور، اجتناب‌ناپذیر است.

□ پژوهش‌ها حاکی از آن است که درک ساخت جمله در افزایش درک متن بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر وقتی دانش‌آموزان نحوهٔ خُرد کردن جمله به اجزای آن را بیاموزند، درک آنها تقویت می‌یابد.

آموزه‌های زبانی در برنامهٔ فارسی

در دورهٔ دوم متوسطه، دستور زبان فقط برای گره‌گشایی و بررسی متن به کار گرفته می‌شود. بنابراین، دستور زبان در نه پایهٔ گذشته در دورهٔ ابتدایی و دورهٔ اول متوسطه، آموزش داده شده است. دورهٔ دوم متوسطه، مرحلهٔ تمرین و کار بست آموخته‌های دستوری است.

برای آشنایی همکاران گرامی، سرخط مباحث دستوری در دورهٔ اول و دوم متوسطه را در پی، می‌آوریم:

در کتاب فارسی پایهٔ هفتم، دانش‌آموزان با این مباحث آشنا شده‌اند: جمله و انواع آن، فعل (گذشته، حال، آینده)، شخص، شمار، بُن (ریشه یا ستاک فعل)، شناسه، نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل اسنادی، ضمیر (پیوسته و جدا) و واژگان ساده و غیرساده.

در کتاب فارسی پایهٔ هشتم: یادآوری فعل و...، اسم، گروه اسمی، هستهٔ گروه، وابسته‌های اسم، صفت بیانی، وابسته‌های اسم، صفت اشاره و شمارشی، وابسته‌های اسم، صفت پرسشی و تعجبی، وابسته‌های اسم، صفت مبهم و...

در کتاب فارسی پایهٔ نهم، علاوه بر یادآوری گروه‌های اسمی که در درس دوم کتاب بیان شد، مباحثی چون صفت برتر و برترین، ساخت انواع فعل ماضی و مضارع، قید و ساخت واژه در زبان فارسی مطرح می‌شود.

در کتاب فارسی پایهٔ دهم، مباحث حذف فعل و دیگر اجزای جمله، واو عطف و پیوند، جهش ضمیر، واژه‌های دو تلفظی، جملهٔ ساده و غیر ساده، شبکهٔ معنایی، مُمال، شکل نوشتاری کلمه، نشانهٔ ندا و منادا مطرح گردیده است.

در کتاب فارسی پایهٔ یازدهم، مباحث رابطهٔ معنایی واژگان، فعل معلوم و مجهول، نقش‌های تبعی، نهاد و گزاره، قید، وابسته‌های پیشین و پسین، شاخص، صفت‌های بیانی، وضعیت واژگان در طول زمان، مسند بررسی می‌شود.

در کتاب فارسی پایه دوازدهم، مباحث حذف فعل و دیگر اجزای جمله، نقش اجزای جمله، وابسته‌های وابسته و نشانه «ان» آموزش داده می‌شود.

مبانی نظری آموزش دستور

با بررسی تاریخچه دستورنویسی در ایران، بی‌می‌پریم که نگرش عمومی به دستور زبان، گونه‌ای قاعده‌محوری حاکم بوده است؛ آن دیدگاه اکنون، به دلایل زیر، کنار گذاشته شده است:

۱ تجویزی بودن: یعنی به جای اینکه زبان را همچون دستگاهی نظام‌یافته ببینند و قواعد حاکم بر آن را کشف و توصیف کنند، بنای کار خود را بر قاعده آموزشی نهاده، کاربرد صحیح قواعد زبان را متذکر می‌شوند. به همین دلیل دستور زبان را این گونه، تعریف می‌کردند: «دستور زبان، قواعدی است برای درست گفتن و درست نوشتن». (دستور پنج استاد و...) انتخاب واژه دستور در زبان فارسی برای این شاخه از مطالعه زبان، گویای همین نگرش است. در صورتی که دستور زبان مجموعه قواعدی محدود است که اهل زبان آن را به‌طور ضمنی و ناخودآگاه فرا می‌گیرند و در ذهن خود نگهداری می‌کنند و کار دستورنویس و زبان‌شناس باید توصیف این دانش ناخودآگاه باشد.

۲ انعطاف‌ناپذیری: دستورنویسان سنتی گمان می‌کنند در هر مورد فقط یک صورت «درست» وجود دارد و هرچه جز آن، «نادرست» است؛ در صورتی که تمایز درست و نادرست، مشخص نیست. در بسیاری از موارد دو یا چند صورت زبانی بر حسب بافت و کاربرد، می‌توانند درست باشند. تنها معیار برای تمایز بین درست و نادرست، نحوه کاربرد اهل زبان است.

۳ ایستایی: یکی دیگر از گمان‌های نادرست دستورنویسان سنتی، این است که زبان، ایستا است و تغییر نمی‌کند یا نباید تغییر کند و اگر دستور زبان جامعی برای یک زبان نوشته شود، می‌تواند برای همیشه معتبر و مستند باشد. پیداست که چنین سخنی، خلاف ماهیت زبان است، زیرا زبان همواره در حال تغییر است و صورت‌های تحول‌یافته، غلط محسوب نمی‌شوند و اگر تغییرات تازه در دستور زبانی که نوشته شده، منعکس نگردد، ناچار کهنه می‌شود و رفته رفته ارزش خود را از دست می‌دهد.

۴ تقلیدی بودن: دستورهای سنتی فارسی زیر نفوذ دستور زبان‌های دیگر قرار گرفته‌اند و از این رو، تحولات آنها را به خود پذیرفته‌اند، مثلاً به تقلید از ساختار و ویژگی زبان عربی، اسم به جامد و مشتق تقسیم‌بندی می‌شود و اسم‌های مشتق را چنین می‌شمرند: اسم فاعل، اسم مفعول و... در صورتی که اشتقاق کلمات در فارسی از راه افزودن پیشوند و پسوند است، نه داشتن ریشه عربی.

۵ در آمیختن نگرش در زمانی با نگرش هم زمانی: آنچه درباره گذشته یک زبان، صادق بوده، الزاماً درباره وضع امروز آن درست نیست. برای نوشتن دستور زبان معاصر هر زبانی باید از علل و سوابق

تاریخی آن زبان صرف نظر کرد. برای مثال در فارسی معاصر جزء «همی» برای ماضی استمراری کاربرد ندارد، بنابراین در دستور زبان معاصر نباید از آن نامی به میان آورد. دستور زبان‌های سنتی، نه توصیف کاملی از گذشته زبان به دست می‌دهند و نه وضع حال آن را به خوبی مشخص می‌کنند.

۶ **نداشتن نظریه زبانی:** این دستورها بر مبنای نظریه روشن و صریحی درباره زبان قرار ندارند، ناچار توصیف آنها از ساختمان زبان، معمولاً آشفته و نامنظم است.

۷ **در آمیختن زبان با ادبیات:** زبان، هدفی متفاوت با ادبیات دارد. ادبیات، شکل هنری زبان است. در آمیختن آنها با همدیگر و نیز تدریس دستور زبان به وسیله ادبیات کاری ناشایست و نابجاست. در دستورهای سنتی، آموزش دستور زبان، گاهی از طریق شعر صورت می‌گرفت. دستور زبان قلمرو هنجاری زبان است و ادبیات، پهنه‌ای فراهنجار است و هنجارگریزی یکی از ویژگی‌های آن است.

اکنون به رویکردهای ویژه زبان‌شناسانه به موضوع آموزش دستور توجه می‌پردازیم. سه رویکرد اصلی در توصیف زبان، عبارت است از:

– صورت‌گرایی؛

– نقش‌گرایی؛

– شناختی؛

در رویکرد صورت‌گرایی، زبان خارج از بافت، بررسی می‌شود و با توجه به ساختار برونی توصیف می‌شود.

رویکرد نقش‌گرایی، زبان را در بافت خود تحلیل می‌کند و توجه به معنی دارد.

رویکرد شناختی به درک مفاهیم زبان در ذهن می‌پردازد. به عنوان مثال، برای درک مفهوم مسافت چه

اتفاقی در ذهن می‌افتد؟

در آموزش مدرسه‌ای برای دستور، دو رویکرد صورت‌گرایی و نقش‌گرایی مناسب‌تر است. سال‌ها این دو رویکرد در مقابل یکدیگر قرار داشتند و هریک بر اصول خود اصرار می‌کردند؛ اما شواهد نشان می‌دهد که در برخی موارد هر دو رویکرد در توصیف زبان به بن‌بست می‌رسند. امروزه بسیاری از زبان‌شناسان معتقدند که برای توصیف زبان نیاز است هر دو رویکرد به کار گرفته شوند. در آموزش دستور در کتاب دوره اول متوسطه رویکرد صورت – نقش مورد توجه بوده است. به بیان دیگر، تمرکز بر آموزش زبان در بافت بوده است، اما در موارد لزوم از شکل صوری زبان در آموزش بهره‌گیری شده است.

آموزش دستور در دوره اول متوسطه با هدف افزایش درک متن ارائه می‌شود. در پایان مباحث دانش زبانی دانش‌آموزان قادر خواهند شد اجزای جمله را از هم جدا کنند و می‌فهمند جملات چگونه گسترش می‌یابند و منطق قرار گرفتن اجزای جمله در کنار هم چیست. این کار سبب افزایش درک متن دانش‌آموزان می‌شود، پس آموزش دستور به دلیل کاربردی که در تقویت یکی از مهارت‌های زبانی دارد، اتفاق می‌افتد و به هیچ‌وجه به صورت مجموعه قواعد حفظی ارائه نمی‌شود.

آموزه‌های ادبی فارسی

مباحث دیگر موجود در نکته‌های زبانی و ادبی، مربوط به مسائل ادبی، زبانی و نگارشی است. در کتاب فارسی دوره اول و دوم متوسطه، آموزه‌های ادبی زیر آموزش داده می‌شود: در سال هفتم، آشنایی با زبان و ادبیات و تفاوت این دو، آرایه تشخیص، تشبیه، شبکه معنایی، تکرار، قطعه و...

در سال هشتم، آرایه‌هایی چون تشبیه و ارکان آن، ساختار و محتوای اثر، واج‌آرایی، قالب مثنوی، جناس، ردیف و...

در سال نهم، یادآوری نکته‌های ادبی سال هشتم، پرسش انکاری، تضاد، تخلص و بیت تخلص، تضاد و رابطه معنایی، تلمیح و انواع ردیف و...

در پایه دهم، حس‌آمیزی، سجع، ایهام، تضمین، اغراق، جناس تام (همسان) و ناقص (ناهمسان)، مجاز، استعاره، تمثیل و شیوه بلاغی و...

در پایه یازدهم، متناقض‌نما، چهارپاره و رباعی

در پایه دوازدهم، مناظره و اسلوب معادله

در صورت نیاز به طرح نکته زبانی، ادبی و ... می‌توان آن را در قسمت دانش‌های زبانی و ادبی درس آزاد (درس ۴ و ۱۳) ذکر کرد.

روش‌های یاددهی — یادگیری در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات

این برنامه برای آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و ادبی، تفکر، گسترش گنجینه لغات، شناخت بهتر اطراف و ایجاد ذوق ادبی در دانش‌آموزان روش‌های زیر را مؤثر می‌داند. لازم به توضیح است که روش‌های زیر جنبه توصیه‌ای و پیشنهادی دارد و مدارس و معلمان و دست‌اندرکاران آموزشی می‌توانند از دیگر روش‌ها و فعالیت‌های متناسب با برنامه نیز استفاده کنند:

۱ روش پرسش و پاسخ: همان‌طور که از نام این روش بر می‌آید، در این روش معلم پرسش‌های مناسبی را تهیه و تدارک می‌بیند و آنها را به گونه‌ای در کلاس به کار می‌گیرد که دانش‌آموزان به سمت اهداف برنامه و درس، هدایت شوند. در این روش، معلم می‌تواند پرسش‌هایی فی‌البداهه نیز برای تکمیل یادگیری طرح کند. نکته مهم این است که مدیریت و هدایت دانش‌آموزان و تنظیم زمان برای پاسخ به پرسش باید موردتوجه باشد.

این روش مهارت‌های گوش دادن، گفتن، نقد و تحلیل و حافظه شنیداری و قدرت بیان را تقویت می‌کند چنانچه از نتایج بحث‌ها هم گزارشی تهیه شود، به تقویت چهار مهارت زبانی خواهد انجامید.

۲ روش بحث گروهی: در صورتی که پرسش و پاسخ از حالت دو طرفه بین معلم و دانش‌آموز یا

دانش آموز و دانش آموز درآید و معلّم موضوع مشخصی را در کلاس طرح کند تا دانش آموزان درباره آن با هم مشورت و اندیشه کنند؛ روش بحث گروهی به کار گرفته خواهد شد. این روش از جمله روش های فعالانه و مشارکتی در امر آموزش به شمار می رود.

بنابراین، دانش آموزان در گروه های مختلف طبقه بندی می شوند و با هدایت معلّم به بحث و گفت و گو می پردازند. اهمیت این روش با توجه به ماهیت زبان و ادبیات فارسی زمانی روشن می شود که نمایندگان هر گروه نظر خود را بیان کنند و ضمن گوش دادن به اظهارات دیگر گروه ها، به نقد و تحلیل نیز تسلط یابند. گروه بندی مناسب، کنترل زمان، هدایت و رهبری گروه ها، طرح موضوعات مناسب و ... از جمله شرایط اساسی برای به کارگیری این روش است.

۳ ایفای نقش، قصه گوئی و نمایش خلاق: در دوره اول متوسطه به ویژه در کتاب فارسی به خوبی می توان از نمایش و قصه گوئی، مناسب با سن نوجوانی استفاده کرد. برخی از دروس به گونه ای سازماندهی شده اند که با هدایت معلّم می توان مفاهیم مورد نظر را به صورت عینی و محسوس به نمایش گذاشت. این روش ها چنانچه با بحث و تبادل نظر و ارزشیابی در کلاس توأم شود، می تواند عالی ترین اهداف آموزش زبان و ادب فارسی را محقق کند. بخشی از این اهداف عبارت اند از: ایجاد برقراری ارتباط انسانی و عاطفی، نظم بخشی به افکار و گفتار، پرورش قوه تفکر، استنتاج، رشد و شکوفایی خلاقیت و استعداد های زبانی و ادبی.

۴ روش گردش علمی و مشاهده: در این روش معلّم برای آشنایی بیشتر دانش آموزان با آثار تاریخی و ادبی و زبانی آنها را به بیرون از کلاس می برد تا از نزدیک به مشاهده بپردازند. دانش آموزان با توضیح و توصیف دیده ها و شنیده های خود به صورت گفتاری و نوشتاری به پرورش و تقویت مهارت های زبانی و ادبی خود نایل می شوند. می توان از آنها خواست تا گزارش تهیه کنند، یادداشت برداری نمایند، اطلاعات به دست آمده را طبقه بندی کنند و زیبایی های مشاهده شده را وصف نمایند و یا آنها را به تصویر بکشند تا بدین ترتیب به پاره ای از مهارت های نگارشی تسلط پیدا کنند.

۵ روش تفکر استقرایی: از آنجا که تفکر پیوندی ناگسستنی با هر یک از مهارت های زبانی و ادبی دارد و در روش استقرایی هم تفکر در روندی متوالی، از آسان به پیچیده، سازماندهی می شود، لذا استفاده از این روش می تواند فرایند یادگیری مؤثری را تا حصول نتیجه در دانش آموز ایجاد کند. در جریان تفکر، دانش آموزان اطلاعاتی را جمع آوری و طبقه بندی می کنند و به تفسیر و کشف ارتباط بین یافته های خود می پردازند. از این روش می توان در آموزش نکات املائی، انشایی و دستور زبان استفاده کرد.

۶ روش بدیعه پردازی: با توجه به اینکه زبان و ادبیات فارسی ماهیتاً با خلق و آفرینش و تولید اندیشه های بدیع ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارد، از این روش می توان برای آموزش انشا و نگارش خلافا نه استفاده کرد. بر اساس این روش دانش آموزان با صحبت کردن و بحث درباره موضوع انشا، قیاس کردن،

بیان احساسات خود و... به تفکر خلاق و پرورش عواطف دست می‌بایند.

۷ روش حل مسئله: در این روش، مسئله‌ای مطرح می‌شود که می‌تواند از گرفتاری قهرمان قصه آغاز شود. دانش‌آموزان به توصیف و تبیین مسئله پرداخته، راه‌حل یا راه‌حل‌هایی برای آن پیدا می‌کنند. پس از بحث و گفت‌وگو، معلم نظر خود را درباره حل مشکل قهرمان داستان ارائه می‌دهد. دانش‌آموزان به بررسی علت وقوع حوادث در قصه‌ها می‌پردازند، ارتباط علت و معلولی وقایع را کشف می‌کنند. ایده‌ها و نظرهای مختلف را به یکدیگر مربوط و با هم مقایسه می‌کنند و نتایج داستان‌ها را پیشگویی می‌کنند. مطالب ذکر شده می‌تواند در دو گونه بیانی، یعنی گفتاری و نوشتاری، مطرح شود. در دوره اول متوسطه می‌توان از دانش‌آموزان خواست تا درباره شنیده‌ها یا خوانده‌های خود به قضاوت و داوری بپردازند.

۸ روش واحد کار (پروژه): از این روش می‌توان برای آموزش انشا و فعالیت‌های خارج از کلاس استفاده کرد؛ بدین ترتیب که شاگردان براساس موضوعات تعیین شده، به صورت گروهی یا فردی به دنبال جمع‌آوری اطلاعات در خارج از کلاس می‌روند، گزارشی تهیه کرده، سپس این گزارش را در کلاس ارائه می‌کنند. موضوعاتی از قبیل سرگذشت شاعران، نویسندگان، شخصیت‌های علمی، اجتماعی و مذهبی، می‌تواند برای استفاده از این روش مورد نظر باشد. این روش برای تقویت حس پژوهش و تقویت مهارت‌های جست‌وجوگری مؤثر است.

۹ روش کارآیی گروه: دانش‌آموزان را به گروه‌هایی تقسیم می‌کنند و هر یک از اعضای گروه تکلیف مشخص شده را به طور انفرادی می‌خواند، بعد به سؤال‌های آزمون که در اختیار او قرار می‌دهند، پاسخ می‌دهد و سپس در گروه نیز درباره پاسخ‌های خود گفت‌وگو کرده، دلایل انتخاب یا رد آن را ارزیابی می‌کنند. در مرحله بعد، کلید سؤال‌ها در اختیار دانش‌آموز قرار می‌گیرد و اعضای گروه درک عمیقی از بهترین پاسخ به دست می‌آورند، سپس اعضای گروه پاسخ‌های فردی و گروهی را نمره‌گذاری کرده، نمره مؤثر بودن یادگیری را محاسبه می‌کنند. از این روش در کلاس‌های فارسی و در تدریس حوزه‌های مختلف از قبیل متن درس‌ها، انجام تمرین‌ها، املا و انشا، دستور و آرایه‌ها می‌توان بهره گرفت.

۱۰ روش تدریس اعضای گروه: این طرح، این امکان را می‌دهد که مقدار زیادی از موضوع درس طی یک دوره زمانی کوتاه با مطالعه گروه، تحت پوشش قرار گیرد. در انتخاب متن مورد تدریس باید در نظر داشت که متن به بخش‌های مستقل از یکدیگر قابل تقسیم باشد. بخش‌ها نیز از نظر حجم و دشواری باید تقریباً برابر باشند.

دانش‌آموز یک بخش از موضوع تعیین شده را مطالعه می‌کند و سپس با همتایان خود — که مسئول بخش مشترکی اند — دور هم جمع می‌شوند و برای رفع اشکال‌های خود تبادل نظر می‌کنند. سپس به گروه خود برمی‌گردند و به ترتیب از اول بخش تا آخر بخش به نوبت تدریس می‌کنند.

طرح تدریس اعضای گروه بر دو اصل استوار است؛ اول آنکه هریک از شرکت‌کنندگان قسمت متفاوتی

از موضوع درسی را که قرار است همه یاد بگیرند، می‌خواند و دوم اینکه هر فراگیرنده می‌تواند به اعضای گروه خود درس بدهد؛ بنابراین، هر عضو هم به عنوان معلم و هم شاگرد عمل می‌کند.

زمانی که فراگیرندگان می‌فهمند، کارایی گروه مستلزم آن است که هر فرد یک بخش از موضوع را فراگیرد و سپس آن را به دیگران درس دهد، برانگیخته می‌شوند تا با مطالعه بخش تعیین شده و آمادگی کامل برای جلسه کار گروهی به گروه خود کمک کنند. همچنین به آن عضو از گروه که درس می‌دهد، کمک می‌کنند تا کارایی خود را افزایش دهد. با این روش، گروه می‌تواند یادگیری‌اش را به حداکثر برساند.

طرح تدریس اعضای گروه این امکان را می‌دهد که مقدار زیادی از موضوع درسی طی یک دوره کوتاه زمانی با مطالعه گروه تحت پوشش قرار گیرد. تقسیم موضوع، به خصوص زمانی مناسب است که هدف آموزشی، مطالعه اجمالی یک قلمرو وسیع باشد، نه مطالعه عمیق آنان.

در انتخاب متن مورد استفاده باید به چند نکته توجه کرد؛ از جمله :

□ متن باید قابل تقسیم به تعداد بخش‌های هماهنگ با تعداد فراگیرندگان در هر گروه (معمولاً سه تا پنج نفر) باشد.

□ این بخش‌ها تقریباً باید از نظر طول، برابر و از نظر دشواری قابل مقایسه باشند.

□ هر یک از بخش‌ها مستقل از بخش‌های دیگر قابل فهم باشد. این مورد مهم است؛ چون هر فراگیرنده فقط یک قسمت را مطالعه می‌کند و باید بتواند آن بخش را مستقل از اطلاعات موجود در بخش‌های دیگر درک کند.

□ در هر تکلیفی، مطلب باید به اندازه‌ای مشکل باشد که فراگیرندگان را به چالش بطلبد ولی نه آن قدر مشکل که آنان را مرعوب و مغلوب کند.

اجرای طرح

۱- یک بخش از موضوع برای آمادگی هر فراگیرنده تعیین می‌شود. در این مرحله هر فراگیرنده فقط بخش تعیین شده خویش را دریافت می‌کند. باید اطمینان یافت که فراگیرندگان حقیقتاً مطلب را از یکدیگر یاد بگیرند و نه از مطالعه تمام بخش‌ها (میزان یادگیری دانش‌آموزان با آزمونی که تمام بخش‌ها را در برمی‌گیرد، سنجیده می‌شود).

۲- فراگیرنده قبل از تدریس با هم‌تایان خود - که مسئول بخش مشترکی‌اند - دور هم جمع می‌شوند و برای رفع اشکالات خود و بهبود روش ارائه، تبادل نظر می‌کنند. (فراگیرندگان می‌توانند از ابتدا در جمع هم‌تایان خود بنشینند و رفع اشکال کنند، آنگاه به تیم خود برگردند.)

۳- وقتی گروه گردهم می‌آید، یک فراگیرنده کار را با تدریس بخش مربوط به خود شروع می‌کند. این عضو گروه مجاز است از هر نوع یادداشت یا کمکی که مجاز شناخته شده است، استفاده کند، ولی مستقیماً

به متن اصلی رجوع نمی‌کند. دیگر فراگیرندگان می‌توانند سؤال بپرسند، مخالفت کنند، یادداشت بردارند یا عملکرد او را نقد کنند. هر عضو به نوبت یک بخش جدید را ارائه می‌دهد.

۴- در این مرحله، در مورد کل موضوع آزمونی گرفته می‌شود. این آزمون از قبل آماده شده است و می‌تواند هر نوع آزمونی باشد. این آزمون حاوی تعدادی سؤال از هر قسمت و چند سؤال درک مطلب عمومی مربوط به کل موضوع است.

۵- کلیه سؤال‌ها در اختیار فراگیرندگان قرار می‌گیرد و آنان به آزمونشان نمره می‌دهند و نمرات فردی و معدل نمرات فردی را محاسبه می‌کنند.

فراگیرندگان با استفاده از نمرات فردی می‌توانند میزان فهم خود را از موضوع ارزیابی کنند. همچنین نمرات فردی نشانه‌ای از پیشرفت فرد و یادگیری است. فراگیرندگان باید به نمره خود از آن قسمتی که تدریس را به عهده داشته‌اند، توجه کنند. هرچه اختلاف بین نمرات فردی و معدل گروه کمتر باشد، مهارت‌های تدریسی و یادگیری تولید شده از عمل متقابل گروه بیشتر است.

۶- ارزیابی کارایی تدریس فراگیرندگان با توجه به جدول رسم شده انجام می‌شود.

۷- از فراگیرندگان برای جمع‌بندی مطالب و اطمینان از یادگیری و ارزشیابی نهایی سؤال می‌شود. هر عضو گروه را از غیر مؤثر (۱) تا مؤثر (۵) در هر مورد نمره بدهید.

نام نفر ششم	نام نفر پنجم	نام نفر چهارم	نام نفر سوم	نام نفر دوم	نام نفر اول	موارد
						آیا به واقعیت‌ها و اطلاعاتی که ارائه می‌داد، اطمینان داشت؟ آیا نکات مهم را در مقایسه با جنبه‌های کم اهمیت‌تر اطلاعات جدا می‌کرد و مورد تأکید قرار می‌داد؟ آیا نکات طبق یک روال منطقی و منظم ارائه شد؟ آیا هنگامی که مورد سؤال قرار می‌گرفت، اعتماد به نفس داشت؟ آیا برای روشن کردن مفاهیم و کسب اطمینان از دقت و فهم سؤال می‌کرد؟

۸۸ روش قضاوت عملکرد: در این طرح، کسب درک روشنی از معیارها، آنان را قادر می‌سازد تا کیفیت کار خویش را مورد قضاوت قرار دهند. در این صورت می‌توانند تا حدودی از ارزیابی کارشان توسط دیگران بی‌نیاز شوند. سپس هر شخص کار خویش را ارائه می‌دهد. اعضای گروه، کار هر فرد را با دیگری و

با معیارهایی که فراگرفته‌اند، مقایسه می‌کنند. هر فرد، انتقادهایی را که به کارش شده است، دریافت می‌کند؛ مثلاً معلم از دانش‌آموزان می‌خواهد تا ویژگی‌های یک شعر خوب را بیان کرده و جمع‌بندی کنند. پس از بیان نظرهای مختلف گروه‌ها، معلم معیارهای علمی را ارائه می‌دهد و بدین ترتیب آنها عملکرد خود را مورد تجدیدنظر و ارزیابی قرار می‌دهند.

۱۲ روش روشن‌سازی طرز تلقی : اولین مرحله در روشن‌سازی طرز تلقی، به فراگیرندگان کمک می‌کند تا آنان با پاسخ دادن به یک سؤال یا تکمیل یک جمله، طرز تلقی خود را ارزیابی کنند، سپس فراگیرندگان دور هم جمع می‌شوند تا این طرز تلقی را مورد بررسی قرار دهند و به کمک شرایط شناخته شده و اطلاعاتی که در اختیار دارند، دربارهٔ بهترین طرز تلقی به توافق برسند؛ سپس هر فرد پاسخ خود را ارائه می‌دهد تا مورد ارزیابی قرار گیرد. طرز تلقی افراد پس از بحث نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که آیا تغییری رخ داده است یا خیر؟ بنابراین، چنین روشی فراگیرندگان را قادر می‌سازد که کشف کنند: آیا طرز تلقی‌شان بر پایه‌ای محکم از حقایق، اطلاعات و منطق، استوار است؟

الگوی تدریس چیست؟

الگوی تدریس، چارچوب ویژه‌ای است که عناصر مهم تدریس در درون آن قابل مطالعه است و شناخت و آگاهی از عناصر و عوامل مذکور می‌تواند به معلم در اتخاذ روش‌های مناسب تدریس کمک کند. تدریس، یک فرایند است و چنان‌که گفتیم، عوامل بی‌شماری در آن نقش دارند که همه آنها قابل مطالعه و کنترل نیستند. پس معلم باید چارچوب کوچکی از فرایند تدریس را به عنوان الگو انتخاب کند. دو نمونه از الگوهای تدریس عبارت‌اند از:

۱- الگوی پیش‌سازمان‌دهنده.

۲- الگوی حل مسئله.

الگوی عمومی تدریس

این الگو را نخستین بار رابرت گلیزر در سال ۱۹۶۱ مطرح کرد و بعدها راجر رابینسون در سال ۱۹۷۱ تغییراتی در آن به وجود آورد. این الگو در عین سادگی فرایند تدریس را به خوبی توصیف می‌کند و به معلم در سازمان دادن فرایند تدریس کمک می‌کند.

در الگوی عمومی تدریس، فرایند تدریس را می‌توان به پنج مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول : تعیین هدف‌های تدریس و هدف‌های رفتاری، معلم قبل از تدریس، اطلاعات، مفاهیم، اصول و سایر مطالب و محتوای درس را به صورت هدف‌های کاملاً صریح و روشن مشخص می‌کند.

مرحله دوم: تعیین رفتار ورودی (آموخته‌های گذشته و ...) و ارزشیابی تشخیصی (تعیین توانایی‌های فراگیرندگان) که همان تشخیص میزان آمادگی فراگیرندگان است.

مرحله سوم: تعیین شیوه‌ها و وسایل تدریس: در این مرحله معلم باید شیوه‌ها و وسایل تدریس خود را با توجه به مفاهیم درس، شرایط و امکانات و ویژگی‌های فراگیرندگان انتخاب کند.

مرحله چهارم: سازماندهی شرایط و موقعیت آموزشی: معلم باید بتواند با ابتکار و خلاقیت، حداکثر استفاده را از امکانات موجود، در امر تدریس و تحقق هدف‌های آموزشی به کار ببرد.

مرحله پنجم: ارزشیابی و سنجش عملکرد: مرحله نهایی این الگو به ارزشیابی میزان یادگیری شاگردان پس از پایان تدریس اختصاص دارد.

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده

«پیش‌سازمان‌دهنده» یک مطلب یا مفهوم کلی است که در مقدمه تدریس می‌آید تا مبحثی را که به شاگردان ارائه می‌شود با مباحث پیشین همان درس مربوط سازد و در عین حال پایه‌ای برای ارتباط مفاهیم بعدی با مفاهیم پیشین شود و شاگرد بتواند تمام مباحث درس را به صورت یک ساخت منظم و سازمان یافته در ذهن خود جای دهد.

ویژگی‌های الگوی پیش‌سازمان‌دهنده

۱ مراحل اجرای الگوی پیش‌سازمان‌دهنده: گام اول در این الگو مطالب پیش‌سازمان‌دهنده است که کلی است. گام دوم، ارائه مطالب و مفاهیم درس جدید است. در گام سوم، باید مثال‌ها و نمونه‌هایی برای تفهیم بیشتر مطالب جدید آورده شود و سرانجام مثال‌ها باید به گونه‌ای ارائه شود که با مفهوم پیش‌سازمان‌دهنده مرتبط شوند. مثلاً معلمی که می‌خواهد اندام‌های تولیدمثل گیاه را درس بدهد، درس را مستقیماً از خود موضوع شروع نمی‌کند بلکه درس را با این مفهوم که «تمام جانداران پریاخته برای بقای نسل تولیدمثل می‌کنند» آغاز می‌کند. پس از یادآوری و تشریح چگونگی تولیدمثل در جانداران، موضوع درس جدید، یعنی پرچم و مادگی را — که اندام‌های تولیدمثل گیاهان اند — تشریح می‌کند و پس از تشریح درس جدید، پرچم و مادگی چند گل معروف و آشنا را مستقیماً یا به وسیله صفحه نمایش، نشان می‌دهد.

معلم در بیان تولیدمثل جانداران، سعی می‌کند با استفاده از اطلاعات و آگاهی‌های شاگردان، فهم مطالب جدید را آسان سازد؛ زیرا شاگردان در جلسات گذشته با مفاهیم تولیدمثل جانداران آشنا شده‌اند. در واقع او با بیان تولیدمثل جانداران، پایگاهی ذهنی برای فهم درس جدید در ساخت شناختی شاگرد ایجاد می‌کند. این پایگاه، نقش پیش‌سازمان‌دهنده را به عهده دارد.

۲ چگونگی کنش و واکنش معلم نسبت به شاگردان در الگوی پیش‌سازمان‌دهنده: معلم نقش

ارائه‌کننده مفاهیم پیش‌سازمان‌دهنده و مطالب درسی را دارد و شاگردان، دریافت‌کننده و پذیرنده مطالب درسی‌اند. معلم باید برای ارائه مطالب درسی مناسب‌ترین پیش‌سازمان‌دهنده را انتخاب کند و باید مطمئن شود که بچه‌ها آن پیش‌سازمان‌دهنده را درک کرده‌اند و می‌توانند آن را با مطالبی که بعداً عرضه می‌شود، ربط دهند.

معلم می‌تواند برای فعال‌تر کردن شاگردان از وسایل مختلف آموزشی کمک بگیرد و باعث برانگیختن ذهن و توجه آنان شود. همچنین با مطرح ساختن پرسش‌هایی، دانش‌آموزان را به اندیشیدن درباره مطالب درس تشویق کند. جهت ارتباط، از طرف معلم به شاگرد یا شاگردان است.

۳ روابط میان گروهی در الگوی پیش‌سازمان‌دهنده: در این الگو، به علت یکسویه بودن جهت انتقال، اطلاعات از معلم به دانش‌آموزان منتقل می‌شود و در نتیجه، امکان کشف و جست‌وجوی مفاهیم برای دانش‌آموزان محدود می‌شود.

در این الگو، معلم با فرد فرد فراگیرندگان یا کل آنها ارتباط پیدا می‌کند ولی این ارتباط یک‌طرفه است؛ یعنی دانش‌آموزان معمولاً با او و با یکدیگر ارتباط ندارند، در واقع معلم بر کلاس مسلط است.

برای افزایش روابط میان گروهی، معلم می‌تواند با طرح پرسش‌هایی راهنمایی‌کننده، فراگیرندگان را به شرکت در بحث‌های کلاس علاقه‌مند کند و از این راه، امکان ارتباط بیشتر آنان را با یکدیگر فراهم سازد.

۴ شرایط و منابع لازم در الگوی پیش‌سازمان‌دهنده: در این الگو، معلم و کتاب و کلاس درس فقط منابع و شرایط آموزشی‌اند. شرط اصلی به کار بردن این الگو، وجود معلمی است که از روش‌های مناسب برای تدریس، طبق الگوی پیش‌سازمان‌دهنده آگاهی داشته باشد.

محاسن و محدودیت‌های این الگو

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده در نظام‌های آموزشی فقیر که معلمانی با تجربه ولی امکانات آموزشی محدود دارند، الگوی مناسبی است. از یک زمان آموزش محدود می‌توان استفاده کرد، گروه کثیری از شاگردان با کمترین امکانات آموزشی درس را فرا می‌گیرند. الگوی مزبور برای دروس نظری کارایی دارد.

در این الگو چون معلم تصمیم‌گیرنده فعالیت آموزشی است، دانش‌آموزان در فعالیت آموزشی نقشی ندارند. در چنین الگویی، محتوا با زندگی واقعی دانش‌آموزان چندان ارتباطی ندارد؛ به همین دلیل، اگر آنان مواد مورد نظر را آموختند و امتحان دادند، هدف آموزشی تأمین شده است و همچنین در این الگو به مسائل روانی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان کمتر توجه می‌شود و رضایت خاطر آنان چندان مورد توجه نیست. فراورده‌های چنین نظامی، قادر نیستند آموخته‌هایشان را در زندگی واقعی به کار گیرند.

دانش‌آموزان در یادگیری از طریق حل مسئله، با بهره‌گیری از تجارب و دانسته‌های پیشین خود، درباره رویدادهای محیط خود می‌اندیشند تا مشکلی را که با آن مواجه شده‌اند به نحو قابل قبولی حل کنند.

الگوی حل مسئله

مدرسه مطابق الگوی حل مسئله، دانش‌آموزان را در وضعی قرار می‌دهد که بتوانند فرضیه‌های خود را از راه پژوهش و کاوش و به مدد شواهد موجود و گردآوری شده، بیازمایند و شخصاً از آنها نتیجه‌گیری کنند و ضمن رسیدن به هدف موردنظر، از روش‌های دانش‌اندوزی و جمع‌آوری اطلاعات نیز آگاه شوند. در الگوی حل مسئله شاگرد، محور فعالیت است و اطلاعات علمی مستقیماً به او انتقال داده نمی‌شود. معلم با طرح مسئله، شاگرد را به فعالیت وادار می‌کند و در جهت حل مسئله او را راهنمایی می‌کند، روابط میان‌گروهی بین شاگردان وجود دارد و انتقال دو سویه (بین معلم و شاگرد) است و شرایط و منابع آموزشی منحصر به کلاس و کتاب درسی نیست. الگوی حل مسئله به زمان، مکان، امکانات و معلمان با تجربه، نیازمند است.

مراحل اجرا در الگوی حل مسئله

کلاس به گروه‌های ۵ یا ۶ نفره تقسیم می‌شود:

- ۱ یک مسئله طرح می‌شود (مسئله باید پاسخ‌پذیر و حل آن برای شاگردان امکان‌پذیر باشد).
 - ۲ دانش‌آموز با کمک و هدایت معلم، اطلاعات موردنیاز را از طریق مطالعه و مشاهده گردآوری می‌کند.
 - ۳ شاگرد راه‌حل‌های احتمالی را حدس می‌زند و فرضیه‌سازی می‌کند. در این مرحله شاگرد ناگزیر است به تفکر بپردازد.
 - ۴ آزمایش فرضیه صورت می‌گیرد. برای آزمایش فرضیه شاگرد باید اطلاعات و شواهد موجود را تحلیل کند و عواملی را که به پذیرش یا رد فرضیه منجر می‌شوند، مشخص کند. (در صورت نیاز، معلم اطلاعات زمینه‌ای در اختیار شاگرد قرار می‌دهد).
 - ۵ نتیجه‌گیری، اساس این الگوست و شاگرد باید پیش‌بینی کند که نتایج به دست آمده چقدر و تا چه اندازه به موارد جدید قابل تعمیم است و اینکه او دانش به دست آمده را در حل مسائل به کار گیرد.
- در این الگو، همه شاگردان با همدیگر و نیز با معلم در ارتباط‌اند و نقش معلم، نقش مشاور و راهنماست.

عوامل مورد توجه در یادگیری

- یادگیری، تغییرات نسبتاً ثابت و پایداری در رفتار بالقوه فرد بر اثر تجربه است.
- عواملی که در یادگیری باید مورد توجه قرار گیرد، عبارت‌اند از:
- ۱ آمادگی از نظر جسمی، عاطفی و عقلی؛
 - ۲ انگیزه و هدف: انگیزه از لحاظ تأثیر همیشه به هدفی توجه دارد و میل و رغبت شاگرد به آموختن و نیمی از وظایف معلم ایجاد رغبت در دانش‌آموزان است و هدف به فعالیت انسان جهت و نیرو می‌دهد.

۲ تجارب گذشته : یک فرد زمانی می‌تواند مفاهیم و مسائل جدید را درک کند که مفهوم و مسئله جدید با ساخت شناختی او مرتبط باشد.

۴ موقعیت و محیط یادگیری : امکانات محیط آموزشی؛ اعم از نیروی انسانی و تجهیزات، وضع اجتماعی و اقتصادی خانواده، نگرش والدین و مربیان نسبت به تحصیل و آموزشگاه و عوامل محیطی دیگر بر کیفیت و کمیت یادگیری شاگردان مؤثر است.

۵ روش تدریس معلّم : به لحاظ اهمیت نگرش، روش تدریس معلّم در فرایند فعالیت‌های آموزش و در نهایت، بر روند یادگیری مؤثر است.

اگر معلّم با نظریه‌ها و اصول یادگیری آشنا نباشد و تدریس را فقط انتقال واقعیت‌های علمی بداند و تجارب یادگیری را منحصر به حفظ کردن مطالب نوشته در کتاب تصوّر کند، مسلّم است در تقویت کنجکاوی و پرورش استعداد و تفکر علمی شاگردان چندان موفقیتی به دست نمی‌آورد.

۶ رابطه کل و جزء : مطالعه جزئیات بدون در نظر گرفتن رابطه آنها با هم و همچنین رابطه آنها با کل موجب پیرشانی فکر می‌شود.

۷ تمرین و تکرار : تأثیر تمرین و تکرار در کل فرایند یادگیری و حیطه‌های مختلف آن و به ویژه در حیطه روانی حرکتی انکارناپذیر است. اما باید شرایط و ویژگی خاصی داشته باشد؛ از جمله باید منظم و مرتّب و در شرایط طبیعی و واقعی انجام پذیرد.

۸ احساس نیاز : شاگرد باید از ناکافی بودن دانش و مهارت‌های فعلی خویش آگاه شود تا با انگیزه و رغبت بیشتر به تحصیل بپردازد.

۹ داشتن تصوّر روشن از دانش و مهارت‌هایی که باید کسب شود : اگر شاگرد بداند که یادگیری جدید او به چه دانش و مهارتی منتهی می‌شود، یادگیری برای او هدفدارتر می‌شود. در اینجاست که نقش هدف‌های رفتاری ظاهر می‌شود. در این رابطه معلّم باید هدف‌های رفتاری هر درس را با دقت بیان کند و شاگردان را از تغییراتی که بر اثر آموختن در دانش و مهارت آنان حاصل می‌شود، آگاه گرداند.

۱۰ آگاهی از پیشرفت : معلّم باید دائماً شاگرد را از میزان پیشرفت او در درس مطلع گرداند؛ زیرا شاگرد هنگامی که احساس کند در حال پیشرفت است برای ادامه یادگیری شوق و انگیزه بیشتری می‌یابد.

۱۱ توجه و دقت : توجه مقدّمه ادراک، یادگیری و تفکر است.

تدریس یک فعالیت است، فعالیتی آگاهانه که براساس هدفی خاص و بر پایه وضع شناختی فراگیرندگان انجام می‌گیرد. در هر صورت، اگر یادگیری را «تغییر در رفتار فراگیرنده بر اثر تجربه» بدانیم، بدون شک فعالیتی که موقعیت را برای کسب تجربه آسان کند و تغییر لازم را سبب شود، تدریس نام دارد و در نتیجه، عمل تدریس یک سلسله فعالیت‌های مرتّب، منظم، هدفدار و از پیش طراحی شده است.

عوامل مؤثر در تدریس

تدریس فرایندی است که عوامل بی‌شماری در آن نقش دارند هر چند همه آنها قابل مطالعه و کنترل نیستند. عواملی همچون شخصیت معلم، زمینه‌های علمی و تجربی او، زمینه روابط اجتماعی و خانوادگی شاگردان، زمینه‌های علمی و ویژگی‌های فردی شاگردان، اهمیت موضوع درس، قوانین و مقررات نظام آموزشی و به طور کلی جامعه‌ای که معلم و شاگرد در آن زندگی می‌کنند، در کیفیت تدریس معلم تأثیر گذارند. باید در نظر داشت معلم در ایجاد موقعیت مناسب یادگیری، قادر به تغییر و کنترل بسیاری از عوامل نیست. اما تا حدی می‌تواند با تعیین هدف‌های صریح اجرایی و اتخاذ الگو و روش‌های مناسب تدریس و تهیه و به کارگیری تجهیزات لازم و ایجاد نوعی ارتباط سالم با شاگردانش، کیفیت تدریس خود را دستخوش تحوّل کند.

ارزشیابی در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی متوسطه

ارزشیابی یکی از عناصر بسیار مهم برنامه درسی است که تنها به پرسش‌های کلاسی یا آزمون‌های پایانی محدود نمی‌شود. وقتی که محصول برنامه درسی به شکل بسته آموزشی در اختیار مخاطبان و مجریان قرار گرفت، انتظار می‌رود معلمان به منظور اطمینان از میزان تحقق اهداف برنامه، از آزمون‌ها و شیوه‌های متنوع، برای ارزشیابی استفاده کنند. پیشنهاد می‌شود در انتخاب شیوه‌های ارزشیابی اصول زیر رعایت شود:

۱ شیوه ارزشیابی باید با اهداف آموزشی و سایر عناصر برنامه متناسب باشد و معلوم کند که هر کدام از شیوه‌ها و مهارت‌ها چه دانش، مهارت و نگرشی را می‌سنجد.

۲ شیوه ارزشیابی باید با رویکرد برنامه تناسب داشته باشد؛ مثلاً در برنامه‌ای که فعالیت محور و مهارتی است، شیوه‌های ارزشیابی در عین توجه به فرایند آموزش، نتیجه و میزان کسب مهارت آموزشی را نیز مورد توجه و سنجش قرار می‌دهد.

۳ شیوه انتخاب شده، نسبت به سایر شیوه‌ها، کارایی بیشتری داشته باشد.

۴ به تناسب ماهیت اهداف و سایر عناصر برنامه، از شیوه‌های متنوع استفاده شود.

برای ارزشیابی از میزان تحقق اهداف برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی دوره اول متوسطه، جهت‌گیری‌ها متنوعی قابل طرح است. در این برنامه با توجه به اصول و مبانی آموزش زبان و ادبیات فارسی و نیز اهمیت برخی روش‌های ارزشیابی در این درس به اصول زیر تکیه و تأکید می‌شود:

۱ ارزشیابی از مهارت‌های خوانداری زبان

۲ ارزشیابی تلفیقی از مهارت‌های نوشتاری زبان

۳ ارزشیابی از فرایند آموزش و فعالیت‌های دانش‌آموزان

۴ ارزشیابی مستمر (تکوینی) در کنار ارزشیابی پایانی

با توجه به ماهیت برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی و نیز نوع ارزشیابی حاکم بر آموزش، برای ارزشیابی این درس، روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:

۱ آزمون کتبی.

۲ آزمون شفاهی.

۳ مشاهده رفتار.

برای استفاده درست از روش‌های فوق و رعایت رویکردهای ارزشیابی در این برنامه، از ابزارهای زیر می‌توان بهره گرفت:

۱ آزمون کتبی شامل سؤالات تکمیل کردنی، پاسخ کوتاه، انشایی و ... از ریز مهارت‌های نوشتاری.

۲ آزمون شفاهی شامل پرسش‌های شفاهی از مهارت‌های گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، درک متن و ریز مهارت‌های خوانداری (لحن، تکیه و ...).

۳ چک لیست، ابزار اندازه‌گیری عملکرد دانش‌آموز در مهارت‌های ارتباطی، توانایی‌های ذهنی، شرکت در فعالیت‌های گروهی و مهارت‌های شفاهی زبان.

گونه‌های ارزشیابی

اگر یادگیری را تغییر در رفتار دانش‌آموز بر اثر تجربه‌های آموزشی بدانیم، ارزشیابی عبارت است از اندازه‌گیری میزان تغییرات ایجاد شده براساس هدف‌های تعیین شده در فعالیت‌های آموزشی و تجزیه، تحلیل و تفسیر نتایج آن. ارزشیابی همواره در جهت پیشرفت تحصیلی و ناظر بر هدف‌های آموزش است و در واقع، بدون توجه به هدف‌های آموزشی از پیش تعیین شده ارزشیابی تحصیلی معنا نخواهد داشت. در همین راستا ترس و اضطراب از ارزشیابی در نزد دانش‌آموزان بیشتر ناشی از عملکرد نادرست معلمان و روش‌های نادرست ارزشیابی است. هدف‌های ارزشیابی را می‌توان در مقوله‌های زیر به طور کلی مورد بررسی قرار داد:

۱ ارزشیابی به عنوان وسیله‌ای برای شناخت توانایی و زمینه‌های علمی دانش‌آموزان و تصمیم‌گیری برای انجام دادن فعالیت‌های آموزشی است.

۲ برای شناساندن هدف‌های آموزشی در فرایند تدریس است.

۳ برای بهبود و اصلاح فعالیت‌های آموزشی است.

۴ برای شناخت نارسایی‌های آموزشی دانش‌آموزان و تلاش برای ترمیم و بهبود آنهاست.

۵ برای ایجاد رغبت و کسب عادات صحیح آموزش در دانش‌آموزان است، نه صرفاً برای تهدید و تعیین افراد قوی و ضعیف.

اگر ارزشیابی به نحو مطلوب انجام گیرد، مستقیماً در بهبود کیفیت یادگیری دانش‌آموزان تأثیر خواهد گذاشت؛ زیرا آنها را از میزان تلاش برای یادگیری و پیشرفت تحصیلی آگاه خواهد ساخت. همچنین ارزشیابی تدریجی و دائمی باعث مرور مطالب از قبل یادگرفته شده می‌گردد.

انواع ارزشیابی

۱ ارزشیابی تشخیصی: این نوع ارزشیابی به منظور تعیین معلومات و رفتار ورودی، کشف دلایل اصلی مشکلات در یادگیری است.

۲ ارزشیابی تکوینی: ارزشیابی تکوینی به منظور اندازه‌گیری پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان در مراحل مختلف تدریس است که دو مقوله گام به گام پیش رفتن در یادگیری و اصلاح روش تدریس را در برمی‌گیرد.

۳ ارزشیابی پایانی (ارزشیابی تراکمی): این ارزشیابی به منظور تعیین میزان آموخته‌های شاگردان در طول یک دوره آموزشی و قضاوت درباره اثربخشی کار معلم و برنامه درسی انجام می‌گیرد.

انواع ارزشیابی برحسب نحوه اجرا:

۱ ارزشیابی انفرادی که شامل ارزشیابی شفاهی یا عملی است.

۲ ارزشیابی گروهی شرایط یکسانی را برای همه شاگردان فراهم می‌آورد و معمولاً به صورت امتحان کتبی است.

انواع ارزشیابی بر حسب تفسیر نتایج:

۱ ارزشیابی معیاری که براساس معیار و ملاک مطلق از قبل تعیین شده تهیه می‌شود.

۲ ارزشیابی هنجاری که بر مبنای معیار و ملاک نسبی فراهم می‌شود و در آن ارزشیابی دانش‌آموزان از نمره زیاد به کم ردیف می‌شوند.

روش‌های مختلف ارزشیابی پیشرفت تحصیلی

در فرایند ارزشیابی معلم نباید از به کارگیری تنها یک روش خاص استفاده کند؛ زیرا بسیاری از جنبه‌های رفتاری مختلف دانش‌آموزان را نمی‌توان به مرحله آزمون‌های ساده تنزل داد و باید آنها را در موقعیت واقعی سنجید. با توجه به تغییراتی که در حیطه‌های مختلف یادگیری به وجود می‌آید، حداقل چهار روش ارزشیابی به شرح زیر وجود دارد:

۱ ارزشیابی از طریق مشاهده:

هنگامی که از طریق مداخله حواس به خصوص دیدن، به داوری درباره رفتار یا عمل معینی از فرد

می‌پردازیم، از روش مشاهده استفاده کرده‌ایم. این شیوه از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از :

— مشاهده از لحاظ تعمق و دقت

— مشاهده از لحاظ خارجی یا داخلی بودن

خارجی : مشاهده رفتار فرد در حین انجام عمل و ثبت خصایص وی.

داخلی : بیان خصوصیات رفتاری توسط خود فرد.

— مشاهده از لحاظ موقعیت

طبیعی : بدون آگاهی، رفتار و کار دانش‌آموز را زیر نظر بگیریم.

تصنّعی : پس از فراهم کردن شرایطی خاص، رفتار دانش‌آموز را مورد بررسی قرار دهیم.

— مشاهده مستقیم یا غیرمستقیم

در مشاهده مستقیم امکان بروز رفتار تصنّعی در دانش‌آموز زیاد است ولی در مشاهده غیرمستقیم،

مشاهده‌کننده پنهان است و رفتار طبیعی‌تری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مزایا و محدودیت‌های روش مشاهده

(الف) مزایا :

— تفاوت‌های فردی در زمان غیرمحدود مورد بررسی قرار می‌گیرد که می‌تواند نشان‌دهنده فعالیت‌های

طبیعی دانش‌آموزان باشد.

— برای همه گروه‌های آموزشی (سنین و مراحل مختلف تحصیل) قابل اجراست.

(ب) محدودیت‌ها :

— انجام این روش مستلزم دقت، هوشیاری و صرف وقت زیاد است.

— امکان ایجاد موقعیت مناسب برای همه شاگردان فراهم نیست. تفاوت تفسیر رفتار در همگان وجود

دارد.

۲ ارزشیابی از طریق انجام کار

اگر تغییرات ایجاد شده در دانش‌آموز در حیطه عمل باشد، لزوماً باید از این شیوه استفاده شود و تفاوت

آن با شیوه مشاهده در این است که دانش‌آموز می‌داند که مورد آزمایش است و شرایط برای همه یکسان

است. امتحان آزمایشگاه، کارگاه و ورزش از این طریق انجام می‌گیرد.

ارزشیابی از طریق آزمون شفاهی، شیوه مناسبی برای سنجش معلومات، قدرت بیان، نظم فکری،

استدلال، تمرکز افکار و شناخت حالات درونی از جهت ترس و اضطراب است.

مزایا و محدودیت‌های این شیوه

(الف) مزایا :

— این گونه ارزشیابی می‌تواند بازخوردی فوری داشته و مهارت‌های دانش‌آموزان را در رویارویی با واقعیت‌ها به دقت بسنجد.

— این گونه ارزشیابی قدرت بیان و استدلال دانش‌آموزان و اظهارنظر آنها را در حضور جمع تقویت می‌کند.

— در این ارزشیابی برای دانش‌آموزان دوران آمادگی و کلاس اول که قدرت نوشتاری کمی دارند مناسب است.

(ب) محدودیت‌ها :

— این شیوه مستلزم صرف وقت زیاد و در نتیجه، خسته‌کننده است و به تدریج از دقت آزمایش‌کننده کاسته می‌شود.

— دانش‌آموزان ممکن است به علت نقص بیان از گفتن پاسخ خودداری کنند.

— عوامل محیطی بر دانش‌آموز تأثیر فراوانی می‌گذارد به نحوی که ممکن است وی به جای پاسخ صحیح، کلمات مبهمی به کار ببرد.

— عینیت و اعتبار ارزشیابی شفاهی نسبت به آزمون کتبی کمتر است.

۲ ارزشیابی از طریق آزمون کتبی

این آزمون‌ها بر دو نوع است :

(الف) آزمون‌های استاندارد شده

(ب) آزمون‌هایی که معلم طرح کرده است

آزمون‌های استاندارد شده توسط مؤسسات آزمون‌سازی به منظور ارزشیابی دوره‌های تحصیلی گروه‌های بزرگ دانش‌آموزان طراح می‌شود که همراه با راهنمای دقیق در اختیار معلم قرار می‌گیرد و دارای پایایی و اعتبار است.

آزمون‌هایی که معلم طرح می‌کند غالباً برای تعیین میزان موفقیت دانش‌آموزان در رسیدن به هدف‌های آموزشی طرح‌ریزی می‌شود.

تفاوت بین آزمون‌های استاندارد شده و آزمون‌های معلم

۱ آزمون‌های استاندارد در مقایسه با آزمون‌های معلم به زمان و تخصص بیشتری نیاز دارد.

۲ نتایج آزمون‌های استاندارد مشخص، قطعی و قابل بررسی است.

۳ آزمون‌های استاندارد برای استفاده در مناطق مختلف و مقایسه شاگردان مدارس مناطق مختلف با

یکدیگر تهیه می‌شود.

انواع آزمون‌های معلّم

معمولاً به دو صورت عینی و انشایی است. آزمون‌های عینی جواب معینی از پیش تعیین شده دارد که انواع آن عبارت است از :

۱ پرسش‌های چندگزینه‌ای

۲ پرسش‌های صحیح و غلط

۳ پرسش‌های جورکردنی

۴ پرسش‌های کامل کردنی

۵ پرسش‌های کوتاه پاسخ

آزمون تشریحی که بیشتر معلّمان به علت سهولت تهیه از آنها استفاده می‌کنند، برای ارزشیابی سطوح بالای شناختی از جمله تجزیه و تحلیل، ترکیب و قضاوت بسیار اهمیت دارد، ولی محدودیت‌هایی نیز از قبیل دخالت نظر تصحیح کننده، وقت گیر بودن تصحیح و عدم امکان سنجش سرعت انتقال و آمادگی ذهنی دانش‌آموزان دارد. (شعبانی، ۱۳۸۲)

بخش دوم

بررسی درس‌ها

ستایش

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیه (ستایش) و برداشت مفاهیم مربوط به آن (علم)
- ۲ آشنایی با اندیشه‌های کلامی شاعران درباره خدا (علم)
- ۳ آشنایی با ترسیم سیمای خداوند با توجه به فرهنگ خاص ایرانی (علم)
- ۴ توانایی در طرح افکار و اندیشه‌های خود در قالب تحمیدیه (عمل)
- ۵ تقویت و عادت به آغاز انجام هر کاری با نام خدا (عمل)
- ۶ آشنایی دقیق‌تر با صفات پروردگار چون حکیم، عظیم، کریم و... (علم)
- ۷ تقویت توانایی برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار (اخلاق و عمل)
- ۸ تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد الهی (ایمان)
- ۹ توانایی خواندن متون نظم و نثر همراه با درک معنای تحمیدیه (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

شعر ستایش را با روش‌های الگوی پیش سازمان‌دهنده، بارش فکری، روش کارایی گروه، و... می‌توان تدریس کرد. برای شروع درس، ابتدا می‌توان از چند دانش‌آموز خواست تا سوره‌های حمد و توحید را بخوانند و مفاهیم برجسته آنها را بر روی تخته بنویسند، آنگاه دبیر با صدای بلند و لحن ستایش‌گونه درس را بخواند و از دانش‌آموزان پرسد کدام ابیات به صفات خداوند، بارزتر اشاره دارند؟ شاعر چه مفاهیمی را مطرح می‌کند و کدام ابیات به مفاهیم مطرح در سوره‌های مذکور اشاره دارند و ...

منابع تکمیلی (کتاب، مقاله، سایت و...)

- جهت دانش‌افزایی دبیران گرامی، استفاده از منابع تکمیلی زیر توصیه می‌شود:
- ۱ از رودکی تا بهار. درباره بیست و دو شاعر بزرگ ایران. محمدعلی اسلامی ندوشن. (۱۳۸۳). تهران: نغمه زندگی.
 - ۲ از گذشته ادبی ایران. عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۸۵). تهران: سخن.
 - ۳ از عقل ناصر خسرو تا عقل سنایی. محمد پارسا نسب. (۱۳۸۸). نشریه دانشکده ادبیات و علوم

- انسانی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. شماره ۲۶.
- ۴ بازتاب ایمان و کفر در آثار سنایی غزنوی. خدابخش اسداللهی. (۱۳۸۷). پژوهشنامه علوم انسانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۵۷.
- ۵ بررسی اندیشه سنایی در مورد کلام الهی. جمال احمدی. (۱۳۹۰). کاوشنامه زبان و ادبیات فارسی. دوره ۱۲. شماره ۲۲.
- ۶ بررسی بلاغی قصاید سنایی از دیدگاه علم معانی. احمد بهیمی اصل. (۱۳۹۰). وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه یاسوج (پایان نامه).
- ۷ بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت‌آمیز در شعر متنبی و سنایی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی (۱۳۹۲). دوره ۵. شماره ۱۹.
- ۸ بررسی تطبیقی زهدیات ابونواس و سنایی. سیدمحمد میرحسینی و دیگران. (۱۳۹۰). نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. سال سوم. شماره پنجم.
- ۹ بیان در شعر سنایی. جلیل نظری. (۱۳۶۹). وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه شیراز. (پایان نامه).
- ۱۰ تأثیر اندیشه‌های کلامی غزالی بر آراء سنایی. فرهاد کاکهرش. (۱۳۸۸). فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. سال ۵. شماره ۱۴.
- ۱۱ تنوع مضمون و محتوا در قصاید سنایی. علی محمدی و دیگران. (۱۳۶۲). ژورنال پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. چهارم. شماره ۱۳.
- ۱۲ تصویر خدا در اندیشه دو حکیم مسلمان (ناصر خسرو و سنایی). فصلنامه حکمت و فلسفه. (۱۳۹۳). دوره ۱۰. شماره ۳۸.
- ۱۳ حکیم سنایی و ادب عربی (تحلیل و بررسی توانمندی سنایی غزنوی در به کارگیری هنری قرآن). (۱۳۹۰). محمد شفیع صفاری. فصلنامه لسان مبین سال ۲. شماره ۴.
- ۱۴ دیوان اشعار سنایی. حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. (۱۳۷۳). تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۵ سیری در آثار و اندیشه‌های سنایی. فاطمه مدرسی. (۱۳۷۷). مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشگاه تهران: شماره ۱۴۶.
- ۱۶ نقش سنایی در تحول قصیده فارسی. سیدمهدی زرقانی؛ مصطفی غریب؛ محمد جواد مهدوی. (۱۳۹۴). مجله شعرپژوهی. شماره ۲۶.

ملکا ذکر تو گویم

- ۱ ملکا ذکر تو گویم که تو پاکتی و خدایی^۲ نرم جز به همان ره که توام راه نمایی^۳
 همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو بویم^۴ همه توحید تو گویم که به توحید سزایی^۵
 تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی^۶

۱- قلمرو زبانی: پادشاه، صاحب ملک. ح ملوک/ «ا» در ملکا الف ندا است. / مُلک: فرشته/ مُلک: قلمرو/ ملک: آنچه در تصرف کسی است. (ن. ک تراجم الآعاجم، ابوالمعالی احمد بن محمد الغزنوی، ۱۳۸۹: ۳) علامه طباطبایی در معنی این واژه گوید: «اما کلمه «رب»؟ معنای این کلمه، مالکی است که در امر مملوک خود تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه «رب» خوابیده، و ملک نزد ما اهل اجتماع و در ظرف اجتماع، یک نوع اختصاص مخصوص است که به خاطر آن اختصاص چیزی قائم به چیزی دیگر می‌شود و لازمه آن صحت تصرفات است و صحت تصرفات قائم به کسی می‌شود که مالک آن چیز است.» (طباطبایی، ۳۷/۱)

۲- قلمرو زبانی: «ی» در پاکتی و خدایی «ی» اسنادی است. / «و» ربط است نه عطف

۳- راه نمایی یا راهنمایی: شفيعی «راهنمایی» آورده است (ن. ک در اقلیم روشنائی، ۱۳۷۷، غزل ۱۷۰) مدرس رضوی «راهنمایی». (ن. ک دیوان ۱۳۸۸، ۶۰۲) در معنی و مفهوم آن نیز - در هر دو گونه آن - به اصطلاح ادیبان «نفی غرض» نمی‌شود و هر دو گونه آن درست است؛ چه، گذرا به مسند بگیریم و چه، گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: تلمیح: بیت یادآور سوره حمد است.

قلمرو فکری: خداوند، تو را ستایش می‌کنم که پاک و منزّه هستی و بارالهایی. جز راهی که تو به من نشان می‌دهی، راه دیگری نمی‌روم. یا جز به راهی که تو راهنمایم هستی، نمی‌روم.

۴- قلمرو زبانی: فضل: بخشش، احسان، نیکویی، کمال. «یکی از صفات خداوند و آن بالاتر از عدل و موجب پخشایش گناهکاران است.» (الهی عاملنا بفضلیک و لا تعاملنا بعدلیک). (فرهنگ فارسی، فضل/ پوی: از مصدر «پویدن»: دودن، به شتاب رفتن، به هر سو رفتن و جست و جو کردن. / جویم و بویم: فعل مضارع/ واژه «همه» در هر دو مصرع قید است.

قلمرو ادبی: گاهی شاعر برای غنی‌تر کردن موسیقی شعر، علاوه بر قافیه‌های یابانی از قافیه‌های میانی استفاده می‌کند؛ جویم، بویم و گویم. / تلمیح: همه درگاه تو جویم: ایاک نعبد و ایاک نستعین/ همه توحید تو گویم: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد.

۵- قلمرو فکری: فقط به درگاه تو روی می‌آورم و فقط در جست‌وجوی احسان و نیکویی تو هستم. فقط تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی. (معنی دیگری نیز برای این مصراع می‌توان در نظر گرفت: از فضل و عنایت توست که در تلاش و بویه هستم.) با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

تنها تویی که هستی و غیر تو هیچ نیست ای هر چه هست و نیست به تنهاییت گوا

شهریار

۶- قلمرو زبانی: حکیم: صاحب حکمت، دانا / کریم: صاحب کرم، بخشنده/ رحیم: در زبان عربی، صیغهٔ مبالغه است و بر بسیاری دلالت می‌کند. / ثنا: ستایش، حمد، درود، سپاس. این واژه اهمیت املائی دارد و با واژهٔ سنا (نور و روشنائی) اشتباه نشود. / نماینده: نشان دهنده، نشانه، نماد/ قلمرو ادبی: واج‌آرایی مصوّت «ی»

قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی، تو آشکارکننده و عامل فضل و بخششی. تو شایسته ستایش هستی. / مفهوم بیت در آیه الحمد لله رب العالمین و الرحمن الرحیم آمده است.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

مولوی

توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی	توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی ^۱
۵ همه عزّی و جلالی ^۲ ، همه علمی و یقینی	همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی ^۳
همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی	همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی ^۴

۱ - قلمرو زبانی : شبه : مانند، شبیه، نظیر/ وهم : تصوّر، گمان، پندار، خیال

قلمرو ادبی : تلمیح به حدیثی از حضرت علی (ع) دارد :

لَا يُدْرِكُ بَعْدَ الْهَيْمَمِ وَلَا يَنْتَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ (کسی که همت‌های دور پرواز او را درک نکنند و عقل‌های زیرک به کُنه آن نرسند.) / و نیز تلمیح به آیه شریفه : «اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» / فهم و وهم : جناس ناهمسان اختلافی/ بیت آرایه موازنه نیز دارد.

قلمرو فکری : تو را نمی‌توان توصیف کرد؛ زیرا در فهم ما انسان‌ها نمی‌گنجی و نمی‌توان کسی را به تو مانند کرد؛ زیرا تو از خیال و تصوّر ما بیرون هستی. ارتباط معنایی با ابیات زیر :

تو نظیر من بینی و بدیل من بگیری	عوض تو من نیام که به هیچ کس نمایی	سعدی
در خیال من نیامد در یقین من نبود	بی‌نشانی که صواب‌آید از او دادن نشان	ابوسعید ابوالخیر
نه در ایوان قریش وهم را بار	نه با چون و چرایش عقل را کار	خواجوی کرمانی
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم	وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم	سعدی
ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای احدی که در ذات و صفات بی‌همتایی.	خواجه عبدالله انصاری	

۲ - قلمرو زبانی : عزّ : عزیز شدن، ارجمندی مقابل ذُل. «عزیز» از صفات خداوند / جلال : بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. / علم : در اصطلاح حکما حصول صورت‌شیء است در عقل ... و گفته‌اند زوال خفاست از معلوم. جهل نقیض آن است. (تعریفات) اما صوفیان گویند : مراد از علم نوری مقتبس از مشکات نبوت در دل بنده مؤمن که بدان راه یابد به خدای یا به کار خدای یا به حکم خدای. (نقل از گوهرین، ۱۳۷۴ : ۳۲۳) / یقین : بی‌شبهه و شک بودن. امری که واضح و ثابت شده باشد. / سرور شادی، شاد گردانیدن/ جلال : بزرگی، عزّت، شکوه، بزرگواری

قلمرو ادبی : تلمیح : همه عزّی : ذوالجلال والاکرام

۳ - قلمرو زبانی : یقین : امری که واضح و ثابت شده باشد. / سرور : شادی، خوش‌حالی/ جود : بخشش، عطا، جوانمردی / جزا : پاداش، سزا، مزد/ همه نوری : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. / واج آرای مصوت «ی»

قلمرو فکری : خدا، تو سراسر بزرگی، ارجمندی، دانایی و حقیقت هستی. تو سراسر نور و شادی هستی و بخشنده و پاداش دهنده هستی. به قدرت مطلق خداوند اشاره دارد.

این بیت پاسخ پرسش مقدّری است که بیت پیش ساخت : حال که خدا را نه می‌توان وصف کرد و نه می‌توان نظیری برای او در نظر گرفت، پس چه می‌توان گفت؟ می‌توان گفت که : به تمامی عزیز است، جلیل است، علم است، یقین است، نور است (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)، سرور است (مابه شادی همه هستی است) همه نیکی است و همه پاداش.

۴ - قلمرو زبانی : بکاهی : از «مصدر کاستن» : کم کنی/ فزایی : بیفزایی، افزون نمایی

قلمرو ادبی : تلمیح : همه غیبی تو بدانی : اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ = عَالَمُ الْغُيُوبِ همه عیبی تو ببوشی : سَتَارُ الْعُيُوبِ

مصراع دوم تلمیح به آیه «تَعَزَّمْ تُثَبِّتْ مِنْ تَشَاءُ» : هر کس را که بخواهد عزّت می‌دهد و هر کس را که بخواهد، خوار می‌گرداند و نیز «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»/ جناس ناهمسان اختلافی : غیب و عیب/ تضاد : بکاهی و افزایی/ کمی و بیشی

قلمرو فکری : خدا، تو همه عیب‌ها را می‌دانی و همه عیب‌ها را می‌پوشانی و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست. ارتباط معنایی با ابیات زیر :

عزیزی و خواری تو بخشی و بس	عزیز تو خواری نبیند ز کس	سعدی
وانکه را کردگار کرد عزیز	تواند زمانه خوار کند	قائمی
بر احوال نابوده علمش بصیر	به اسرار ناگفته لطفش خبیر	سعدی
یکی را برآری و شاهی دهی	یکی را به دریا به ماهی دهی	فردوسی
خداوند هستی و هم راستی	از او یست بیشی و هم کاستی	فردوسی

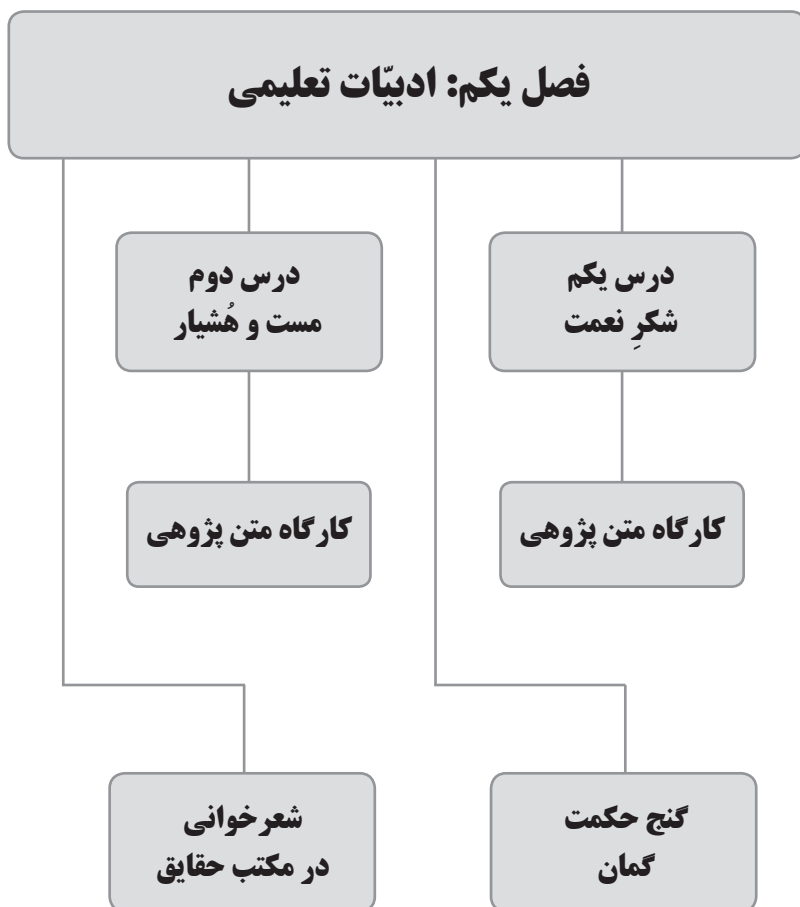
لب و دندان سنایی همه^۱ توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی^۲
 سنایی غزنوی، دیوان اشعار

۱- قلمرو زیبایی: «همه» در نقش قیدی است.

۲- قلمرو زیبایی: مگر: دو معنی دارد: ۱- امید است. (قید آرزو و تمنا) ۲- شاید (قید تردید)

قلمرو ادبی: لب و دندان مجاز از کل وجود / آتش و دوزخ: تناسب/ روی: ابهام تناسب: ۱- روی، چهره ۲- امکان یافتن
 قلمرو فکری: تمام وجود سنایی تو را به یگانگی می‌ستاید. امید است یا شاید برای او (سنایی) از آتش دوزخ رهایی باشد.
 مفهوم بیت: بیانگر دل‌سپردگی و نهایت عشق سنایی به خداوند. ارتباط معنایی با بیت زیر:

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا سعدی



درس یکم

نمایه درس

عنوان: شکرِ نعمت

قالب متن: نثر آمیخته با نظم
 درون مایه: سپاسگزاری از نعمت خداوند، نعت پیامبر،
 بخشش و بخشایش خداوند

قلمرو فکری

- ۱- بازگردانی برخی از عبارات دشوار متن به نثر امروزی
- ۲- دریافت پیام‌های محتوایی درس

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی نمادهای درس
- ۲- بررسی آرایه‌های ادبی

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه
- ۲- واژه‌های هم‌آوا
- ۳- جهش ضمیر
- ۴- حذف فعل و دیگر اجزای جمله

هدف‌های آموزشی درس

- ۱ آشنایی با برخی از آثار ادبی تعلیمی (دیباچه گلستان سعدی) (علم)
- ۲ دریافت آموزه‌های مهم اخلاقی و دینی، مانند شکر نعمت، امید به عفو و بخشش خداوند و ... (تفکر)
- ۳ آشنایی با ویژگی‌های نثر گلستان سعدی (علم)
- ۴ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۵ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)
- ۶ آشنایی و درک معنای واژه‌های مهم درس (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به هدف‌ها، محتوا و رسانه‌های آموزشی و برای رسیدن به اهداف آموزشی در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های پرسش و پاسخ، همخوانی متن، گروه‌بندی و الگوی پیش‌سازمان‌دهنده و پژوهش‌محوری به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب گلستان سعدی، نوشتن پیام‌های مهم درس با خط خوش، نوشتن متن‌های خارج از کتاب؛ اعم از نثر یا نظم در ارتباط با مفاهیم درس و

منابع تکمیلی درس

- ۱ بررسی ساختاری حکایت‌های گلستان سعدی. حسین حاجی علی‌لو. (۱۳۹۰). مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. دوره ۱. شماره ۳.
- ۲ بررسی گلستان سعدی با تکیه بر یافته‌های روان‌تحلیل‌گری. فاتح رحمانی؛ محمدهادی مرادی؛ فرزین رضایی. (۱۳۸۹). مجله شعر پژوهی بوستان ادب. دوره ۲. شماره ۳.
- ۳ دامنی از گل، گزیده گلستان سعدی. انتخاب و توضیح غلامحسین یوسفی. (۱۳۷۰). تهران: سخن.
- ۴ در قلمرو سعدی. علی دشتی. (۱۳۸۱). تهران: امیرکبیر.
- ۵ در مدرسه فرمانروای ملک سخن سعدی. محمود حکیمی. (۱۳۸۳). تهران: قلم.
- ۶ سعدی در نگاه صاحب نظران. حسین ساجدی. (۱۳۸۲). تهران: امید فردا.
- ۷ شرح سودی بر گلستان سعدی. محمد سودی. ترجمه حیدر خوش‌نیت؛ زین‌العابدین چاوشی؛ علی‌اکبر کاظمی. (۱۳۴۹). تبریز: انتشارات کتاب فروشی تهران.

۸ شرح گلستان سعدی. سراج الدین علی بن حسام الدین آرزو. اسلام آباد. (۱۳۷۵). مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۹ شرح گلستان. محمد خزائی. (۱۳۶۳). تهران: انتشارات جاویدان.

۱۰ قصه‌های شیرین گلستان سعدی. جعفر ابراهیمی؛ فرشید شفیعی. (۱۳۷۶). تهران: نشر پیدایش.

۱۱ گفت‌وگوهای حکومتی در گلستان سعدی. نسرين فقيه ملك مرزبان؛ مرجان فردوسی. (۱۳۹۱).

پژوهشنامه علوم سیاسی. دوره هفتم، شماره ۳.

۱۲ نگاهی به سبک گلستان سعدی و یکی از ویژگی‌های واژگانی آن. سلمان گودرزی. (۱۳۹۴). مجله

پویش در علوم انسانی. دوره ۱. شماره ۱.

تحلیل متن درس

شکرِ نعمت^۱

مَنْتَ خدای را^۲، عَزَّوَجَلَّ^۳ که طاعتش موجبِ قربت است و به شکر اندرش مزیدِ نعمت^۴.

۱- سنایی مقدمه‌ای به تشریح دیوان خود دارد و احتمالاً سعدی در پرورش دیباجه خود بدان مقدمه نظر داشته است. (ن. ک دیوان سنایی، به تصحیح

مدرس رضوی: ۱۲)

۲- قلمرو زبانی: مَنْت: سپاس و احسان و نعمت دادن. منت، ویژه خداست و احسان اوست در حق بنده؛ لکن در ارتباط با انسان از رذایل است و مذموم. / «را» در «خدای را»، رای اختصاص است، پس می‌گوییم: «مَنْت، ویژه خداوند است». البته در حوزه اطلاعات دانش‌آموزان که رای اختصاص نخوانده‌اند، می‌توان در معنای حرف اضافه «برای» نیز به کاربرد. / جمله سه جزئی گذرا به مسند / فعل جمله به قرینه لفظی (جمله بعد) محذوف است. دکتر خزائی توضیح داده که این جمله جانشین جمله «المنة لله» شده است. (ن. ک خزائی، ۱۳۴۴: ۱۱۵)

۳- قلمرو زبانی: عَزَّوَجَلَّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است. این گونه عبارت‌ها را در زبان فارسی «جمله معترضه» می‌گویند. در اصل دو جمله است که از دو فعل ماضی و واو عطف شکل گرفته و از آنجا که در مقام ستایش است، معنی مضارع می‌دهد. / حذف فعل به قرینه لفظی: به شکر اندرش مزیدِ نعمت [است].

۴- قلمرو زبانی: طاعت: اسم مصدر است و مصدر آن «اطاعت» به معنی فرمانبرداری است. / مرجع ضمیر «ش» در «طاعتش»، «خدا» است. / قربت: نزدیکی / به شکر اندرش: دو حرف اضافه برای یک متمم/ مزید: افزونی

قلمرو ادبی: قربت و نعمت - حیات و ذات: به ترتیب سجع متوازی و مطرّف/ تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

قلمرو فکری: مَنْت مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که اطاعت از او، نزدیکی به او را فراهم می‌کند و شکر کردنش نیز، افزونی نعمت را به همراه دارد. جمله اول با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

قدّم در نه گرت هست استطاعت	حافظ	به طاعت قرب ایزد می‌توان یافت
جامگی خواهی، سراز خدمت متاب	سعدی	قرب خواهی، گردن از طاعت مبیع
آن بی‌بصر بود که کند تکیه بر عصا	سعدی	کس را به خیر و طاعت خویش اعتماد نیست
جمله دوم با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:		
کفر نعمت از گفت بیرون کند	مولوی	شکر نعمت، نعمت افزون کند
روزی خود می‌خورد از خوان تو		شکر به جای آر که مهمان تو
گنج خواهی، مده ز دست کلید	جامی	شکر باشد کلید گنج مزید
نعمت افزون دهد به نعمت خوار	نظامی	حق نعمت شناختن در کار

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمَدّ حیات است^۱ و چون برمی‌آید، مفرّج ذات^۲. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب^۳.

از دست و زبان که برآید
کَزْ عَهْدِهِ شُكْرُشْ بَهْ دَرآید؟^۴
إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ^۵.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه، سزاوارِ خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد^۶
بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریش همه جا کشیده^۷.

پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای مُتْکِر نَبُرد^۸. فَرَّاش باد صبا را گفته تا

۱- قلمرو زبانی: مُمدّ: مدد کننده، یاریگر/ فرومی‌رود و برمی‌آید: دَم و بازدم. (دم، فروبردنِ هوای پاک به ریه است و بازدم، بیرون دادنِ هوای ناپاک از بدن است.) «گرچه گذشتگان، اکسیژن و گاز کربنیک و خاصیت آنها را نمی‌شناختند به این نکته توجه داشته‌اند که فروبردنِ هوای پاک به ریه که شهبُی (دم) نامیده می‌شود، مددکارِ زندگی است و بیرون دادنِ هوای ناپاک (گاز کربنیک) از ریه که زَفیر (بازدم) نام دارد، مایه نشاط حیوان و انسان است.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۱۸)

۲- قلمرو زبانی: مفرّج: شادی بخش، فرح انگیز/ ذات: نفس، هستی/ حذف فعل به قرینه لفظی: مفرّج ذات [است].

۳- قلمرو زبانی: حذف فعل به قرینه لفظی: بر هر نعمتی شکری واجب [است].

قلمرو فکری: هر نفسی که فرومی‌رود، یاریگرِ زندگی است (زندگی را ممکن می‌سازد) و چون برمی‌آید شادی بخش و مایه آرامش است؛ پس در هر نفسی که می‌کشیم دو نعمت هست (یکی دَم و فروبردنِ هوای پاک و دیگری بازدم و بیرون بردنِ هوای ناپاک) و بر هر نعمتی هم که به ما رسیده، شکری واجب است.

۴- قلمرو زبانی: که: ضمیر پرسشی در مصرع اول و در مصرع دوم حرف ربط / برآید: فعل مضارع اخباری / قلمرو ادبی: استفهام انکاری (از دست و زبان کسی بر نمی‌آید)

۵- آیه ۱۳ سوره سبا. ای خاندان داود مرا سپاسگزارید و کمی از بندگان من سپاسگزارند.

۶- قلمرو زبانی: تقصیر: کوتاهی، گناه/ سزاوار: صفت جانشین موصوف

قلمرو فکری: همان بهتر که بنده از گناه خویش به درگاه الهی روی آورد و از خداوند طلب بخشایش کند. وگرنه کسی نمی‌تواند بندگی و طاعتِ سزاوارِ پروردگاری او را به جای آورد.

۷- قلمرو زبانی: «را» در «همه را»، حرف اضافه به معنی «به». «به همه» / خوان: سفره / بی دریغ: بی مضایقه

قلمرو ادبی: باران رحمت: اضافه تشبیهی. این دو جمله با هم صنعت ترصیع ایجاد کرده‌اند.

قلمرو فکری: خداوند رحمت بی‌کران خود را به همه رسانده و سفره نعمتش در همه جا، بی مضایقه گسترده است.

درضیافت خانه خوان نوالش منع نیست درگشاده است و صلاد داده خوان انداخته کمال اصفهانی

۸- قلمرو زبانی: ناموس: آبرو، عصمت، عفت. «لفظ عربی است از ریشه یونانی nomos به معنی قانون و شریعت. جمع آن نوامیس است. علم شرایع را علم نوامیس نیز می‌نامند. در زبان فارسی ناموس به معنی قانون آمده، لکن بیشتر در معنی شرافت و آبرو و هر چیزی که حفظ حرمتش لازم باشد، به کار می‌رود.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۰)

فاحش: از حد گذشته، آشکار/ وظیفه: مقرری/ روزی: رزق (روز + «ی» نسبت)/ مُتْکِر: زشت و ناپسند. در زبان عربی اسم مفعول از انکار است. / قلمرو ادبی: پرده ناموس: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: آبروی بندگان را با وجود گنهکاری آنان نمی‌ریزد و روزی و رزق مقرر آنها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند. ارتباط معنایی با ابیات زیر از سعدی:

ولیکن خداوند بالا و پست	به عصیان در رزق بر کس نیست
آدم زمین سفره عام اوست	بر این خوان بغماچه دشمن چه دوست
دو کونش یکی قطره از بحر علم	گنه بیند و پرده پوشد به حلم

فرش زُمُردین بگسترده^۱ و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد^۲. درختان را به خلعت نوروژی قَبای سبز ورق دربر گرفته^۳ و اطفال شاخ را به قُدوم مؤسِم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده^۴.
عُصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته^۵.
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
در خبر است^۶ از سرور کائنات و مَفخَر موجودات و رحمت عالمیان و صَفْوَت آدمیان و تِمَمه دور زمان

۱- قلمرو زبانی: فَرّاش: گسترنده/فرش/صبا: باد شرقی که به فارسی باد بهار گویند. / زمردین: صفت نسبی (زمرّد + ین)

قلمرو ادبی: فَرّاش باد صبا: اضافه تشبیهی / فرش زمردین: استعاره از سبزه

۲- قلمرو زبانی: دایه: زن شیردهنده غیر از مادر/ بنات: دختران. جِ بِنَت/ نبات: گیاه / مهد: گهواره

قلمرو ادبی: دایه ابر: اضافه تشبیهی و نیز نبات نبات، مهد زمین، قَبای سبز ورق، اطفال شاخ، کلاه شکوفه

قلمرو فکری: خداوند به باد صبا فرمان داده تا سبزه ها و گل ها را چون فرشی بر روی زمین بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا چون دایه ای گیاهان را مانند دختران در گهواره زمین پرورش دهد؛ یعنی با باران، سرسبزیشان کند. ارتباط معنایی با بیت:

تا بخواباند چمن در مهد طفل غنچه را
هر سر سالی و درجانبانش باد بهار سلمان ساوجی

۳- قلمرو زبانی: خلعت: جامه دُوخته که بزرگی به کسی بخشند. / بَر: تن و بدن / در برگرفته: پوشانده و بر تن کرده

قلمرو ادبی: خلعت نوروژی: استعاره از برگ های سبز و گل

قلمرو فکری: خداوند لباس سبزی را از جنس گل و برگ به درختان پوشانده است. ارتباط معنایی با بیت:

می گفت با صبا ز رخت گل حکایتی
باد صباش خرده زر کرد در دهن

۴- قُدوم: مصدر است به معنی آمدن / مؤسِم: هنگام «جمع آن مواسم، معنی اصلیش اجتماع مردم و به ویژه اجتماع حجاج برای حج در شهر مکه و عیدهای بزرگ هم اطلاق می شود؛ به همین مناسبت فصل سال و هر واقعه منظمی را موسم می خوانند». (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۳) / ربیع: بهار

قلمرو فکری: [خداوند] به خاطر آمدن فصل بهار شکوفه را چون کلاهی بر سر شاخه های کوچک نهاده است.

این نبینی که جو هنگام بهار آید
شاخ خَرَم شود و غنچه به بار آید

۵- قلمرو زبانی: عُصاره: شیر، آنچه به فشردن برآید، افشرد/ تاک: درخت انگور/ شَهد: عسل. در اصل، عسلی که از موم جدا نکرده باشند. /

فایق: برگزیده، برتر، خوب/ تربیت: پروردن و بالا بردن/ باسق: بلند

قلمرو فکری: به قدرت خداوندی، شیره درخت انگور به بهترین انگور و به خاطر لطف و توجه او دانه خرما به نخلی بلند و استوار تبدیل شده است.

۶- قلمرو ادبی: ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر، مجاز از همه اجزای عالم/ غفلت: بی خبری/ مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد

به آیه «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ».

قلمرو زبانی: فرمان بُردار: صفت فاعلی مرخّم/ «که تو فرمان نیری»: این جمله به تأویل مصدر می رود و نهاد جمله می شود، بدین گونه: فرمان نبردن

تو، شرط انصاف نباشد.

قلمرو فکری: شرط انصاف نباشد: دور از داد و راستی و عدل است. پروردگار، همه اجزای عالم را به کار گرفته است تا انسان به رزق و روزی خود برسد و بی خبر از روزی دهنده خود به سر نبرد. پروردگار، همه این اجزای عالم را مسخّر و فرمان بردار انسان ساخته، پس شرط عدل و انصاف نیست که آدمی این نکته را فراموش کند و فرمان بُردار حق نباشد. این قطعه با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

تا گوهر وجود تو را نقش بسته است
جان محیط بر لب ساحل رسیده است

صدیرهن عرق گل خورشید کرده است
تا میوه وجود تو کامل رسیده است صائب

۷- قلمرو زبانی: خبر: سخنی که از پیامبر باشد، حدیث. «در خبر است ترجمه عربی «فی الخبر» می باشد که آن هم در اصل، «جاء فی الخبر» بوده

است. خبر در اصطلاح علم درایه بنا بر مشهور، با حدیث مرادف است و گفتار پیغمبر اکرم را بیان می کند؛ اما اثر، اعم از خبر است و بر گفته مشایخ و

صالحین نیز اطلاق می گردد». (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۵)

محمّد مصطفیٰ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^۱ -

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ^۲
بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ^۳
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟^۴

هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار^۵، دستِ انابت به امید اجابت^۶ به درگاه حق - جَلَّ و علا^۷ -

۱- قلمرو زبانی: کائنات: ج کائنه، موجودات جهان/ مفخر: مایهٔ فخر و سرافرازی/ رحمت عالمان: مایهٔ بخشایش جهانیان/ صفوت: برگزیده و خالص از هر چیز. به ضمّ و فتح و کسر صاد، هرسه جایز است. مقتبس از آیهٔ ۳۲ از سورهٔ آل عمران: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ». «بیان سعدی به این معنی اشاره دارد که حضرت آدم برگزیدهٔ خداست و پیغمبر ما برگزیدهٔ نوع آدمیان است.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۵). / تنمّه: متمم، پایان دهنده. مصدر به معنی اسم فاعل است. / تنمّهٔ دور زمان: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار. / مصطفی: در لغت هم ریشه با «صفوت» است؛ یعنی برگزیده و پاک شده از بدی‌ها. / صلی الله ...: درود و سلام خدا بر او و خاندان او باد.

قلمرو ادبی: رحمت عالمان: تلمیح دارد به آیهٔ ۱۰۶ از سورهٔ انبیا: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

۲- قلمرو فکری: او خواهشگر (شفاعت کننده)، فرمانروا، پیام‌آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.
۳- قلمرو ادبی: صلّوا علیه و آله: تلمیح دارد به آیهٔ ۱۵۵ از سورهٔ احزاب: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

قلمرو فکری: به واسطهٔ کمال خود به مرتبهٔ بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همهٔ خوی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

۴- قلمرو زبانی: امت: ملت، پیرو دین. جمع آن: اُمَم / پشتیبان: پشت و پناه. در اصل جویی که برای نگهداشت و استواری دیوار، پشت آن نصب می‌کند. مرکب از پشت + ی + بان = وان (پسوند نگهدایی). حرف «ی» میان پشت و بان برای آسانی تلفظ افزوده شده است. (ن. ک شرح خطیب، ۱۳۷۰: ۸)

قلمرو ادبی: دیوار امت: هم می‌توان اضافهٔ استعاری گرفت (امت به سرایی مانند شده که دیوار از لوازم آن است) و هم اضافهٔ تشبیهی (امت، مانند دیوار است) و با توجه به سیاق کلام و قرینهٔ «پشتیبان» به نظر می‌رسد اضافهٔ تشبیهی مناسب‌تر است. / این بیت تلمیح دارد به داستان حضرت نوح (علیه السلام). / موج بحر: استعاره از تلاطم و اتفاقات ناموافق

قلمرو فکری: مردم چون دیواری هستند که پشتیبانی چون تو دارند پس نگران ریزش و سرنگونی نیستند. ملتی که رهبر و ناخدایی چون تو دارد، ترسی از تلاطم و اتفاقات ناموافق نخواهد داشت. ارتباط معنایی با آیات زیر:

مولوی	چون تو با مای نباشد هیچ غم	گر هزاران دام باشد هر قدم
سعدی	گنهنش طاعت است و دشمن دوست	هر که در سایهٔ عنایت اوست
مولوی	کی بود بیمی از آن دزد لئیم	چون عنایات بود با ما مقیم
بیدل	دارد آغوشی که آسان می‌کند دشوار ما	قطره‌سامانیم اما موج دریای کرم
دهلوی	بیمی از محنت و غم نیست جو همراه تویی	در ره عشق به جز محنت و غم نیست ولی
صائب	حمایت تو اگر پاسبان من باشد	به بال کاغذی از بحر آتشین گذرم

و با بیت زیر تقابل معنایی دارد:

آن را که چو تو دلبر بی‌باک نباشد از چرخ ستمکاره نباشد به غم و بیم

۵- قلمرو ادبی: پریشان‌روزگار کنایه از بدبخت

۶- قلمرو زبانی: انابت: توبه، بازگشت به سوی خدا/ اجابت: پذیرفتن، قبول کردن/ دستِ انابت: اضافهٔ اقترانی، مانند جیبِ مراقبت

۷- قلمرو زبانی: حق: از نام‌های خداوندان است در معنی درست و راست و ثابت/ جَلَّ و علا: بزرگ و بلند قدر است.

بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند.^۱ بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق - سُبْحَانَهُ و تعالی - فرماید: «يَا مَلَأَكُنِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ.»^۲ دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.^۳

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار^۴

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف^۵ که :

ما عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ^۶ و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب^۷ که : ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ^۸.

۱- قلمرو زبانی : ایزد : لفظ مفرد به معنی خدای یگانه (در آیین زرتشتی به فرشتگان درجه دوم اطلاق می شده است.) یزدان هم که لفظ جمع و مخفف ایزدان است، نام خداست. / باز : قید / اعراض : روی برگرداندن/ ش در بازش و دیگرش : مفعول

قلمرو فکری : سعدی تقریباً عین عبارت‌های قسیری را نقل می کند : «و پیغامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] گفت که : بدان خدای که جان من به حکم اوست که بنده خدای را بخواند و خدای بر وی به خشم باشد، ازو اعراض کند؛ پس دیگر بار بخواند، اعراض کند سدیگر بار بخواند [خدای تعالی] فریشتگان را گوید : بنده من از دیگر کس حاجت نمی خواهد [و از من می نگیرد] حاجت وی را روا کردم.» (قسیری، ۱۳۸۱ : ۴۴۰)

معنی : هر زمان که یکی از بندگان آشفته حال و بداقبال برای توبه به امید قبول حق، دست به درگاه الهی - که بزرگ و بلند مرتبه است - دراز کند، خداوند متعال به او توجهی نمی کند و اگر دوباره خدا را بخواند، باز از او روی بگرداند و اگر بار دیگر با زاری و التماس خدا را بخواند، خداوند می فرماید : ...

۲- قلمرو فکری : ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آموختمش. عبارت بر مفهوم مداومت بر انابت و استغفار تکیه دارد. ارتباط معنایی با :

قبول است اگرچه هنر نیستش	که جز ما پناهی دگر نیستش	سعدی
پیشانی عفو ترا برچین نسازد جرم ما	آینه کی برهم خورد از زشتی تمثالها	صائب
فریاد ز بی کسی نه رای است	کآخر کس بی کسان خدای است	نظامی

۳- قلمرو زبانی : همی : پیشوند فعل برای تأکید

۴- قلمرو زبانی : شرمسار : شرم + سار (پسوند دارندگی)

قلمرو فکری : بزرگواری و لطف خدا را ببین که بندگان گناه می کنند و او شرمنده می شود. ارتباط معنایی با بیت :

شرمنده از آنیم که در روز مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی قانی

۵- قلمرو زبانی : عاکف : کسانی که در گوشه ای به عبادت بپردازند. (اسم فاعل از «عُکُوف» است به معنی گوشه نشینی) / عاکفان کعبه جلال : گوشه گیران برای عبادت در خانه جلال او

۶- قلمرو فکری : تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم. کسانی که پیوسته در پرستشگاه الهی مقیم اند و با مشاهده جلال حق، غرور از سر فرونهادند، باز به کوتاهی و ناتوانی خود در عبادت اقرار دارند و می گویند ما تو را چنان که باید نپرستیدیم.

۷- قلمرو زبانی : واصف : ستاینده/ حلیه : زیور/ تحیر : حیرانی و سرگشتگی

قلمرو ادبی : حلیه جمال : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری : واصفان حلیه جمالش : ستاینندگان زیور جمال او. کسانی که همواره به ذکر خداوند و تفکر در حقایق می پردازند، در سرگشتگی فرورفته اند که او را چنان که باید نشناخته اند. ارتباط معنایی با بیت زیر :

هیچ نقاشت نمی بیند که نقشی برکند وان که دید از حیرتش کلک از بتان افکنده ای سعدی

۸- قلمرو فکری : تو را چنان که سزاوار شناسایی دوست، نشناختیم. ارتباط معنایی با بیت های زیر :

وان که دست و پای را داند	او چگونه خدای را داند	هاتف اصفهانی
وصل خورشید به شب پره اعمی نرسد	که در آن آینه صاحب نظران حیرانند	حافظ
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت	ورنه کمال تو وهم کی رسد آنجا	سعدی
در معرفت تنها حیران نه منم کاینجا	هم عقل کل استاده اندر صف حیرانها	صغیر اصفهانی
به نام آن که ملکش بی زوال است	به وصفش نطق صاحب عقل لال است	عطار

گر کسی وصف او ز من پرسد
بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
عاشقان کشتگان معشوق اند
بر نیاید ز کشتگان آواز^۲

یکی از صاحب دلان سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده^۳؛ آن گه که از این معامله باز آمد^۴، یکی از دوستان گفت : از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟^۵
گفت : به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را^۶. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.^۷

۱- قلمرو زبانی : بی دل : عاشق / بی نشان : خداوند که نشانهٔ خاصی برای او نمی توان در نظر گرفت.

قلمرو فکری : اگر کسی وصف خداوند را از من خواستار باشد، باید بگویم : من عاشق هستم و عاشق که از خود خبر ندارد، نمی تواند از معشوق بی نشان بازگوید. ارتباط معنایی با بیت های زیر :

چون سخن در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید	مولوی
وصف خوبی او چه دامن گفت	هرچه گویم هزار چندین است	عطار
ای بر سریر مُلک ازل تا ابد خدا	وصف تو از کجا و بیان من از کجا	شهریار

۲- قلمرو فکری : عاشقان کشتگان معشوق هستند (در حق فنا هستند). پس از کشته آوازی بر نمی آید تا وصف خدا گوید. ارتباط معنایی با بیت های زیر از سعدی :

وگر سالکی محرم راز گشت	بیندند بر وی ره بازگشت
کسی ره سوی گنج قارون نبرد	وگر برد ره باز بیرون نبرد
کسی را در این یزم ساغر دهند	که داروی بیهوشی اش درد دهند

۳- قلمرو زبانی : صاحب دلان : عارفان / مکاشفت : کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی بی بردن به حقایق است. / مستغرق : غرق گشته. اسم فاعل از استغراق

قلمرو ادبی : سر به جیب مراقبت فرو بردن : کنایه از تأمل و تفکر عارفانه است. / بحر مکاشفت : اضافهٔ تشبیهی

۴- قلمرو زبانی : معامله : سودا کردن، خرید و فروش. منظور همان مراقبت و مکاشفت است.

۵- قلمرو زبانی : تحفه : ارمان / کرامت : جوانمردی، بخشش

قلمرو ادبی : بوستان : استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه

قلمرو فکری : یکی از عارفان که در تفکر عارفانه خویش فرو رفته بود، هنگامی که از دریای مکاشفت و مراقبت خود به درآمد. گفت : از این عالم معارف الهی چه تحفه ای بر ایمان آورده ای؟

دگر باره سر مستان ز مستی در سجود آمد	مگر آن مطرب جان ها ز پرده در سرود آمد	مولوی
--------------------------------------	---------------------------------------	-------

۶- قلمرو زبانی : اصحاب : یاران. اصحاب و صحابه هردو جمع صاحب / «را» در «اصحاب را» : حرف اضافه به معنی «برای»

۷- قلمرو زبانی : «م» در «گلم» : مفعول / دامنم از دست برفت : م در دامنم جهش ضمیر دارد. دامن از دست من برفت.

قلمرو ادبی : بوی گل : استعاره از لذت تجلیات / دامن از دست من برفت : کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.

قلمرو فکری : لذت تجلیات الهی چنان مرا مست کرد که اختیار خود را از دست دادم و از خود بی خود شدم. ارتباط معنایی با ابیات زیر :

آن کس که کند خودی فراموش	یاد دگری کجا کند گوش	نظامی
چنان پرشد فضای سینه از دوست	که یاد خویش گم شد از ضمیر	حافظ

ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند
 کان را که خبر شد، خبری باز نیامد^۱
 دیباجه گلستان سعدی

آگاهی‌های فرامتنی

گلستان سعدی با ثرا آهنگین، گوش‌نواز، زیبا و روان و حکایت‌های کوتاه و متنوع، حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد؛ آن‌گونه که بیش از چهارصد جمله و بیت از این کتاب، در شمار امثال و حکم درآمده است. سعدی در گلستان با روشن‌بینی و دل‌آگاهی در اوج بلاغت و قدرت از تجربه‌های خویش می‌گوید و چشم‌اندازهای گوناگون زندگی و راه رسیدن به زندگی مطلوب و برتر را نشان می‌دهد. دیباجه گلستان که سرشار از معانی لطیف است، مانند شعری خوش‌ترکیب و موزون در خاطره‌ها می‌ماند.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی: حذف (حذف فعل یا قسمتی از اجزای جمله)
 حذف به دو قسم است: الف) حذف به قرینه لفظی ب) حذف به قرینه معنوی (معنایی)
 الف) حذف به قرینه لفظی: اگر حذف برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را به قرینه لفظی گویند؛
 مانند:
 • بعد از ظهر بود. هوا آفتابی [بود] و بچه‌ها سرشان گرم بود.

۱- قلمرو زبانی: مرغ سحر: برنده‌ای که به هنگام سحر می‌خواند. / سوخته: عاشق/ جان شد: جان از تنش جدا شد. / کان سوخته را...: «را» فک اضافه (جان آن سوخته).

قلمرو ادبی: قالب شعر: قطعه / پروانه نماد عاشقی است که بارزترین ویژگی‌اش صبر و خاموشی است.
 قلمرو فکری: کان را که خبر شد خبری باز نیامد: مناسب است با بیت زیر:

لایف تقریب مزین به حضرت جانان	زان که خموشند بندگان مقرب	فروغی بسطامی
قلمرو فکری: این‌هایی که ادعا می‌کنند خدا را شناخته‌اند از او آگاهی ندارند، زیرا آنکه خدا را شناخت، از او خبری به دیگران نرسید.		
هر که را اسرار کار آموختند	مهر کردند و دهانش دوختند	مولوی
دم نتوان زد به مجلسی که در آنجا	مهر خموشی زدند بر لب قایل	فروغی بسطامی
نالدین بلبل ز نوآموزی عشق است	هرگز نشنیدیم ز پروانه صدایی	حزین لاهیجی
از تن دوست در سرای مجاز	جان برون آید و نیاید راز	سنایی
تا که تو دم می‌زنی همدم نه‌ای	تا که مویی مانده‌ای محرم نه‌ای	عطار
از سر پرده غیب آن کسی خبردار است	که با حضور تو از خویش بی‌خبر ماند	فروغی بسطامی

مسافران نیروی تازه یافته بودند. [مسافران] از هر دری سخن می‌گفتند؛ [مسافران] سخن‌هایی از خاطرات شیرین و رنگین [می‌گفتند].

ب) حذف به قرینه معنوی: اگر جزء یا اجزایی از جمله را حذف کنیم اما لفظی معادل آن در جمله نباشد و بخش حذف‌شده را با توجه به معنی جمله تشخیص دهیم، حذف آن به قرینه معنوی است؛ مانند: «به نام نقش‌بند صفحه خاک [سوگند می‌خورم]»
نکته‌ها:

۱ حذف فعل در جملاتی که فعل یکسان ندارند، نادرست است؛ مانند: این طرح در مجلس شورای اسلامی مطرح [شد] و به تصویب رسید.

۲ گاهی حذف فعل در بخش صرفی یا فعل‌های کمکی صورت می‌گیرد. این نوع حذف درست است؛ مانند: من او را دعوت [کردم] و با او صحبت کردم.

۳ حذف فعل در صورت تغییر شناسه‌ها جایز نیست؛ زیرا شناسه‌ها به جهت مطابقت با نهاد با هم مغایرت دارند. مانند: «هم ما درباره مطبوعات مقاله نوشتیم و هم آنان [نوشتند].»

۴ حذف نهاد پیوسته (شناسه فعل) جایز نیست اما نهاد جدا را می‌توان حذف کرد. مانند جمله زیر:
«ما برای رفتن به اردو آماده شد [یم].» نادرست
«ما [برای رفتن به اردو آماده شدیم].» درست

۵ نهاد جدای اول شخص و دوم شخص را همیشه می‌توان به قرینه نهاد پیوسته در جمله‌های همپایه (ساده) و ناهمپایه (مرکب) به قرینه لفظی حذف کرد؛ مگر آنکه با وابسته یا بدل همراه و یا تأکیدی درکار باشد.

۶ در جمله‌های پرکاربرد، گاهی فعل به قرینه معنوی حذف می‌شود؛ مانند: «به سلامت [پرو]»، «بسیار خوب [است]»، «شکر خدا [می‌کنم].»

۷ در جمله‌های مرکب، فعل اسنادی به قرینه معنوی حذف می‌شود؛ مانند: «چه بهتر [است] که شما این کار مهم را برعهده بگیرید.»

۸ در جمله‌های پرسشی گاهی فعل به قرینه معنوی حذف می‌شود؛ مانند: از کسی می‌پرسیم: «کجا؟»
یعنی «کجا [می‌روی]؟»

۹ گاهی در جمله‌های دعایی و تعجیبی فعل حذف می‌شود اما جمله به گونه‌ای ادا می‌شود که شنونده به منظور گوینده پی می‌برد. «چه شهر قشنگی! [بود]»

گمان^۱

گویند که بطلی^۲ در آب روشنایی می‌دید؛ پنداشت که ماهی است. قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت^۳. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی^۴ که همان روشنایی است؛ قصدی نیبوستی^۵ و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

ترجمه نصرالله منشی، کلیله و دمنه

تحلیل متن

حکایت بط، حکایت آدم‌هایی است که گرفتار وهم و تصورات نادرست می‌شوند؛ چنان که در ماجرای «شیر و گاو»، «شیر» در حق «گاو» دچار این تصور نادرست می‌شود که از اساس نادرست است و او را بر این کار تحریک کرده‌اند و چون امواج این دمدمه‌ها و تحریکات بیشتر می‌شود شخص را کاملاً فرامی‌گیرد. این مصداق را از خود کلیله و دمنه می‌خوانیم: «... و در خدمت او طایفه‌ای نابکارند همه در بدکرداری استاد و امام، و در خیانت و درازدستی چیره و دلیر، ایشان را بارها بیازموده است و هرچه از آن باب در حق دیگران گویند بر آن قیاس کند. و هر آینه صحبتِ اشرار موجب بدگمانی باشد در حقِ اخیار و این نوع ممارست به خطا راه برد چون خطای بط.» (نصرالله منشی ۱۳۸۳: ۱۰۱ و ۱۰۲)

۱- کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲.

۲- قلمرو زبانی: مرغابی

گویی بط سبید جامه به صابون زده است

کبک دری ساق پای در قدح خون زده است منوچهری

۳- قلمرو زبانی: رها کرد.

۴- قلمرو زبانی: گمان بردی: فکر می‌کرد، ماضی استمراری و نیز فعل‌های بدیدی، نمی‌یافت و می‌دید.

۵- قلمرو زبانی: قصدی نیبوستی: اقدام نمی‌کرد. تصمیم به انجام آن نمی‌گرفت.

۶- قلمرو زبانی: همه: صفت مبهم. همه روز: همه روز، همه طول روز

درس دوم

نمایه درس

عنوان: مست و هشیار

قالب شعر: قطعه

درون‌مایه: دوری از ریا و تزویر و بیان اوضاع نابسامان اجتماع

قلمرو فکری

- ۱- ارتباط معنایی درس با سروده‌های دیگر
- ۲- دریافت محورهای فکری درس

قلمرو ادبی

- ۱- مناظره
- ۲- تشخیص آرایه‌های برجسته ادبی (تشبیه، کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- معنی واژه
- ۲- کاربرد معنایی فعل

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه دیگر از آثار تعلیمی (قطعات پروین اعتصامی) (علم)
- ۲ دریافت و عمل به آموزه‌های اخلاقی (دوری از تزویر، تعهد به اخلاق دینی و...) (عمل)
- ۳ آشنایی با مناظره و ویژگی آن (علم)
- ۴ آشنایی با محتوای اشعار پروین (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس و معادل‌سازی آنها در نمونه‌های دیگر ادبی (علم)
- ۸ شناختن و آموختن واژه‌هایی که ارزش معنایی یا املائی دارند (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به اهداف آموزشی این درس، می‌توان با استفاده از شیوه‌ایفای نقش و اجرای نمایش به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار پروین اعتصامی، تهیه‌ی بزرهای مناسب حاوی مناظره، نرم‌افزار خوانش متن یا لوح فشرده آموزش قلمروها (CD) و...

منابع تکمیلی

- ۱ از صبا تا نیما. یحیی آرین‌پور. جلد دوم. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- ۲ انعکاس نابرابری‌های اجتماعی در اشعار پروین. مجالدین اکبر. (۱۳۸۷). پژوهش‌نامه علوم انسانی. شماره ۵۷.
- ۳ بررسی یکی از اشعار پروین اعتصامی براساس نظریه‌های ساختاری. مهوش قویمی؛ نرگس هوشمند. (۱۳۸۶). پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی. شماره ۳۸.
- ۴ بررسی سبک شناختی و تحلیل محتوایی مناظره مست و هوشیار پروین با مست و عاقل مولانا. ابراهیم ابراهیم تبار. (۱۳۹۲). پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی. دوره ۹. شماره ۲۴.
- ۵ بررسی شگردهای انتقادی در شعر پروین اعتصامی. مریم محمودی نوسر. (۱۳۹۵). پژوهشگاه

علوم انسانی. سال ششم. شماره ۱.

۶ پروین ستاره آسمان ادب ایران. محمد جواد شریعت. (۱۳۶۲). اصفهان : مؤسسه انتشاراتی مشعل.

۷ پروین اعتصامی. محمد حسین روحانی. «یادنامه پروین» به کوشش علی دهباشی. (۱۳۷۰). تهران : دنیای مادر.

۸ پروین اعتصامی (همراه با کتاب شناسی). روح انگیز کراچی. (۱۳۸۳). تهران : داستان سرا.

۹ تحلیل شعر پروین اعتصامی بر اساس نظریه زیبایی شناسی انتقادی. مرتضی محسنی؛ غلامرضا پیروز. (۱۳۸۸). نشریه ادبیات دانشگاه شهید باهنر کرمان. ش ۲۵.

۱۰ دیوان پروین اعتصامی (دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات). (۱۳۴۱). چ ۵. تهران : ابوالفتح اعتصامی.

۱۱ سیری در اندیشه های پروین اعتصامی. محسن مدیر شانه چی. (۱۳۸۶). فصلنامه پژوهش حقوقی عمومی. دوره ۹. شماره ۲۳.

۱۲ مجموعه مقالات و قطعات اشعار (به مناسبت اولین سال وفات پروین اعتصامی). ابوالفضل اعتصامی. (۱۳۵۵). تهران : ابوالفتح اعتصامی.

۱۳ مست و هشیار. علی اصغر فروزانفر. مجله رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی. دوره ۲۳. شماره ۹۲.

۱۴ مقایسه رویکرد سعاد الصباح و پروین اعتصامی به مسائل اجتماعی. محسن سیفی؛ فریا غنی. (۱۳۹۴). نشریه زن و فرهنگ. ش ۲۵.

۱۵ نشریه مخصوص شب پروین. (۱۳۴۹). تبریز : انجمن ادبی شهریار.

۱۶ مقایسه مضامین اجتماعی در اشعار پروین و احمد صافی نجفی. رمضان رضایی. (۱۳۹۰). نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی. شماره ۱۶.

۱۷ یادنامه پروین اعتصامی. به گردآوری علی دهباشی. (۱۳۷۰). تهران : دنیای مادر.

تحلیل متن درس

مست و هشیار

محتسب^۱ مستی به ره دید و گریبانش گرفت

۱- قلمرو زبانی : محتسب : مأموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود. (برای اطلاعات بیشتر درباره محتسب رجوع شود به مقاله «عملکرد محتسب و بازتاب آن در برخی از متون ادب فارسی» نجف جوکار، ۱۳۸۷، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۷)

مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار^۱ نیست»

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی»

گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»^۲

گفت: «می باید تو را تا خانه قاضی برم»

گفت: «رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست»^۳

گفت: «نزدیک است والی^۴ را سرای، آنجا شویم»

گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»^۵

گفت: «تا داروغه^۶ را گویم، در مسجد بخواب»

۱- قلمرو زبانی: گریبان: یقه پیراهن. مرجع ضمیر «ش» در گریبان (گریبان مست) مست است و ضمیر نقش مضاف الیه دارد. افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب والاغ می بندند.

قلمرو ادبی: گریبان و پیراهن: تناسب/ است و نیست: تضاد/ واج آرای صامت های «س و ت»
قلمرو فکری: محتسب، مأمور اجرای احکام دین، در راه مستی را دید و یقه پیراهنش را گرفت. مست گفت: ای دوست، این پیراهن است که آن را گرفته ای، افسار نیست. بیت اشاره می کند که مأموران حکومتی با شهروند جامعه برخورد نامناسب دارند.

۲- قلمرو زبانی: افتان و خیزان: حالت راه رفتن فرد مست، تلوتلو خوران
قلمرو ادبی: افتان و خیزان: تضاد/ هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. این اصطلاح مفهومی نمادین دارد در همان مفهوم «گل آلود کردن (یا، شدن) آب»؛ یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است. / ره، می روی، راه رفتن: تناسب/ واج آرای «ر، ت»
قلمرو فکری: [محتسب] گفت: تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می روی. [مست] گفت: جرم راه رفتن من نیست، راه ناهمواری دارد؛ یعنی جامعه پراز فساد و خلاف است.

۳- قلمرو ادبی: بیدار: می تواند ایهام داشته باشد: ۱- مقابل خواب ۲- آن که هشیار نباشد/ صبح و شب: تضاد و تناسب/ رو و آی: فعل امر برو و بیا = تضاد در افعال
قلمرو فکری: [محتسب] گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم (تا در مورد تو حکم صادر کند). [مست] پاسخ داد که: برو و صبح بیا؛ چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست.

مفهوم بیت: مسئولان جامعه خود نیز در فکر راحتی خود هستند و به فکر مردم نیستند.

۴- قلمرو زبانی: سرا: خانه، منزل/ والی: حاکم، فرمانروا / را: فک اضافه (سرای والی)

۵- قلمرو زبانی: شویم: پرویم/ خمار: می فروش/ خانه خمار: میخانه/ مصرع دوم استفهام تأکیدی است؛ یعنی به حتماً آنجاست.
قلمرو فکری: [محتسب] گفت: خانه حاکم نزدیک است به آنجا پرویم. [مست] جواب داد: از کجا معلوم است که خود والی الان در میخانه نباشد؟ (مست نباشد؟!)/ مفهوم بیت به فساد عوامل حکومتی جامعه اشاره دارد. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

با محتسب عیب مگوید که او نیز	پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است	حافظ
زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند	چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند	حافظ
زاهد مردم فریب ما که زد لاف صلاح	روز اندر مسجد و شب خانه خمار بود	فرخی یزدی
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می کنند	حافظ

۶- قلمرو زبانی: داروغه: نگهبان/ را: حرف اضافه در معنی به. / گویم: فعل مضارع التزامی

گفت : «مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست»^۱
 گفت : «دیناری^۲ بده پنهان و خود را وارهان»
 گفت : «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»^۳
 گفت : «از بهر غرامت^۴، جامه‌ات بیرون کنم»
 گفت : «پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست»^۵
 گفت : «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»^۶
 گفت : «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»^۷
 گفت : «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی»
 گفت : «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»^۸

- ۱- قلمرو ادبی : خواب و خوابگاه : اشتقاق
 قلمرو فکری : [محتسب] گفت : تا نگهبان را باخیرکنم برو و در مسجد بخواب. [مست] گفت : مسجد جای افراد بدکار نیست. / بیت به تناقض گویی عوامل حکومتی اشاره دارد که گفتارشان و عملشان یکی نیست.
- ۲- قلمرو زبانی : دینار : سکه طلا/ وارهان : خلاص کن. نجات بده/ شرع : دین، شریعت، مذهب/ درهم : سکه نقره، درم، پول نقد. سکه نقره، نوعی پول از جنس نقره که از صدر اسلام تا اوایل سده چهاردهم هجری واحد پول رایج در میان مسلمانان بود.
- ۳- قلمرو ادبی : درهم و دینار : تناسب
 قلمرو فکری : [محتسب] گفت : پنهانی به من رشوه بده و خود را خلاص کن. گفت : رشوه در دین جایگاهی ندارد.
 مفهوم بیت : رواج رشوه خواری در جامعه
- ۴- قلمرو زبانی : غرامت : چیزی که تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی.
- ۵- قلمرو ادبی : جامه، بود و تار : تناسب/ نقشی ز بود و تار نیست : کنایه از نخنما بودن و فرسودگی جامه
 قلمرو فکری : [محتسب] گفت : برای خسارت، لباس را از تن بیرون می‌آورم. جواب داد : لباس من پوسیده و نخنما است.
 مفهوم بیت : بیان فقر حاکم بر جامعه و ارتباط معنایی با بیت زیر :
- گفت مست : ای محتسب بگذار و رو از برهنه کی توان بردن گرو مولوی
- ۶- قلمرو زبانی : آگه : مخفف آگاه/ «ت» در افتادت : جابه‌جایی ضمیر؛ کلاه از سر تو در افتاد. / کز سر در افتادت کلاه : جز معنای ظاهری، تعادل نداشتن مست را نیز می‌رساند. ضمناً در قدیم بدون کلاه و دستار در بین مردم ظاهر شدن نوعی تنگ و بی‌ادبی تلقی می‌شد.
- قلمرو ادبی : سر و کلاه : تناسب/ مصرع دوم بیت، ضرب‌المثل است.
- ۷- قلمرو زبانی : عار : تنگ، رسوایی، بدنامی
 قلمرو فکری : [محتسب] گفت : خبر نداری که کلاه از سرت افتاده است و یا خبر نداری که تعادل خودت را از دست داده‌ای. [مست] جواب داد : در سر عقل باید باشد؛ کلاه نداشتن عیب و عار نیست. ارتباط معنایی با بیت زیر :
- خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نقر سعدی
- ۸- قلمرو زبانی : بیهوده گو : صفت فاعلی مرخم (بیهوده گوینده)
 قلمرو فکری : [محتسب] گفت : «شراب زیاد نوشیده‌ای. به همین دلیل مست شده‌ای. گفت : ای فرد بیهوده‌گوی، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست. نفس عمل مهم است و گرنه حرام، حرام است.
 مفهوم بیت : نفس عمل مهم است نه میزان انجام و ارتکاب کم یا زیاد آن.
- عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم حافظ

گفت: «باید حد^۱ زند هشیار مردم، مست را»
گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!»^۲

پروین اعتصامی

آگاهی‌های فرامتنی

در ادب فارسی هیچ زن شاعری، شهرت پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ ه. ش.) را نیافته است. شعر پروین از برجسته‌ترین نمونه‌های شعر تعلیمی معاصر محسوب می‌شود. در دیوان او از ۲۴۸ قطعه شعر، ۶۵ شعر حالت مناظره دارد و از این جهت نیز شعر پروین شاخص و ممتاز است. مناظره مست و هشیار از بهترین و زیباترین قطعات پروین اعتصامی است. شاعر در این شعر با بهره‌گیری از طنزی لطیف و اشاراتی روشن به ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر خویش پرداخته است. طنز موجود در این شعر طنز رندانه حافظ را به یاد می‌آورد. (زبان و ادبیات فارسی دوره پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۳: ۷۳)

پروین با پرداختن به مسائل روز اجتماعی مانند فقر، ستم، ریا، تزویر، فساد، رباخواری و دیگر نابسامانی‌های جامعه در شعر، بدون گرایش به اندیشه خاص سیاسی، تنها با به تصویر کشیدن ناروایی‌های اجتماع، خود را در ردیف شاعران متعهد قرار داده است.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو ادبی: مناظره (مناظره مست و هشیار)

سؤال و جواب یا مناظره یا پرسش و پاسخ: آن است که گوینده آنچه را که بین دو کس واقع شده، در شعر به صورت پرسش و پاسخ یا پیغام و جواب به لفظی بلیغ و با روشی لطیف بیان کند و تمام شعر مبتنی بر پرسش و پاسخ باشد. معمولاً در مصرع یا بیت اول، پرسشی به میان می‌آید و در مصرع یا بیت دوم، جواب آن داده می‌شود و شکلی از گفت‌وگوی طرفین نمودار است. این شیوه سبب لذت شعری و هنری برای مخاطب می‌گردد.

۱- قلمرو زبانی: مجازات شرعی

۲- قلمرو زبانی: هشیار مردم: ترکیب وصفی مقلوب (مردم هشیار)

قلمرو ادبی: مست و هشیار: تضاد / هشیار: تکرار

قلمرو فکری: [محتسب] گفت: باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. [مست] پاسخ داد: یک هشیار نشان بده. در این جامعه، کسی

هشیار نیست.

مفهوم بیت: فساد همه افراد جامعه را دربر گرفته است. ارتباط معنایی با:

قائمی

گذر عارف و عامی همه بر دار افتد

می‌خوران را شه‌اگر خواهد پیردار زند

کاربرد شیوهٔ مناظره یا سؤال و جواب در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. اکثر شعرای مشهور پارسی‌گوی از گذشته تا حال از این شیوه بهرهٔ فراوان جسته‌اند. اسدی توسی را مبتکر این فن و مناظرهٔ «مغ و مسلمان» او را جزو اولین نمونه‌های مناظره در ادب فارسی دانسته‌اند. مناظرهٔ «سرخ بت و خنگ بت» عنصری نیز جایگاه ویژه در بین مناظره‌های ادب فارسی دارد. نمونه‌های دلنشین سؤال و جواب را در شعر شاعران بزرگی چون حافظ، مولانا، نظامی گنجوی، پروین اعتصامی و ... می‌توان دید.

در میان شعرای پارسی‌گوی، اگرچه مناظره‌سرایان برجسته‌ای به چشم می‌خورد، لیکن استادانه‌ترین و آموزنده‌ترین نمونه‌های مناظرهٔ اجتماعی را مولوی و پروین اعتصامی سروده‌اند. پروین در مناظرهٔ «مست و هشیار» مضمون شعر «مست و عاقل» سرودهٔ مولوی را هنرمندانه تکرار کرده است.

پروین در این سروده با استفاده از زبان غیرمستقیم طنز و با تقابلی که بین اندیشه و رفتار دو شخصیت «محتسب و مست» ایجاد می‌کند به طرح اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی پرداخته است. او می‌خواهد با این تقابل رفتاری، ناهنجاری‌های جامعه را اصلاح کند و به نوعی تعادل در نظام اجتماعی برسد. پروین با استفاده از شگرد مناظره فرصتی می‌سازد تا با تصویر گویایی از نظام حکومتی در واقع به طرح دیدگاه‌های تند انتقادی خود بپردازد.

یکی از ویژگی‌های مناظرهٔ پروین در این است که گفت‌وگوی طرفین مناظره با سخن محتسب (شخص فرادست جامعه) آغاز می‌شود و با پاسخ‌های زیرکانهٔ شخص فرودست به‌ظاهر مست جامعه پایان می‌پذیرد. تندترین نقد اجتماعی به زبان صریح و مستقیم از زبان مستِ هشیار بیان می‌شود. در حقیقت پروین بسان سایه‌ای در پس شخصیت انتقادگرِ مست ایستاده تا از زبان او ناهنجاری‌ها را عینی‌تر تصویر کند.

مناظرهٔ خسرو و شیرین

منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی، زیباترین منظومهٔ عاشقانه در ادب فارسی است. خسرو پرویز، شهریار خوش‌گذران ساسانی دل در گرو محبت شیرین، دارد. در میانهٔ راه، عاشقی به نام فرهاد، فریفتهٔ شیرین می‌شود و خسرو برای برداشتن رقیب از سر راه، او را به کندن کوه بیستون می‌گمارد. فرهاد هنرمند تندیس‌گر در آن کوه به تراشیدن سنگ مشغول می‌شود و سرانجام، جان بر سر دلدادگی می‌نهد. داستان خسرو و شیرین بارها مورد تقلید شاعران پس از نظامی قرار گرفته است.

امیرخسرو دهلوی و وحشی بافقی از مشهورترین مقلدان این منظومه‌اند. مناظرهٔ خسرو با فرهاد از زیباترین بخش‌های منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی است. خسرو مظهر قدرت و فرهاد نمونهٔ خاکساری و پاک‌بازی است و سرانجام این مناظره، عجز و ناتوانی خسرو از مناظره و پرسیدن. کاربرد شیوهٔ مناظره یا سؤال و جواب در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. در شعر فارسی، اسدی توسی را مبتکر این

فن دانسته‌اند. جز نظامی، سعدی، حافظ و خواجوی کرمانی و از معاصران، ملک الشعرای بهار و پروین اعتصامی بیش از دیگران از این شیوه بهره جسته‌اند. استادانه‌ترین نمونه‌های معاصر مناظره، مناظرات زیبا و آموزنده پروین اعتصامی است. مناظره فرهاد با خسرو، آمیزه‌ای شگفت و بدیع از ایجاز و رسایی و زیبایی و نشانگر استادی و توانایی شاعر بزرگ گنجه است.

(کتاب زبان و ادبیات فارسی دوره پیش دانشگاهی، ۱۳۹۶: ۲۸)

نخستین بار گفتش کز کجایی؟	بگفت از دارِ ملک آشنایی ^۱
بگفت آنجابه صنعت در چه کوشند؟	بگفت آنده خرنه و جان فروشند ^۲
بگفتا جان فروشی در ادب نیست	بگفت از عشق بازان این عجب نیست ^۳
بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟	بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان ^۴
بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟	بگفت آن گه که باشم خفته در خاک ^۵

۱- قلمرو زبانی: دارملک: پایتخت/ آشنایی: عشق، دوستی/ نخستین: صفت شمارشی تریبیتی/ نخستین بار: گروه قیدی / «ش» در گفتش: متمم

قلمرو ادبی: دارملک آشنایی: تشبیه

قلمرو فکری: ابتدا خسرو به او گفت: تو اهل کجا هستی؟ فرهاد در پاسخ گفت: از سرزمین عشق و دوستی هستم.

۲- قلمرو زبانی: صنعت: کار، پیشه

قلمرو ادبی: خرنه و فروشند: تضاد و مراعات نظیر/ آنده خریدن: کنایه از تحمل کردن غم و اندوه/ جان فروختن: کنایه از جان‌فشانی کردن

قلمرو فکری: خسرو گفت: شغل مردم آنجا چیست؟ فرهاد در پاسخ گفت: جانشان را در راه عشق می‌فروشند و در مقابل، غم و اندوه عشق را

می‌خرند؛ یعنی غم معشوق را با جان و دل خریدارند.

۳- قلمرو زبانی: بگفتا: «الف» مناظره است. «الف» پایان کلمه بر دو نوع است:

الف) یا حرف اصلی کلمه است؛ مانند نوا (ب) یا اضافی است؛ مانند: گفتا

اگر «الف» اضافی باشد، در آن صورت می‌تواند یکی از معانی زیر را داشته باشد:

۱) الف دعا: منشیندا (۲) الف ندا: خدایا (۳) الف واسطه: کنشاکش (۴) الف مناظره: گفتا (۵) الف تخیخ و تعظیم: بزرگامردا (۶) الف مبالغه: خوشا

۷) الف حرف قسم: حقاً، رُباً و... / مرسوم: رایج/ این: ضمیر اشاره در نقش نهادی و مرجع ضمیر، «یاد نکردن از شیرین» است.

قلمرو ادبی: جان فروشی: کنایه از جان دادن، جان‌فشانی کردن

قلمرو فکری: خسرو گفت: جان دادن دور از ادب است و مرسوم نیست. فرهاد در پاسخ گفت: این کار (جان دادن) از عاشقان عجیب نیست.

۴- قلمرو زبانی: از دل: از صمیم قلب، از ته دل، واقعاً / می‌گویم: فعل مضارع اخباری و حذف به قرینه معنوی در جمله پنجم/ بدین سان: به

این گونه

قلمرو ادبی: دل و جان: مراعات نظیر/ سان و جان: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: خسرو گفت: آیا از صمیم دل عاشق شده‌ای؟ فرهاد گفت: تو می‌گویی که من از صمیم دل عاشق شده‌ام ولی من سراسر وجودم عشق

به اوست.

۵- قلمرو ادبی: پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی/ دل از مهر کسی پاک کردن: کنایه از فراموش کردن عشق کسی/ در خاک خفتن: کنایه

از مردن

قلمرو فکری: خسرو گفت: کی از عشق شیرین صرف‌نظر می‌کنی؟ (فراموش می‌کنی؟) فرهاد در پاسخ گفت: زمانی که مرده باشم. (فقط مرگ

می‌تواند عشق شیرین را از من جدا سازد.)

بگفت او آن من شد زو مکن یاد بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد^۱
چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش^۲
به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی^۳

شعر خوانی

در مکتب حقایق^۴

ای بی‌خبر! بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی^۵
در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی^۶
دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی^۷
خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی^۸

۱- قلمرو زبانی: بیچاره فرهاد: ترکیب وصفی مقلوب/ قلمرو ادبی: مصراع دوم: استفهام انکاری
قلمرو فکری: خسرو گفت: شیرین متعلق به من است، دیگر به فکر او نباش. فرهاد در پاسخ گفت: من بیچاره این کار را هرگز نمی‌توانم نکنم.
(هرگز نمی‌توانم او را فراموش کنم.)

۲- قلمرو زبانی: صواب: درست/ ثواب: پاداش نیکو، اجر
قلمرو ادبی: جواب و صواب: جناس ناهمسان اختلافی/ جواب و پرسیدن: تضاد و مراعات نظیر
قلمرو فکری: زمانی که خسرو در جواب دادن به فرهاد عاجز و ناتوان شد، مصلحت ندید بیشتر از او سؤال کند.
۳- قلمرو زبانی: «ی» در خاکی و آبی «ی» نسبت است./ «ی»: در حاضر جوابی «ی» مصدری است.
قلمرو ادبی: خاکی و آبی: تناسب، تضاد و مجاز از کل موجودات
قلمرو فکری: خسرو به یاران خود گفت: از بین تمام موجودات کسی را این‌گونه حاضر جواب ندیده‌ام.

۴- شرح ابیات این غزل برگرفته است از دکتر استعلامی، با اندکی دخل و تصرف
۵- قلمرو زبانی و فکری: بی‌خبر: کسی که از عوالم عاشقان حق - نه به تعلیم و ارشاد و نه از راه دل - آگاه نشده است./ صاحب‌خبر: عارف و دل‌آگاه/ راهرو: در کلام صوفیان سالک راه حق است./ راهبر: کسی است که دیگران را در راه حق هدایت می‌کند و صوفیان به او پیر یا مرشد یا شیخ می‌گویند. در اینجا راهبر کسی است که راه را به پایان برده.

۶- قلمرو زبانی: هان: (شبه جمله) هشیار باش، آگاه باش./ ادیب: معلم
قلمرو فکری: پسر: منظور سالک و راهرو بی تجربه بی‌خبر/ پدر: منظور رهبر و مرشد صاحب‌خبر
ادیب عشق: کسی است که سالک را برای درک اسرار غیب می‌پرورد و آنگاه اسرار را به او می‌آموزد تا روزی به مقام راهبری و کمال برسد و کارآموده گردد. این تعبیر در کلام حافظ همان معنایی را به ذهن می‌آورد که از تعبیرهای چون پیر مغان، پیر میخانه، پیر میکده، پیر می‌فروش، خضر راه، مرغ سلیمان و مسیح دم در می‌یابیم.

۷- قلمرو ادبی: مس وجود: اضافه تشبیهی/ کیمیای عشق: اضافه تشبیهی
قلمرو فکری: مس وجود، هستی مادی و این جهانی ماست که عاشق جاه و مال و جلوه ناپایدار این زندگی است و کیمیای زر، روح متعالی است که جلوه این جهانی ندارد و نمی‌خواهد، اما درکی از عالم معنا دارد. در کلام صوفیان این تبدیل مس به زر، برگرفته از آرزوی ناباورده کیمیاگران است و جست‌وجوی آنها برای عاملی که فلزات کم‌بها را را به زر تبدیل کند؛ و اکسیر و آنچه مس وجود ما را زر می‌کند، عشق و کشش درونی ما برای رسیدن به آن مرتبه متعالی است.
۸- قلمرو زبانی: «ت» در خواب و خورت: مفعول/ قلمرو ادبی: خواب و خور: مجاز از زندگی مادی
قلمرو فکری: رسیدن به خویش: یعنی آن مرتبه فکری و روحانی که انسان دریابد او را برای خواب و خور نیافریده‌اند. شاعر می‌گوید: دل‌بستگی انسان به تعلقات او را از شأن و منزلتش دور کرده است. زمانی می‌تواند به کمال برسد که از زندگی مجازی رها گردد.

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
یک دم غریق بحر خدا شو، گمان میر
از پای تا سرت همه نور خدا شود
وجه خدا اگر شَوَدَت منظر نظر
بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود
گر در سرت هوای وصال است، حافظا

بالله، کز آفتاب فلک خوبتر شوی^۱
کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی^۲
در راه ذوالجلال، چو بی پا و سر شوی^۳
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی^۴
در دل مدار هیچ، که زیر و زیر شوی^۵
باید که خاک درگه اهل هنر شوی^۶

۱ — قلمرو زبانی : بالله : بای سوگند

قلمرو ادبی : از آفتاب خوبتر شدن : کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشنده‌ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.
قلمرو فکری : نور عشق حق : منظور همان کیمیای عشق در بیت سوم است.

۲ — قلمرو زبانی : ترشدن : آلوده شدن/ هفت بحر : هفت دریای بزرگ در جهان شناسی قدماست که عبارت‌اند از : دریای عمان — دریای احمر — دریای بربر — دریای اقیانوس — دریای روم — دریای اسود — دریای اخضر.

قلمرو ادبی : بحر خدا : استعاره از معرفت حق

قلمرو فکری : در اینجا هفت بحر یعنی تمام این دنیای مادی که عاشقان حق، خود را آلوده آن نمی‌کنند. شاعر می‌گوید : اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی، شک نکن، زیرا که یک موی وجود تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۳ — قلمرو ادبی : کنایه : از پای تا سر : کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد

قلمرو فکری : بی‌پاوسرشدن در راه حق؛ یعنی چنان حالی که عاشق به داوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد.

۴ — قلمرو ادبی : وجه خدا : جلوه یا تجلی حق؛ و تعبیری است برگرفته از قرآن : «فَأَنبَأْنَا نُوحًا أَنَّهُ «سُورَةُ بَقَرَه، آیه ۱۱۵»

قلمرو فکری : صاحب نظر : در کلام حافظ کسی است که عالم معنا را درک می‌کند. معنی : اگر تو در همه حال رضای خدای را پیش گیری به یقین به بصیرت و آگاهی خواهی رسید. / منظر نظر : جناس ناهمسان افزایشی

۵ — قلمرو ادبی : کنایه : در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش. / زیر و زیر : تضاد

قلمرو فکری : هستی تو : در متن یعنی هستی فردی و دلبستگی‌های این جهانی تو. اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو خواهد بود.

۶ — قلمرو فکری : اهل هنر : در کلام حافظ یعنی آگاهان و صاحب‌دان که عالمی ورای این هستی مادی را می‌شناسند.

قلمرو فکری : در این بیت، حافظ به خود و در واقع به طالبان حقیقت می‌گوید که صاحب‌دان باید راه وصال حق را بر تو بگشایند.

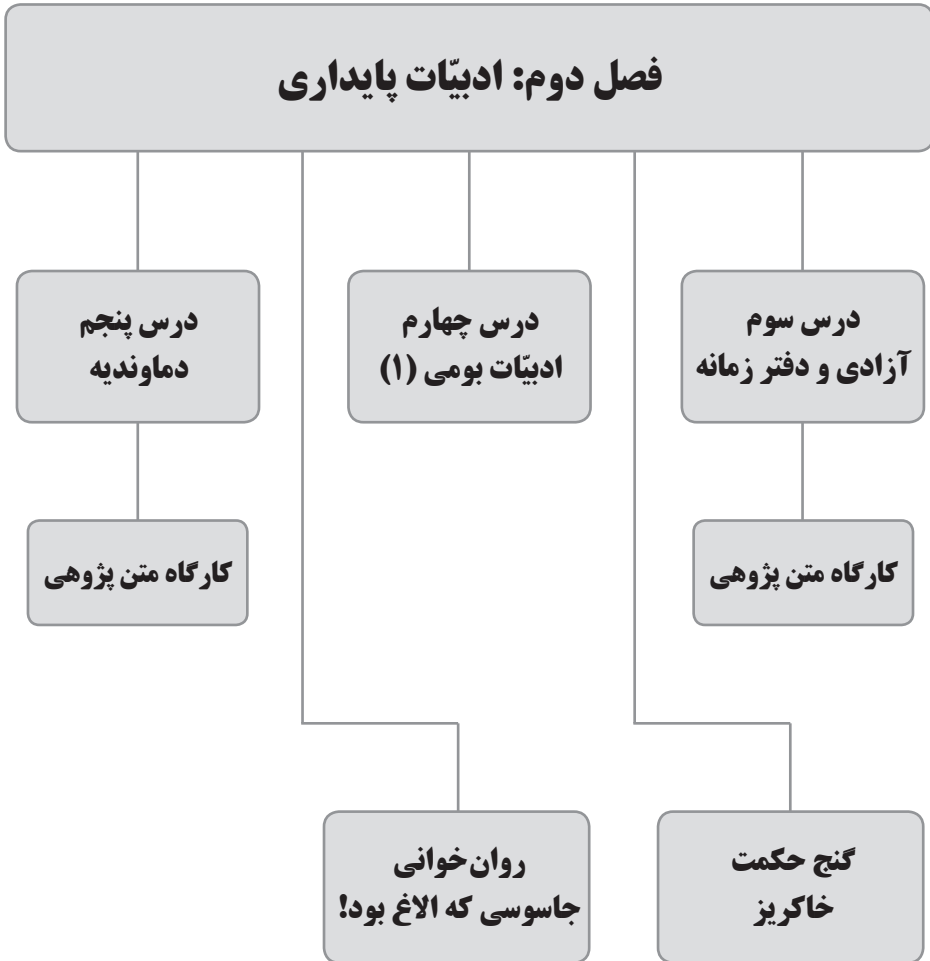
به دولت کسانی سرفراختند که تاج بکتر بینداختند سعدی

طرح درس روزانه		
مادهٔ درسی : فارسی ۳	پایه : دوازدهم	عنوان درسی : مست و هُشیار
تهیه کننده : ...	آموزشگاه : ...	استان : ...
زمان : ۹۰ دقیقه		
موضوع اصلی : ادبیات تعلیمی		
هدف کلی : آشنایی با اشعار تعلیمی و آموزه های اخلاقی		
فعالیت های قبل از تدریس	هدف های آموزشی	۱- آشنایی بیشتر با آموزه های اخلاقی در آثار ادب فارسی (علم) ۲- درک و خوانش شعر با لحن مناسب (عمل) ۳- تقویت هنجارهای اخلاقی مناسب با توجه به متن درس (باور) ۴- ارج نهادن به الگوهای اخلاق دینی، ملی و اجتماعی (اخلاق) ۵- توانایی درک آموزه های زبانی و ادبی متن درس (تفکر) ۶- کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزهٔ قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل) ۷- توانایی درک پیام های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر) ۸- توانایی ادراک درست مفهوم درس برای پاسخ دادن به پرسش های متن پژوهی (عمل)
	عملکرد دانش آموزان در این درس	
انتظارات عملکردی		۱- ادبیات تعلیمی را بشناسند. ۲- معنی و مفهوم متن درس را بدانند. ۳- شعر را با لحن مناظره و اندرزی بخوانند. ۴- در پرسش و پاسخ و بحث کلاسی شرکت کنند. ۵- در مورد شاعر اطلاعاتی ارائه دهند. ۶- از مفهوم درس به آموزه های اخلاقی برسند. ۷- نمونه ای از دیگر اشعار مناظره یا غیرمناظره که ارتباط معنایی با درس دارد، بخوانند. ۸- دربارهٔ پژوهش محوری درس دوم (مناظره، تزویر و پرهیز از ریا و...) نظر دهند. ۹- کارگاه متن پژوهی را با شاهد مثال های دیگری از متن درس گسترش ببخشند. ۱۰- برای تمرین و تکرار، آموزه های زبانی و ادبی درس گذشته را در متن درس به کار گیرند.
	عملکرد ورودی	از دانش آموزان انتظار می رود قبل از شروع درس، عملکردهای زیر را داشته باشند : ۱- آموزه های سه قلمرو خواننده های گذشته را در متن درس تشخیص دهند. ۲- مفاهیم بارز درس را یاد بگیرند. ✓ اجرای درست احکام دین ✓ پرهیز از ریا و تظاهر ✓ احترام به شأن اجتماعی شهروندان ✓ ترسیم فقر اجتماعی ✓ تناقض گفتار و عملکرد عاملان حکومتی ۳- عبارات مهم درس را به ثر روان بازگردانی کند.

روش یاددهی و یادگیری		الگوی ایفای نقش و نمایش، دریافت مفهوم، بحث گروهی و...	
وسایل کمک آموزشی		کتاب درسی، کتاب دیوان شعر پروین اعتصامی، عکس، فیلم‌های کوتاه مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...	
فعالیت معلم	فعالیت دانش آموز	زمان	
فعالیت‌های حین تدریس (فرایند یاددهی یادگیری)	ایجاد ارتباط و انگیزه‌سازی	۱۰	از دانش‌آموزان بخواهیم در هر جلسه با نوشتن بیت‌ی در وصف خدا، کلاس را شروع کنند تا دبیر آن را بخواند. آنگاه با اجرای آداب مرسوم کلاس‌داری (احوال‌پرسی با آنان و حضور و غیاب) قبل از تدریس، نمونه متن‌های کوتاهی تهیه می‌کنیم که به مفهوم درس نزدیک باشد. آنها را بر روی تخته می‌نویسیم یا با نمایش از روی اسلایدهای تهیه‌شده آموزشی، فرصت هم‌اندیشی برای دانش‌آموزان فراهم می‌کنیم تا با خواندن نمونه‌ها به یک نظر مشترک برسند. پاسخ به پرسش‌های احتمالی دانش‌آموزان درباره شاعر و محتوای درس
	ارزشیابی آغازین	۱۰	بعد از ایجاد ارتباط، ارزشیابی آغازین را انجام می‌دهیم و از چند دانش‌آموز در مورد ادبیات تعلیمی پرسش می‌کنیم و در صورت نیاز به آنان توضیحات لازم را می‌دهیم تا زمینه برای تدریس آماده شود و نیز یک یا دو پرسش در حوزه سه قلمرو مطرح می‌کنیم.
فعالیت معلم و دانش آموز	۴۰	۱- ابتدا معلم متن درس را با لحن مناظره می‌خواند (یا می‌توان دو نفر را برگزید که نقش محتسب و مست را ایفا کنند و بیت‌های درس را بخوانند). آنگاه پرسش‌هایی از مطالب اصلی درس طرح می‌کند. ۲- فرصت هم‌اندیشی برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند تا با خواندن مجدد شعر به یک پاسخ برسند. ۳- بعد از هم‌اندیشی، همه می‌توانند هدفمند و با رعایت نوبت، مفاهیم به دست آمده را با توجه به پرسش‌های معلم بیان کنند. هدف برانگیختن اطلاعات قبلی دانش‌آموز برای فهم بهتر مفاهیم درسی است. ۴- بعد از خواندن متن حتماً به چند مفهوم مهم درس اشاره کنند. ۵- برخی از آموزه‌های درس قبل را در متن پیدا کنند. ۶- معادل‌های معنایی برخی واژگان را ذکر کنند. ۷- معلم اشتباهات دانش‌آموزان را در زمینه قلمروها و مفاهیم اصلاح می‌کند.	پاسخ به سؤالات معلم، توجه به کتاب، تخته و اسلایدهای قابل نمایش ویدئو دانش‌آموزان اظهار نظر می‌کنند.

۵	تعامل دانش آموز و دبیر	مرور مفاهیم مهم درس و یادآوری مجدد آموزه های فکری، زبانی و ادبی	جمع بندی	
۱۲	پرسش ها کوتاه پاسخ و کتبی خواهد بود یا شفاهی و پاسخ با دانش آموز	معلم چند پرسش درسی را که از قبل طرح کرده است در کلاس مطرح می کند و از دانش آموزان می خواهد به پرسش ها پاسخ دهند : — معادل معنایی واژه های (محتسب، غرامت، حدّ، گریبان) را در نمونه ابیات غیر از متن درس بنویسید . — موارد زیر را بررسی کنید : ● جهش ضمیر در بیت ۸ ● کارکرد «را» در ابیات ۳، ۴ و ۵ — ویژگی های مناظره را بنویسید .	ارزشیابی تکوینی	فعالیت های بعد از تدریس
۱۰	دانش آموزان به پرسش ها پاسخ خواهند داد.	یادگیرنده باید بتواند در ارزشیابی به سؤالات زیر پاسخ دهد : — شاعر در کدام گزینه به نابسامانی اوضاع اجتماع تأکید دارد؟ الف) گفت : آگه نیستی کز سر درافتاد کلاه گفت : در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست! ب) گفت : نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم گفت : والی از کجا در خانه خمار نیست؟ — معنی واژه های «خمار» و «داروغه» را با توجه به ابیات زیر بنویسید . الف) همه از سلسله عشق تو دیوانه شدند همه از نرگس مخمور تو خمار شدند ب) به داروغه و شحنه جان بگوی که دزد هوا را به زندان کنند ...	ارزشیابی پایانی	
۳		برای جلسه بعد درس را یاد بگیرند، به سؤالات کارگاه متن پژوهی پاسخ دهند و در تقویت آن از متن های کوتاه تعلیمی دیگر در سه قلمرو درس نمونه هایی را انتخاب و تمرین کنند. سه مفهوم مهم درس داده شود و ابیات فرامتنی مرتبط با آنها از دانش آموز خواسته شود.	تکلیف دهی	

فصل دوم: ادبیات پایداری



درس سوم

نمایه درس

عنوان: آزادی دفتر زمانه

قالب شعر: غزل

درون مایه: وطن پرستی، دفاع از وطن، مبارزه با استبداد، ارزش نهادن
به اندیشمندان، قناعت و بی توجهی به تعلقات دنیایی

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت متن درس
- ۲- دریافت مفاهیم مشترک در ابیات فرامتنی

قلمرو ادبی

- ۱- غزل اجتماعی
- ۲- بررسی کاربرد آرایه های ادبی (مجاز، تلمیح و استعاره)

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه (ترادف، هم ریشگی)
- ۲- بررسی نقش اجزای جمله
- ۳- بررسی انواع حذف

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با ادبیات پایداری و شاعران آزادی‌خواه؛ فرخی یزدی و عارف قزوینی (علم)
- ۲ آشنایی با شعر پایداری و مفاهیم آن (علم)
- ۳ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۴ تقویت باورهای ترغیب به عدالت، آزادی، پایداری و مبارزه در راه حق (ایمان و اخلاق)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس مانند قناعت، دوری از وابستگی‌های مادی و... (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش بارش فکری، روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار فرخی یزدی و عارف قزوینی، نوار صوتی خوانش متن، تهیه عکس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با موضوع دفاع از میهن (فیلم‌های داخلی یا برون‌مرزی)، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی. مسعود دلاویز. (۱۳۹۵). فصلنامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. دوره ۷. شماره ۲۴.
- ۲ انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه. ناصر نیکوبخت؛ غلامعلی زارع. (۱۳۸۶). نشریه پژوهش‌های ادبی. دوره ۴. شماره ۱۵.
- ۳ ایدئولوژی نهضت مشروطه. فریدون آدمیت. (۱۳۶۴). جلد اول. کانون کتاب ایران. سوئد: کانون کتاب ایران.
- ۴ بازتاب قرارداد ۱۹۱۹ میلادی در مطبوعات و آثار اهل قلم: در ارتباط با آن (میرزاده عشقی و فرخی یزدی). حسین مسرت. (۱۳۸۴). مجله کتاب ماه ادبیات. شماره ۹۶.

- ۵ بخش هنر و اندیشه : عاشقی‌های یک شاعر لب‌دوخته. محمد علی شکاری یکتا. (۱۳۷۹). مجله گزارش. شماره ۱۱۲.
- ۶ بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم عارف قزوینی و معروف رصافی. (۱۳۹۴). فصلنامه ادب‌نامه تطبیقی. دوره ۲. شماره ۱.
- ۷ بررسی سبکی غزلیات اجتماعی عارف قزوینی و مقایسه با شاعران هم‌دوره (لایه ایدئولوژی). سودابه یوسفیان و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال هشتم. شماره دوم.
- ۸ بررسی صور خیال در غزلیات فرخی به عنوان ویژگی سبک خاص او. محمد جواد عرفانی بیضایی. (۱۳۸۳). مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. شماره ۹.
- ۹ تاریخ سیاسی معاصر و تأثیر آن در تحول ادبی عصر فرخی. غلامرضا رحمدل. مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. (۱۳۸۳). شماره ۹.
- ۱۰ تحلیل و مقایسه مضامین برجسته شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی. یدالله بهمنی مطلق و دیگران. (۱۳۹۱). نشریه ادبیات معاصر. دوره ۲. شماره ۲.
- ۱۱ تحلیل گفتمان تصانیف عارف قزوینی در دوران مشروطیت، براساس روش شناسی فوکو. مریم دولتی‌فرد و دیگران. (۱۳۹۶). نشریه جامعه‌پژوهی فرهنگی. شماره ۴. شماره پیاپی ۲۶.
- ۱۲ جامعه‌شناسی در شعر عارف قزوینی. محمد علی محمودی و دیگران. (۱۳۸۹). نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای.
- ۱۳ چهار شاعر آزادی. (شعر معاصر ایران). محمد علی سپانلو. (۱۳۶۹). تهران : انتشارات نگاه.
- ۱۴ حبسیه‌های فرخی یزدی و مسعود سعد سلمان از دید تطبیقی. منصوره شریف‌زاده. (۱۳۸۲). مجله فرهنگ. شماره‌های ۴۶-۴۷.
- ۱۵ دو کتاب تازه درباره فرخی. حسین مسرت. (۱۳۸۴). مجله کتاب ماه ادبیات. شماره ۹۶.
- ۱۶ فرخی و اساطیر شاهنامه. شهره انصاری. (۱۳۸۳). مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. (۱۳۸۳). شماره ۹.
- ۱۷ فرخی یزدی سرانجام یک رؤیای سیاسی. رضا آذری شهررضایی. (۱۳۷۹). مجله گفت‌وگو. شماره ۳۰.
- ۱۸ مجموعه اشعار. ابوالقاسم عارف قزوینی. (۱۳۹۰). محمد علی سپانلو و مهدی اخوت. چاپ سوم. تهران : انتشارات نگاه.
- ۱۹ مقایسه ناسیونالیسم در اشعار ملی عارف قزوینی (شاعر ملی ایران) و ابراهیم طوقان (شاعر ملی فلسطین). (عنوان عربی : دراسة القومية فی أشعار عارف قزوینی و ابراهیم طوقان الشاعرين القوميين الإيراني والفلسطینی)، مهدی ممتحن ؛ فروغ الهی. (۱۳۸۸). نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی دوره ۳. شماره ۱۰.

۲۰. نامه‌های عارف قزوینی. مهدی به خيال. (۱۳۹۶). تهران: انتشارات هرمس.

۲۱. مؤلفه‌های هویت ملی در دیوان عارف قزوینی. محمدرضا علم؛ محمد علی جودکی. (۱۳۸۸). دوره

۱۰. شماره ۳.

تحلیل متن درس

آزادی

نالۀ مرغ اسیر^۱ این همه بهر وطن است
مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است^۲
همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد
خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است^۳
فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش
بنمایید که هرکس نکند مثل من است^۴

۱- نقل از دیوان، ۱۳۰۳، چاپ برلین: ۱۷۶. غزل چنان که از متن آن مفهوم می‌گردد گویا در نتیجه تأثیر مداخله‌های حق‌شکن اجانب و فرقه‌بازی و دسته‌سازی هم‌وطنان سروده شده است. (دیوان، ۱۳۰۳: ۱۷۶)

۲- قلمرو زبانی: مسلک: روش

قلمرو ادبی: ناله: استعاره از شعر شاعر/ مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر/ مرغ، قفس، اسیر: مراعات‌نظیر/ مصراع دوم: تشبیه؛ مسلک مرغ گرفتار قفس مانند مسلک من است.

قلمرو فکری: ناله مرغ گرفتار در قفس (این شعر که در زندان سروده‌ام) همه برای وطن است. روش نالیدنی پرندۀ گرفتار در قفس به‌مانند ناله من شاعر زندانی است.

۳- قلمرو زبانی: همت: اراده؛ در بیت یاری و کمک معنی می‌دهد.

همت: بلند نظری، وسعت‌نظر

صائب	هر که این باده را طی نکند حاتم نیست	همت آن است کز آوازه احسان گذرد
خاقانی	من دور ماندم از در همت برای نان	آدم برای گندمی از روضه دور ماند

همت: اراده، قصد، عزم

وحشی	مور تواند که سلیمان شود	همت اگر سلسله‌جنبان شود
سنایی	چون بیمبر نه‌ای، ز اُمت باش	مرد همت، نه مرد تهمت باش

به طرف: کناره/ رفیقی که به طرف چمن است: دوستان آزاد من، آزادگان

قلمرو ادبی: باد سحر: تشخیص، نماد خبررسانی و بیک

قلمرو فکری: از باد سحر یاری می‌خواهم تا خبر من گرفتار را به دوستان آزادم برساند و آنها را از حال من آگاه سازد.

مفهوم: من با شعرم در حقیقت مردم را از حال شاعرانی آگاه می‌سازم که به‌خاطر سرودن از آزادی گرفتار شده‌اند.

۴- قلمرو فکری: ای هم‌وطنان، برای آزادی خود و وطن خود فکری بکنید که اگر چاره‌ای نیندیشید، دیگران نیز مانند من به‌خاطر وطن، گرفتار خواهند شد.

بازگردانی: ای هم‌وطنان، در راه آزادی خویش فکری کنید چرا که هرکس [فکری] نکند، مثل من [گرفتار] است.

خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد
جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن
آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم
زاشک ویران کُشش آن خانه که بیت الحزن است^۱
پدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است^۲
ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است^۳

آگاهی‌های فرامنتی

«ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۰۰-۱۳۵۳ ه. ق.) شاعر و تصنیف‌ساز معروف مشروطه است. عارف از شانزده سالگی به شعر روی آورد. صدایی خوش داشت و به همین دلیل مورد توجه مظفرالدین شاه قرار گرفت. با زمزمه مشروطه به جرگه آزادی‌خواهان پیوست و شعر و موسیقی را به خدمت انقلاب درآورد. ترانه‌های میهنی او قابل توجه است. شعر آزادی در قالب غزل، نمونه‌ای از اشعار وطنی اوست که به سلطه بیگانگان و

۱- قلمرو زبانی : مرجع ضمیر «او» خانه است. / مرجع ضمیر متصل «ش» در «کش» «آن=خانه» است و نقش آن مفعول. آن را از اشک ویران کن. / اجانب : ح اجنبی، بیگانگان / از دست : به دست، به وسیله و کمک / بیت الحزن : خانه غم و اندوه، ماتمکنده

صائب	به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن دارم	نشأت غربت از دل کی برد حب وطن بیرون
عرفی شیرازی	هر کجا بوی گلی باد رساند چمن است	بیر کنعان چمنی گوشه بیت الحزن است

قلمرو ادبی : خانه : استعاره از وطن

قلمرو فکری : وطن اگر به دست بیگانگان آباد شود، آن را باید با اشک ویران کرد (باید به حال آن وطن گریه کرد و تأسف خورد) که آن وطن، دیگر ماتمکنده است و نه وطنی شاد و آباد.

۲- قلمرو زبانی : جامه : لباس / پدر : باره کن، فعل امر از مصدر دیدن / ننگ : رسوایی، بدنامی / کم : کمتر، کم ارزش تر
قلمرو ادبی : غرقه به خون شدن : کنایه از کشته و شهید شدن

قلمرو فکری : آن لباسی که بر تن داریم اگر در راه وطن غرقه به خون نگردد، باید آن را باره کرد و دور انداخت زیرا که آن، لباس رسوایی است و بی ارزش تر از کفن است. (جانی که در راه وطن شهید نشود، نباید زندگی داشته باشد.) ارتباط معنایی با ابیات زیر از عارف قزوینی :

ایران زخونشان شده آباد زنده باد	آنان که در راه وطن از جان گذشته‌اند
به حرف یاره و جان دادن زبانی نیست	وطن پرست دهد جان خود به راه وطن
این تمنا کسی از ملت بی خون نکند	کشت آزادی سیراب ز خون باید، لیک

۳- قلمرو زبانی : مُلک : سرزمین، کشور / آن کس : اشاره به محمدعلی شاه قاجار دارد. / اهرمن : اهریمن، شیطان

قلمرو ادبی : مصراع اول کنایه از به قدرت و پادشاهی رساندن / سلیمان و اهریمن : تضاد / سلیمان نماد پادشاهی و عدالت گسری و اهریمن نماد فساد و بدی. با توجه به دو قرینه «سلیمان» و «اهرمن»، بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می‌گویند اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و سلیمان آواره شد.

قلمرو فکری : آن کسی را که در این کشور به پادشاهی رساندیم و او را چون سلیمان عادل می‌دانستیم، اکنون ملت ایران یقین حاصل کرده‌اند که وی (محمدعلی شاه) اهریمن است که به جای سلیمان بر تخت نشسته است. (این تخت فرمانروایی و پادشاهی ایران، جای فردی چون حضرت سلیمان است نه جای اهریمن.)

همیشه مالک این مُلک ملت است که داد	سند به دست فریدون، قباله به دست قباد	عارف قزوینی
در اشعار دوره مشروطه اهریمن مفهوم استبداد را نیز در خود دارد :		

اهرمن استبداد آزادی ما را کشت	نه صبر نه سکون جایز، نه حوصله باید کرد	فرخی یزدی
-------------------------------	--	-----------

بیدادگری محمدعلی شاه به خصوص در بیت آخر اشاره دارد.» (نقل از ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲).

دوره قاجار، آغاز پیدایش جریان‌های اصلاح طلب، نوگرا و اندیشه‌های مدرن ایرانی است که جدا از دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی غرب قابل بررسی نیست. بعد از انقلاب مشروطه شعر در خدمت مضامین اجتماعی و سیاسی قرار گرفت و اندیشه‌های نوین اجتماعی و سیاسی همراه با رخداد‌های عصر مطرح شد. شعر شاعران این دوره، بازتاب باورها و نگرش‌های آنان درباره تحولات اجتماعی عصر است.

غزلیات عارف قزوینی ابتدا با مضامین عاشقانه و تغزلی همراه بود؛ بعد از ظهور انقلاب مشروطه، مانند سایر شاعران هم عصر وی غزل را در خدمت مضامین اجتماعی (آزادی، مسئله زنان، وطن دوستی، آموزش و فرهنگ و موضوعاتی از این نوع) قرار داد. باستان گرایی و شناساندن ارزش‌ها و تاریخ پیروزی‌ها و شکست‌ها دغدغه اصلی شعر دوره مشروطیت است و عارف نیز در این بخش، فرهنگ و تمدن ایرانی را بسیار پررنگ نشان داده و در جهت حفظ هویت تاریخی ایرانی اهتمام ورزیده است.

آزادی خواهی با ویژگی‌ها و اهداف تقریباً مشترک جزو مؤلفه‌های بارز همه گروه‌های اجتماعی عصر مشروطه بود. عارف نیز از این امر مستثنی نیست. او در غزل‌هایش مردم را به ایستادگی و پایداری در برابر ظلم و استبداد داخلی تشویق می‌کند و برای رسیدن به این هدف والا، آنها را به اتحاد و همبستگی فرا می‌خواند و تأکید دارد که باید در این راه از جان هم گذشت.

تا که استقلال ما عارف نگردد پایمال پافشاری این چنین از مردم ایران بجاست (دیوان: ۸۲)
 سخت‌ها سست شود در گه همدستی ما همه همدست اگر دست به کاری بزنیم (دیوان: ۶۲)

این شاعر آزادی خواه، با انتقاد تند از واقعیت‌های اجتماع جو خفقان و استبداد حاکم بر جامعه عصر، مبارزه با بیگانگان و حتی انتقاد از مردم غافل را با شعرهایش انعکاس داد.

دست خودی پای اجنبی ز میان برد مملکت اردشیر و کشور شاپور (دیوان: ۱۱۰)
 تو راست پنبه غفلت به گوش من والکن به گوش کر سخن از قول لال نتوان کرد (دیوان: ۲۰۹)

مهم ترین مؤلفه‌های ادبیات پایداری مورد استفاده در اشعار عارف قزوینی عبارتند از: دفاع از وطن، استعمارستیزی، دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه، شکایت از ستم حکمرانان، دعوت به بیداری امت اسلامی و دیگر موضوع‌های سیاسی - اجتماعی.

دفتر زمانه

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم
هرکس که فکر جامعه را محترم نداشت
با آنکه جیب و جام من از جام می تهی است
آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت^۱
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت^۲
هرکس که فکر جامعه را محترم نداشت^۳
ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت^۴
چون فرخی موافق ثابت قدم نداشت^۵
انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو ادبی : غزل اجتماعی

تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی در دوره قاجار و ظهور انقلاب مشروطه در کارکرد شعر و نثر این دوره نیز تأثیرگذار بود. ادبیاتی که در خدمت دربار و عوامل حکومتی بود تغییر جهت داد و از دید

۱- قلمرو ادبی : کم و بیش : مجازاً وابستگی‌ها؛ نیازهای مادی/ مصراع دوم برای تأکید مصراع اول است با بهره‌گرفتن از آرایه طرد و عکس.
قلمرو فکری : هرگز غم و غصه کم و زیادی مال و مقام این دنیا را نداشتیم. ارتباط معنایی با ابیات زیر :

ناصر خسرو	تا کی امید بیشی و تا کی غم کمی؟	کم بیش دهر پیر نخواهد شد ای پسر
نشاط اصفهانی	هم ز بیشم بیش و هم کمتر ز کم	هم زشادی فارغم کن هم ز غم

مفهوم : آزادی و وارستگی از وابستگی‌ها و تعلقات مادی و دنیایی

۲- قلمرو زبانی : فتد : افتد = می‌افتد (مصراع اخباری)

قلمرو ادبی : دفتر زمانه : اضافه تشبیهی/ از قلم افتادن / کنایه از فراموش شدن/ مراعات نظیر : دفتر، قلم، صاحب قلم/ مجاز از اندیشه/ صاحب قلم : به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده

قلمرو فکری : هر ملتی که اندیشمند نداشته باشد در طول تاریخ و روزگار فراموش می‌شود.

۳- قلمرو زبانی : اهل خرد : خردمندان/ فکر جامعه : منظور آرای اکثریت جامعه و انتخابات است.

قلمرو ادبی : پیشگاه : مجاز از دیدگاه و نظر/ جامعه : مجازاً مردم جامعه

قلمرو فکری : هرکسی که به رأی اکثریت جامعه احترام نگذارد و خرد جمعی را نپذیرد، در دیدگاه خردمندان، شخص محترمی نیست.

۴- قلمرو زبانی : ما را : حرف اضافه (برای ما)/ فراغت : آسایش

قلمرو ادبی : واج‌آرایی : تکرار صامت‌های «ج» و «م»/ بیت لَف و نشر مرتب دارد : لَف اول : جیب/ لَف دوم : جام/ نشر اول : مال/ نشر دوم : می/ جمشید جم : تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

قلمرو فکری : با اینکه از امکانات زندگی بهره‌ای ندارم، اما به سبب وارستگی، به چنان آسایشی رسیده‌ام که حتی پادشاهی چون جمشید نداشت. (جمشید به چنان قدرت و شوکتی دست یافته بود که می‌گویند بهشت روی زمین را برای قوم آریایی رقم زده بود که بعدها به بهشت گمشده معروف گشت.) بیت بر آرامش و آسودگی خاطر و وارستگی تأکید دارد.

۵- قلمرو زبانی : انصاف و عدل : رابطه معنایی ترادف/ موافق : همراه/ ثابت قدم : استوار

قلمرو ادبی : فرخی : تخلص شاعر/ عدل و انصاف موافق دانست : تشخیص و استعاره

قلمرو فکری : عدل و انصاف (دادگستری) بیروان زیادی دارد (بسیاری دم از عدل و انصاف می‌زنند)، اما مانند فرخی موافق ثابت قدم و استواری ندارد.

مضمون و محتوا، روندی جدیدی به خود گرفت. شعر دورهٔ مشروطه از نظر اجتماعی بسیار پرمایه است. گسترش قالب غزل از دورهٔ مشروطه به بعد با ورود مضامین سیاسی و اجتماعی کاملاً شکل متفاوتی با غزل سنتی پیدا کرد. ذهن مخاطب بعد از سال‌ها کم‌کم از محتوای غزل‌های سنتی فاصله گرفت و عرصه برای طرح درون‌مایه‌هایی چون آزادی، قانون، حقوق زنان، عدالت، استبداد، انتقاد، میهن‌پرستی و... بازتر شد. به غزل‌هایی که با این مضامین در قلمرو آثار ادبی سروده شدند، غزل‌های اجتماعی گفته می‌شود.

آگاهی‌های فرامتنی

«میرزا محمد، متخلص به فرخی یزدی، در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۲۶۷ شمسی) در یزد متولد شد. در اوان جوانی در شمار آزادی‌خواهان یزد درآمد و هنوز بیست‌ودو سال بیش نداشت که به جرم سرودن مسمطی در نكوهش ظلم و پیداد حاکم یزد - ضیغم الدولة قشقایی - دستگیر شد و دهانش را با سوزن و نخ دوختند و به زندانش افکندند. در زندان نیز مسمط انتقادی دیگری سرود و سرانجام حدود دو ماه بعد از زندان گریخت و به تهران آمد. در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۸ شمسی) اشعار داغ و آتشین او در مجلات تهران چاپ می‌شد و مورد استقبال آزادی‌خواهان قرار می‌گرفت. فرخی در شهریور ۱۳۱۸ شمسی در زندان به طرز مرموزی کشته شد. شعر فرخی یزدی سرشار از مضامین اجتماعی، آزادی‌خواهی، وطن‌دوستی و ستیز با عوامل استعمارگر و بیگانه است.» (ادبیات فارسی، متون نظم و نثر، دورهٔ پیش‌دانشگاهی، علوم انسانی)

کنج حکمت

خاکریز

در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات موسوم به «کله قندی»^۱ بود که دشمن با استقرار سلاح‌های زیادی، قلّه را در دست داشت. شهید ساجدی^۲ با توجه به اینکه نسبت به همهٔ مسائل آگاهی داشت، روحیهٔ خود را نباخته، احداث یک خاکریز دو جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات محدود مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح

۱- ارتفاع کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که همواره بر سر آن از سوی عراق مورد نزاع بوده است. در اواخر شهریور سال ۱۳۵۹ با وجود مقاومت رزمندگان، نیروهای عراقی کله قندی مهران را محاصره کردند و در عملیات والفجر ۳، آزاد گردید. نشانه‌هایی از جنگ، هنوز در سنگرها و شیارهای کله قندی قابل مشاهده است.

۲- شهید ساجدی: شهید «حاج هاشم ساجدی» در تاریخ ۴ تیر ۱۳۲۶ در خانواده‌ای مذهبی در کلاته دامغان چشم به جهان گشود. وی سرانجام در ۵ آبان ۱۳۶۳ و درحالی‌که این شهید بزرگوار برای بازدید از فعالیت‌های اینارگران جهاد سازندگی در مناطق جنگی، در حال تردد در جاده‌های ناامن جبهه‌های غرب بود، در پی کمین ضدانقلابیون و هم‌سنگران صدام جنایتکار، شربت شهادت نوشید.

خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصله زمانی شب تا سپیده دم اجرا و احداث می‌گردید ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکریز را صبح تحویل می‌دهیم.»

عملیات احداث خاکریز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در رأس آنها شهید ساجدی آرام و قرار نداشتند. در اولین دقایق صبح، احداث این خاکریز هشت، نه کیلومتری به پایان می‌رسید و خاکریزی که با کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکریز روحیه عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی‌کرد. او پیش‌بینی می‌کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات روبه‌رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها می‌رفت؛ به همین دلیل، مرحله دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می‌شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شده شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کرده و به پیروزی برسند.

روایت سنگسازان ۲، عیسی سلمانی لطف آبادی

درس چهارم

درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

درس‌های آزاد، ایستگاه اندیشیدن و درنگ‌کردن و آفریدن هستند. درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم به یاری هم به فراخور ذوق و علاقه، از دل‌بستگی‌های فرهنگ بومی و نیازها و بایسته‌هایی که در دیگر درس‌ها به چشم نیامده‌اند، موضوعاتی را بازگو نمایند و مبتنی بر ساختار درس‌ها بنویسند. به بیان دیگر، درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم در تألیف کتاب، مشارکت داشته باشند و هر یک خود را در شکل‌گیری کتاب، سهم و نقشمند ببینند و کتاب را از آن خود بدانند؛ به گونه‌ای که دانش‌آموزان پس از تألیف درس آزاد، بتوانند نام خود را در ردیف نام پدیدآورندگان کتاب، ثبت کنند. بر پایه آنچه گفته شد، اهداف درس آزاد را می‌توان بدین گونه برشمرد :

- ۱ تشخیص کاستی‌های احتمالی کتاب و اقدام به تولید محتوای متناسب با فرهنگ بومی؛
- ۲ پرورش توانایی تولید ماده درسی در دانش‌آموزان با نظارت و هدایت آموزندگان؛
- ۳ پاسخ به نیازهای معلمان، دانش‌آموزان و اولیا؛
- ۴ بهره‌گیری از مشارکت همکاران در تألیف کتاب؛
- ۵ بهره‌گیری از تعامل دانش‌آموز و خانواده در سازمماندهی و تألیف کتاب؛
- ۶ آشنایی با برخی از نمودهای فرهنگی و جلوه‌های آداب و رسوم و سنت‌های بومی یا منطقه‌ای؛
- ۷ شناخت بیشتر شخصیت‌های علمی و فرهنگی محل زندگی؛
- ۸ توجه عمیق‌تر به لهجه، گویش و نشانه‌های زبان محلی؛
- ۹ پرورش توانایی تفکر و نقد و تحلیل نسبت به مباحث فرهنگی؛
- ۱۰ ایجاد علاقه نسبت به فرهنگ محلی و آثار ادبی و زبانی منطقه‌ای؛
- ۱۱ تقویت خودباوری و خویش‌شناسی و اعتماد به نفس؛
- ۱۲ پرورش روحیه جست‌وجوگری در محیط فرهنگی زندگی.

روش‌های تولید

برای نوشتن درس آزاد، یکی از روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود :

- هر دانش‌آموز به صورت مستقل و فردی برای تولید درس آزاد اقدام نماید.
- دانش‌آموزان به صورت گروهی و با مشارکت تمام افراد گروه (تقسیم‌بندی دانش‌آموزان کلاس به چند گروه) برای تولید درس آزاد اقدام نمایند.

□ تولید درس در کلاس (مجموعه نظرهای کلاس با راهنمایی و رهبری معلم کلاس)

در تولید درس آزاد، می‌توان از توانمندی دانش‌آموزان در نگارش و بندنویسی بهره برد. برای نمونه، موضوع نوشته : «محل زندگی»، موضوعی بسیار کلی است و باید به موضوعات کوچک‌تر محدود شود؛ مثلاً وضعیت جغرافیایی محل، آداب و رسوم، زبان منطقه و غذاهای خاص آن منطقه، چهار موضوع کوچک‌تری هستند که در مورد هر یک می‌توان یک بند نوشت.

لازم است معلم به دانش‌آموزان کمک کند تا چهارچوب متن خود را مشخص نمایند، سپس اقدام به نوشتن کنند. به عنوان نمونه، چهارچوب نوشته، می‌تواند شامل سه بند باشد که بند اول وضعیت جغرافیایی محل را توضیح دهد؛ بند دوم زبان و بند سوم آداب و رسوم منطقه را بیان کند.

در تدوین متن، می‌توان از روش‌های قضاوت عملکرد و بارش مغزی بهره برد. در این قسمت، موضوعاتی مناسب با عنوان و محتوای دو فصل در حوزه فرهنگ و زبان و آداب محلی پیشنهاد می‌شود.

در طراحی فعالیت‌ها، از دید ساختاری به عناصر مبتنی بر نگرش شبکه‌ای کتاب توجه شود. نقش معلم در درس آزاد به عنوان ناظر و راهنما تعریف می‌شود و دانش‌آموز، تولیدکننده و تدوین‌گر متن درس است.

نکته مهم : پیشنهاد می‌شود در هر استان متون تولیدشده در این فصل، گردآوری و جمع‌بندی شود. نوشته به گونه‌ای باشد که ویژگی‌های آن استان را به خواننده معرفی کند. این مطالب به گروه زبان و ادب فارسی منطقه، استان یا دفتر تألیف کتاب‌های درسی ارسال شود تا پس از بررسی آنها کتابی با عنوان دایرةالمعارف فرهنگی استان‌شناسی (در سطح دانش‌آموزی) تولید شود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس پنجم

نمایه درس

عنوان: دماوندیه

قالب: قصیده

درون‌مایه: طرح مسائل سیاسی، دعوت به قیام و پایداری
در برابر بیدادگری

قلمرو معنایی

- ۱- درک و دریافت پیام شعر
- ۲- درک مفهوم شعر و ارتباط معنایی آن با متن

قلمرو ادبی

- بررسی قالب شعر و
آرایه‌های ادبی (حسن
تعلیل استعاره، نماد،
تشبیه و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه‌ها
- ۲- تمرین و بررسی ترکیب‌های اضافی و وصفی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات پایداری و نمونه آثار مرتبط با آن (دماوندیه بهار) (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به مفهوم پایداری و لزوم مبارزه در برابر دشمن (اخلاق)
- ۳ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۴ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۵ توانایی کاربرد آموزه‌های سه قلمرو (عمل)
- ۶ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس قضاوت عملکرد، کارایی گروه، روش بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار محمدتقی بهار، نوار صوتی، عکس، فیلم‌های مرتبط با ادبیات پایداری، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ ادبیات نوین ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. یعقوب آرژند. (۱۳۶۳). تهران: امیرکبیر.
- ۲ ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. محمدرضا شفیعی کدکنی. (۱۳۸۷). چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۳ از صبا تا نیما.یحیی آرین پور. (۱۳۵۱). (دو جلد). چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۴ بررسی صورخیال در شعر معاصر؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. رضا افضلی. (۱۳۷۱). مشهد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی.
- ۵ بهار. محمد علی سپانلو. (۱۳۷۴). تهران: طرح نو.
- ۶ بهار و سنت‌گرایی و نوآوری. مهرداد بهار. (۱۳۷۰). خاوران (ماهنامه) شماره ۶-۵ فروردین و اردیبهشت.

- ۷ تاریخ احزاب سیاسی. محمد تقی بهار. (۱۳۵۷). چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۸ تحلیل گفتمانی قصیده دماوندیه دوم «بهار» با تکیه بر واژگان متقابل، قطب‌بندی‌ها، پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های ضمنی. حسین خسروی؛ احمد رحیم خانی سامانی. (۱۳۹۳). نشریه بهارستان سخن. دوره ۱۱. شماره ۲۷.
- ۹ تحلیل ساختار دماوندیه ملک الشعراء بهار با تکیه بر کارکرد نمادین زبان. (۱۳۹۵). معصومه وفایی‌نیا و حسن علی کوثری. کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات. مرجع دانش (ناشر تخصصی کنفرانس‌های کشور).
- ۱۰ تطبیق سبک‌شناسانه و بلاغی اقتضای پرتو در قصاید «پروا» و «دیار آشنا» از قصاید «دماوندیه» و «سپیدرود» ملک الشعراء بهار. هادی یوسفی؛ عباس حسینی. (۱۳۹۴). فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی دوره ۳. شماره ۴. پیاپی ۱۲.
- ۱۱ دیوان اشعار. محمدتقی بهار (ملک الشعراء). به اهتمام چهارزاد بهار. (۱۳۸۰). دو جلدی. ویرایش دوم. تهران: انتشارات توس.
- ۱۲ سبک‌شناسی. محمدتقی بهار. (۱۳۶۹). دوره سه جلدی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳ سبک‌شناسی لایه‌ای اشعار پرتو کرمانشاهی (لایه‌های آوایی و بلاغی و ایدئولوژیک) فریبا همتی؛ میرجلال‌الدین کزازی و دیگران. (۱۳۹۶). فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). سال دهم. شماره چهارم. شماره پیاپی ۳۸.
- ۱۴ شرح و احوال بهار به قلم او در مقدمه بهار بر تاریخ تطوّر شعر فارسی. به کوشش تقی پیش. (۱۳۳۴). مشهد.
- ۱۵ شعر بهار. محمد شفیعی کدکنی. (۱۳۷۴). مجله آینده. سال دهم. شماره ۱۰ و ۱۱.
- ۱۶ صور خیال در شعر فارسی. محمد رضا شفیعی کدکنی. (۱۳۶۶). چاپ سوم. تهران: آگاه.
- ۱۷ نقد و زیبایی‌شناسی اصالت در شعر بهار. محسن ذوالفقاری. (۱۳۹۳). فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی. دوره ۵. شماره ۱۹.

دماوندیه^۱

۱ ای دیو سپید^۲ پای‌دریند ای گنبد گیتی ای دماوند^۳
 از سیم به سر یکی کُله خُود ز آهن به میان یکی کمریند^۴
 تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دلبنده^۵
 تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند

۱- دماوند در لغت به معنی بخار معلق است. دَم (مه، بخار) + آوند (آویزان، معلق).

۲- دیو سپید در این بیت با نگاه مثبت با رنگ سفیدی که به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند یکی دانسته شده است ولی در بیت چهارم، شاعر صفت نامبارکی نحس بودن را با نگاه کلی به دیو نسبت داده است که قابل تأمل است.

کشتن دیو سپید نام یک خان از هفت‌خانی است که رستم پشت‌سر گذاشته بود. هفت خان رستم به ترتیب عبارت‌اند از:

خان اول: کشتن رخس شیری؛ خان دوم: بیابان بی‌آب و علف؛ خان سوم: جنگ با اژدها؛ خان چهارم: کشتن زن جادو؛ خان پنجم: جنگ با اولاد دیو و گرفتار کردن او؛ خان ششم: جنگ با ارژنگ دیو و خان هفتم: جنگ با دیو سپید. (املائی خان/ خوان در «هفت خان / هفت خوان، طبق کتاب «فرهنگ املائی خط فارسی» فرهنگستان به هر دو صورت درست است. البته از آنجا که «خان / خوان» به معنای «منزل و مرحله» است، با «خان» (= خانه، منزل) مناسبت بیشتری دارد؛ گو اینکه در درس سیزدهم (خوان هشتم) مطابق با رسم الخط شاعر در نام‌گذاری شعر خود، املائی «خوان» حفظ شده است.)

۳- قلمرو زبانی: دیو (= اهریمن، شیطان) منادا است و نیز گنبد گیتی و دماوند/ ای: حرف ندا/ دیو سپید و پای‌دریند: دو ترکیب وصفی/ فعل هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: تشخیص: خطاب «ای» به دیو و گنبد گیتی/ پای‌دریند: کنایه از زندانی، گرفتار/ دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند/ بیت تلمیح به هفت‌خان رستم دارد. / اغراق: در ارتفاع و بلند شمردن کوه دماوند

قلمرو فکری: ای دماوند، ای بلندترین بام گنبدی‌شکل جهان، ای کوه سپیدپوش که همچون دیو سپیدی تو را اسیر و دریند کرده‌اند. شاعر از بیت یکم تا پنجم به ارتفاع کوه دماوند و برف نشسته بر قلّه آن اشاره می‌کند.

۴- قلمرو زبانی: سیم: نقره/ کُله‌خود: کلاه‌خود، کلاه جنگی/ میان: کمرکش

قلمرو ادبی: سیم: استعاره از برف روی کوه/ کمریند آهنی: استعاره از صخره‌های تیره‌رنگ میان کوه/ مراعات‌نظیر: سیم و آهن، سر و کلاه‌خود، سر و میان (کمر)، میان و کمریند، کلاه‌خود و کمریند/ میان: ابهام دارد: ۱- کمر ۲- میان کوه

قلمرو فکری: کلاه‌خودی از برف سپیدرنگ نقره‌ای بر سر گذاشته‌ای و صخره‌های دامنه کوه تو مانند کمریندی آهنی است که به کمر بسته‌ای. مفهوم: شاعر قصد دارد دماوند را به شکل مبارزی محکم و مجهز نشان دهد.

۵- قلمرو زبانی: تا: حرف ربط/ «ت» در نیندد: مضاف‌الیه برای «روی» است و جهش ضمیر دارد. روی تو/ دل‌دیند: زیبا، دلریا

قلمرو ادبی: حسن تعلیل: شاعر علت ارتفاع کوه دماوند را ناراضی بودنش از مردم می‌داند. / مراعات‌نظیر: چشم، روی، چهر

قلمرو فکری: برای اینکه مردم چهره زیبای تو را نبینند با ابر چهره زیبای خود را پوشانده‌ای.

- ۵ با شیر سپهر، بسته پیمان
چون گشت زمین ز جور گردون
بناخت ز خشم بر فلک مشت
تو مشت درشت روزگاری
ای مشت زمین بر آسمان شو
نی نی تو نه مشت روزگاری^{۱۰}
- با اختر سعد کرده پیوند^۱
سرد و سیه و خموش و آوند،
آن مشت تویی تو ای دماوند^۲
از گردش قرن‌ها پس افکند^۳
بر وی بنواز ضربتی چند^۴
ای کوه نیم ز گفته خرسند^۵

۱- قلمرو زبانی: وارهی: از مصدر واریدن، رها و خلاص شدن/ ستوران: چهارپایان/ اختر: ستاره/ شیر سپهر: شیر فلک، یکی از بروج دوازده گانه فلکی که عرب آنرا اسد و لیث نیز گوید (لغت‌نامه دهخدا)؛ ترکیب اضافی است.

چو برزد سر از برج شیر آفتاب	زمین شد به کردار دریای آب	فردوسی
گرفتند درای از خشم تو بر اوج سپهر	گردد از هیبت تو شیر سپهر اندر تب	سنایی

اختر سعد: اختر نیک، ستاره‌ای که آثار فرخنده و خجسته دارد. مقابل اختر نحس که زحل است، اختر سعد، منظور مشتری است که سعد اکبر است. «مشتری نام یکی از هفت ستاره سیار در علم هیبت قدیم که در دوری از زمین ششمین است و نام فارسی‌اش برجیس و در علم نجوم سعد اکبر است...» (فرهنگ نظام)/ اختر سعد: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: دم: سخن، آواز که ایهام دارد: ۱- سخن، بانگ ۲- کنار، پهلو/ ستوران: استعاره از مردم نادان و کم فهم/ تشبیه: مردم دیوماند: مردم: مشبه، دیو: مشبه‌به/ کنایه: با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن: ارتفاع و بلندی کوه دماوند/ مراعات نظیر: سپهر و اختر/ بیت پنجم حسن تعلیل نیز دارد. شاعر مرتفع بودن دماوند را برای رهایی او از دم ستوران و مردم نحس دیوماند می‌داند./ تشخیص: پیمان بستن و پیوند کردن کوه دماوند با شیر سپهر و اختر سعد

قلمرو فکری: بیت چهارم و پنجم با یکدیگر موقوف‌المعانی هستند. برای اینکه از نفس شوم مردم دیوسیرت رها شوی، با شیر آسمان، یعنی خورشید، هم پیمان شده‌ای و با ستاره سعد، مشتری، پیمان بسته‌ای. (به ارتفاع کوه اشاره دارد.)

۲- قلمرو زبانی: جور: ظلم و ستم/ جور گردون: ترکیب اضافی/ آوند: آویزان، معلق/ گردون: آسمان/ بیت ششم، جمله سه جزئی گذرا به مسند تشبیه دارد. دماوند: مشبه، مشت: مشبه‌به/ مراعات نظیر: نواختن و مشت/ زمین: مجازاً مردم

قلمرو فکری: وقتی که زمین از دست ستم روزگار این چنین سرد و خاموش و معلق در فضا ماند از خشم و ناراحتی مشت محکمی بر چهره آسمان کوبید، ای دماوند آن مشت که کوبیده شد، تو هستی.

۳- قلمرو زبانی: «ی» در «روزگاری»، مخفف فعل هستی/ پس افکند: پس مانده، میراث و صفت مفعولی مرخم/ گردش قرن‌ها: گذشت صدها سال، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: روزگار: مجازاً مردم روزگار/ تشبیه: تو مشبه، مشت: مشبه‌به
قلمرو فکری: [شاعر مشت را نشان اعتراض می‌داند و می‌گوید: ای دماوند تو مشت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده‌ای. شاعر در این بیت به قدمت کوه دماوند نیز اشاره دارد.

۴- قلمرو زبانی: شو: در معنی رفتن/ ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب/ چند: صفت مبهم وابسته پیشین
قلمرو ادبی: مشت زمین: دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین است./ مراعات نظیر و تضاد: زمین و آسمان/ مشت و بناوژد/ زمین: مجازاً مردم
قلمرو فکری: ای دماوند که مثل مشت زمین هستی به آسمان برو و بر چهره آسمان چند ضربه محکم بزن.

۵- قلمرو زبانی: نی نی: قید نفی؛ نه، نه/ نیم: مخفف فعل نیستم/ خرسند: راضی، خوشنود/ نه: نفی برای تأکید، تو مشت نیستی.
قلمرو ادبی: روزگار مجازاً مردم روزگار/ ای کوه: تشخیص

قلمرو فکری: نه، نه، ای دماوند! تو مشت محکم روزگار نیستی. من از گفته خود خشنود نیستم؛ زیرا مشت نشان اعتراض است و کوه در موضع قیام نیست.

تو قلب فسرده زمینی
تا درد و ورم فرو نشیند
شو منفجر ای دل زمانه
خامش منشین، سخن همی گوی
۱۵ پنهان مکن آتش درون را
گر آتش دل نهفته داری
از درد، ورم نموده یک چند^۱
کافور بر آن ضما د کردند^۲
وان آتش خود نهفته میسند^۳
افسرده مباش، خوش همی خند^۴
زین سوخته جان، شنو یکی پند^۵
سوزد جانت، به جانت سوگند^۶

۱- قلمرو زبانی : فسرده : بخزده/ ورم : آماس، تورم / یک چند : مدتی (قید است).

قلمرو ادبی : فسرده : ایهام دارد : ۱- بخزده و منجمد ۲- افسرده/ مراعات نظیر : درد، ورم، فسرده/ مصرع اول تشبیه دارد. / زمین : مجازاً مردم زمین/ حسن تعلیل : شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر ناراحتی و دردمندی زمین می داند. / ورم : استعاره از برآمدگی کوه
قلمرو فکری : تو دل افسرده و رنج دیده مردم زمین هستی که مدتی است از سر درد و رنج، برجسته شده ای.

۲- قلمرو زبانی : ضما د : پماد، درمان، مرهم (ارزش املائی دارد). / کافور : ماده ای معطر و سفیدرنگ/ تا : برای آنکه، حرف ربط وابسته ساز
قلمرو ادبی : کافور : استعاره از برف/ حسن تعلیل : شاعر نشستن برف روی قلّه کوه را برای فرونشاندن درد و ورم کوه می داند. ورم : استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری : برای آنکه درد و ورم تسکین یابد، مرهمی از کافور بر آن نهاده اند.

۳- قلمرو زبانی : شو : فعل ربطی/ قلمرو ادبی : زمانه : مجازاً مردم/ ای دل زمانه : تشخیص/ آتش : استعاره از خشم و نفرت/ شاعر به ویژگی ظاهری کوه که آتشفشان نمی کند، اشاره دارد.

قلمرو فکری : ای قلب روزگار! منفجر شو و فوران کن و آتش خشم خود را پنهان نکن. مفهوم : توصیه شاعر به آزادی خواهان جامعه برای قیام.
این بیت با دو بیت زیر از اقبال لاهوری مفهوم مشترکی دارد :

سحر بر شاخسار بوستانی
چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی
برآور هرچه اندر سینه داری
سرودی، ناله ای، آهی، فغانی

و نیز با بیت :

دلا خموشی چرا چو خم نجوشی چرا
بیرون شد از برده راز، تو پرده پوشی چرا؟ عارف قزوینی

۴- قلمرو ادبی : تضادها : سخن گفتن و خاموشی، خندیدن و افسرده بودن

[ای کوه] سکوت خود را بشکن و حرف بزن، ناراحت و غمگین مباش و خوشحال باش. مفهوم : اعتراض کردن

۵- قلمرو زبانی : یکی پند : یکی صفت مبهم

قلمرو ادبی : سوخته جان : کنایه از شاعر رنج دیده/ مراعات نظیر : آتش و سوخته/ آتش : استعاره از خشم درون و غم
قلمرو فکری : شاعر خطاب به کوه دماوند می گوید : آتش و خشم درون خود را پنهان مکن و به پند و اندرز این شاعر رنج دیده گوش کن. مفهوم : دعوت شاعر به اعتراض و قیام

۶- قلمرو زبانی : نهفته داری : مضارع التزامی/ سوزد : مضارع اخباری (می سوزاند)/ «ت» در هر دو جان : مضاف الیه/ فعل «می خورم» یا «یاد می کنم» در مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است. (سوگند می خورم/ یاد می کنم).

قلمرو ادبی : آتش : استعاره از خشم و اعتراض/ سوزد جانت : کنایه از ناپودی/ مراعات نظیر : آتش و سوزد

قلمرو فکری : اگر خشم درون خود را پنهان کنی و آن را بیرون نریزی، به جانت قسم می خورم که شعله های آتش ظلم، وجودت را می سوزاند. مفهوم : سفارش به قیام و اعتراض نسبت به استبداد

ای مادرِ سر سپید، بشنو
 برکش ز سر این سپید معجر
 این پندِ سیاه بخت فرزند^۱
 بنشین به یکی کبود اورند^۲
 بخروش چو شرزه شیر ارغند^۳
 بگسل ز هم این تژاد و پیوند^۴
 ۲۰. بفکن ز پی این اساس تزویر

۱- قلمرو زبانی: مادر: منادا/ مادر سرسپید: ترکیب وصفی/ این پندِ سیاه بخت فرزند: دو ترکیب وصفی: این پند، فرزند سیاه بخت (وصفی مقلوب) که منظور خود شاعر است./ پند فرزند: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مادر: استعاره از دماوند که نمادی از آزادی خواهان و افراد انقلابی است./ سر: مجازاً موی سر/ سرسپید: استعاره از برف/ سیاه بخت: به کنایه بدبخت/ سپید و سیاه: تضاد/ مراعات نظیر: مادر و فرزند، پند و بشنو
 قلمرو فکری: ای مادر کهن سال، نصیحت این فرزند سیاه بخت خود را گوش بده.

۲- قلمرو زبانی: سپید معجر: ترکیب وصفی مقلوب/ معجر: روسری/ کبود: نیلی رنگ، آبی سیر/ کبود آوزند: ترکیب وصفی مقلوب/ اورند: به فتح «ا، ر» بر وزن «سوگند»: مکر و فریب و خدعه؛ فز و شکوه؛ اورنگ و تخت و افسر (لغت نامه)

هم از اختر شاه بهرام بود که با فر و آورند و بانام بود فردوسی

قلمرو ادبی: سپید معجر: استعاره از برف است./ معجر از سر کشیدن: کنایه از ترک در ماندگی و سستی/ اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی/ بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت/ سپید و کبود: تضاد/ مراعات نظیر: سر و معجر

قلمرو فکری: روسری سفید خود را از سر باز کن؛ یعنی سازش با حکومت را رها کن و قیام کن و با شکوه و جلال بر تختی شاهانه بنشین. مفهوم: توصیه به حرکت کردن و اعتراض و ارتباط معنایی با بیت زیر:

ز قدر و قدرت بر تارک سپهر خرام به فز و بسطت (قدرت) بر دیده زمانه نشین مسعود سعد سلمان

۳- قلمرو زبانی: بگرای: فعل امر از مصدر گراییدن: آهنگ کن، حمله کن./ گرز: نوعی مار که سری بزرگ دارد، کفجه مار/

نرمی و نقش مار گرز بهل زهر دنبال بین و زهره دل اوحدی

شرزه: خشمناک، زورمند/ شرزه شیر: ترکیب وصفی مقلوب

بس کن خاقانیا ز مدحت دونان تاز سگان خلق شیر شرزه نجویی

تا به چنین لفظ نام سفله نرانی ز آب خضر کام مار گرز نشویی خاقانی

آرغند: خشمگین، غضبناک، دلیر، شجاع (در نقش دستوری صفت)

بندر شود از کشتی چون پیشه انبوه هر کشتی غرنده، چو شیر نر ارغند بهار

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مشبه، ازدها: مشبه به/ تو: مشبه، شیر: مشبه به/ گرز و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی/ مراعات نظیر: ازدها و شیر/ مصراع دوم واج آرای: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: مانند ازدهای زهرناک حمله رو شو و زهرت را بریز. مانند شیر شجاع و خشمگین فریاد برآور و حرکت کن.

مفهوم: دعوت به مبارزه با استبداد حاکم بر جامعه. ارتباط معنایی با بیت زیر:

دفع این گفتارها نتوان نمود از ره کردار باید دفع این گفتارها فرخی یزدی

۴- قلمرو زبانی: بفکن و بگسل: فعل امر از مصدرهای افکندن و گسلیدن (گسستن): بیفکن و جدا کن

قلمرو ادبی: اساس تزویر: اضافه استعاره/ کنایه: از پی افکندن و از پی گسستن: نابودی، از بین بردن

قلمرو فکری: پایه و شالوده این همه مکر و فریب و اصل و تبار اهل ستم و ریا را از ریشه برکن.

برگن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکند^۱
 زین بی‌خردانِ سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند^۲ بهار

آگاهی‌های فرامتنی

«محمدتقی ملک الشعرا بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش.) شاعر، محقق، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار، به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است. قصیده دماوندیه دوم ملک الشعرا بهار از زیباترین قصاید زبان فارسی است. شاعر پیش از این قصیده، در سال ۱۳۰۰ دماوندیه اول خود را با مطلع زیر سرود که هرگز موفقیت دماوندیه دوم را نیافت.» (زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش دانشگاهی، ۱۳۹۳: ۸۱)

ای کوه سپیدسر، درخشان شو مانند وزو، شراره افشان شو

«شادروان بهار در یادداشت‌های خود راجع به این قصیده چنین می‌نویسد: در سال ۱۳۰۱ شمسی گفته شد. در این سال به تحریک بیگانگان هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. این قصیده با تأثیر از آن معانی در تهران گفته شد و پایتخت هدف شاعر قرار گرفته است.» (دیوان، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

بهار در این شعر با روی آوردن به نماد، پیوند زیبایی بین کوه دماوند و انسان برقرار کرده است. ویژگی‌های ظاهری دماوند، وجوه اشتراک بسیاری با مخاطبان قصیده او دارد و او بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی و دردهای مردم روزگار خود را با توصیف همین پدیده‌های طبیعی بیان می‌کند:
 — ایستاده و مرتفع است: ای گنبد گیتی ای دماوند... / با شیر سپهر بسته پیمان... و...

۱- قلمرو ادبی: بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم/ بنای ظلم: اضافه تشبیهی/ کنایه: از بن برکندن و از ریشه برکندن: نابودی و ویرانی/ مصراع اول واج‌آرایی: تکرار صامت «ب» و «ن»

قلمرو فکری: خانه ظلم و ستم را از پایه خراب کن؛ زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه کند. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

بیخ ظالم ز باغ ملک بکن	شاخ ظلم از درخت دین بشکن	سلسله الذهب، جامی
بیخ ظلم از دل خود پاک بکن	شاخ ظالم به سیاست بشکن	سبحه‌الابرار، جامی
خوشا کسی که در این عالم خراب‌آباد	اساس ظلم فکند و بنای داد نهاد	هلالی جغتایی

۲- قلمرو زبانی: بی‌خردان سفله: ترکیب وصفی/ سفله: پست و فرومایه

دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم شهریار

منظور از بی‌خردان، طبقه حاکم بر جامعه، مسئولان و حاکمان ستمگر است. / داد: حق، انصاف

قلمرو ادبی: بی‌خرد و خردمند: تضاد/ مصراع دوم: واج‌آرایی: تکرار صامت «د» و مصوت «ب»

قلمرو فکری: حق مردم دانا و آگاه جامعه را از این جاهلان پست فطرت بستان. مفهوم: ظلم‌ستیزی و دادخواهی

- دماوند قدمت هزاران ساله دارد : از گردش قرن‌ها پس افکند...
- می‌تواند آتشفشان کند : شو منفجر ای دل زمانه...
- جایگاه اسطوره‌ای دارد : ای دیو سپید پای در بند...
- پوشیده از برف است : از سیم به سر یکی کله خود... / ای مادر سر سپید بشنو...

روان‌خوانی

جاسوسی که الاغ بود!

می‌گویم : «حاجی! شما هر چه دستور بدهید به دیده^۱. الان بگو چاه بکنم، بگو از دیوار راست بالا روم^۲، بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم، اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ زنم؛ تمام این کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را مین گذاری کنم؛ هیچی نباشه واسه مین گذاری این منطقه دو هزار تا^۳ مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال دستی نیست که نوکرتم!»

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد. می‌گوید :
 — «حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن قریب^۴ است که توی این دشت وسیع عملیات کند. تو گلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته‌اند : «کاجی به از هیچی!»^۵ شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید،^۶ خداوند کریم است.»
 نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب^۷ است، حرفی نمی‌توانم بزنم اما این کاری که از ما می‌خواهد درست مثل این است که بخوایم با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.^۸

حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد

۱- قلمرو زبانی : بند اول : کاربرد بسیار فعل‌های مضارع التزامی و اخباری : می‌گویم، داریم : اخباری/ بدهید، بکنم، روم، بزنم، زنم، مین گذاری کنم : التزامی/ قلمرو ادبی : به دیده^۱ مت : کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن

۲- قلمرو ادبی : از دیوار راست بالا رفتن : کنایه از کار دشواری را انجام دادن

۳- قلمرو زبانی : پانزده تا مین/ دوهزار تا مین : پانزده و دوهزار : صفت شمارشی/ تا : ممیز/ مین : هسته

۴- قلمرو زبانی : عن قریب : به زودی، به همین زودی، زود باشد؛ عن (از) + قریب (نزدیک است).

۵- قلمرو ادبی : ضرب المثل : کاجی به از هیچی : در هر موقعیتی، حرف زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی کم هر چیز بهتر از نبود آن است.

۶- قلمرو ادبی : کار بگذارید : به کنایه عملی کردن و مین گذاری

۷- قلمرو زبانی : ویران کردن، ویرانی و خرابی و پامالی و انهدام/ عامل تخریب گروهی که وظیفه خنثی کردن مین را به عهده داشتند.

۸- قلمرو ادبی : کنایه : یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم : کار ناممکن کردن

کنم. می گویم :

— هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا و کیلی ما را که سر کار نگذاشته‌ای؟^۱ بالا غیرتاً، اگر می‌خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و حاجی جلو می‌آید. پیشانی‌ام را می‌بوسد. دست‌هایم را توی دستش می‌گیرد و می‌گوید : «مؤمن خدا ! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را توی دشت، روبه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید.»^۲ با اینکه ته دلم از این کار بی‌نتیجه سر در نمی‌آورم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

دوستم احمدرضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم، برویم سوسنگرد و الاغی پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بز نیم به دشت، روبه‌روی مواضع^۳ عراقی‌ها. اولین خر را که می‌بینیم تصمیم به خریدش می‌گیریم. احمدرضا زل می‌زند به چشمان خر و انگاری که صد سال است الاغ‌شناس بوده باشد آرام در گوشم می‌گوید :

— احمد. این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش^۴ است. من می‌دانم که کار دستان می‌دهد! از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد!^۵...

خر هنوز اول کاری چموشی می‌کند و هر چه افسارش را می‌کشیم جلو نمی‌آید اما بالاخره بعد از ساعتی مین‌ها را بار خر می‌کنیم و راه دشت را در پیش می‌گیریم.

خر سلانه سلانه راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و این سو و آن سو را بو می‌کشد و علف و خاری را پوزه می‌زند و دوباره راه می‌افتد... نزدیک‌تر که می‌شویم اوضاع خطرناک می‌شود. احمدرضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می‌کشد. کم‌کم به محلی که باید مین‌ها را روی زمین بکاریم می‌رسیم. هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده‌ایم.

احمدرضا می‌گوید : «بهتر است خر را روی زمین بنشانیم.»

۱- قلمرو ادبی : سر کار گذاشتن : به سخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل

۲- بالا غیرتاً : از روی غیرت و تعصب (اصطلاح است)

۳- قلمرو زبانی : مواضع : جمع موضع، جایگاه‌ها، محل‌ها، مطلق مکان‌ها

«اگر مواضع حقوق به امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد.» (کلیله و دمنه).

۴- چموش : در مورد اسب و استرو مانند آن به کار می‌رود؛ یعنی لگدن، بدرفتار، سرکش.

۵- قلمرو زبانی : شرارت : بدی و بدخواهی، بدفطرتی، بدطینتی، فتنه‌انگیزی

قلمرو ادبی : از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد : شرور و حيله‌باز است. استعاره مکنیه : شرارت و ... می‌بارد.

۶- قلمرو زبانی : همه افعال این بند مضارع اخباری است. می‌آید، می‌ایستد، می‌کشد و ...

قلمرو ادبی : سلانه سلانه : آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی‌حال. اصطلاحی است که از زبان ترکی وارد شده.

اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه خر روی زمین بنشیند!^۱
احمدرضا اول به شوخی، دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:
— خر جان! بفرما بنشین. این جور خیلی تابلو هستی!^۲
اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد و مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت احمدرضا می‌گوید.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم اما خر پر زور است و نمی‌نشیند.
احمدرضا می‌گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست.»^۳ از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بگیرم، گفتم همین خوب است!»...

همین که می‌خواهیم اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به عرعر می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم.^۴ دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بی‌موقع باز شود.^۵
از اول تا آخر، آوازش ده ثانیه طول می‌کشد. دل توی دلمان نیست.^۶ الان است که لو برویم و دشمن متوجه ما بشود. آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند. احمدرضا می‌گوید:
«نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»

و با خشم چنان با لگد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

— این چه کاری بود؟ چرا خر را فراری دادی؟
احمدرضا می‌گوید: «بگذار پرود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم.»^۷ الان است که لو برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی‌موقع آواز بخواند!» چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و

۱- قلمرو ادبی: کنایه: مثل بچه خر روی زمین نشستن: آرام و بی‌سروصدا کاری انجام دادن

۲- خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی.

۳- قلمرو ادبی: زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن

۴- قلمرو ادبی: کنایه: این جای کار را دیگر نخوانده بودیم: پیش‌بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص

۵- قلمرو ادبی: ضرب‌المثل: دهانی که بی‌موقع باز شود: در جایی که نباید حرف زد، حرف زده شود. یادآور حکایت «بط و لاک‌پشت» از کلیله و دمنه است. زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. یادآور شعری از ایرج میرزاست:

کم گوی و مگوی هرچه دانی	لب دوخته دار تا توانی
بس سر که فتاده زبان است	با یک نقطه، زبان زیان است
آن قدر رواست گفتن آن	کاید ضرر از نهفتن آن
نادان به سر زبان نهد دل	در قلب بود زبان عاقل

۶- قلمرو ادبی: دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند

۷- قلمرو ادبی: کنایه: در رفتن: فرار کردن

خودمان را از منطقه دور می‌کنیم.

به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگوییم! بگوییم عرضه کاشتن آن پانزده تا مین را هم نداشتیم؟ بگوییم حریف یک الاغ نشدیم؟ ...

می‌نشینیم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش موبه‌مو توضیح می‌دهیم.^۱ حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید!»^۲

نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمدرضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که احمدرضاخان به الاغ زد، اضافی بود!» ... تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود.

بچه‌های شناسایی^۳ همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

— عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما، بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

— هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟

اسیر بعضی^۴ لبخند کنایه‌آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین رویش بود گرفتیم ... همه ما از تعجب شاخ درآوردیم.^۵ آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه چیز را لو داد.» همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم ...

قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

□ فضای داستان را لحن حاکم بر گفت‌وگوی افراد و رفتار آنها می‌سازد. گفت‌وگوی جریان داستان، صمیمانه است و عاطفی. بیان طنز نیز — چنان که گذشت — بر صمیمیت فضای آن افزوده است.

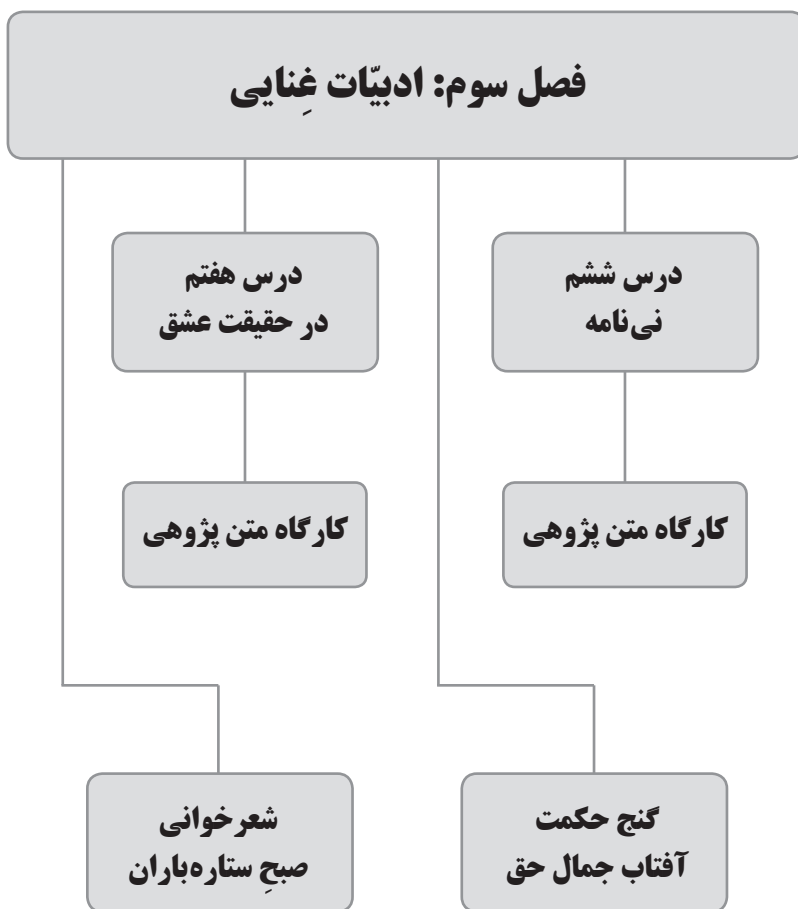
۱- قلمرو ادبی: کنایه: موبه‌مو توضیح دادن: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن

۲- قلمرو ادبی: کنایه: کوتاهی نکردن: سستی و کوتاهی نکردن در کاری

۳- بچه‌های شناسایی: این اصطلاح نیز مانند «تخریب» از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقر و ادوات و در کل امکانات دشمن است.

۴- قلمرو زبانی: بعضی: منسوب به «بغت»؛ نام حزب صدام

۵- قلمرو ادبی: کنایه: از تعجب شاخ درآوردن: تعجب و شگفت‌زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن. در درس کباب غاز فصل ادبیات داستانی این اصطلاح با دو عبارت مختلف به کار رفته است: «از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.» / «آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن/ «مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شد.»



درس ششم

نمایه درس

عنوان: نی نامه

قالب شعر: مثنوی
درون مایه: عرفان، وحدت حق و یگانگی انسان کامل،
بیان حقیقت وجودی انسان ها

قلمرو فکری

- ۱- بازگردانی ابیات درس به نثر امروز
- ۲- ارتباط معنایی ابیات
- ۳- دریافت پیام های محوری درس

قلمرو ادبی

بررسی آرایه های ادبی :
 (جناس تام، نماد، اسلوب
 معادله، تشبیه، استعاره،
 تلمیح و...)

قلمرو زبانی

- ۱- معادل و معنای واژه
- ۲- کارکرد «را»
- ۳- بررسی اجزای جمله

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات غنایی عرفانی و نمونه‌ای از آن (مثنوی معنوی) (علم)
- ۲ آشنایی با اندیشه کمال‌گرای مولانا به عنوان برجسته‌ترین شاعر عارف (علم)
- ۳ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۴ آشنایی با عقاید عرفانی یا عشق و عرفان در مسلک مولوی (علم)
- ۵ تقویت یگانه اکسیر برجسته آفرینش (عشق و دوستی در زندگی) (باور و ایمان)
- ۶ توانایی درک مفاهیم و معانی ابیات درس (عمل)
- ۷ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۸ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش پرسش و پاسخ، روش بحث گروهی، روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مثنوی معنوی (به همراه حداقل یک شرح مثنوی)، عکس‌های مرتبط با اشعار متن درس، فیلم و اسلایدهای سماع در قونیه، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بازتاب مضامین «نی‌نامه» مولانا در شعر معاصر عرب (با تکیه بر دیوان شش شاعر نام‌آور). امیر مقدم متقی و دیگران. (۱۳۹۵). فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ۱۰. شماره ۴۰.
- ۲ بحر در کوزه. (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۳). تهران: علمی.
- ۳ بررسی نی‌نامه مولوی از دیدگاه موسیقی. (۱۳۸۹). نشریه تخصصی مولانا پژوهی. سال اول. شماره چهارم.
- ۴ بررسی «طلب» در مثنوی مولانا. سید محمد خالد غفاری؛ حسین حیدریان. (۱۳۸۹). نشریه زبان و ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۵.

۵ بررسی کهن‌الگوی آنیما در آثار مولانا. الهام جم‌زاد؛ محمد حسین بهرامیان. (۱۳۸۶). مجله ادبی هیجستان.

۶ پله پله تا ملاقات خدا. (درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۴). تهران: انتشارات علمی.

۷ ساختار معنایی مثنوی معنوی. سید سلمان صفوی. ترجمه مهوش السادات علوی. (۱۳۸۸). تهران: انتشارات میراث مکتوب.

۸ سَرنی. (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی معنوی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۴). تهران: علمی.

۹ شرح مثنوی شریف. بدیع‌الزمان فروزانفر. (۱۳۸۰). چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۰ شرح مثنوی معنوی مولوی. رینولد الین نیکلسون. (۱۳۷۴). ترجمه حسن لاهوتی. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۱ شرح جامع مثنوی. کریم زمانی. (۱۳۸۵). چاپ نهم. تهران: انتشارات اطلاعات.

۱۲ غم غربت در نی‌نامه مثنوی معنوی. ناهید سادات پزشکی و دیگران. (۱۳۹۵). ناشر تخصصی مقالات کنفرانس‌ها و ژورنال‌ها. سیولیکا.

۱۳ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. سیدجعفر سجادی. (۱۳۷۵). تهران: کتابخانه طهوری.

۱۴ نگاهی اجمالی به شروح مثنوی مولوی. مهوش السادات علوی. خرداد (۱۳۹۰). مجله ادبی هیجستان.

۱۵ واژه‌هوش در نی‌نامه. پارسا یعقوبی. (۱۳۹۳). کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. دوره ۱۴. شماره ۲۶.

نی‌نامه^۱

۱. بشنو از نی^۲ چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند^۳
- کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
از فقیرم مرد و زن نالیده‌اند^۴

۱- نی‌نامه را چکیدهٔ مثنوی معنوی دانسته‌اند و تمام مثنوی معنوی تفصیل همین هجده بیت آغازین دفتر اول است. در هجده بیت آغازین مثنوی معنوی که به «نی‌نامه» شهرت یافته، در واقع، حقیقت گمشدهٔ وجود انسان را نمایش می‌دهد و نشانگر تلاش شبانه‌روزی انسان است تا اینکه خود را به آن حقیقت نزدیک و متصل کند.

۲- قلمرو فکری: در مثنوی و دیوان کبیر، بیست‌وهشت بار نی، مایه و موضوع تمثیل قرار گرفته است. زبان مثنوی نمادین (سمبلیک) است. در زبان نمادین (سمبلیک) یک کلمه گاه به چندین معنا ارجاع دارد و بر مفسر است که معنای واقعی هر کلمه از هر بخش یا داستان را براساس روح کلی و بافت متن دریابد. مولانا واژهٔ نی را ۲۸ بار در عنوان سمبلیک از «خود» استفاده کرده و این خود، نشانهٔ آن است که این ساز بادی در اندیشه شاعر، مقامی خاص دارد. استاد فروزانفر می‌گوید: «بی‌شک مقصود مولانا از نی همین ساز دلنواز بادی است که او را با دم می‌نوازند؛ به دلیل آنکه مولوی خود موسیقی می‌دانسته و با این ساز انس و الفت وافر داشته است.» مولانا خود را به نی تشبیه کرده و به گفتهٔ علامه فروزانفر، مولانا به این سخن ابوطالب مکی نظر داشته: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمَرْمَلِ لَا يَحْسِبُ صَوْتُهُ إِلَّا بَخْلًا بَطْنِيَه» مؤمن به نی می‌ماند که صدایش نگو نشود جز با تهی شدنش» (۱۳۸۰: ۶۷۵). این «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونهٔ یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند و «شکایت می‌کند» که چرا روح آزادهٔ او از «نیستان عالم معنا» بریده است. آنچه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کنش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذبۀ حق بر او اثر می‌گذارد. (زبان و ادبیات فارسی، عمومی، دورهٔ پیش دانشگاهی، ۱۳۹۳: ۲)

وقتی به موسیقی مشرق زمین یا موسیقی اصیل ایرانی توجه می‌کنیم، مشاهده می‌شود که هیچ نغمه‌ای بدون ناله، اثربخش نیست و به عبارتی، ناله در نغمه امری است ضروری و حالت زیبایی رازونیز کردن با حق و گفتن اسرار دل با محبوب، فقط از طریق شکایت کردن میسر است.

عالم از نالهٔ عشاق مبدا خالی
که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش نوایی دارد
حافظ

و حتی در برخی از آیات قرآن؛ مانند «به داود زیور بخشیدیم.» (نساء/۱۶۳) «او کوه‌ها و پرندگان را تسخیر کردیم که همراه با داود تسبیح می‌گفتند.» (انبیاء/۷۹) این نکته مشهود است.

۳- قلمرو زبانی: چون: آن‌گاه که، زمانی که. همین معنی درست و مناسب است و «چون» در معنی «چگونه» در اینجا چندان مناسب معنای بیت نیست؛ اگرچه در آن معنی نیز به اصطلاح نفی غرض نمی‌شود. / قلمرو ادبی: حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی/ نی نماد مولانا، انسان کامل، آنکه با عالم معنا و اسرار آن آشناست، عارف واصل، حقیقت محمّديه و...

قلمرو فکری: جدایی: جدایی عاشق از معشوق، جدایی از عالم بالا، جدایی از خدایی که مبدأ و سرانجام اوست. / به نغمهٔ نی آنگاه که حکایت می‌کند، گوش بده و توجه کن. نی از جدایی خود از عالم بالا شکایت می‌کند.

۴- قلمرو زبانی: نیستان: نزار/ فقیر: فریاد و زاری به آواز بلند/ قلمرو ادبی: نیستان: نماد عالم معنا/ مرد و زن: تناسب و مجاز از همهٔ هستی قلمرو فکری: تانی را از نیستان بترند از آن آوازی بر نمی‌خیزد. پس بین او [که از نیستان جدا شده] و عاشق دور از یار مناسبتی است؛ زیرا هر دو به درد مهجوری و دوری گرفتارند. پس زمانی که نی از نیستان ممتاز و برگزیده گردد به جاودانگی می‌رسد و برای همیشه باقی می‌ماند. یکی دیگر از صفات برجستهٔ نی، میان تهی بودن آن است. چنان که می‌دانیم میان نی انباشته نیست و از این جهت مانند عارف از خودی خود خالی گشته‌ای است که درون را از تعلقات و مادیات دور کرده و سراسر جسم، یکپارچه یک نوا را فریاد می‌زند. «در ارتباط با نی و مقصود مولانا از آن، باید گفت که نی تمثیلی است از روح انسان کامل و ولی واصل. اینکه نی، رمزی از وجود انسان تلقی شود پیش از مولانا هم در نزد صوفیان معمول بوده است.» (زمانی، ۱۳۷۴: ۴۸/۱)

شاعر می‌گوید: از آن هنگامی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده‌اند، از فریاد و زاری من تمام آفریده‌ها نالان و گریان هستند. بیان درد فراق من بیان درد همهٔ هستی است. مفهوم: همهٔ آفریده‌ها، چون از اصل خویش جدا افتاده‌اند، نالان‌اند و می‌خواهند اصل خویش را بیابند. (چنان که در بیت ۴ می‌گوید.)

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق^۱
هر کسی کاودور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش^۲
من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم^۳

۱- قلمرو زبانی: شرحه شرحه: به فتح اول، پاره‌ای گوشت را گویند و یا گوشتی که از درازا بریده باشند و شرحه شرحه، یعنی پاره پاره/ شرح: باز کردن، توضیح دادن / اشتیاق: علاقه و شوق داشتن به چیزی است. میل قلب است به دیدار محبوب.

قلمرو ادبی: سینه: مجازاً دل عاشق/ شرحه و شرح: جناس ناهمسان افزایشی/ واج آرای صامت «ش»

قلمرو فکری: در کلام مولانا اشتیاق، کنش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت و ادراک حقیقت هستی است و این شوق است که همچون آتش در دل اولیای خدا افروخته می‌شود و لحظه به لحظه شوق دیدار معشوق افزون تر می‌شود. این ناله نغمه هاست که این آتش شوق را زنده نگاه می‌دارد و شنونده اهل دل را مشتاق می‌کند. مادام تا محبت باقی بود شوق لازم باشد. (سجادی، ۱۳۷۵: ۵۱۳). شوق همواره به غایب تعلّق دارد و هرگاه محبوب از عاشق غایب شود، عاشق بدو مشتاق شود.

معنی: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

حال شب‌های مرا همچو منی داند و بس تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد؟ رضی الدین نیشابوری

حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سربای را سعدی

چندت کنم حکایت، شرح این قدر کفایت باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران سعدی

۲- قلمرو ادبی: بیت به آیه شریفه «اَنَا لَيْلٌ وَاَنَا لَيْلٌ رَاجِعُونَ» و حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» اشاره دارد./ اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: اولین منزل در سلوک طریقت، طلب و شوق انسان برای بازگشت به وطن اصلی است. این شوق نه تنها در انسان بلکه در سراسر ذرات عالم هستی جریان دارد. مولانا در این بیت تأکید بر اصل طلب دارد و می‌گوید: هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد، سرانجام به تکاپو می‌افتد و روزگار وصال خود را می‌جوید تا به آن برسد. ارتباط معنایی با ابیات زیر از مولانا:

آنچه از دریا به دریا می‌رود از همان جا کآمد آنجا می‌رود

جزوها را روی سوی کل است بلبلان را عشق با روی گل است

ما ز دریایم و دریا می‌رویم ما زبالایم و بالا می‌رویم

سیر جسم خشک، بر خشکی فساد سیر جان، پا در دل دریا نهاد

۳- قلمرو زبانی: نالان: صفت فاعلی از مصدر نالیدن/ بدحالان: کسانی هستند که حرکت آنها به سوی خدا کند است./ خوش حالان: رهروانی که به یاری عشق با شتاب به سوی خدا می‌روند و از سیر به سوی خدا شادمان هستند/ جفت: همراه

قلمرو ادبی: بدحالان و خوش حالان: تضاد و مجاز از همه انسان‌ها

قلمرو فکری: [موسیقی را اگر از راه آموزش صحیح آن بیاموزیم، آنچنان پرده‌های ناهماهنگ ما را کوک می‌کند که تصورناپذیر است.]

معنی: شاعر می‌گوید موسیقی هم مرهم دل‌های پریشان است و هم مرهم دل‌های کمال‌جو از فراق است. موسیقی نه داروی نخوت و ناموس ما است؛ به این شرط که خود را با نوای موسیقی دمساز کنیم:

ای دوی تَخَوْتُ و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنی‌ها گفتنی مولوی

معنی: نی را هم برای خوش حالان می‌نوازند و هم برای بدحالان. لذا، هر کس از پندار خود با او دمساز می‌شود و اگر اثر نشاط بخشی یا حزنی که بر اثر نوای این ساز عارض می‌گردد از خود ساز نیست، بلکه از روحیه شنوندگان است که اگر شاد باشند شادتر و اگر غمگین باشند دلگیرتر می‌شوند. مفهوم: مولانا ناله عشق به حق را برای همه سرمی‌دهد.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من ^۱
سرّ من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست ^۲
تن زجان و جان زتن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست ^۳
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد، نیست باد ^۴
۱۰ آتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد ^۵
نی، حریف هر که از یاری برید	پرده‌هایش پرده‌های ما درید ^۶

۱- قلمرو زبانی : ظنّ / گمان / اسرار : رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی؛ مفعول جمله است. / یار : مسند
 قلمرو فکری : اسرار گوینده (مولانا) جدایی است. جدایی روح عارف از نیستان ملکوت که آرزو دارد خود را از این تبعیدگاه دنیای حسی به عالمی که منشأ اوست برساند. اما هیچ کس قادر نیست به ژرفای درون او راه یابد و ادعای شناخت او گمانی است شخصی و هر کسی برداشت سطحی از کلام او را دارد.

۲- قلمرو ادبی : دور و نور جناس ناهمسان اختلافی/ نور : استعاره از معرفت و بصیرت/ چشم و گوش تناسب و مجاز از کلّ حواس و ادراک انسان و یا مجازاً به معنی انسان‌ها/ قلمرو فکری : اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد. شاعر تأکید دارد : تنها با چشم و گوش دل می‌توان حقیقت را ادراک کرد.

رنگین سخنان در سخن خویش نهان اند از نکبت خود نیست بهر حال جدا گل صائب
 ۳- قلمرو زبانی : مستور : پنهان ، پوشیده/ دید : مصدر مرخم دیدن است که نقش نهادی دارد و کلمه جان نقش مضاف‌الیه. دیدن جان/ دستور : اجازه/ را : در معنی حرف اضافه برای/ هر دو جمله اسنادی است. نقش کلمه‌های جان به ترتیب : متمم، نهاد و مضاف‌الیه

قلمرو ادبی : جان و تن : تضاد/ مستور و دستور : جناس ناهمسان اختلافی
 قلمرو فکری : جان : منظور روح است که جوهر مجرد است و با چشم دیده نمی‌شود. / گرچه جان، تن را ادراک می‌کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ‌یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

۴- قلمرو زبانی : نای : نی/ قلمرو ادبی : جناس تام : واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی ناپود است. / نی : استعاره از عشق/ آتش است این بانگ نای : تشبیه/ باد و باد : جناس تام/ آتش مصراع دوم استعاره از عشق/ بیت دارای آرایه ذوقافیتین است. / واج‌آرایی مصوت «ا»/ قلمرو فکری : نای سوز و گداز عشق را چون آتشی گرم و سوزان یادآوری می‌کند و از روی هواهای نفسانی و باد هوا نیست؛ یعنی نی به وسیله نای خود فریاد عشق سرمی‌دهد و هرنای که به این درجه نرسد آتش عشق در وجودش نیست، فنا ناپود می‌شود. مصرع اول با بیت زیر ارتباط معنایی دارد :

عشق آتش بود و خانه خرابی دارد پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی است عماد خراسانی

۵- قلمرو ادبی : آتش عشق : اضافه تشبیهی/ جوشش عشق : اضافه استعاری/ نی و می : جناس ناهمسان اختلافی/ بیت ترصیع دارد.
 قلمرو فکری : اگر نی به ناله پُرسوز و گداز می‌افتد، به سبب عشقی است که در آن افتاده و موجب نوای غمگین در آن شده است و اگر باده می‌جوشد، آن هم به واسطه جوشش و مستی آفرینی عشق است. مفهوم : عشق در همه هستی جریان دارد.

۶- قلمرو زبانی : حریف : همدم، هم صحبت/ پرده اول : آهنگ و مقام موسیقی (نقش نهادی)/ پرده دوم : حجاب و ستر (نقش مفعولی)
 قلمرو ادبی : پرده دریدن : کنایه از آشکار کردن راز/ پرده و پرده : جناس تام/ برید و درید : جناس ناهمسان اختلافی
 قلمرو فکری : نی همدم و همنشین کسانی است که جویای معرفت‌اند و از معشوق حقیقی خود جدا مانده‌اند. آهنگ‌های نی، راز ما را افشا کرد و

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟^۱

نی حدیث راه پر خون می کند
قصه های عشق مجنون می کند^۲

محرم این هوش جز بی هوش نیست
مر زبان را مشتری جز گوش نیست^۳

احوال نهایی ما را بر همه کس آشکار ساخت .

۱- قلمرو زبانی: تریاق به کسر اول معرب تریاک است و در زبان فارسی مترادف کلمه پادزهر و مقابل زهر به کار می رود. تریاق دوايي است مرکب از اجزای مختلف که در معالجه زهرهای حیوانی و امراض سخت استعمال می کرده اند و یکی از اجزای آن، گوشت افعی است که به پارسى تریاک گویند. (ن.ک شرح مثنوی شریف، ۱/ ۱۷۱)

هر غمی را فرجی هست و لیکن ترسم بیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید سعدی

دمساز: همدم، همراز، هم نشین/ مشتاق، عاشق، آرزومند

قلمرو ادبی: زهر و تریاق: تضاد/ که دید: پرسش انکاری/ دو تشبیه در بیت/ مفهوم هر دو مصرع تناقض دارد.

قلمرو فکری: به عقیده عرفا، کسانی که از سر هوا هوس به موسیقی گوش دهند به منزله زهر است و برای صاحب دلان، حکم تریاق و پاد زهر دارد و به دل های مشتاق آرامش می دهد و بیت به همین مفهوم اشاره دارد که آیا تاکنون کسی زهر و پاد زهری مانند نی دیده است؟ (پرسش انکاری) معلوم است که ندیده است و آیا تاکنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟ حتماً ندیده است. (پرسش انکاری) مفهوم: نی در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست. ۲- قلمرو ادبی: راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق/ بیت تلمیح به داستان لیلی و مجنون دارد. / نی حدیث... می کند: تشخیص و استعاره مکینه

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عاشقانی چون مجنون که سراسر درد و رنج است سخن به میان می آورد. ارتباط معنایی با بیت های زیر:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد	حافظ
بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست	آنجا جز آنکه جان بسپارند جاره نیست	حافظ
عشق شیرینست قوی بنجه و می گوید فاش	هر که بگذشت زجان بگذرد از پیشه ما	ادیب نیشابوری
در ره پرخطر عشق بدان بیم سر است	بر حذر باش در این راه که سر در خطر است	وحشی بافقی
در عشق اگر بادیه ای چند کنی طی	بینی که در این ره چه تشیب و چه فراز است	وحشی بافقی

۳- قلمرو زبانی: محرم: رازدار، آشنا به حقایق عشق و حقیقت/ هوش: عشق/ بی هوش: مقصود کسی است که از عشق و حقیقت بیهوش و سرمست است و در اینجا بار معنایی منفی ندارد. عاشق واقعی/ مر: نشانه تأکید و همیشه وابسته به رای است که بعد از آن می آید. / «را» نشانه فک اضافه (مشتری زبان جز گوش نیست و نیز رای اضافه هم می تواند باشد: برای زبان مشتری جز گوش نیست.)

قلمرو ادبی: زبان و گوش: تناسب/ زبان: مجاز از سخن و کلام/ گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است. / بیت دارای تمثیل و اسلوب معادله است.

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند: تنها، عاشق واقعی، محرم به حقایق عشق است: همان طور که گوش برای درک سخنان زبان ایزاری مناسب است. پس همه کس نمی تواند واقعیت آن سخنان را درک کند. برای درک آن باید انسان وجود خود را از او هام خالی کند. مفهوم: هر کسی شایستگی درک عشق را ندارد.

بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

اسرار خرابات به جز مست نداند	هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است	عراقی
آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق	با آن توان گفت که بیدار نباشد	سعدی
تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي	گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش	حافظ

۱۵ در غم ما روزها بی‌گاه شد
روزها با سوزها همراه شد^۱

روزها گر، رفت گورو، باک نیست
تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست^۲

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد
هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد^۳

در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید، والسلام^۴

مثنوی معنوی، مولوی

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز
هرکسی بر حسب فکرگمانی دارد حافظ

۱- قلمرو زبانی : بی‌گاه : مولانا مکرراً این واژه را در معنی بی‌وقت و به پایان رسیدن [هنگام غروب] به کار برده است.
بی‌گاه شد بی‌گاه شد خورشید اندر چاه شد
خیزید ای خوش طالعان وقت طلوع ماه شد
بگفتم: روز بیگاه است و ره دور است، گفتا: رو
به من بنگر به ره منگر که من را نور دیدم
بی‌گاه شد بی‌گاه شد خورشید اندر چاه شد
خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد دیوان شمس

این واژه را با «دیر شدن» در بیت زیر می‌توان هم‌معنی دانست: زیرا در هر دو بیت به معنی به پایان رسیدن عمر است.
قلمرو ادبی : بی‌گاه شدن روز : کنایه از سپری شدن روزهای زندگی/روز و سوز : جناس ناهمسان اختلافی/واج آرایی : تکرار مصوّت «ا» و صامت «ه»
قلمرو فکری : عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می‌کند و روزهای زیادی از عمرش با سوز و گداز عشق سپری می‌شود. مفهوم : عمر عاشق با سختی‌ها و رنج فراوان همراه است و غم و اندوه عاشق تا لحظه وصال پایان ندارد. ارتباط معنایی با بیت زیر :

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر
بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست حافظ

۲- قلمرو زبانی : بیت ۷ جمله دارد.
قلمرو ادبی : رفتن روزها و گفتن به آن : تشخیص/باک و پاک : جناس ناهمسان اختلافی/رو و بمان : تضاد فعلی/مرجع ضمیر تو : عشق به حق تعالی
قلمرو فکری : اگر روزهای عمر می‌گذرد، بگو بگذرد که هیچ باکی نیست و اهیمنی ندارد. تو، ای عشق باقی بمان که چون تویی پاک و مزه وجود ندارد. مفهوم : بی‌توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

۳- قلمرو زبانی : بی‌روزی : بی‌نوا، درویش/سیر شدن : بی‌میل شدن / هر که : ضمیر مبهم
قلمرو ادبی : ماهی : استعاره از عاشق و نماد عاشق واقعی/آب : نماد عشق الهی و معرفت/روز دیر شدن : کنایه از ملول و خسته شدن/سیر و دیر : جناس ناهمسان اختلافی/ماهی و آب : تناسب
قلمرو فکری : همه کس، جز ماهی عاشق از عشق و غوطه خوردن در دریای عشق و معرفت سیر می‌شود و آن کسی که در راه طلب ملول و خسته شود، از عشق بی‌نصیب و محروم می‌ماند و روزش به ملالت می‌گذرد.

ملالی نیست ماهی را ز دریا
که بی‌دریا خود او خرم نگردد

تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود از این سودا
تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر از این دریا مولوی

۴- قلمرو زبانی : درنیابد : فعل مضارع منفی/و السلام : یک جمله محسوب می‌شود.

قلمرو ادبی : کوتاه کردن سخن : کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن/پخته و خام : تضاد/پخته : منظور عارف واصل/خام : آن که راه عشق نسپرد، بی‌تجربه در عشق/مصرع دوم ضرب المثل است.
قلمرو فکری : افراد بی‌بهره از عشق و بی‌نصیب از دریای معرفت الهی از حال عارف واصل بی‌خبرند. پس سخن را باید به پایان برد و تمام کرد .
مفهوم : تنها عاشق دل‌سوخته حال عاشق را درک می‌کند.
بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد :

هر که در آتش نرفت بی‌خبر از سوز ماست
سوخته داند که چیست پختن سودای خام سعدی

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد مولوی

خامان ره نرفته چه داند ذوق عشق
دریا دلی بیجوی، دلبری سر آمدی حافظ

پیرمیکه چه خوش‌گفت به‌دردی کش‌خوش
که مگر حال دل سوخته با خامی چند حافظ

سعدی سخن یار نگوید بر اغیار
هرگز نبرد سوخته‌ای قصه به خامی سعدی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : معنای واژه‌ها
□ معانی دیگر واژه دستور

الف) در معنی وزیر

چه نیکو گفت با جمشید دستور	که با نادان نه شیون باد نه سوز	فخرالدین اسعد گرگانی
زدستور و گنج‌ور و از تاج و تخت	ز کمی و بیشی و از ناز و بخت	
همه بی‌نیازست و ما بنده‌ایم	به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم	فردوسی
دو دستور بودش گرمی دو مرد	که با او بُدندی به دشت نبرد	فردوسی
ز گنج‌ور دستور بستد کلید	خورش‌خانه و خم‌های نبید	فردوسی
ملکت چو چراگاه و رعیت‌رمه باشد	جَلاب بود خسرو و دستور شبان است	منوچهری

ب) در معنی اجازه، فرمان

عشق سلطان نیست کور حاجت دستور نیست	طائران عشق را پروازگه جز طور نیست	خواجو
خاموش کن آخر دمی دستور بودی گفتمی	سَری که نفکنده ست کس در گوش اخوان الصفا	مولوی
تو مرا دستور ده تا بگویم حال ده	گرچه ازرق پوش شد شیخ ما چون آسمان	مولوی
دستور طبیب است که شناسد رگ را	چون با ضربان باشد و چون بی‌ضربان است	منوچهری

پ) اسلوب و شیوه

تو که طرح دیگری انداختی دل زد دستور کهن پرداختی [روش و شیوه] اقبال لاهوری

آموزه قلمرو ادبی : اسلوب معادله

عشق چون آید برده‌وش دل فرزانه‌را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه‌را زیب‌النسا

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد. در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند.

توجه: در اسلوب معادله، مقصود شاعر یا نویسنده، در دو عبارت مستقل نحوی بیان می‌شود؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادلی برای تأیید مفهوم عبارت دیگر است.

گرتورنگ‌آوری و طیره‌شوی غم نخورم	سنگ اگر لعل شود جز به بدخشان نشود	سنایی
کج سرشتان را کشاکش دستگاه آبروست	موج در بحر کمان می‌خیزد از قلاب‌ها	بیدل

خرمن خود را به دست خویشان سوزیم ما	کرم پیله هم به دست خویشان دوزد کفن	سنایی
مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد	غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد	صائب
شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی	آشنایان را در ایام پریشانی بیرس	سلیم
عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را	سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را	غنی

کنج حکمت

آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت: که آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب^۱ باشد، مرا^۲ یاد کن. گفت: چون من در آن حضرت^۳ رسم و تاب^۴ آفتاب آن جمال^۵ بر من زند، مرا از خود یاد نیاید، از تو چون یاد کنم؟ اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق^۶ خود گردانید، هر که دامن او بگیرد^۷ و ازو حاجت طلبد^۸، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند^۹ و عرضه دهد، حق آن را برآرد.^{۱۰}

فیه ما فیه، مولوی

۱- قلمرو زبانی: تجلی: نمودارشدن، پدید آمدن. در اینجا معنی اصطلاحی آن در عرفان و تصوف مراد است: «تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مقبلان که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. ج. تجلیات (فرهنگ فارسی، معین)/ قرب: نزدیکی مقابل بُعد جامی درباره مراتب قرب می‌گوید: «بدان که مقریان از چهار حال بیرون نیستند: یا متحقق به قرب نوافل اند فقط. ایشان را صاحب قرب نوافل خوانند. و یا به قرب فرایض فقط. ایشان را صاحب قرب فرایض خوانند. یا به جمع بین القرین، بی‌تقید به أحدهما و بی‌مناویه که گاهی یکی باشد و گاهی دیگری، بلکه معاً به هر دو قرب و احکام آن متحقق باشند. این را مرتبه جمع الجمع و قاب قوسین و مقام کمال خوانند و آیت «إِنَّ الْوَيْنَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰). اشارت به این مرتبه است: و یا به هیچ یک از این احوال سه‌گانه مقید نیستند، بلکه مرایشان راست که به هریک از قرین ظاهر شوند و به جمع بینهما نیز- بی‌تقید به هیچ یک از این احوال- و این را مقام احدیت جمع و مقام او آدنی خوانند و اشارت به این است «وَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَ لِكِنَّ اللَّهَ زَمِي» (انفال: ۱۷). این مقام به اصالت خاص خاتم النبیین- صلی الله علیه و آله- است و به وراثت و کمال متابعت، کل اولیاء را از این حظی است. (أشعة اللمعات، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۷). (نک: مقاله مراتب قرب در عرفان اسلامی از داود حسن‌زاده کرم‌آباد، ۱۳۹۱. سال اول، ش ۴)

۲- قلمرو زبانی: را در معنی حرف اضافه از (از من یاد کن).

۳- قلمرو زبانی: حضرت: قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه و درگاه الهی

۴- قلمرو زبانی: تاب: شعله و حرارت، فروغ، تابش

۵- قلمرو ادبی: آفتاب جمال: اضافه تشبیهی/ جمال: زیبایی. در اینجا مطلق جمال حق (ن. ک «درحقیقت عشق»، درس هفتم)

۶- قلمرو زبانی: مستغرق: آنکه سخت سرگرم امری و مسئله‌ای است. در تداول به صیغه اسم مفعول تلفظ شود. (فرهنگ فارسی، معین) در اصطلاح عرفان و تصوف، اینکه عارف خویشان خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هرچه نگرد تنها او را ببیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

۷- قلمرو ادبی: دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی

۸- قلمرو زبانی: بطلبید: فعل مضارع التزامی

۹- قلمرو زبانی: کند: فعل مضارع التزامی

۱۰- قلمرو زبانی: دهد: فعل مضارع التزامی/ عرضه دهد: نشان دادن، عرض کردن/ «نخست آن به رشید عرضه کردند سخت شاد شد.» (تاریخ

بیهقی: ۴۲۴) / برآرد: برآورده می‌کند، فعل مضارع اخباری

درس هفتم

نمایه درس

عنوان: در حقیقت عشق

قالب متن: نثر تاریخی
درون مایه: عشق، عاشق، محبت و معشوق

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت پیام متن
- ۲- ارتباط معنایی متن درس با متن های دیگر

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی آرایه های ادبی (کنایه، تشبیه و سجع)
- ۲- بررسی نماد در متن

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه
- ۲- واژگان مهم املائی
- ۳- اجزای جمله چهار جزئی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات منثور غنائی (در حقیقت عشق و تمهیدات) (علم)
- ۲ دریافت عشق و زیبایی و رسیدن به یک جهان‌بینی مثبت در زندگی (تفکر و باور)
- ۳ تفکر و تعمق در عرفان و اندیشه‌های عرفانی (باور و ایمان)
- ۴ خوانش متن درس با لحن مناسب و توانایی درک مفاهیم متن درس (عمل)
- ۵ کاربست برخی از آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۶ شناختن واژگان مهم املایی و فراگیری معانی لغات مهم درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ، روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مونس‌العشاق و تمهیدات، انتخاب عبارات مهم و نوشتن آن به صورت پیام، استفاده از لوح‌های فشرده صوتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ اسلام در سرزمین ایران، چشم‌اندازهای فلسفی و معنوی. سهروردی و افلاطونیان ایران. هانری کرین. (۱۳۹۰). ترجمه رضا کوهکن، ج ۲. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ۲ آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. هانری کرین. ترجمه داریوش شایگان. (۱۳۷۱). ایران‌نامه. ش ۳۸.
- ۳ بازتاب تفکر یونانی، ایرانی و اسلامی در تأویل سهروردی از داستان رستم و اسفندیار. قدرت‌الله طاهری. (۱۳۸۳). پژوهش زبان و ادبیات فارسی. دوره جدید. ش ۳.
- ۴ پیوند عشق و عرفان در مونس‌العشاق سهروردی. مجتبی گلی آیسک، لیدا بیرانوند. (۱۳۹۲). قم: کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی.
- ۵ تجارب مینوی در نظام فکری سهروردی. رضا حیدری نوری. (۱۳۹۱). مجله الهیات تطبیقی (علمی - پژوهشی). سال ۳. شماره ۷.
- ۶ جنبه‌های داستانی رساله عقل سرخ. سعید شاپوری. (۱۳۷۶). مجله ادبیات داستانی. شماره ۴۲.
- ۷ حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی؛ خوانش سهروردی از شاهنامه. امید همدانی. (۱۳۸۸). مجله نقد

ادبی، س ۲، ش ۷.

۸ در امتداد وحی و عرفان، زیست‌نامه و رویکرد وحیانی و عرفانی شیخ اشراق در فلسفه. محمد ملکی. (۱۳۸۹). قم: ادیان.

۹ در مکتب عارفانه سهروردی (راز و رمزهای عقل سرخ). مجتبی گلی. (۱۳۹۵). فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی. دوره ۲. شماره ۷.

۱۰ دفتر عقل و آیت عشق. غلامحسین ابراهیمی دینانی. (۱۳۷۹). تهران: طرح نو.

۱۱ ستایش و نیایش (پنج رساله از شیخ اشراق). محمد ملکی. (۱۳۸۹). قم: ادیان.

۱۲ سرچشمه‌های حکمت اشراق. صمد موحد. (۱۳۷۴). تهران: فراروان.

۱۳ شرح حکمة الاشراق. شمس‌الدین شهرزوری. (۱۳۷۲). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۴ شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی. غلامحسین ابراهیمی دینانی. (۱۳۷۹). تهران: حکمت.

۱۵ شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق. دکتر سید جعفر سجادی. (۱۳۶۳). تهران: فلسفه.

۱۶ عرفان سپهری و زیبایی پرستی. علی اکبر افراسیاب‌پور. (۱۳۸۷). فصلنامه تخصصی عرفان. سال چهارم. شماره ۱۶.

۱۷ عرفان نظری تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف. یحیی یربی. (۱۳۸۷). قم: مؤسسه بوستان کتاب.

۱۸ حکمت اشراق. سید یدالله یزدان‌پناه. (۱۳۹۱). تهران: سمت.

۱۹ عشق در سه مکتب مضاء، اشراق و حکمت متعالیه. علی کریمیان صیقلانی. (۱۳۹۰). جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.

۲۰ فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق. سیدمحمدخالد غفاری. (۱۳۸۰). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲۱ فرهنگ نمادشناسی پرندگان در شعر عرفانی. مجتبی گلی آیسک. (۱۳۹۲). ج ۱. مشهد: سخن‌گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

۲۲ قرائت عرفانی اسطوره حماسی اسفندیار از منظر شیخ اشراق. فرهاد صابر. (۱۳۷۸). کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۲۸.

۲۳ قرب شرقی و غربت غربی، شرحی بر غربت غربی شهاب‌الدین سهروردی. پرویز عباسی داکانی. (۱۳۷۷). فصلنامه فلسفه، ش ۴.

۲۴ مجموعه مصنفات شیخ اشراق. یحیی بن حبش سهروردی؛ هانری کرین. (۱۳۸۸). (دوره ۴ جلدی). چاپ چهارم. جلد سوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۵ منابع و مبنای نیایش‌ها و ادعیه در حکمت اشراقی شیخ شهاب‌الدین سهروردی. محسن حبیبی و

عاطفه نصیری نصر. (۱۳۹۴). فصلنامه حکمت معاصر. دوره ۶. شماره ۴.

۲۶ منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق. حسین سیدعرب. (۱۳۷۸). تهران: نشر شفيعی. چاپ اول.

۲۷ نظری به آثار و شیوه شیخ اشراق. منوچهر مرتضوی. (۱۳۵۱). دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. ش ۱۰۳.

۲۸ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی. حسین خسروی. (۱۳۸۸). ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. س ۵. ش ۱۵.

تحلیل متن درس

در حقیقت عشق^۱

بدان که از جمله نام‌های حُسن^۲، یکی «جمال»^۳ است و یکی «کمال»^۴. و هرچه موجودند، از روحانی و جسمانی،^۵ طالب کمال‌اند، و هیچ‌کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد، پس چون نیک اندیشه کنی، همه

۱- «فی حقیقة العشق (در حقیقت عشق)» نام دیگر رساله «مونس العشاق» شیخ شهاب‌الدین سهروردی است که در دوازده فصل نوشته شده و در حقیقت داستانی جمالی درباره زیبایی و عشق است. سهروردی ماجرای زیبایی و عشق را با دیدگاهی جمالی در مونس‌العشاق مطرح نمود که بعدها به عنوان یکی از بزرگان زیبایی‌پرستی در کتاب «مجالس العشاق» کمال‌الدین گازی‌رگاهی شناخته شد. در زیبایی‌پرستی سماع، رقص و دست برافشاندن جایز است و سهروردی نیز به پیروی از مکتب جمال به دفاع از سماع در آثار خود پرداخته است. در مکتب سهروردی عرفان و فلسفه مکمل یکدیگرند و عشق بالاترین درجه محبت است. از دیگر اندیشه‌های مهم سهروردی در عالم عرفان، محترم شمردن اندیشه‌های مخالف و ادیان دیگر است و به نوعی به تسامح و تساهل قائل است. او عشق مجازی را وسیله‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی می‌داند.

۲- قلمرو زبانی و فکری: حُسن: در لغت یعنی زیبایی، فروغ. در اصطلاح تصوف یعنی «کمال ذات احدیت». / نام‌های حُسن: منظور اسماء الحسنی (نام‌های خداوند) است. همه اوصافی که جایز است به خدا نسبت داده شوند، «صفات الله» نامیده می‌شوند.

۳- قلمرو زبانی: جمال: در لغت یعنی زیبا بودن. در قرآن کریم، واژه جمال یکبار در سوره نحل، آیه ۶ به کار رفته است. صفات‌الله به‌طور کلی به دو بخش تقسیم می‌گردند: صفات سلبیه: که نشانه سلب چیزهایی از خدا هستند که موجب کمال و نشانه تنزیه و تقدیس خداست؛ مانند آیات: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۷۲) او را نه چرتی فرامی‌گیرد نه خوابی. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۷۳) بی‌همتا است، همتا و شریک ندارد. صفات ثبوتیه: که سلب جزء مفهوم آنها نیست؛ نه در لفظ نه در معنا. صفات ثبوتیه، گاه به عنوان صفات فعلیه که بر کارهای خدا دلالت می‌کنند؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» (۷۵) و گاه مانند صفات هفتگانه «حیات، قدرت، علم، اراده، کلام، سمع و بصر» به صفات وجودیه و صفات معانی از آنها نام می‌برند.

قلمرو فکری: در نزد عرفا، جمال الهی هیچ‌گاه جدای از جلال نبوده و جلال خدایی عین جمال وی می‌باشد و هر جمالی را جلال است و در پس پرده هر جلال، جمالی هست.

۴- قلمرو زبانی و فکری: کمال: در لغت یعنی کامل و تمام شدن و در اصطلاح تصوف کامل شدن سالک است در ذات و صفات، به این معنی که صوفی معتقد است که «اساس عالم بر ترقی و کمال موجودات گذاشته شده است و آنچه در زمین و آسمان‌هاست به طرف مقصد و غایتی معلوم — که حد کمال اوست — رهسپار است.» (فرهنگ فارسی، معین: کمال) البته این موضوع که آیا صوفی (انسان) می‌تواند با مجاهده به کمال خود برسد، در میان صوفیان محل اختلاف است. قلمرو فکری: در عرفان اسلامی، علت آفرینش نه سود بردن خالق است و نه بهره رساندن به مخلوق بلکه سبب اصلی آفرینش، حب حق به کمال است.

۵- قلمرو ادبی و فکری: روحانی و جسمانی: تضاد. منظور اینکه همه موجودات در مسیر تکامل گام برمی‌دارند و می‌خواهند به تکامل خود دست یابند. این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی، «کمال‌جویی» است.

طالب حسن اند^۱ و در آن می کوشند که خود را به حسن رسانند و به حُسن — که مطلوب همه است — دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود، آلا به واسطهٔ عشق^۲ و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و همه جایی مأوا نکند^۳ و به هر دیده روی ننماید.^۴

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند^۵. و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاص تر از معرفت^۶ است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی محبت نباشد. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. و به عالم عشق — که بالای همه است — توان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایهٔ نردبان^۷ نسازد.

شهاب الدین سهروردی

سودای عشق^۸

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود^۹ که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار^{۱۰} عشق

۱ — قلمرو زبانی و فکری: نیک: درست و کامل، دقیق. در اینجا قید است. همه زیبایی را دوست دارند و خواهان آن هستند.

۲ — قلمرو فکری: رسیدن به خدا ممکن نیست مگر به یاری عشق. / عشق: خود شیخ در ادامه، عشق را تعریف می کند و می گوید: محبت، چون سرشار شود و از حد درگذرد، تبدیل به عشق می شود. صوفیه معتقدند که اساس جهان بر عشق نهاده شده است:

گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش نظامی

و حیات یعنی جنب و جوشی که همه اجزای هستی را فرا گرفته، حاصل عشق است: یکی میل است با هر ذره رقاص / کتمان هر ذره را تا مقصدی خاص. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب هست صائب
عشق هر ناقص بصیرت را نمی گردد نصیب مهر عالم تاب با خفاش هدم کی شود؟ صائب

۳ — قلمرو زبانی: مأوا: پناهگاه / مأوا نکند: سکونت نکند.

۴ — قلمرو فکری:

صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست هوشنگ ابتهاج

۵ — قلمرو زبانی: غایت: نهایت / آن را محبت خوانند: چهار جزئی با مفعول و مسند

۶ — معرفت: شناخت، علم شناخت، ابزار تفکر

۷ — محبت: خواجه عبدالله انصاری می گوید: «محبت آن است که قلب سالک فقط به محبوب تعلق گیرد، در بذل جان برای محبوب و منع از توجه به غیر محبوب.» (شرح منازل السائرین: ۲۱۸)

۸ — این بخش از درس به نقل از تمهیدات به تصحیح عفیف عسیران، ص ۹۷-۱۱۲. پیش از این در ادبیات فارسی ۲، دورهٔ پیش دانشگاهی آمده بود.

۹ — قلمرو زبانی: مسلم شود: مقرر شود، مشخص شود / کسی را: رای حرف اضافه

۱۰ — قلمرو زبانی: ایثار: بذل و بخشش کردن، دیگری را بر خود ترجیح دادن. در اصطلاح تصوف مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنها بر خود در کل امور.

قلمرو فکری: ارتباط معنایی با:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
یک قدم بر سر وجود نهی وان دگر بر در ودود نهی سنایی
تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم با وجودش ز من آواز نیاید که منم سعدی

کند. عشق، آتش است، هرجا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد^۱. هرجا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند^۲.

در عشق کسی قدم نهد کیش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست^۳
ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هرچه به واسطهٔ آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد^۴.
کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟!^۵

حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌شناس^۶. سودای عشق^۷ از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه^۸ عقل‌ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد و خودرای بود؛ عاشقی بی‌خودی و بی‌رایی باشد^۹.

در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق‌بادا که عشق خوش سودایی است^{۱۰}

- ۱- قلمرو ادبی: عشق آتش است: تشبیه / رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- قلمرو فکری: عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا که باشد جز خود به هیچ چیز و هیچ کس اجازهٔ اقامت نمی‌دهد و به هر کجا که برسد آنجا را می‌سوزاند.
- ۲- قلمرو زبانی: فرض: واجب و ضروری
- ۳- قلمرو فکری: کسی می‌تواند به میدان عشق وارد شود (عاشق باشد) که ترک جان گوید. نمی‌توان هم باجان خود بود و هم عاشق بود.
- ۴- قلمرو زبانی: طالب: عاشق، سالک / از بهر این: به این خاطر
- قلمرو فکری: ای عزیز به خدا رسیدن واجب است و به ناچار در نزد عاشقان، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است.
- ۵- قلمرو ادبی: عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایی / بی عشق چگونه زندگانی کند: پرسش انکاری
- قلمرو فکری: وظیفهٔ انسان عاشق آن است که در وجود خود فقط در پی عشق باشد. زندگی عاشق به عشق بستگی دارد و بدون عشق هرگز نمی‌تواند زنده بماند.
- ارتباط معنایی با:

- | | | |
|-------|----------------------------------|---|
| حافظ | بر او نمرده به فتوای من نماز کنی | هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق |
| نظامی | گرش صد جان بود بی عشق مرده‌ست | کسی کز عشق خالی شد فسرده‌ست |
- ۶- قلمرو زبانی: می‌شناس و می‌یاب: فعل امر مستمر / ممات: مرگ
 - ۷- حسین منزوی: بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است
 - ۸- قلمرو زبانی: سودا: اندیشه، خیال، فکر باطل، معامله و گاهی به معنای عشق. در متن به معنای دیوانگی است.
 - ۹- هیچ سر نیست که با زلف تو در سودا نیست هیچ دل نیست که این سلسله‌اش در با نیست فروغی
 - قلمرو فکری: دیوانگی عشق از زیرکی و هوشیاری این جهانی بهتر است.
 - ۱۰- قلمرو زبانی: «همه» در اینجا صفت است؛ همچنان است در عبارات‌های پسینی که در این متن آمده است: «همه جهان، آتش بیند»، «عشق، همه خود آتش است».
 - ۹- قلمرو زبانی: بی‌رایی: مترادف بی‌خودی. مقابل خودرایی
 - ۱- قلمرو زبانی: عالم پیر: این دنیا / پرنا: جوان، ظریف، نیک؛ متضاد پیر
 - قلمرو فکری: در این جهان، هرجا جوانی و نیکی است، آرزو می‌کنم که عاشق باشد؛ که عشق زیباترین و بهترین کالایی می‌تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید.

ای عزیز، پروانه، قوت^۱ از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش ببند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

این حدیث را گوش دار که مصطفی - ﷺ - گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشَقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُحِبِّي، وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مُحِبُّ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَوْ لَمْ تَرِدْ». گفت: «او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی و ما معشوق و حبيب توایم».^۲

تمهیدات، عین القضاات

آگاهی‌های فرامتنی

کتاب «فی حقیقة العشق» یکی از عمیق‌ترین نگارش‌های سهروردی درباره عشق و زیبایی است. او مانند مولانا عشق را در تمام هستی جاری می‌داند.

آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

اندیشه‌های شیخ اشراق درباره عشق و جمال با اندیشه‌های عطار و ابن عربی نزدیکی فراوانی دارد و این اندیشه‌ها را در شهود اشراقی خود تجربه کرده است. عشق به حق که در نهایت عشق به جمال اعلی است. (ن. ک. به مقاله عرفان سهروردی و زیبایی‌پرستی، افراسیاب‌پور، صص ۱۳-۳۹)

جمال اولین نور صادر است که مهم‌ترین عنصر مکتب جمالی است و سهروردی با استناد به آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند را نورالانوار می‌داند. این زیبایی، عشق را می‌آفریند و به تبع آن، همه موجودات عاشق جمال حق هستند و میل دارند به سوی آن زیبایی مطلق در حرکت باشند.



عین القضاات همدانی (۴۹۲-۵۲۵ هـ. ق.) عارف شیفته و شوریده، از چهره‌های مشهور و برجسته تصوف و عرفان ایرانی است. «تمهیدات» وی حاوی سوز و گدازها و سخنان دردآلود و عمیقی است که ترجمان ژرف‌بینی و عظمت روح او و درعین حال کج‌فهمی‌ها، سطحی‌اندیشی‌ها و ظاهربینی‌ها و قشری‌نگری‌های زمانه اوست. عین القضاات به سبب همین نوشته‌ها مورد رشک و اتهام و تکفیر قرار گرفت و در سال ۵۲۵ به دار کشیده شد. نوشته‌اند یک هفته قبل از این ماجرا کاغذی به یکی از مریدان خود داد و چون پس از قتل و سوزاندن، نامه را گشودند این رباعی را در آن نوشته دیدند:

۱- قلمرو زبانی: قوت: روزی

۲- در حقیقت تفسیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» است که بخشی از آیه ۵۴ از سوره مائده می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (ای اهل ایمان، هر که از شما از دینش برگردد، به زودی خدا قومی را می‌آورد (به جای شما برمی‌گزیند) که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند).

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم وان هم به سه چیز کم بها خواسته‌ایم
گردوست چنان کند که ما خواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم
(ادبیات فارسی دوره پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۱: ۱۵۲)

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : اجزای جمله

خواندیم که فعل جمله علاوه بر نهاد، گاه به اجزای دیگری چون : مسند، متمم و مفعول نیاز دارد. در جمله‌هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید) ساخته می‌شوند، «مسند» وجود دارد؛ مانند :

□ عشق، همه خود آتش است. (آتش : مسند)

□ تو عاشق و محب مایی. (عاشق : مسند و محب، معطوف به مسند)

□ عشق بر همه عقل‌ها افزون آید. (آید در معنی «است» کاربرد دارد و افزون، مسند است)

گاه می‌توان با برخی از فعل‌ها جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مسند، دربردارنده مفعول یا متمم نیز باشند؛ یعنی این گروه فعل‌ها قابل تأویل به افعال اسنادی هستند؛ مانند جمله‌های زیر :

□ محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. (عشق : مسند / آن : مفعول)

□ خاطرات تلخ و شیرین پیمانه آدمی را پر می‌سازند. (پر : مسند / پیمانه : مفعول)

□ در بیکران هستی چگونه خود را دانای کل می‌پنداری؟ (دانای کل : مسند / خود : مفعول)

□ همه جهان آتش بیند. (آتش : مسند / همه جهان : مفعول)

□ اهالی محل به او نسیم شمال می‌گفتند. (نسیم شمال : مسند / او : متمم)

□ ایرانیان به شاهنامه فردوسی حماسه ملی می‌گویند. (حماسه ملی : گروه مسندی / شاهنامه فردوسی :

گروه متممی)

می‌توانیم با تأویل فعل‌ها بگوئیم : «آن عشق است. / پیمانه آدمی پر است. / خود دانای کل هستی. / همه

جهان آتش است. / او نسیم شمال بود. / شاهنامه فردوسی حماسه ملی است.»

عمده مصدراهای این گروه عبارت‌اند از :

«گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»

«نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»

«شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»

«پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

صبح ستاره باران^۱

ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران	بیداری ستاره، در چشم جویباران ^۲
آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل	لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران ^۳
بازاً که در هوایت خاموشی جنون	فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران ^۴
ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز	کاین گونه فرصت از دست دادندی شماران ^۵
۵ گفتی: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم:	«بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران» ^۶

۱- این شعر لحن تغزلی دارد؛ یعنی سرشار است از احساسات و عواطف و چون محتوای آن بیان حال عاشقی است که درد فراق دارد، کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از این حیث با درس ششم (نی نامه) وضعیتی یکسان پیدا می کند؛ زیرا محتوای آن نیز درد فراق است اما چون مثنوی عرفانی است لحن آن اندکی محکم تر و به اصطلاح حماسی تر ادا می شود. شاعر در این سروده از عشق انسانی سخن می گوید و پیوستگی اش را به طبیعت نشان می دهد و حتی ماندگاری ابدی را در عشق و محبت می بیند. هر چهار عنصری که شاعر در این بیت به کار گرفته؛ یعنی برگ، باران، ستاره و جویبار، به صورت استعاره (تشخیص) به کار آمده اند. / برگ در ادبیات ما و به ویژه در ادبیات معاصر، نماد لطافت و مهربانی است؛ چنان که در این شعر معروف سهراب: مادری دارم بهتر از برگ درخت / دوستانی، بهتر از آب روان / و خدایی که در این نزدیکی است

۲- قلمرو ادبی: شاعر در مصراع اول با بهره گیری از تشبیه برتر، عشق خود را لطیف تر از برگ های باران خورده می داند و در مصراع دوم انعکاس ستاره را در جویبار به تصویر کشیده است.

بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاره / چشم جویباران: اضافه استعاره

۳- قلمرو ادبی: آینه نگاهت: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: در آینه نگاه تو صبح و ساحل به هم گره خورده اند. لبخند تو همچون صبح روشنی بخش است.

۴- قلمرو ادبی: خاموشی جنون: متناقض نما (بارادوکس)

قلمرو فکری: برگرد که در هوای بازآمدنت به ظاهر ساکت ولی مانند مجنونی آشفته و سراسیمه ام، آن چنان که از سنگ هم ناله بر می خیزد. «کز سنگ ناله خیزد روز وداع باران» (سعدی)

۵- قلمرو زبانی: جویبار جاری: ترکیب وصفی / قلمرو ادبی: فرصت از کف دادن: بیهوده سپری کردن

قلمرو فکری: انسان های بسیاری این گونه فرصت را از دست دادند که از سایه برگ گریختند و به دیگران یاری نرساندند. پس تو جویبار جاری باش و حیات بخش.

۶- شاعر در سرودن این شعر به غزل زیر از سعدی نظر داشته و بخش هایی از یک بیت را تضمین کرده است:

بگذار تا بگریم چون ایر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد	داند که سخت باشد قطع امیدواران
با ساربان بگویند احوال آب چشمم	تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت	گریان چو در قیامت چشم گناهکاران
ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد	از بس که دیرماندی چون شام روزه داران
چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت	اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران
سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل	بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت	باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

قلمرو ادبی: مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن

قلمرو فکری: عشق تو را که بر دلم نشسته است، نمی توانم فراموش کنم حتی با گذر زمان.

پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند
 دیوارِ زندگی را زین گونه یادگاران^۱
 وین نغمهٔ محبت بعد از من و تو ماند
 تا در زمانه باقی است آوازِ باد و باران^۲
 محمدرضا شفیعی کدکنی

آگاهی‌های فرامتنی

تصویر شعری به عنوان یکی از عناصر زیبایی‌شناختی شعر، بازتاب بسیاری از تجربه‌ها، افکار و احساسات آدمی است. بر همین اساس، شکل‌گیری برخی از واژه‌های نمادین، همیشه آگاهانه نیست و به طور ناخودآگاه از دل واژه‌ها بیرون می‌زند. در ادبیات به ویژه شعر، نماد در کنار هنجارگریزی‌های شاعرانه چنان تشخصی به شعر می‌بخشد که پایه اصلی شعر قرار می‌گیرد. در شعر شاعران معاصر، این هنر زبانی بسیار به چشم می‌خورد.

شفیعی کدکنی در شعر خود از انواع مختلف هنجارگریزی استفاده کرده است. در این شعر، شاعر به کمک عناصر زیبایی‌شناختی مانند تشبیه، پارادوکس، حس‌آمیزی و تشخیص، واژه‌ها و ترکیبات زیادی را به صورت هنجارگریزی واژگانی و معنایی تصویرسازی کرده است.

۱- قلمرو زبانی: نقش بستند: تصویر کردند / بیت دارای دو جمله است. جملهٔ اول دوجزئی ناگذر (بودند) و جملهٔ دوم سه جزئی گذرا به مفعول (یادگاران دیوار زندگی را نقش بستند).

قلمرو ادبی: دیوار زندگی: اضافهٔ تشبیهی / مراعات‌نظیر: نقش و دیوار

قلمرو فکری: پیش از این عشق نقش خورده بود و دیوار زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است.

۲- قلمرو زبانی: ماند: مضارع اخباری (می‌ماند) / مصرع اول یک جملهٔ دوجزئی و مصرع دوم یک جملهٔ سه جزئی گذرا به مسند است. / تا: حرف

رابط وابسته ساز / قلمرو ادبی: آواز باد و باران: اضافهٔ استعاری

قلمرو فکری: آهنگ عشق و محبت بعد از مردن من و تو تا ابد خواهد ماند: مادامی که هستی در طبیعت جاری است. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

حافظ

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

درس نهم
شب گویر

کارگاه متن پژوهی

روان خوانی
بوی جوی مولیان

درس هشتم
از پاریز تا پاریس

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت
سه مَرکب زندگی

درس هشتم

نمایه درس

عنوان: از پاریز تا پاریس

نوع ادبی و قالب متن: ادبیات سفر، نثر معاصر
درون‌مایه: کسب تجربیات زندگی

قلمرو فکری

دریافت محور فکری و
پیام درس

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های ادبی
موجود در متن

قلمرو زبانی

روابط معنایی واژه

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات سفر و زندگی (علم)
- ۲ آشنایی با نویسندگان این حوزه ادبیات (علم)
- ۳ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۴ توانایی بررسی آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۵ استفاده از تجربیات موفق دیگران در زندگی (عمل)
- ۶ دریافت برخی از آموزه‌های برجسته اجتماعی و اخلاقی از محتوای درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با اثر مناسب برای نگارش ادبیات سفر (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

شروع کلاس با بازگویی مختصر چند خاطره (از زبان معلم و دانش‌آموز)، روش پرسش و پاسخ.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب بخارای من ایل من از بهمن بیگی، نمایش فیلم مرتبط با زندگی ایل (مناسب با محتوای درس)، برجسته‌سازی برخی از جمله‌های ادبی و نوشتن آنها بر روی تخته، تهیه نگاره‌های مناسب با عنوان سفر

منابع تکمیلی

- ۱ از پیر خرد تا پیر مغان حافظ. مریم رضائیان؛ افسانه غفوری. (۱۳۹۰). فصلنامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. دوره ۲. شماره ۶.
- ۲ پیر مغان کلیدی‌ترین رمز فرهنگ ایرانی در اشعار حافظ. منصور پایمرد. (۱۳۸۲). مجله حافظ‌پژوهی. به کوشش جلیل سازگارنژاد. شیراز. مرکز حافظ‌شناسی.
- ۳ تطبیق پیر مغان حافظ با کهن الگوی پیر خردمند یونگ. مصطفی گرجی و دیگران. (۱۳۹۱). مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دوره ۸. شماره ۲۸.
- ۴ ملاحظات درباره مثل «از چاله به چاه افتادن» نامه فرهنگستان. احمد کتابی. (۱۳۸۴). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی. ۳/۷.

از پاریز^۱ تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ^۲ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الاغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کزان»^۳ به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ^۴ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراف^۵ می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، ۳۵ فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانش‌سرای مقدماتی^۶ طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی^۷ شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب^۸ شش ماه من بود.

وقتی از پاریز به رفسنجان^۹ آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل^{۱۰} خطرناک است! ناچار باید از یک تجارت‌خانه معتبر به تهران حواله^{۱۱} گرفت. به سفارش این و آن به تجارت‌خانه «امین» مراجعه کردم. اتفاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر – که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارت‌خانه است – پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارت‌خانه باشد. گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم. او گفت: بده؛ پول را بده.» خجالت‌دهانی مانع شد

۱- قلمرو زبانی: نام یکی از دهستان‌های خوش‌آب‌وهوای شهرستان استان کرمان که در سال ۱۳۸۰ در زمره شهر قرار گرفت و آبادی پاریز مرکز شهر پاریز است.

۲- قلمرو زبانی: فرسخ معرب فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت و تقریباً نزدیک به شش کیلومتر است.

۳- قلمرو زبانی: نام روستایی در دهستان سعادت‌آباد بخش پاریز از شهرستان سیرجان در استان کرمان.

۴- قلمرو زبانی: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان. چریغ آفتاب: به قول پاریزی‌ها یعنی دیدن آفتاب، طلوع آفتاب، صبح زود.

۵- قلمرو زبانی: اتراف کردن: ساکن شدن، ماندن در جایی

۶- قلمرو زبانی: دانش‌سرای مقدماتی: مرکز تربیت معلم دوران گذشته که هدف آن، آموزش و تربیت معلم برای دوره ابتدایی بود. دوره تحصیلات دانش‌آموختگان آنجا دوساله و چهارساله بود و شرط ورود به دانش‌سرای مقدماتی داشتن تحصیلات سه سال اول متوسطه بود.

۷- قلمرو زبانی: تداعی شدن: پیش آمدن

۸- قلمرو زبانی: نزدیک

۹- قلمرو زبانی: یکی از شهرستان‌های شمال غربی استان کرمان که از مهم‌ترین فعالیت‌های اقتصادی آن کشت پسته است

۱۰- قلمرو زبانی: دانش‌آموز

۱۱- قلمرو زبانی: نوشته‌ای که دریافت‌کننده به موجب آن ملزم به پرداخت پول یا مال به دیگری است.

بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه^۱ روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را — که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود — پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارت‌خانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ... .

نخستین روزی که از یاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی^۲ دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای^۳ مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند؛ البته توقّف ما در امان و آتن^۴ بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سریزی»^۵ زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان^۶ آبی مدیترانه دوخته شده است.

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی^۷ عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آبخوردن در شهر هم، مردم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند، از بیم عقرب

۱— کازیه: (واژه دخیل، فرانسوی) جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رویا که برای قراردادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.

۲— قلمرو زبانی: دور دانستن، بعید شمردن چیزی. چه استبعادی دارد: چرا بعید و دور باشد (بعید نباشد).

۳— قلمرو زبانی: غایت القصوا: کمال مطلوب

۴— قلمرو زبانی: امان: به عربی عمان گویند. پایتخت کشور اردن است. / آتن: پایتخت کشور یونان که نام آن را از آتنا ایزدبانوی خرد و جنگ و الهه نگهبان این شهر گرفته‌اند.

۵— قلمرو زبانی: سریزی: وقتی مرغی از اوج، یک لحظه به زمین می‌نشیند و دوباره برمی‌خیزد، این توقف کوتاه را سرپرزدن می‌گویند. مثلاً قرقی هنگام شکار کبک این چنین می‌کند. (به نقل از دکتر رضایی، استاد دانشگاه)

۶— قلمرو زبانی: طیلسان: نوعی بالابوش ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش از پنبه بود و بالای بدن، کتف‌ها و پشت را می‌پوشانید. مفرد طیلالسه عربی است. / قلمرو ادبی: از جهت رنگارنگی جزیره‌ها را به طیلسان تشبیه کرده است.

۷— قلمرو زبانی: واژه دموکراسی از زبان یونانی گرفته شده و به مفهوم حکومت مردم است. برابری حقوق انسان‌ها، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد از قوانین این نوع حکومت است.

جزّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیّه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.^۱
 رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور^۲ و باروهای دود خوردهٔ آن به زبان حال
 بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های
 فرات، خط از کرانهٔ رود تیر^۳ اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند.^۴ آخرین چراغ امپراتوری روم را

۱- قلمرو زبانی: عقرب جراره: نوعی از خبیث‌ترین عقرب‌ها که زرد باشد و گاه رفتن دم به زمین کند. (منتهی الارب، به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا).

و اکنون که هشیار شدم، بر من گشتند مار و کژدم جراره ناصر خسرو

غاشیّه: اسم و مؤنث غاشی که جمع آن غواشی است. غاشیّه، از مصدر «غشاوة» به معنی پوشاندن (فراگیرنده) است. (لسان‌العرب، ۱۴۱۱ق، ج ۱۵، ص ۱۲۷). این واژه به معانی زیر نیز آمده است:

۱- نام سورة هشتاد و هشتم قرآن است که پس از سورة اعلی آمده و ۲۶ آیه دارد.

۲- زین پوش، پوشش زین

۳- روز قیامت

۴- جامه‌ای نگارین یا ساده که چون بزرگی از اسب پیاده می‌شد بر زین می‌پوشیدند.

۵- زین پوش چرم که بدان نیام شمشیر را از زیر قبضه تا بن شمشیر درگیرند.

۶- به معنای حوادثی است که همه را در برمی‌گیرد.

«ابوالقاسم رازی را دید بر اسبی قیمتی برنشته و ساختی گران افکنده از اندود و غاشیّه‌ای بر نقش و نگار.» (تاریخ بیهقی)

در متن درس مراد از مار غاشیّه همان مار قیامت و رستاخیز است؛ ماری که در جهنم و طبقات هفتگانهٔ آن (جحیم، سقر، سعیر، لظی، هاویه، خطمه، سکران، سجن و ویل) به سر می‌برد تا مایهٔ عذاب گنهکاران باشد. مفسران معتقدند: سخن از قیامت در این سوره، سبب شده که یکی از نام‌های قیامت، غاشیّه محسوب شود. علت انتخاب این نام برای قیامت نیز به دلیل حوادثی است که همه را در برمی‌گیرد. بعضی گفته‌اند: نامگذاری روز قیامت به غاشیّه، به خاطر آتشی است که چهره‌های کفار و مجرمان را می‌پوشاند. / مار غاشیّه: در تفسیر اطیب البیان ذیل آیه ۲۱ سوره نبا و آیه ۳۶ سوره نازعات آمده است که در جهنم یک مار غاشیّه است که ملائکه عذاب آن را به صحرای محشر می‌آورند. این مار در کمین کافران است و آتش از دهانش شعله می‌زند؛ دهان خویش را باز می‌کند و اهل خود را می‌بلعد. (اطیب البیان، ۳۷۸ش، ج ۱۳: ۹۰ و ۳۸۳).

قلمرو ادبی: از عقرب جراره به مار غاشیّه پناه بردن، ضرب‌المثل است.

قلمرو فکری: از عقرب جراره به مار غاشیّه پناه بردن: بدتر شدن پیوستهٔ اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن. به مفهوم ضرب‌المثل‌های زیر نزدیک است: از چنگ دزد در آمدن و به چنگ رمال افتادن / از ترس باران به آب چاه جستن / از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن / از چاه برون آمدن و در دام افتادن:

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج / آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد حافظ

دل مسکین من گمراه افتاد / برون آمد ز گو در چاه افتاد عطار

نظیر همین مفهوم را می‌توان در حکایت ۳۲ باب دوم گلستان سعدی مشاهده کرد؛ از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن:

شنیدم گوسپندی را بزرگی	رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید	روان گوسپند از وی بنالید
که از جنگال گرگم در ربودی	چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

۲- قلمرو زبانی: کلفت، ضخیم

۳- به یونانی: تیریس. رودی در ایتالیا که از رم عبور کرده وارد دریای تیره نین می‌شود و طول آن ۴۰۳ هزارگز است.

۴- قلمرو ادبی: دنیا به یک رو نمی‌ماند: ضرب‌المثل: اوضاع دائم به یک حال نمی‌ماند و هم معنی با مثل: در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد. حافظ گوید:

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

موسولینی^۱ روشن کرد که چند صباحی تا حبشه^۲ و قلب افریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل»^۳ بود. چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند»^۴.

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی^۵ دروازه های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد اما امروز به جای همه آن حرف ها، وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی^۶ است):

کاووس کیانی که کی اش نام نهادند	کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند ^۷
خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان	این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند ^۸

۱- موسولینی: بنیتو آندره آ موسولینی روزنامه نگار، سیاستمدار و رهبر ایتالیای فاشیست طی دوران جنگ جهانی دوم بود.

قلمر و ادبی: چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه، چراغ: مشبه به

۲- حبشه: سرزمینی قدیمی در شرق قاره افریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی، اریتره، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را دربرداشت.

۳- قلمر و زبانی: مستعجل: شتابان / قلمر و ادبی: قلب افریقا: استعاره مکنیه و تشخیص

قلمر و ادبی: چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه / چراغ: مشبه به

۴- قلمر و زبانی: سوء هاضمه: بدگواری، اختلال هضم؛ هاضمه: یکی از نیروهای بدن که وظیفه آن گوارش غذاست.

قلمر و فکری: امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند: یعنی از افراط در کارها از بین می روند؛ همان طور که ثروتمندان از پر خوری می میرند. (خودشان، عامل افول و مرگ خود هستند.) امپراتوری های بزرگ، دائم به فکر گسترش قلمر و خود هستند و از درون مملکت خود بی خبر می مانند، هم از این رو، ناپسامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند.

۵- طاق: سقفی به شکل قوس که روی اتاق، درگاه، پل و غیره سازند. / طاق ضربی: سقف ضربدری روی دیوار

۶- قلمر و ادبی: دنیایی: مجاز / چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار شدن کس یا بدان چیز بودن

سیاهست چندین پراز درد و خشم سراسر همه بر تو دارند چشم فردوسی

کنایه: از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.

۷- حاج میرزا حبیب خراسانی: عالم و شاعر خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه.ق.). دیوان کامل اشعارش به طبع رسیده است؛ غزلیات وی شور و حالی مخصوص دارد.

۸- قلمر و زبانی: کی: به فتح ک، شاه / کیانی: کیانیان، دومین سلسله پادشاهی اسطوره ای ایرانی بعد از پیشدادیان

بدان ایزدی جاه و فرکیان ز نخچیر گور و گوزن زیان فردوسی

کاووس کیانی: پادشاه جنگجالی کیانی. کی= کی= وی= کاوی: «زدهندگان مفهوم حکیم و عارف و شاعر داشت در نزد ایرانیان غیر از عنوان فرمانروای کاهن که گاه مفهوم سرکرده دیو پرست را نیز دربرگیرد...» (تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، زرین کوب: ۲۰)

قلمر و ادبی: کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام

قلمر و فکری: کاووس کیانی که او را کی کاوس نامیده اند چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ او را پادشاه خواندند؟

۹- قلمر و زبانی: ملک: آنچه در تصرف باشد. قلمر و

قلمر و فکری: این سرزمینی که آن را بغداد و ری می خوانند [بیهوده به دست نیامده] چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند. (همیشه در طول تاریخ در این سرزمین ها، خون ضعیفان را ریخته اند.)

با خاک عجبین آمد و از تاک عیان شد
خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند^۱

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب
تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند^۲

دلگرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی
مردادمه و گاه دی‌اش نام نهادند^۳

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت
آن خضر که فرخنده بی‌اش نام نهادند^۴

با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می‌رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته‌گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن^۵ نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی^۶ ایستادند و همه کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست.^۷ در کنار بروکسل، کوه و تپه‌های

۱ - قلمرو زبانی: عجبین: سرشته/ تاک: درخت انگور. «تو گفתי خرده مینا بر خاکش ریخته است و عقد نریا از تاشک درآویخته.» (گلستان سعدی)/ می: شراب/ نهاد جمله: «خون دل شاهان» است.

قلمرو ادبی: خون به می تشبیه شده / بیت، حسن تعلیل دارد. (علت مست‌کنندگی می (شراب) را خون دل شاهان می‌داند که بر خاک ریخته شده است و انگور از آن روییده و می‌هم که از انگور است.)

قلمرو فکری: خون دل شاهان که با خاک سرشته شد و درخت انگور از آن رویید، تبدیل به می (شراب) شد. (این آب مست‌کننده که آن را «می» نام نهاده‌اند، در حقیقت، خون دل شاهان است که بر خاک ریخته شده).

۲ - قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / مراعات‌نظیر: سرو تن، چوب و نی / قلمرو ادبی: جفا به شمشیر تشبیه شده / چوب: مجاز از درخت نی. / تلمیحی هم به امر «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج‌ها و جفاها، از خود تهی شد.

قلمرو فکری: اگر تکه چوبی نی‌نمیده شد به راحتی نبوده است بلکه بسیار شمشیر ستم را بر سر و جسم خود تحمل کرد و از درون خالی شد تا نی شد. ۳ - قلمرو ادبی: بیت حسن تعلیل دارد. / گرم و سرد: تضاد / مراعات‌نظیر: مرداد و دی و مه/ دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم‌سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی / دلگرمی و دم‌سردی: تضاد.

قلمرو فکری: اگر ماه‌ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بوده که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه سرد دی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

۴ - قلمرو زبانی: پیرمغان: «کلمه پیر از اصل اوستایی parya/paro به معنی پیشین است. در لغت فارسی این کلمه معنای سال‌خورده، معمر و شیخ را گویند.» (فرهنگ معین، ۱۳۸۸: ۸۸۴). به پیشوایان دین زرتشتی نیز پیر مغان می‌گفتند. در تصوف از کلمه پیر، معنای شیخ، مراد، مرد کامل اراده می‌شود.

دولت پیرمغان باد که باقی سهلسنت دیگری گو پرو و نام من از یاد پیر حافظ

قلمرو فکری: خضر پیامبر که او را خضر فرخنده‌بی‌نامیدند به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

۵ - قلمرو زبانی: خط درشت و بسیار روشن: بسیار وابسته و وابسته است؛ یعنی قیود صفت.

۶ - سپاه نازی: نازی نام حزب سیاسی است که بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵ در آلمان فعالیت داشتند (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان). آخرین رهبر حزب آدولف هیتلر نام داشت و تمام تأکید او بر قدرت متمرکز در یک دولت و یک حزب واحد و اصلاح نژاد آلمان بود و بعدها نازیسم هم به مجموعه ایدئولوژی‌های حزب نازی اطلاق شد.

۷ - قلمرو ادبی: فراموشکار بودن و به خاطر نیاوردن دنیا: تشخیص و استعاره مکنیه

بسیاری وجود دارد که «واترلو»^۱ خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام یک طبق^۲ پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه^۳ میدان را تماشا کنیم.

علاوه بر آن، یک «پانوراما»^۴ در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست.^۵ وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت: «تمام این مناظر بر اساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ — در جلد دوم کتاب بینوایان — ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود ۲۵ سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت‌زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان و ویکتور هوگو. این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای^۶ برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی^۷ و نه سخنرانی‌های دوگل^۸.

۱- نام آخرین نبرد ناپلئون بنابارت بود که در سال ۱۸۱۵ میلادی، بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف هفتم انجام گرفت و به این علت واترلو نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد.

۲- قلمرو زبانی: سینی

۳- قلمرو زبانی: هر جای محصور و محدود، بهنه، جایگاه

۴- قلمرو زبانی: معادل فارسی آن «سراسر نما» است. هرگونه دورنمای سراسری از یک فضا را پانوراما گویند.

۵- قلمرو ادبی: بازگو کردن ابر: تشخیص و استعاره مکتبه / مراعات نظیر: خورشید، ابر، شعاع و آفتابی

۶- قلمرو زبانی: مناظر: جمع منظره

۷- قلمرو زبانی: دعای خبر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده)

۸- کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی‌ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است.

۹- نرزال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : وابسته‌های وابسته

در سال گذشته خواندیم که گروه اسمی از یک «هسته» و یک یا چند «وابسته» تشکیل می‌شود که می‌تواند صفت، اسم یا ضمیر باشد. بعضی از وابسته‌ها نیز می‌توانند وابسته‌ای داشته باشند. وابسته وابسته انواعی دارد :

الف) مضاف‌الیه مضاف الیه : اسم + اسم + اسم

در برخی از گروه‌های اسمی، «مضاف‌الیه»، وابسته «هسته» قرار می‌گیرد؛ آنگاه این مضاف‌الیه، خود، وابسته‌ای از نوع «اسم» (در نقش مضاف‌الیه) می‌پذیرد.

این «مضاف‌الیه» با «مضاف‌الیه» همراه خود، یک جا وابسته «هسته» محسوب می‌شود؛ نمونه :

<u>شرح</u>	<u>درد</u>	<u>اشتقاق</u>	<u>روزگار</u>	<u>وصل</u>	<u>خویش</u>
هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

<u>قصه‌های</u>	<u>عشق</u>	<u>مجنون</u>
هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

ب) صفت مضاف‌الیه : اسم + اسم + صفت / اسم + صفت + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف‌الیه» که وابسته «هسته» است، به کمک یک «صفت» توضیح داده می‌شود؛ نمونه :

<u>حدیث</u>	<u>راه</u>	<u>پر خون</u>	<u>نمای</u>	<u>این</u>	<u>ساختمان</u>
هسته	مضاف‌الیه	صفت	هسته	صفت	مضاف‌الیه

اعتصاب کارگران فقیر ماهی‌گیر و کشتی‌ساز
هسته مضاف‌الیه صفت صفت صفت (معطوف)

سه مرکب^۱ زندگی^۲

نقل است که از او [ابراهیم ادهم^۳] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟ گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته^۴؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر^۵ نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر^۶ نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص^۷ نشینم و پیش روم.» تذکرة الاولیا، عطار

ریز پیام‌های متن

می‌توان گفت که این، ویژگی همه عارفانی است که به تسلیم محض در برابر اراده پروردگار رسیده‌اند. نه سختی‌ها آنها را از راه بازمی‌دارند و نه خوشی‌های دنیایی این توان را دارند که در ثبات شخصیتی آنها رخنه ایجاد کنند. در عین حال این نسخه‌ای می‌تواند باشد برای انسان امروزی گرفتار در چنگال مدرنیته و وامانده از قافله زندگی.

۱- این متن از نسخه مصحح استاد استعلامی، ص ۱۰۲ نقل شده است. در نسخه نیکلسون، چهار مرکب زندگی آمده است «مرکب توبه» حذف شده: «و چون معصیتی پدید آید بر مرکب توبه نشینم». (ن. ک. تذکرة الاولیا، به اهتمام نیکلسون، ابراهیم ادهم)

۲- قلمرو زبانی: از مصدر ژکوب است در تمام معانی. برنشتستی از ستور. (منتهی الارب به نقل از لغت‌نامه دهخدا). اغلب به معنی اسب کاربرد دارد.

قلمرو ادبی: مرکب زندگی: اضافه تشبیهی: زندگی: مشبه، مرکب: مشبه‌به

معرفت آفتاب و هستی ابر راه بر آسمان و مرکب صبر سنایی

۳- از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری که گویند بزرگ‌زاده‌ای بود که ناگهان به فقر و زهد روی آورد و بعد از سفر به خانه کعبه با بزرگانی چون فضیل عیاض و سفیان ثوری هم مشرب شد. سلسله ادهمیه در طریقت به او می‌رسد.

۴- قلمرو زبانی: باز بسته (بازداشتن): یعنی رام شده و فرمانبردار

۵- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: شکر: مشبه، مرکب: مشبه‌به

۶- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: صبر: مشبه، مرکب: مشبه‌به

۷- قلمرو زبانی: اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق. در اصطلاح تصوف، آن است که سالک در عمل خود شاهدی جز خدا نطلبد. فرق اخلاص و صدق: ۱- صدق اصل است و اخلاص فرع و تابع آن ۲- اخلاص پس از دخول در عمل شروع می‌شود. (فرهنگ فارسی، معین)

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: اخلاص: مشبه، مرکب: مشبه‌به

قلمرو فکری: ابراهیم می‌گوید: سه مرکب دارم، فرمانبردار. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می‌نشینم و جلو می‌روم؛ یعنی قدردان و سیاست‌گذار نعمت‌های خدا هستم و این سیاست‌گزاری بدین‌گونه است که از آن نعمت‌ها درست و در جای خود بهره بگیرم. چنان‌که گفته‌اند:

شکرانه بازوی توانا بگرفت دست ناتوان است

بر مرکب صبر نشینم: شکایت و ناله و زاری نمی‌کنم بلکه به خدا پناه می‌برم. در اصطلاح تصوف «ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن.»

وقتی به نعمت و رفاه می‌روم، بر مرکب شکر سوار می‌شوم (شکرگزارم) و این شکر مرا به درگاه خدا می‌رساند. (به خدا نزدیک می‌کند)؛ چو بلایی پیش می‌آید، بر آن بلا صبر می‌کنم و با صبر پیش می‌روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می‌آید، دل از هر چه غیر اوست پاک می‌کنم و تنها به حق می‌پردازم و به پیش می‌روم.

درس نهم

نمایه درس

عنوان: کویر

قالب متن: نثر معاصر

درون‌مایه: روی آوردن به معنویات، دوری از نگاه تجملی
به زندگی، توجه به فلسفه‌الای زندگی و ...

قلمرو فکری

- ۱- دریافت محور فکری نویسنده در متن درس
- ۲- ارتباط مفهومی برخی از نکات برجسته درس با متون دیگر

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی آرایه‌های ادبی (تشبیه، استعاره، تلمیح، تشخیص و ...)
- ۲- تفاوت سفرنامه و حسب حال

قلمرو زبانی

- ۱- معنی واژه
- ۲- اهمیت املائی واژه‌ها
- ۳- جمله‌های ساده و مرکب
- ۴- نقش دستوری واژه

اهداف آموزشی

- ۱ آشنایی با گونه‌ای دیگر از ادبیات معاصر سفر و زندگی (علم)
- ۲ آشنایی با سبک نویسندگی و نثر ادبی دکتر علی شریعتی (علم)
- ۳ دریافت و توانایی درک پیام‌های فرهنگی، اخلاقی و فلسفی متن درس و عمل به آن (تفکر و عمل)
- ۴ آشنایی با واژگان و ترکیب‌سازی‌های برجسته ادبی متن (علم)
- ۵ توانایی شناسایی آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

استفاده از روش‌های پژوهش محوری درباره نویسنده داستان، گروه‌بندی، همیاری گروهی، قصه‌خوانی، پرسش و پاسخ.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب کویر از دکتر علی شریعتی، تهیه اسلایدهای آموزشی مناسب درباره کویر شریعتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ اسطوره‌پردازی در کویر دکتر علی شریعتی. دکتر محمد آهی و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه ادبیات حماسی. سال ۱. شماره ۲.
- ۲ بررسی فرم در کویر دکتر شریعتی با تکیه بر برجسته‌سازی. مهین عبدالحی. (۱۳۹۱). اولین کنگره علمی بین‌المللی فرهنگ، زبان و ادبیات. دانشگاه فرهنگیان. پایگاه سیویلیکا.
- ۳ بررسی تطبیقی اندیشه‌های استاد مطهری و دکتر شریعتی. عبدالرضا یوسفی میانجی. (۱۳۹۰). مجله کیهان فرهنگی. شماره ۱۷۵.
- ۴ تأملی در نقش دکتر شریعتی در پیدایش و رواج سمبلیسم اجتماعی در عرصه شعر فارسی. حسین علی قبادی. (۱۳۸۰). مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵ تأثیر غرب‌گرایی بر ظهور اندیشه انقلاب اسلامی در نظریه سیاسی شریعتی. علیرضا صدرا؛ محمدرضا شمیسا. (۱۳۹۵). فصلنامه سیاست. دوره ۴۶. شماره ۳.
- ۶ تفکر دکتر علی شریعتی؛ از چند رشته‌ای تا میان‌رشته‌ای. سید رضا شاکری. (۱۳۹۲). فصلنامه

مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی. دوره پنجم. شماره ۲.

۷ تحقیقی درباره تأثیر افکار دکتر علی شریعتی بر روی گروهی از دانشجویان دانشگاه شیراز. پرویندخت تدین. (۱۳۹۵). پایان‌نامه دولتی. وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه شیراز.

۸ تلقی و برداشت شریعتی از قرآن. عبدالکریم شریعتی مزینانی. مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. (۱۳۷۹). چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.

۹ رمز در سه اثر نمادین شریعتی (کویر، هیوط، انسان). مهیار علوی مقدم. (۱۳۹۱). نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان. دوره ۳. شماره ۶.

۱۰ سبک و ایده در آثار شریعتی. محمود فتوحی. مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. (۱۳۷۹). چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.

۱۱ کویر؛ تجربه مدرنیته ایرانی (بازخوانی و تفسیر کویر شریعتی). فرامرز معتمد دزفولی. (۱۳۸۷). چاپ اول. تهران: قلم.

۱۲ هیوط در کویر. (مجموعه آثار ۱۳) علی شریعتی. (۱۳۸۷). چاپ بیست و ششم. تهران: چاپخش.

تحلیل متن درس

کویر

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید. از دامنه کوه‌های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می‌شود و و از دل ارگ مزینان سر بر می‌دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند^۱. درست گویی عشق آباد کوچکی است^۲ و چنان که می‌گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند، مزینان از هزار و صد سال پیش،

۱- قلمرو زبانی: تموز: نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان که آفتاب در برج سرطان (چهارمین برج فلکی از دایره البروج) قرار می‌گیرد. کلمه سرطان به معنی خرچنگ است.

در تموز گرم می‌بینند دی در شعاع شمس می‌بینند فی مولوی

مشایعت: هم قدم شدن با کسی، از بی مسافر رفتن، همراهی با مهمان برای خدا حافظی/ ارگ: قلعه و حصاری کوچک که در میان قلعه‌ای بزرگ باشد. قلمرو ادبی: کتابه: از دل چیزی برون آمدن: جوشیدن/ سر برداشتن: سر بلند کردن/ استعاره مکنیه و تشخیص: سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ مزینان و سر بر شانه هم دادن درختان

۲- انگاره: اندازه و مقیاس، طرح یا نقشی که کشیدن آن ناتمام مانده باشد./ هم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند: اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است.

هنوز بر همان مهر و نشان است که بود^۱....

تاریخ بیهق^۲ از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوایش یاد می‌کند، در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه‌های مساجد یا مدارس می‌نشستند^۳ و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد، نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

صحبت مزینان بود. نزدیک هشتاد سال پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی ملاهادی اسرار – آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام – مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت^۴، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم‌ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛^۵ اما در آستانه میوه‌دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش^۶ فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود. وی جد پدر من بود. من هشتاد سال پیش، نیم قرن پیش از آمدن به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن وفادار ماند؛^۷ که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است

۱- قلمرو ادبی: بر همان مهر و نشان است که بود: ضرب‌المثل است برگرفته از این بیت حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود (غزل ۲۱۳)

۲- قلمرو زبانی: نام کتاب تاریخی از ابوالحسن زید بیهقی معروف به این فندق که در قرن پنجم نگارش یافته است.

۳- قلمرو زبانی: فقه: علم احکام شرعی، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. / حکمت: فلسفه و به‌ویژه فلسفه اسلامی

غرفه: بالاخانه بر کنار بام، حجره بر بام / مدرّس: جای درس گفتن/ قلمرو ادبی: باب علم: اضافه استعاری
۴- مرحوم شریعتی در حاشیه این مطلب افزوده‌اند: «به نقل مرحوم فقیه سبزواری و نیز حکیم سبزواری بزرگ، مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی معروف که هم در مشروطیت و هم در حکمت‌نامی‌ترین مرد قرن اخیر است و نویسنده کفایه الاصول، در سفر عتبات، حکمت را نزد وی آموخته است و جز او در فلسفه استادی نداشته و استعداد شگفتش او را در این رشته تا بدین پایه رسانده است.» (شریعتی ۱۳۲۸: ۱۳۷)

۵- قلمرو زبانی: حوزه: ناحیه، طرف

قلمرو ادبی: چشم به کسی بودن: انتظار داشتن/ چراغ علم و فلسفه و کلام: اضافه تشبیهی: علم و فلسفه و کلام، مشبه: چراغ: مشبه به/ چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگاه داشتن: کنایه از پر رونق نگاه داشتن و ارزشمند کردن/ مراعات‌نظیر: گرم، چراغ و روشن

۶- قلمرو ادبی: بهار حیات علمی و اجتماعی: اضافه تشبیهی

۷- قلمرو فکری: عبارت آخر ارتباط معنایی دارد با شعر: در کف‌ها کاسه زیبایی/ بر لب‌ها تلخی دانایی/ شهر تو در جای دگر/ ره می‌ری با پای دگر
سهراب سپهری

و انسان ماندن سخت دشوار.^۱ پس از او عمومی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ^۲ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت^۳ و به مزینان بازگشت. آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دستگیر، نه پاگیر، بلکه دست‌وپاگیر نشده بودیم^۴ و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان برمی‌گشتیم و به تعبیر امروزان «می‌رفتیم».

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به‌هنگام، همچون همه ساله، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غریب زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می‌پُرَد، نه، باز می‌گرداند.^۵

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را – که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند^۶ – در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند^۷ و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. «در کویر خدا حضور دارد!»^۸ این شهادت را یک نویسنده رومانیایی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرغه بلند آسمانش به گوش می‌رسد^۹ و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود، به صحرائی عربستان آمده است و عطر

۱- قلمرو زبانی: سخت آلوده و سخت دشوار: سخت وابسته وابسته، قید صفت

قلمرو فکری: در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایبند می‌کند، ترک آن و دل نیستن به آن بسیار دشوار است.

۲- حوزه ادیب بزرگ: حوزه درس ادیب نیشابوری، بزرگ‌ترین مرکز ادبی خراسان و شاید هم سراسر ایران بود و نام‌آورانی چون ملک‌الشعرا بهار، مدرّس رضوی، ادیب خوبی و بسیاری دیگر از بزرگان ادب فارسی پرورده همان حوزه هستند.

۳- قلمرو ادبی: راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه

۴- قلمرو ادبی: کنایه: دست‌وپاگیر شدن: ایجاد دردسر کردن

۵- قلمرو ادبی: چشم‌به‌راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن/ تابستان وصال: اضافه تشبیهی/ آمدن تابستان با مهربانی و گرمی و...: تشخیص، استعاره مکنیه/ آمدن گرم: حس آمیزی/ تشبیه: کویر به میهنی آزاد تشبیه شده است.

۶- قلمرو زبانی: حیات: زندگی/ ماوراءالطبیعه: مابعدالطبیعه، متافیزیک، عالم معقولات، خارج از طبیعت/ توضیح ۱: بعضی این ترکیب را به ضمّ همزه خوانند ولی در اصل مفتوح است زیرا ظرف است و فتحه علامت نصب آن می‌باشد. (دکترخیام‌پور؛ نداب، ۱۰: ۱ص ۲۸) توضیح ۲: ترکیب مذکور لغّه صحیح است ولی مستعمل قدما «مابعدالطبیعه» است. «(فرهنگ فارسی، معین)

قلمرو ادبی: فلسفه: مجاز از فیلسوفان/ مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی

۷- قلمرو فکری: بیشتر پیامبران از سرزمین‌های کویری هستند.

۸- قلمرو ادبی: در کویر خدا حضور دارد: تضمین (نقل قول از نویسنده رومانی)

۹- قلمرو زبانی: غرغه: بالاخانه، اتاقی که بالای اتاقی دیگر بنا شده باشد. / غرغه بلند: ترکیب وصفی نویسنده رومانیایی: منظور کنستانتین ویرژیل گورگیو است که درباره پیامبر کتابی نوشت به نام «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت». «/ آواز پر جبرئیل نام رساله‌ای است از شیخ شهاب‌الدین سهروردی و موضوع آن درباره حکمت و معرفت است.

قلمرو ادبی: غرغه بلند آسمان: اضافه استعاره (آسمان همچون عمارتی است که غرغه و اتاق دارد.)

الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.^۱

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی^۲ که هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم^۳ را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم^۴ و نگاه‌های اسیرم^۵ را همچون پروانه‌های شوق^۶ در این مزرع سبز آن دوست شاعرم^۷ رها می‌کنم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.^۸ ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین و بزرگم^۹ را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید^{۱۰} و در قلب آن کویری فریاد، سر در حلقوم چاه^{۱۱} می‌برد و می‌گریست. چه فاجعه‌ای است در آن لحظه که یک مرد می‌گرید!.. چه فاجعه‌ای!..

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می‌گشتند و هیاهوی گله‌خواید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بام‌ها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره‌ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه^{۱۲} مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

آن شب نیز من خود^{۱۳} را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره^{۱۴} آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در

۱- قلمرو زبانی: استشمام: بویدن و با عطر تناسب دارد.

قلمرو ادبی: درختش، غارش، کوهش و... زبان گویای خدا می‌شود: تشبیه: مشبه: درخت،...؛ مشبه به: زبان خدا/ تلمیح به آیه قرآنی: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض». نیز دارد./ عطر الهام: اضافه تشبیهی/ درخت و غار و... آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکنیه/ عبارت «و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند»: حسن تعلیل

قلمرو فکری: مرتبط با مفهوم: «جهان، قرآن مصور است/ و آیه‌ها در آن/ به جای آنکه بنشینند، ایستاده‌اند.»

«من نماز را وقتی می‌خوانم/ که اذان را باد گفته باشد سرگل دسته سرو/ من نماز را بی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم/ بی قدامت موج»

سهراب سپهری

۲- آسمان کویر این نخلستان خاموش و پرمهتابی: تشبیه/ نخلستان خاموش و پرمهتابی: پارادوکس (متناقض‌نما)

۳- قلمرو ادبی: مشت بی تاب قلب: اضافه تشبیهی

۴- قلمرو ادبی: باران‌های سکوت: اضافه تشبیهی

۵- قلمرو ادبی: نگاه‌های اسیر: تشخیص

۶- قلمرو ادبی: پروانه‌های شوق: اضافه تشبیهی

۷- قلمرو ادبی: مزرع سبز: تلمیح دارد به این بیت حافظ که آسمان را به تصویر کشیده است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس میّه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

۸- قلمرو زبانی: گریه‌آلود: صفت مفعولی مرخم/ ناله‌های گریه‌آلود: ناله‌هایی که با گریه و ضجه همراه باشد.

۹- آن امام راستین: منظور حضرت علی (علیه السلام) است.

۱۰- مدینه پلید: منظور شهر کوفه است. نویسندگان از آن‌رو مدینه را پلید می‌خواند که علی (علیه السلام) در آنجا همدمی برای خود نتوانست بیابد؛ پس سر در چاه می‌کرد و با چاه درد خویش می‌گفت.

۱۱- قلمرو ادبی: قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص/ حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص/ تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه که در ادب فارسی جلوه بسیار یافته است.

۱۲- قلمرو زبانی: تفرجگاه: گردشگاه

۱۳- قلمرو ادبی: خود: مجاز از وجود خود

۱۴- قلمرو زبانی: نظاره: نظارت، نگرستن، تماشا

این دریای سبز معلّی که بر آن مرغان الماس یر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می‌زنند.^۱ آن شب نیز ماه با تالّو^۲ پر شکوهِش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبایی پروین سر زد^۳ و آن جاذّه روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می‌پیوندد : « شاهراه علی»، « راه مکّه»! که بعدها دبیرانم^۴ خندیدند که : «نه جانم، کهکشان!» و حال می‌فهمم که چه اسم زشتی! کهکشان؛ یعنی از آنجا کاه می‌کشیده‌اند و اینها هم کاه‌هایی است که بر راه ریخته است! شگفتا که نگاه‌های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می‌بیند و دهاتی‌های کاه‌کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می‌رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقّی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.^۵

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم و به کویر بر می‌گشتم، از آن همه زیبایی‌ها و لذت‌ها و نشئه‌های^۶ سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره‌های پر از «ماورا» محروم‌تر می‌شدم^۷ تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا... می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد و... آنجا می‌شود چغندرکاری کرد...! و دیدارها همه بر خاک و سخن‌ها همه از خاک^۸!

۱- قلمرو ادبی: گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن/ دریای سبز معلّی: استعاره از آسمان و نیز تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می‌پنداشتند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته‌خویش آمد و هنگام درو حافظ

مرغان الماس یر: استعاره از ستارگان/ الماس یر: استعاره از پرتو و نور ستارگان/ الماش یر: تشبیه درون‌وازی‌های (پر مانند الماس). به نظر می‌رسد اگر خوانش آن به صورت تابع اضافات باشد، مناسب‌تر است: مرغان الماش یر ستارگان زیبا و خاموش، که در این صورت، اضافه تشبیهی است (ستارگان زیبا و خاموش به مرغان الماس یر مانند شده‌اند). در متن اصلی، ویرگول نیامده./ سرزدن: کنایه از طلوع کردن

قلمرو فکری: آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می‌کرد.
۲- قلمرو زبانی: تالّو: درخشش، درخشندگی/ قندیل: مشعل، چراغ آویز، چراغدان/ پروین: چند ستاره درخشان که در یک‌جا به صورت خوشه جمع شده، خوشه پروین/ گل‌های الماس شکفتند: گل‌های الماس: استعاره از ستارگان/ شکفتن گل‌های الماس: کنایه از بیدار شدن ستارگان/ قندیل زیبای پروین سر زد: قندیل پروین: اضافه تشبیهی/ سرزد: تأیید.

۳- قلمرو ادبی: دبیران: در اینجا نماد عالمانی است که تنها از منظر علمی به قضایا می‌نگرند.

۴- قلمرو ادبی: جاذّه روشن و خیال‌انگیز: استعاره از کهکشان/ یک‌راست: مستقیم/ نگاه‌های لوکس مردم... استعاره مکنیه (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است.)/ نگاه‌های...: واج آرایی: تکرار مصوّت «e»

قلمرو فکری: نویسنده بین نگاه‌های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می‌شود و واژه‌ها را برای رساندن معنا کافی نمی‌داند و برای رسیدن به معنویات آنها را ناتوان می‌داند و معتقد است باز نمودن امور معنوی در عالم معانی صورت می‌گیرد. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار	سعدی
حق همی‌گوید نظرمان در دل است	نیست بر صورت که آن آب و گل است	مولوی
هر که در بند صورت باشد، به معنی کی‌رسد؟	مرد گر صورت پرست آید، بؤد معنی‌گذار	انوری
تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی	مرد معنی‌باش و گام از هر دو کشور درگذار	سنایی

۵- نشئه: سرخوشی، مستی

۶- قلمرو زبانی: ماوراء: پشت‌سر، آنچه در پشت چیزی قرار دارد./ قدس: پاکی

۷- قلمرو زبانی: ماوراء: چند حلقه چاه: حلقه: ممیز

قلمرو ادبی: جهره: مجاز از شخصیت/ دیدار: مجاز از نگاه / قلمرو فکری: منظور از چهره‌های پر از ماورای شخصیت‌های دینی و معنوی چون حضرت علی (علیه السلام) است.

که آن عالم پرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس – که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید^۱ – در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد^۲ و صفای اهورایی^۳ آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود؛^۴ و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.^۵

علی شریعتی، کویر

درنگی کوتاه در محتوای درس

□ دو محور اساسی اندیشه نویسنده در درس، مطرح کردن فرهنگ و تمدن ایرانی – اسلامی و بازگشت به خویشتن با زبان نمادین است.

□ خود او در جایی از کویر می نویسد: «کویر هم جهان من است و هم تاریخ من و هم میهن من و هم دل من...، خویشتن غریب من و بالاخره داستان من.» (کویر: ۲۵۶)

□ کویر «این تاریخی است که در صورت جغرافیا ظاهر شده است. کویر نه تنها نیستان من و ماست که نیستان ملت ماست و روح اندیشه و مذهب و عرفان و ادبی بیش و زندگی و سرگذشت همه ماست.» (همان: ۲۷۷-۲۷۸)

۱- قلمرو ادبی: عالم پرشگفتی و راز: استعاره از آسمان/ آن عالم... سرایی سرد و بی روح شد: تشبیه: مشبیه: آن عالم، مشبیه به: سرا/ سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن/ باغ: استعاره از آسمان

گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس: اضافه تشبیهی (شعر و خیال و الهام و احساس: مشبیه، گل: مشبیه به)

قلب همچون پروانه: تشبیه/ پروانه و پریدن: مراعات نظیر

قلمرو فکری: نویسنده از اینکه نگاه مردم به زندگی، جزئی و علمی شد و از معنویت ها دور گشت، ناراحت است.

۲- قلمرو زبانی: سموم: باد گرم و زهرآگین و خفقان آور

قلمرو ادبی: سموم سرد: متناقض نما/ سموم سرد این عقل: اضافه تشبیهی/ عقل بی درد و بی دل: تشخیص/ بی دل: بدون معنویت قلب پاک... پژمرد: استعاره مکتبه (قلب به گلی تشبیه شده است که پژمرده است)

قلمرو فکری: عقل بی درد و بی دل: عقل بی احساس و بی عاطفه. عقل در ادب فارسی و به ویژه در ادب عرفانی ما، مصلحت اندیش تصویر شده است که در برابر عشق (احساس و عاطفه) قرار می گیرد. به این عقل در اصطلاح «عقل معاش» می گویند که زندگی و منافع این جهانی را در نظر می گیرد و با آن عقل که به «عقل محمدی» معروف شده متفاوت است.

۳- قلمرو زبانی: اهورایی: صفت نسبی، منسوب به اهورا (اهورامزدا)، خدایی

«در اوستا اهور و در وید برهمنان آسوز، هر دو از ریشه آسو که به معنی سرور و مولاست، می باشند. در نزد هندوان آسوز غالباً آزی برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است... در اوستا هم کلمه اهور به معنی بزرگ و سرور آمده است...» (اوشیدری ۱۳۷۱: ۱۹)

۴- قلمرو ادبی: علم عددیین مصلحت اندیش: تشخیص و استعاره مکتبه

قلمرو فکری: نویسنده از اینکه نگاه مردم به زندگی جزئی و علمی شد و از معنویت ها دور گشت، ناراحت است.

۵- قلمرو زبانی: اسرا: در شب سیر کردن و معانی دیگر آن: معراج پیامبر اسلام ﷺ/ نام هفدهمین سوره قرآن کریم

□ در کویر با توجه به آنکه بیدادگری بر همه چیره است، آسمان (راه‌هایی از تقدیر شوم ابدی) سبز و زمین تیره است؛ از این‌رو، مردم کویر (مردم ایران) روز را گرفتار خشونت آفتاب کویر (بیدادگری و زورگویی حکومت) و هر روز در آرزوی رسیدن شب‌های ستاره‌باران کویر و سخن گفتن از آرزوهای محال خود هستند. (ن.ک : معتمد دزفولی، ۱۳۸۷: ۹۱)

□ «کویر این هیچستان پر اسرای شب که در آن دنیا و آخرت روی درروی هم‌اند.» (کویر : ۲۸۱)

□ معنای رمزی درس بازگشت به خویشتن خویش، جویای حقیقت بودن و جویای معرفت و کمال انسانی بودن است.

□ کویر جایگاه واقعی است که هر انسانی می‌تواند خود را در آن بازشکافی کند.

□ کویر نمادی از دنیای بی‌ارزش به‌معنی مرگ و جهان پس از مرگ (آخرت) است.

□ فلسفه عرفانی نویسنده که در کویر توصیف شد در حقیقت بیانگر اندیشه زیرساختی صوفیگری ایرانی است.

□ نویسنده با نگاه علمی همه اضطراب‌های جهان مدرن را به تمسخر می‌گیرد؛ علمی که احساس مذهبی را از ادراک و فهم بشری درباره عالم و آفریده‌هایش باز می‌دارد.

□ شریعتی بسیار به خود می‌بالد از اینکه به خانواده‌ای مذهبی از دانشمندان زاهدی تعلق دارد که زندگی در انزوا، یعنی مزینان را انتخاب کرده‌اند.

کارگاه متن پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : وابسته‌های وابسته

صفت صفت : برخی صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و درباره ویژگی‌های آنها (درجه و اندازه) توضیح می‌دهند؛ مانند :

رنگ قهوه‌ای سیر

هسته صفت صفت

قید صفت : کلمه‌ای است که درباره اندازه و درجه صفت همراه خود توضیح می‌دهد؛ مانند :

فضای بسیار دلپذیر هوای نسبتاً پاک

هسته قید صفت هسته قید صفت

آموزه قلمرو ادبی : خاطره‌نویسی، سفرنامه و حسب‌حال

در معنی و مفهوم خاطره آمده است : «شرح حال یا قسمتی از زندگی فرد» (فراگنر، ۱۳۷۷: ۲۷) و «تصویری ماندنی در ذهن که آینه واقعیت است ولی تمام‌نما نیست و رنگ و خیال عاطفه پذیرفته است.»

(حسینی نژاد، ۱۳۸۲: ۱۸) غلامحسین یوسفی خود زندگی‌نامه‌ها (اتوبیوگرافی‌ها) را نوعی از خاطرات می‌داند: «خاطره عبارت از هر چیزی که از روی قصد و آگاهی نوشته شده و مقصود از آن، معرفی عمل و اندیشه صاحب اثر است.» (۱۳۸۰: ۳۶۱)

با این تعاریف، خاطره‌نویسی یکی از گونه‌ها و زیرمجموعه‌های زندگی‌نامه به شمار می‌آید؛ مثلاً کتاب اسرارالتوحید از ساختاری خاطره‌گونه برخوردار است که به شرح زندگی ابوسعید پرداخته است. خاطره‌نویسی به مفهوم عام آن از اواسط دوره قاجار در ایران شکل گرفت و به دلایلی چون روایتی ایرانیان با غرب و آشنایی با فرهنگ و ادب اروپایی‌ها و... رواج یافت. نخستین اثر خاطره‌نویسی به شیوه امروزی، سفرنامه میرزا صالح شیرازی است که به دستور عباس میرزا برای فراگیری علوم و فنون جدید به اروپا فرستاده شد. در دوره‌های بعد این گونه ادبی در بین سیاستمداران گسترش بیشتری یافت؛ مانند «خاطرات و خطرات حاج مخبرالسلطنه هدایت»، «حیات یحیی» (زندگی‌نامه‌ای در قالب خاطره) و...

در زندگی‌نامه، نویسنده به شرح حال، حوادث و رویدادهای زندگی خویش و یادگیری می‌پردازد و در آن چگونگی وقوع حوادث، زمان و مکان و حتی علت حوادث را شرح می‌دهد. بدین ترتیب زندگی‌نامه به صورت یک نوع مستقل ادبی در می‌آید که شایسته توجه است؛ مانند کتاب «شرح زندگانی من» اثر عبدالله مستوفی. سفرنامه نوعی گزارش سفر و سیاحت است که خاطرات نویسنده را نیز در برمی‌گیرد؛ مانند «خسی در میقات جلال آل احمد» یا «سفرنامه ناصر خسرو» و... این قبیل آثار از این جهت که حاوی خاطرات هستند، به نوعی می‌توانند در زمره خاطره‌نویسی نیز جای بگیرند.

تفاوت‌های خاطره‌نویسی، زندگی‌نامه و سفرنامه:

□ زندگی‌نامه مربوط به همه زندگی فرد است، حال آنکه خاطره‌نویسی تنها به برهه‌ای از زندگی مربوط

می‌شود.

□ ویژگی روایی در خاطره‌نویسی بسیار پررنگ‌تر از زندگی‌نامه است. صداقت بیان از ویژگی‌های مهم آن

است که بدون آن خاطره ارزش خود را از دست می‌دهد.

□ در خاطره‌نویسی، به جزئیات پرداخته می‌شود و دارای تشریفاتی و نزدیک به زبان محاوره است ولی

در زندگی‌نامه به دلیل وسعت مطالب و حوادث، جزئیات چندان جایگاهی ندارند.

□ در سفرنامه‌نویسی نویسنده به قصد خاطره‌نویسی نمی‌نویسد.

□ سفرنامه‌ها حاوی اطلاعاتی درباره سفر، مسافر و توصیف اماکن و شهرها است.

□ در سفرنامه‌نویسی نویسنده از خود کمتر سخن می‌گوید و بیشتر به شرح ماجراها و توصیف مکان‌ها

می‌پردازد.

□ در خاطره‌نویسی حوادث حتماً زمینه سفر ندارد ولی در سفرنامه شخص سیاحتگر هر بار با صحنه

تازه‌ای روبه‌رو می‌شود و حوادث حول محور آن شکل می‌گیرد.

□ سفرنامه‌نویسی از نظر زمانی قدمت دارد.

(برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به مقاله «نگاهی به خاطره‌نویسی و مقایسه آن با زندگینامه و سفرنامه» محمدرضا ایروانی. ۱۳۸۶. مجله زبان و ادبیات فارسی. سال ۳. شماره ۰۸).

روان خوانی

بوی جوی مولیان^۱

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ شیئه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش^۲ زین نشستم. چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند. تاده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم.^۳ ایل ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می‌گذشت. دست فروشان و دوره‌گردان شهر بساط شیرینی و حلوا در راه ایل می‌گسترده. پول نقد کم بود. مزه آن شیرینی‌های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم.^۴

از شنیدن اسم شهر قند در دلم آب می‌شده و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند^۵، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمی‌دانستم که اسب و زینم را می‌گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه‌ام می‌نشانند. نمی‌دانستم که تفنگ مشقی قشنگم را می‌گیرند و قلم به دستم می‌دهند.^۶ پدرم مرد مهمتی نبود. اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمتی نبود. او هم اشتباهاً تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتئی به یغما^۷ رفت.

برای کسانی که در کنار گوارترین چشمه‌ها چادر می‌افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ‌بین و بلوط خو^۸ گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود.^۹ برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پر هوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور دشوار و

۱- قلمرو ادبی : بو ابهام دارد : ۱- رایحه ۲- آرزو و امید/ تلمیح به شعر رودکی/ بو و جو : جناس ناهمسان اختلافی

۲- قلمرو زبانی : شیئه : آواز اسب، بانگ اسب/ قاش : برجستگی جلوی زین اسب که از جوب، شاخ یا فلز سازند.

۳- قلمرو زبانی : خفیف : سبک/ قلمرو ادبی : در جایی به سر بردن : سیری کردن، ماندن در جایی

۴- قلمرو ادبی : مزه چیزی را زیر دندان داشتن : کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن/ باد و باران خورده : کنایه از کنیف بودن

۵- قلمرو ادبی : قند در دل آب شدن : کنایه از میل شدید به چیزی داشتن

۶- قلمرو زبانی : تبعید کردن : از محل سکونت خارج کردن

۷- قلمرو زبانی : تفنگ مشقی : تفنگ بادی که برای تمرین و مشق تیراندازی به کار می‌رود.

۸- قلمرو زبانی : حضرات دولتی : مقامات دولتی/ یغما : تاراج، غارت/ قلمرو ادبی : داروندار : کنایه از تمام مال و ثروت

۹- قلمرو زبانی : بین و بلوط : نام دو درخت/ آفت : بلا

۱۰- قلمرو فکری : یعنی آن‌گرمای حاصل سوختن چوب بین و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می‌نشیند؛ حال آنکه گرمای حاصل از زغال منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی‌چسبد (خوش نمی‌افتد).

جان فرسا بود.^۱ برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهار دیواری اتاق بکشند. من در چادر مادرم می‌خوابیدم. یک شب دزد لباس‌هایم را برد. بی‌لباس ماندم و گریستم. یکی از تبعیدهای ریزنقش، لباسش را به من بخشید. باز هم بلند و گشاد بود ولی بهتر از برهنگی بود. پوشیدم و به راه افتادم. بچه‌های کوچه و مدرسه خندیدند. ما قدرت اجاره حیاط در دست نداشتیم... غصه مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر^۲ نداشت. پس از ماه‌ها انتظار یک روز سر و کلاهش پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است. همان پدری که اسب‌هایش اسم و رسم داشتند. همان پدری که ایلخانی قشقایی بر سفره رنگینش می‌نشست.^۳ همان پدری که گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت و فرش‌های گران‌بهای چادرش زباززد ایل و قبیله بود.^۴

پدرم غصه می‌خورد. پیر و زمین‌گیر می‌شد.^۵ هر روز ضعیف و ناتوان‌تر می‌گشت. همه چیزش را از دست داده بود. فقط یک دلخوشی برایش مانده بود؛ پرسش با کوشش و تلاش درس می‌خواند. من درس می‌خواندم. شب و روز درس می‌خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم. دو کلاس یکی می‌کردم. شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می‌گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال‌ها می‌یافتند.^۶ سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق‌های پر رنگ و روق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته اتاقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای قانونی تصدیق^۷ و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایی در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

پیرمرد دلخوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات^۸، با شادی و غرور به تصدیقم می‌نگریست و می‌گفت: «جان و مال و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسر من به همه آنها می‌ارزد.»
پس از عزیمت رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد -^۹ همه تبعیدی‌ها راها شدند و به ایل و عشیره^{۱۰} بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی‌تصدیق بودند؛

۱- قلمرو زبانی: عشایر: در لغت جمع عشیره به معنی قبیله است و به همه افرادی که به جامعه عشایری تعلق دارند، عشایر گفته می‌شود. قبایل عشایری جامعه نسبتاً خودکفای دارند و زیرساخت اجتماعی آنها کاملاً متفاوت با زندگی شهری است. / محصور: حصار شده، محدود/ جان فرسا: نابود کننده

۲- قلمرو زبانی: حد و حصر: حد و اندازه

۳- قلمرو زبانی: ایلخانی: خان ایل، رئیس ایل/ قشقایی: معروف به ایل قشقایی که از قبیله‌های مختلفی هستند، کرد، لر، عرب و ترک.

قلمرو ادبی: پیدا شدن سروکله: کنایه از آشکار شدن چیزی/ اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن

۴- قلمرو ادبی: زباززد بودن: کنایه از معروف، مشهور بودن

۵- قلمرو ادبی: زمین‌گیر: کنایه از ناتوان

۶- قلمرو ادبی: خیال بافتن: استعاره مکتبه و کنایه از سیر کردن در رؤیاها

۷- قلمرو زبانی: تصدیق: گواهینامه، مدرک/ مزایا: جمع مزیت، برتری‌ها

۸- قلمرو زبانی: مباهات: فخر کردن

۹- بزرگی و اعتبارش موقتی بود و زود هم آنها را از دست داد.

۱۰- قلمرو زبانی: عشیره: طایفه، ایل

به جز من. همه‌شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند.^۱

چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده کهرها و کُرندها نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند.^۲ باز در سایه دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پر سخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.^۳ در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سردر گریان بودم. بیش از یک سال و نیم نتوانستم از مواهب خداداد و نعمت‌های طبیعت بهره‌مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم. ملاتم می‌کردند که با این تصدیق گران‌قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطلالت می‌گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک‌گویی و به همان شهر بی‌مهر، به همان دیار بی‌یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی و در خانه‌ای کوچک و کوچه‌ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.^۴ چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و همنشینی من سخت‌خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را – درست در موقعی که نیاز داشتند – از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان.^۵

در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.^۶

۱- قلمرو زبانی: دیرین: قدیمی، صفت نسبی/ شوکت: شدت هیبت، هیبت و قدرت و قوت

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: دست یافتن به چیزی: رسیدن به آن/ از سر گرفتن: شروع کردن

۲- قلمرو زبانی: مرتفع: بلند/ بی‌کران: بی‌انتهای/ برگ: آذوقه، توشه/ زین و برگ: ابزار مربوط به چهارپا برای سوارکاری/ گُرده: پشت گردن/ کهر: رنگ سرخ مایل به تیرگی (مخصوص اسب و استر)، در اینجا مطلق اسب/ گُرند: اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد. (سمند و ایرش نیز نام گونه‌هایی از اسب است.)

۳- قلمرو زبانی: دلاویز: دلنشین، دلپذیر/ پرسخاوت: سخاوتمند، بخشنده/ باز آمدن: برگشتن/ دامن معطر چمن: اضافه استعاری/ مراعات نظیر: زیبایی که بین واژه‌ها برقرار شده است: کبک، هوا، چمن، آهو و... مهر و فروردین/ تضاد: سفریستن و باز آمدن، گرما و سرما/ قلمرو فکری: نویسنده در این بند به ییلاق و قشلاق ایل اشاره دارد که با فرارسیدن پاییز به نقاط گرمسیری می‌روند و با شروع بهار راه رفته را به سمت نقاط سردسیری برمی‌گردند.

۴- قلمرو زبانی: مواهب: جمع موهبت، بخشش‌ها/ بطلالت: بیهودگی/ دیار بی‌یار: سرزمینی که دوست و خویشاوندی در آن نباشد. / ملامت: سرزنش/ قلمرو ادبی: کنایه‌ها: دو دل: مردد، شک‌دار/ سر در گریان: متفکر و سرگردان/ یار و دیار: جناس ناهمسان اختلافی/ مهر ایهام تناسب دارد: ۱- محبت ۲- خورشید که با هوا و آسمان تناسب دارد.

۵- قلمرو فکری: نویسنده حسرت زندگی را ایل را دارد و روح تنهای خود را با سیر در ایل و یادآوری خاطراتش تسلی می‌بخشد.

۶- قلمرو زبانی: تکاپو: تلاش، جست‌وجو/ دانشنامه: مدرک تحصیلی/ دادیار: مقام و پستی در دادگستری/ بیخ و بن: اصل و ریشه، پایه/ قلمرو ادبی: از بیخ و بن برانداختن: کنایه از نابود کردن/ درخت بیداد: اضافه تشبیهی

سری به ساوه زدم و دربارهٔ دزفول پرس و جو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشهٔ یک اتاق پر کارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیز بال افق‌ها بودم. زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.^۱

بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب‌ها از گرما خوابم نمی‌برد. حیاط و بهار خواب نداشتیم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می‌شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتیم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتیم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غم خوار و اندوه‌گسار نداشتیم.^۲

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی‌توان برد. ماست را با جاقو می‌بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوجین هوا را عطرآگین ساخته است. گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند. کبک دری در قله‌های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.»^۳ نامهٔ برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!^۴

۱- قلمرو زبانی: عدلیه: دادگستری/ طفیلی: میهمان ناخوانده

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: گرفتن دل/ ناراحت و غمگین شدن/ از چیزی یا کسی چشم پوشیدن: صرف نظر کردن/ حلقه به در کوفتن: رفتن پیش هر کسی و هر جایی/ سر از جایی درآوردن: به مقصد معلومی رسیدن/ تشبیه: شاهین تیزبال، منبّه: م در بودم

۲- قلمرو زبانی: بهار خواب: بالکن، تراس/ تبار: خاندان، خویشاوندان/ بیلاق: جایی خوش‌آب‌وهوا که تابستان به آنجا روند./ قشلاق: جایی گرم که زمستان به آنجا روند./ حرمت: آبرو، احترام، ارزش/ اندوه‌گسار: غم خورنده، غم‌خوار

۳- قلمرو زبانی: عطرآگین: خوش‌بو/ بلدرچین: نام پرندای است، بدبده/ خط و خال: لکه و نشانه‌هایی در بدن/ کبک دری: نوعی کبک که در دژه‌ها زندگی می‌کند./ کمانه: نام محلی است.

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند: هنوز نرسیده‌اند./ آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود: آرامش ندارد./ جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند: بزرگ شده‌اند.

۴- اشاره به ماجرای از زمان حکمرانی نصیرین احمد سامانی دارد که در چهار مقالهٔ نظامی عرضی سمرقندی این‌گونه آمده است: «چنین آورده‌اند نصیرین احمد که واسطهٔ عقد آل سامان بود، و اوج دولت آن خاندان ایام ملک او بود، و اسباب تمنع و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزاین آراسته و لشکر جزار و بندگان فرمان‌بردار، زمستان به دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی با به شهری از شهرهای خراسان. مگر یک سال نوبت هری بود. به فصل بهار به بادغیس بود، که بادغیس خرم‌ترین چراخوارهای خراسان و عراق است. قریب هزار ناو هست بر آب و علف، که هر یکی لشکری را تمام باشد...» نصیرین احمد برجسته‌ترین و قدرتمندترین پادشاه سامانیان بود. همه چیز در دوران حکومت او مهیا بود. خزانه‌ها مرتب و منظم و سپاهیان فراوان و خدمت‌گزاران همه مطیع و فرمان‌بردار بودند. در فصل زمستان در شهر بخارا که پایتخت بود اقامت می‌کرد و در تابستان به شهر سمرقند یا یکی از شهرهای خراسان می‌رفت. اتفاقاً یک سال نوبت اقامت در هرات بود. در فصل بهار به بادغیس که از سرسبزترین چراگاه‌های خراسان و عراق عجم است، اقامت ←

آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل بود.^۱

بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی^۲

ریزیام‌های درس

□ نمی‌دانستم که اسب و زینم را می‌گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه‌ام می‌نشانند. نمی‌دانستم که تفتنگ مشقی قشنگم را می‌گیرند و قلم به دستم می‌دهند.

□ در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتیم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتیم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غم‌خوار و اندوه‌گسار نداشتیم.

□ ...

کرد. امیر بسیار از هرات خوشش آمد و به جای یک سال، چهار سال در آنجا ساکن شد. لشکریان هرچند خواستند شاه را راضی به رفتن کنند، موفق نشدند. سرانجام چاره را در این دیدند که دست‌به‌دامان رودکی شاعر شوند. به او گفتند: «بنح هزار دینار تو را خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند، که دل‌های ما آرزوی فرزند همی‌برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی‌برآید.» رودکی قبول کرد؛ زیرا رگ خواب امیر در دشتش بود و کاملاً با سلیقه او آشنایی داشت. فهمید که با کلام متنور نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد؛ در نتیجه قصیده‌ای سرود و زمانی که امیر به نشاط پرداخته بود، وارد شد و بعد از پایان نوازندگی نوازندگان، چنگ به دست گرفت و در پرده عشاق (نام نوایی) شروع به خواندن این قصیده کرد:

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی‌های او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	میر زی تو شادمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی

«چون رودکی به این بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد، و روی به بخارا نهاد، چنان‌که رانین و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند و به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت، و رودکی آن پنج هزار دینار، مضاعف از لشکر بستند.»

۱- قلمرو زیبایی: مدهوش کردن: از خود بی‌خود کردن

قلمرو ادبی: پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن

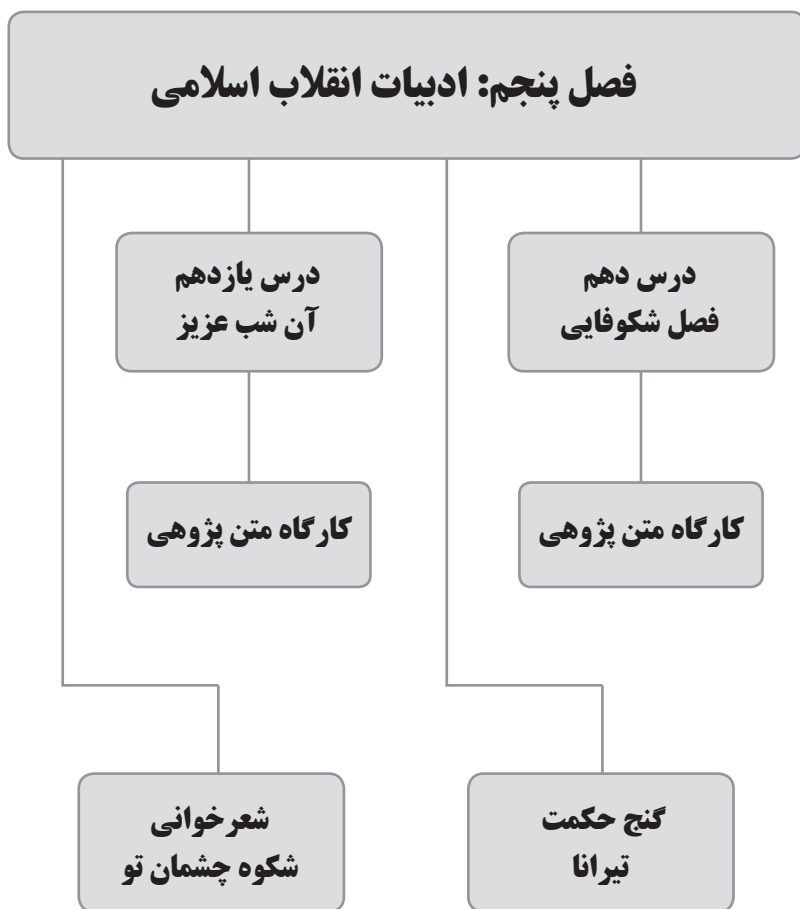
بال و پر گشودن: استعاره مکنیه و کنایه از بسیار خوشحال شدن/ بخارا: استعاره از ایل

۲- «محمد بهمن بیگی (متولد ۱۲۹۹- فارسی) نویسنده معاصر از عشایر فارس و شیفته ایل قشقایی است. او دوره‌های کودکی و نوجوانی خود و فراز و فرود تاریخ معاصر ایل قشقایی را در قالب داستانی به نام «بخارای من، ایل من» (چاپ ۱۳۶۸) به نگارش درآورده است. تئران کتاب، روان و طنزآمیز است و ما را با فرهنگ ایل قشقایی آشنا می‌کند.» (ادبیات فارسی ۳، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

طرح درس روزانه		
مادهٔ درسی: فارسی ۳	پایه: دوازدهم	عنوان درس: کویر
تهیه کننده: ...	آموزشگاه: ...	زمان: ۹۰ دقیقه
راهبرد موضوع اصلی: ادبیات سفر و زندگی		
هدف کلی: آشنایی با متن کویر به عنوان نمونه‌ای از ادبیات خاطره نویسی		
اهداف آموزشی	۱- آشنایی با ادبیات سفر و زندگی و نمونه نثر معاصر (علم) ۲- درک صحیح و خوانش روان نثر متن درس با لحن مناسب (عمل) ۳- آشنایی با واژگان و ترکیب سازی های برجسته ادبی متن (علم) ۴- کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل) ۵- توانایی درک پیام های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر) ۶- توانایی دانش آموز در بیان وجوه تفاوت ها و شباهت های نثر سنتی و نثر معاصر (عمل)	
	عملکرد دانش آموزان در این درس	
فعالیت های قبل از تدریس	انتظارات عملکردی	۱- ادبیات حسب حال نویسی، خاطره نویسی، سفرنامه نویسی را بشناسند. ۲- برخی از مفاهیم مهم عبارات درس را بفهمند. ۳- متن را با لحن روایی و خاطره گویی بخوانند. ۴- در پرسش و پاسخ و بحث کلاسی شرکت کنند. ۵- محورهای اساسی اندیشه نویسنده متن را بازیابی کنند. ۶- از مفهوم درس به آموزه های اخلاقی برسند. ۷- دربارهٔ درس دوم (سفرنامه نویسی) تحقیق کنند. ۸- کارگاه متن پژوهی را با شاهد مثال های دیگری از متن درس گسترش دهند. ۹- ترکیب ها و واژه های خوش آهنگ متن درس را پیدا کنند و خود واژه های دیگری جایگزین نمایند.
از دانش آموزان انتظار می رود قبل از شروع درس، عملکردهای زیر را داشته باشند: ۱- آموزه های سه قلمرو درس گذشته را در عبارات درس تشخیص دهند. ۲- مفاهیم بارز متن درس را یاد بگیرند. ✓ ارزشمند شمردن فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی ✓ بازگشت به خویشتن با زبان نمادین ✓ نویسنده با نگاه علمی همه اضطراب های جهان مدرن را به تمسخر می گیرد. ✓ و ... ۳- برخی از عبارات مهم درس را معنی کنند.		
عملکرد ورودی		

روش یاددهی و یادگیری	بحث گروهی، پرسش و پاسخ (با توجه به حجم درس)		
وسایل کمک آموزشی	کتاب درسی، کتاب کویر، تهیه عکس‌هایی از نقاط کویری، اسلایدهای مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...		
	<div>فعالیت معلم</div> <div>فعالیت دانش‌آموز</div> <div>زمان</div>		
ایجاد ارتباط و انگیزه‌سازی	<p>شروع کلاس: الف) خواندن عبارت یا بیتی از ادبیات تحمیدیه و اجرای آداب مرسوم کلاس‌داری (حضور و غیاب و احوال‌پرسی)</p> <p>ب) نوشتن پیامی برای بهتر زیستن و بهتر بودن.</p> <p>برای ایجاد جذابیت بیشتر در تدریس، درباره سفر و آداب سفر رفتن صحبت می‌کنیم و به دانش‌آموزان فرصت می‌دهیم از سفرشان و مشکلات آن صحبت کنند تا به تدریس متن درس نزدیک شویم.</p>		
فعالیت‌های حین تدریس (فرایند یاددهی – یادگیری)	<p>ارزشیابی تشخیصی</p> <p>ابتدا با ارزشیابی آغازین، از چند دانش‌آموز در مورد ادبیات سفر و زندگی و نویسندگان آن که خوانده‌اند، پرسش می‌کنیم و در صورت نیاز به آنان توضیحات لازم را می‌دهیم تا زمینه برای تدریس آماده شود و یا یک – دو پرسش در حوزه سه قلمرو که دارای آموزه‌های جدید است، مطرح می‌کنیم.</p>		
فعالیت معلم و دانش‌آموز	<p>۱- بند به بند را دبیر یا گروه‌ها می‌خوانند و جاهایی از متن که نیاز به درنگ و هم‌اندیشی دارد، به آنان فرصت هم‌اندیشی داده می‌شود. همه باید قادر باشند به پرسش‌های معلم پاسخ دهند.</p> <p>بعد از خواندن عبارات متن، حتماً به چند مفهوم مهم درس اشاره کنند و مفاهیم با توضیحات معلم تکمیل می‌شود.</p> <p>(برای نمونه عباراتی مانند: «آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشیت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم و نگاه‌های اسیرم را همچون پروانه‌های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می‌کنم.»)</p> <p>۵- آموزه‌های سه قلمرو به‌ویژه زبانی در هنگام آموزش در متن با نمونه‌هایی از درس آموزش داده شود.</p> <p>۶- دبیر دانش‌آموزان را در رسیدن به پاسخ درست سؤالات و آموزه‌های سه قلمرو هدایت می‌کند. (با توجه به حجم درس و زمان تدریس)</p>		

جمع بندی	مرور مفاهیم مهم درس و یادآوری مجدد آموزه‌های زبانی، ادبی و فکری	تعامل دانش‌آموز و دبیر	۵
فعالیت‌های بعد از تدریس	<p>چند پرسش درسی را که از قبل تعیین کرده‌ایم در کلاس مطرح می‌کنیم و از دانش‌آموزان می‌خواهیم به آن پرسش‌ها پاسخ دهند:</p> <p>«آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلق که بر آن مرغان الماس‌پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک‌تک از غیب سر می‌زنند.»</p> <p>۱- منظور از دریای سبز معلق چیست؟</p> <p>۲- چند ترکیب وصفی و اضافی به کار رفته است؟</p> <p>۳- نوع ادبی متن «کوبر» را مشخص کنید:</p> <p>الف) سفرنامه ب) حسب حال</p>	<p>نمونه پرسش‌هایی کوتاه پاسخ از قبل آماده شده است. دانش‌آموز کتبی یا شفاهی پاسخ خواهد داد.</p>	۱۰
	<p>یادگیرنده باید بتواند در ارزشیابی پایانی به سؤالات زیر پاسخ دهد:</p> <p>۱- معانی «تموز، مابعدالطبیعه، نظاره و مشایعت» را در نمونه‌های زیر بنویسید.</p> <p>— مشایعت به نسیم بهار باید کرد (صائب)</p> <p>— زمستان و تموز از ما جدا شد (سعدی)</p> <p>— و از آن است که ماوراءالطبیعه را که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید.</p> <p>— به نظاره آسمان رفته بودم.</p> <p>۲- مفهوم عبارت زیر را بنویسید.</p> <p>«کلمات را کنار زبید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.»</p> <p>۳- عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.</p> <p>«آن شب نیز ماه با تالو پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد.»</p>	<p>دانش‌آموزان به پرسش‌ها پاسخ خواهند داد.</p>	۱۰
تکلیف دهی	<p>— برای جلسه بعد درس را بخوانند، به سؤالات کارگاه متن پژوهی پاسخ دهند.</p> <p>— یک قسمت از بخش‌های دیگر کتاب «کوبر» را انتخاب کنند و آموزه‌های اخلاقی مشترک آن را با آموزه‌های فکری متن بنویسند.</p> <p>— با جست‌وجو در وبگاه مقالات، جدیدترین مقالات درباره کتاب «کوبر» را بیابند.</p>		۳



درس دهم

نمایه درس

عنوان: فصل شکوفایی

قالب شعر: غزل نمادین درون مایه: تلاش و امید به پیروزی

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفاهیم
نمادهای درس
- ۲- ارتباط معنایی ابیات
با اشعار برون متنی

قلمرو ادبی

- ۱- مقایسه قالب شعر و
مفهوم آن با شعر «نی نامه»
- ۲- تمرین کاربرد آرایه ها
در متن درس (نماد،
تشخیص و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- تمرین وابسته های
وابسته (مضاف الیه
مضاف الیه)
- ۲- بررسی انواع واو
(ربط و عطف)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با ادبیات انقلاب اسلامی و شاعران انقلاب (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به باورهای انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن (ایمان)
- ۳ ایجاد انگیزه و امید به وحدت و تلاش برای رسیدن به پیروزی (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۵ توانایی اندیشه در کلمات کلیدی متن و دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی متن (تفکر و عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش روشن‌سازی طرز تلقی، روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، مجموعه آثار سلمان هراتی، تهیه عکس‌هایی از شاعر و دوران انقلاب، نمایش فیلمی از رخدادهای انقلاب، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ آب در سماور کهنه (گزیده اشعار). سلمان هراتی. (۱۳۸۸). چاپ سوم. تهران: نشر تکا (توسعه کتاب ایران).
- ۲ از آسمان سبز. سلمان هراتی. (۱۳۸۸). تهران: سوره مهر.
- ۳ از این ستاره تا آن ستاره. سلمان هراتی. (۱۳۸۷). تهران: سوره مهر.
- ۴ امام زمان علیه السلام نوستالژی آینده‌گرا در اشعار سلمان هراتی. احمد غنی‌پور. (۱۳۸۹). نشریه ادبیات دینی. شماره اول.
- ۵ بررسی انتظار به عنوان عنصر پایداری با تکیه بر شعر قیصر امین‌پور و سلمان هراتی. (۱۳۹۰). نشریه ادبیات پایداری. دوره ۳. شماره ۵.
- ۶ بررسی محتوایی و تصویری شعر سلمان هراتی در مجموعه آسمان سبز. غلامرضا رحمدل. (۱۳۸۹). فصلنامه علمی و پژوهشی کاوشنامه. سال یازدهم. شماره ۲۰.

- ۷ بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی. ماه نظری؛ لیندا نیک‌آیین. (۱۳۹۴). نشریه زیبایی‌شناسی ادبی. دوره ششم. شماره ۲۵.
- ۸ بررسی نوآوری در اشعار سلمان هراتی در پرتو استعاره مفهومی. اسماعیل ذاکری؛ زهره ملاکی. (۱۳۹۶). بوستان ادب پژوهی شعر.
- ۹ تحلیل ساختار و زیبایی اشعار آوایی سلمان هراتی. برات محمدی. (۱۳۹۵). نشریه زیبایی‌شناسی ادبی. دوره ۷. شماره ۲۷.
- ۱۰ جلوه‌های پایداری و تعهد در شعر سلمان هراتی و سمیع القاسم. فائزه پسندی؛ تقی اژه‌ای. (۱۳۹۶). فصلنامه کاوشنامه ادبیات تطبیقی. دوره ۷. شماره ۲۶.
- ۱۱ جلوه‌های ادب پایداری در شعر سلمان هراتی. علیرضا کریمی لاری. (۱۳۸۹). نشریه رشد.
- ۱۲ در باغ‌های ناممکن (گزیده اشعار). سلمان هراتی. (۱۳۸۹). تهران: چاپخانه سپهر.
- ۱۳ دری به خانه خورشید. سلمان هراتی. (۱۳۷۶). چاپ دوم. تهران: سروش.
- ۱۴ گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس. حسن حسینی. (۱۳۸۱). تهران: سوره مهر.
- ۱۵ مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی. سلمان هراتی. (۱۳۹۰). چاپ چهارم. تهران: دفتر شعر جوان.
- ۱۶ نقد صورت‌گرایانه اشعار سلمان هراتی. (پایان‌نامه). هدی ربیع‌پور. (۱۳۸۹). تهران: دانشگاه تهران. دانشکده ادبیات.
- ۱۷ نقد و بررسی اشعار و نوستالژی در اندیشه‌های سلمان هراتی. محمد فرهادی؛ رضا عبادی. (۱۳۹۳). تهران.
- ۱۸ نگاهی به کاربرد وجوه افعال در اشعار سلمان هراتی. فاطمه مدرسی؛ قاسم مهرآور. (۱۳۹۳). ادبیات پارسی معاصر. دوره ۴. شماره ۳.

فصل شکوفایی ما^۱

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو
 امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو^۲
 آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد
 غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟^۳
 دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ
 امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو^۴

۱- این شعر با عنوان «یک چمن داغ» در مجموعه شعر سلمان هراتی آمده است. او در این شعر، آینده‌ای درخشان را نوید می‌دهد که ناشی از باور عمیق شاعر به انقلاب اسلامی است. بهره‌گیری از نمادهایی چون خورشید، دریا، رود، باغ و... به باورهای انقلابی او و وجهه روشنی می‌بخشد. هراتی شاعری نوپرداز است و تعداد قابل توجهی از اشعار او در قالب سپید است اما تعدادی محدود شعر نیمایی نیز دارد که تنوع آوزان در آن دیده می‌شود. در این شعر، توازن آوایی بین واژه‌ها و هماهنگی وزن و محتوا بارز است. شاعر به ساختار آوایی کلام توجه دارد و از تکرار واژه‌های ردیف (من و تو) برای تأکید بیشتر اشعار خود استفاده می‌کند.

۲- قلمرو زبانی : سوخت : فعل ماضی ساده در معنی متعدی «سوزان». جمله سه جزئی است. غم برگ و بار من و تو را سوخت. / دوست. / منادا / دیروز و امروز : قید زمان

قلمرو ادبی : تضاد : دیروز و امروز / تشخیص : غم سوخت. / مراعات نظیر : برگ و بار و سوخت؛ بهار، باغ و برگ / برگ و بار : استعاره از آرزوها و امیدها/ بوی می‌آید : حش آمیزی/ بهار : استعاره از پیروزی و انقلاب/ واج آرای : صامت «ب» بار و بهار : جناس ناهم‌سان افزایشی
 قلمرو فکری : ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز برگ و بار من و تو را سوزاند [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می‌رسد. شاعر در جای دیگری می‌گوید :

تا لحظه‌های پیش دلم گور سرد بود	اینک به یمن شما جان گرفته است
گلبوته‌های معنی و اشراق می‌دمند	آنک بهار حادثه آغاز می‌شود
بعد نو میدی بسی امیدهاست	از پس ظلمت بسی خورشیدهاست

هراتی مولوی

۳- قلمرو زبانی : برزخ : در لغت یعنی فاصل میان دو چیز، چنان‌که میان دنیا و آخرت را برزخ می‌گویند؛ در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذر.

کاربرد دو کلمه پرسشی در یک جمله اشتباه نگارشی است. آیا، چه؟/ کل بیت یک جمله است.

قلمرو ادبی : بیت استفهام انکاری دارد. / برزخ سرد : استعاره از ایران استبداد زده/ شب : نماد ظلم و ستم/ کوچه‌های غم و درد : اضافه تشبیهی : غم و درد : مشبه، کوچه : مشبه به/ مراعات نظیر : شب و تاریکی/ واج آرای : صامت «د» / سرد و درد : جناس ناهمسان اختلافی/ سرد : ایهام دارد : ۱- سرد (چون فصل زمستان، انقلاب پیروز شد) ۲- بی روح و افسرده

قلمرو فکری : در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه‌هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ظلم و ستم چه چیز را دیده بود؟ هیچ چیز. ارتباط معنایی با شعر زیر :

آیا در این زمان بر از این بست، با این سکوت و تیرگی یکدست
 سوسوی دوردست چراغی هست، در انتهای این شب بی‌هنگام؟

۴- قلمرو زبانی : بیت سه جمله دارد. دیروز من... بودم و یک چمن داغ بود. [حذف فعل بود به قرینه لفظی] / امروز... آینه‌دار من و تو است. [حذف فعل است به قرینه معنوی] / دیروز و امروز : قید زمان

یک چمن داغ : با داغ بسیار. چمن در اینجا «ممیز» واقع شده. / آینه‌دار : آن که آینه در پیش دارد تا عروس و جز او خود را در آن ببیند. در اینجا و به‌ویژه در ادبیات معاصر یعنی انعکاس دهنده. چنانچه شاعر دیگری (امیری اسفندقه) گوید :

«آینه‌دار غیرت نتهازین شهید / یادآور شهادت سردار بی‌سپاه»

قلمرو ادبی : دیروز و امروز : تضاد/ خورشید : استعاره از انقلاب و حرکت/ دشت : استعاره از وطن/ خورشید آینه‌دار : تشبیه/ باغ و چمن و دشت : مراعات نظیر

قلمرو فکری : دیروز در غربی باغ خزان زده بودم و بر از داغ و حسرت بودم اما امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن آینه‌دار من و تو و تجلی حضور ما خواهد بود.

غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران
این فصل فصل من و توسست فصل شکوفایی ما
با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم
چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم

صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو^۱
برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو^۲
در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو^۳
من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو^۴
سلمان هراتی

کنج حکمت

تیرانا^۵

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور — بی آنکه زبان به کمتر داعیه‌ای گشاده

۱- قلمرو زبانی: بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی صامت «ع»/ باران: نماد رویش و سبزی/ جویبار: نماد حرکت/ مراعات نظیر: جویبار و باران
قلمرو فکری: پر از غربت و غبار باغ خزان‌زده هستیم نیاز به بارانی داریم که خود را شست‌وشو دهیم. جویباران بسیاری منتظر ماست. شاعر می‌گوید: ما دچار پراکندگی هستیم؛ به جویبار وحدت ببیوندم. شاعر در جای دیگری می‌گوید:
«هم بدین سبب به رود زد/ تا غبارِ تاختِ ستمگرانِ دهر را/ در گذار آب شست‌وشو دهد.../ در فضای پاک چشم روشنست/ محو می‌شود غروب می‌کند.»
هراتی

۲- قلمرو زبانی: مصرع اول دو جمله است.

قلمرو ادبی: مراعات‌نظیر: فصل، شکوفایی، گل و بهار/ تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل
قلمرو فکری: این دوره، فصل شکوفایی من و توسست که به انتظار بهار بوده‌ایم. برخیز هم‌نوا با گل نغمه‌سرای کنیم که بهار من و تو می‌آید. شاعر در شعر دیگر خود می‌سراید:

«بخوان به نام آب/ که رود دنباله‌آواز توسست/ بگو بهار! بهار!»، «باور کنیم دست‌های بهار آورد امام را/ بهار ادامه‌بخند اوست.»

۳- قلمرو زبانی: یادگار: واژه‌دو تلفظی/ نسیم سحرخیز: ترکیب وصفی: صفت فاعلی مرخم/ می‌ماند: مضارع اخباری، جاوید است.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: نسیم، گل و باغ/ جان سپردن: کنایه از مردن

گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن، خاطرات و مبارزه/ نسیم: نماد حرکت

قلمرو فکری: همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز [قیام کن] و همراه شو. اگر در این راه مبارزه مریدم [هراسی نیست]. ای دوست، گل به یادگار از من و تو خواهد ماند.

نگردد تبه نام و گفتار پاک فردوسی

ز خورشید و از آب و از باد و خاک

۴- قلمرو زبانی: مصراع اول سه جمله است.

قلمرو ادبی: چون رود: تشبیه/ رود و دریا: مراعات‌نظیر

قلمرو فکری: مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا را دارم که به یکدیگر ببیوندم.

چو رود زمزمه کردیم و یک‌نفس رفتیم هراتی

ز دور آبی دریای عشق پیدا شد

۵- تیرانا: فرزند خیالی است که برخی از نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می‌کنند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت‌وگو می‌ریزند. نظیر «امیل» ژان ژاک روسو و «احمد» عبدالرحیم طالیوف تبریزی.

باشم – سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده دستی، بی هیچ‌گونه چشمداشتی به سپاسگزاری یا آفرین.^۱
 تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب زده را نوازشگری درمان‌بخش دردها.^۲

نه همین مهربانی را به مهر که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.^۳ تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌داشتی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی؛ سپاس خورشید را که هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ایر، گوهر.^۴
 تیرانا! اگر هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت هممون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بپی نسازم.^۵

تیرانا، مهرداد اوستا

آگاهی‌های فرامتنی

محمدرضا رحمانی مشهور به «مهرداد اوستا» شاعر خوش‌ذوقی که به نام «رعنا» تخلص می‌کرد. نخستین مجموعه شعر او با عنوان «از کاروان رفته» به چاپ رسید. «تیرانا» نخستین بار در سال ۵۲ چاپ

۱- قلمرو زبانی : داعیه : خواهش و اراده و در متن درس، ادعا / گشاده باشم : ماضی التزامی / کرامت : سخاوت، جوانمردی، احسان، بزرگواری، بخشندگی و نیز بزرگواری داشتن کسی

قلمرو ادبی : زبان به چیزی گشودن : سخن گفتن / گشاده‌دستی : کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن / چشمداشت : کنایه از توقع و انتظار داشتن

۲- قلمرو زبانی : پالیز : بوستان و در متن، با بوستان رابطه معنایی ترادف دارد. / خستگان را و آفتاب‌زده را : در کاربرد حرف اضافه برای / آفتاب‌زده : صفت مفعولی / نوازشگر : صفت فاعلی / درمان‌بخش : صفت فاعلی

قلمرو ادبی : از درختان ... بیاموز : استعاره مکنیه و تشخیص / مراعات‌نظیر : بوستان، گل، شکوفه، بهار، درختان و ... / پای تاسر : کنایه از همه وجود قلمرو فکری : بند با بیت زیر ارتباط معنایی دارد :

گشاده‌دار دل و دست را که لنگر سنگ ازین دو شیوه شود بادبان فلاخن را صائب

۳- قلمرو زبانی : مهربانی را و هر زخمه سنگی را : در کاربرد حرف اضافه برای / میوه‌ای چند شیرین : چند : صفت مبهم

۴- قلمرو زبانی : و ایر، گوهر... : [بخشی از] فعل به قرینه لفظی حذف شده است. [گوهر افشانی می‌کند.]

قلمرو ادبی : مادر : استعاره از طبیعت / زرافشانی کردن : نور پراکندن خورشید / زر استعاره از نور زرین خورشید / گوهر : استعاره از باران / مراعات‌نظیر : خورشید، بامداد و ایر / دست بانی : به کنایه بخشندگی باشی.

۵- قلمرو زبانی : م در اگرم و همین : ضمیر جهشی، اگر در سرنوشتم... و همین از آفریدگارم...

قلمرو ادبی : کنایه : از خویشتن بت ساختن / یعنی مغرور شدن / ز خویشتن بپی نسازم : از احساس و علاقه مردم آزاده، نسبت به خود، سوءاستفاده نکنم و خود را در نگاه آنها بزرگ نگردانم (چون بنی مایه پرستش قرار ندهم).

قلمرو فکری : نویسنده از خدای شاکر است که سعادت بزرگی به او بخشیده تا با تعریف و تمجید مردم به خود مغرور نگردد.

عطار	به آخر جای تو زیر زمین است	گرت ملک جهان زیر نگین است
امیر خسرو دهلوی	کاین جاه را به نزد خدا اعتبار نیست	غزه مشو ز جاه مجازی به اعتبار
امیرمعزی	از فخر ملک و نعمت او اعتبار گیر	غزه مشو به نعمت و دل در جهان میند

شد تا مقدمه‌ای بر مجموعه شعر «شراب خانگی ترس محتسب خورده» باشد. تیرانا اثر منشور شاعرانه است. شاعر در این کتاب از متون کهن فارسی مانند تاریخ بیهقی بهره برده است. در واقع، این کتاب را می‌توان شرح اندیشه‌ها و دغدغه‌های نویسنده دانست. اوستا در «تیرانا» ستایشگر طبیعت و زیبایی‌های آن است و دل‌چرکین از همه دنیای مدرن، انسان‌ها را دوباره به طبیعتی فرامی‌خواند که در میان سرگستگی‌های زندگی مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است. هنر اوستا در این کتاب ترکیب‌سازی واژگانی است.

درس یازدهم

نمایه درس

عنوان: آن شب عزیز

قالب متن: داستان
درون مایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی،
حفظ میهن و رشادت دلاوران جنگ

قلمرو فکری

بررسی محتوای درس
با شعرهای مرتبطِ برون
متنی

قلمرو ادبی

تشخیص فضا سازی
نویسنده در متن داستان

قلمرو زبانی

- ۱- مرور آموخته‌های گذشته (زمان افعال و رابطه معنایی واژگان)
- ۲- شناسایی ضمائر پیوسته و گسسته و مرجع آنها
- ۳- شناسایی واژگان مهم املائی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با مضامین ادبیات انقلاب اسلامی و نویسندگان انقلاب (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی (ایمان)
- ۳ تقویت گزینش الگوهای مناسب رفتاری در مبارزه و جنگ با دشمن (اخلاق)
- ۴ برجسته کردن رفتارهای دلیرانه و شهادت‌طلبانه الگوهای انقلابی در برابر ظلم و تجاوز دشمن (اخلاق)
- ۵ توانایی خوانش متن درس با لحن روایی و داستانی (عمل)
- ۶ توانایی دریافت پیام و تحلیل داستان (تفکر و عمل)
- ۷ کاربرست آموزه‌های گذشته قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نوار صوتی، مجموعه داستان «سانتا ماریا»، تهیه عکس‌هایی از دانش‌آموزان رزمنده، نمایش فیلم‌های برجسته دفاع مقدس، اسلایدها و تصویرهایی مرتبط با سیدمهدی شجاعی و آثار او و....

منابع تکمیلی

- ۱ آسیب شناسی ادبیات انقلاب. محمدعلی گودینی. (۱۳۸۷). کتاب ماه ادبیات سال دوم. شماره ۲۲.
- ۲ بررسی جایگاه زن در آثار مهدی شجاعی با تکیه بر مجموعه داستان‌های کوتاه سانتاماریا. فاطمه مدرسی و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال هفتم. شماره سوم. شماره پیاپی ۲۵.
- ۳ بررسی ادبیات انقلاب اسلامی. سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۷). شماره ۱۳۶.
- ۴ بررسی و مقایسه عناصر داستان‌های کوتاه رضا امیرخانی و سید مهدی شجاعی (با تکیه بر دو مجموعه داستانی ناصر ارمنی و سانتاماریا). حمیده امیر حاجلو و دیگران. (پایان‌نامه). (۱۳۹۲). وزارت علوم و تحقیقات و فناوری. دانشگاه زابل. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۵ چشم‌انداز ادبیات انقلاب اسلامی. فاطمه ستاری. (۱۳۸۷). کتاب ماه ادبیات سال دوم. شماره ۲۲.
- ۶ حرف‌هایی که کهنه نمی‌شوند (مجموعه مقالات). سیدمهدی شجاعی. (۱۳۸۹). تهران: کتاب‌نیستان.

۷ سائتاماریا (مجموعه داستان). سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۳). چاپ پنجم. تهران : انتشارات کتاب نیستان.

۸ طوفان دیگری در راه است. سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۷). شماره ۳۲.

۹ یاد و خاطره رفاقت‌ها همیشه باقیست. سید مهدی شجاعی. (۱۳۹۵). شماره ۲۰۶.

تحلیل متن درس

آن شب عزیز

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی‌شد آقا! نمی‌توانستم، شما عصبانی شدید، داد زدید، دستور دادید، گفتید که دستور می‌دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم، بقیه نتوانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود، پاهایم سست شده بود، قلبم می‌لرزید، عرق کرده بودم، قوت اینکه قدم از قدم بردارم نداشتم. مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراع شما را از او گرفتم. می‌گفت نمرات ثلث سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر نزده‌اید، احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتم، تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تل^۱ خاکی ایستاده‌اید چفیه^۲ بر گردن و کُلت بر کمر و برای بچه‌ها صحبت می‌کنید، یقین نکردم.

آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد، برای همین دستتان را بر چشم‌های درشت‌تان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید^۳، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید، با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی‌اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم : آقای موسوی ! من موحدی‌ام، شاگرد شما.

ولی این کار را نکردم، بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کز کردم. شما هم مرا دیدید، معلوم است که دیدید، ولی اینکه همان دم شناخته باشید مطمئن نیستم. چون کم تغییر نکرده‌ام!^۴ من در این یک سال و نیم گذشته، بزرگ شده‌ام، قد کشیده‌ام و به قول شما مرد شده‌ام^۵، یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آنقدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان^۶ شما آمده‌ایم.

۱- قلمرو زبانی : تل : تبه

۲- قلمرو زبانی : چفیه : شالی که رزمندگان اغلب به گردن داشتند و امروزه نماد رزمنده و بسیجی بودن است.

۳- قلمرو زبانی حمایل کردن : حمایل، چ و حمله. در اصل یعنی آنچه به شانه و پهلو آویزند؛ مانند شمشیر و جزآن. در اینجا منظور قرار دادن دست به صورت کج و موزب در جلوی چشم است.

۴- قلمرو ادبی : کنایه : کم تغییر نکرده‌ام : بیشتر تغییر کرده‌ام.

۵- قلمرو زبانی : قد کشیدن : کنایه از بزرگ شدن/ مرد شدن : کنایه از بالغ و کامل شدن

۶- قلمرو زبانی : گردان : یک رسته نظامی است. رسته‌های نظامی از کوچک به بزرگ در کشور ما بدین گونه است :

دسته (سرجوخه)، گروه (گروهبان و استوار)، گروهان (ستوان و سروان)، گردان (سرگرد)، هنگ (سرهنگ)، تیپ (سرتیپ)، لشکر (سرلشکر)، سپاه (سپهبد)

مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید^۱ و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است. ... به کلی فراموشم شد که در کجاییم. گفتم:

— «آقا اجازه! ما دلمان خیلی تنگ شده بود برایتان.»

خندیدید، شما و دیگرانی که در اطراف ما ایستاده بودند و حرف مرا شنیدند، بلند خندیدند. من البته خجالت کشیدم از بیجگی خودم ولی شما نجاتم دادید؛ گفتید:

— دل من هم همین‌طور، اما بدی دل من این است که در این جور موارد حتی از خود من هم اجازه نمی‌گیرد. خجالت من در خندهٔ بچه‌ها و خودم گم شد. دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدم. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل‌عرض نداشتم. پرسیدم اگر اشتباه نکنم بوی حمله می‌آید؟

گفتید: از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست.^۲

گفتم: فکر می‌کنید امام حسین ما را دوست داشته باشد؟

گفتید: چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند. گفتم: پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید. نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن. نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید^۳ ولی اصرارهای من که بوی التماس^۴ می‌داد، عاقبت شما را متقاعد کرد. مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. ...

آنقدر مراقب پنهان‌کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم. میانهٔ دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود^۵ برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تلّ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده‌بانی یا انفرادی دشمن بوده است. زمزمۀ لطیف و سبک و ملایم^۶ شما گمان مرا تأیید کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفی‌گاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بمانم. جز گودالی که از کنج‌کای گلولۀ توپ در خاک فراهم آمده بود^۷، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد^۸؟ ولی عمق گودال آنقدر نبود که بتواند جثۀ آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک

۱- قلمرو ادبی: گرم و پرشور حرف زدن: کنایه از گیرا و باجذبه و هیجان‌انگیز سخن گفتن/ حرف گرم: حس‌آمیزی

۲- قلمرو زبانی: شامۀ: قوۀ بویایی/ غریب: عجیب و جای شگفتی

۳- قلمرو زبانی: طفره رفتن (= یا طفره زدن): کوتاهی کردن و تأخیر در کار، سر دواندن، در رفتن

۴- قلمرو ادبی: بوی التماس: حس‌آمیزی

۵- قلمرو زبانی: جای دنج: جای خلوت، محل فارغ و بی‌مزام

۶- قلمرو ادبی: زمزمۀ لطیف و سبک و ملایم: حس‌آمیزی

۷- قلمرو ادبی: کنج‌کای گلولۀ توپ در خاک: فرو رفتن گلولۀ توپ در خاک

۸- قلمرو ادبی: ماه: تشخیص (به قرینۀ سربلندی و بیرون آمدن)

هم‌سطح و یکسان کند.^۱

صدایی که می‌آمد حزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می‌خواندید، از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می‌خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن. از لحتان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم،^۲ خبری نبود، یا اگر بود به چشم نمی‌آمد، آرام از گودال درآمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم^۳ و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می‌بایست پیش از شما به سنگرها می‌رسیدم....

ولی نپرسیدید. با هم به سوی موضع^۴، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند. گفتید: خیلی نباید مانده باشد. گفتند: فرصت خوابیدن هست؟ خسته بودند. شب قبل خوابیده بودند. باران بی‌امان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود.

گفتید: فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد.... آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم ناکام می‌ماندم. منورهایی^۵ که گاه و بی‌گاه می‌آمد، چهرهٔ بچه‌ها را مشخص می‌کرد اما منور خواستن از خدا در چنان وضع و حالتی حماقت محض بود.^۶ از ردّ صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل. معبر^۷ تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم، اما هنوز از شما نشانی نبود.

تیربارها، دوشکاها،^۸ تک تیرها و رگبارها همه تلاش‌شان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند. اما فاصله بچه‌های بی‌حفاظ لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد. ...

آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتم و بچه‌ها هم که انگار از

۱- قلمرو ادبی: جملهٔ کنایی و ابهامی است؛ معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم‌سطح می‌شدم و دیده نمی‌شدم اما معنی کنایی و ابهامی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می‌کردم. برابر است با جمله‌ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است: «حاکم مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است.» و نزدیک به این بیت منسوب به بهلولان پوربای ولی:

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

۲- قلمرو زبانی: پاییدن: نگاهبانی کردن. زیر نظر داشتن

۳- قلمرو زبانی: برانداز کردن یا ویرانداز کردن: برآورد کردن، سنجیدن

۴- قلمرو زبانی: موضع: قرارگاه. در زبان عربی، اسم مکان است بر وزن مَفْعَل (مَوْضِع) یعنی جای وضع و قرار

۵- قلمرو زبانی: منور: در لغت یعنی روشن، نورانی (اسم مفعول در زبان عربی). گلوله‌هایی که در شب با پرتاب آنها، روشنائی ایجاد می‌کنند.

۶- قلمرو زبانی: حماقت محض: نادانی و جهالت کامل

۷- قلمرو زبانی: معبر: گذرگاه، اسم مکان بر وزن مَفْعَل یعنی محل عبور

۸- قلمرو زبانی: دوشکا: اسلحه‌ای قوی که بزرگ‌تر و قوی‌تر از تیربار است.

دست آن ذلّه^۱ شده بودند تکبیر گفتند.... غوغایی به راه انداخته بودید. چشم و گوش‌تان همه جا کار می‌کرد و آستان هم لحظه‌ای خاموش نمی‌شد. معلوم نبود آن همه خشاب را از کجا می‌آوردید....^۲

یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می‌شد؟ چه معلّم عجیبی!.... دوباره به من تشر زدید^۳ که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم، من می‌خواستم دستور‌تان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم.

شما شهادتین گفتید^۴ و یکبار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود. افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم.

و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکس‌تان را پاک کنم. سنگ‌تان را بشویم، گلدان‌تان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور کنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

سانتا ماریا، سید مهدی شجاعی

تأملی در متن درس

داستان از طریق یک رخداد بارز شکل گرفته و با استفاده از حدیث نفس داستان به پیش می‌رود. داستان کوتاه تک‌محوری است.

- رزمندگان شخصیت ساده و بی‌تکلفی دارند.
- باگذشت و جان‌نثار هستند.
- متکی به ایمان معنوی‌اند.
- با تکیه بر ایمان به خدا در مقابل دشمن جنگیدند.
- فروتنی راه رسیدن به خداست.
- در مقابل ظلم و ستم ایستادگی می‌کنند.
- نیروی ایمانشان بر صنعت و تمدن غلبه دارد.
- تاریخ‌سازان آینده‌اند.

۱- قلمرو زبانی: ذلّه: به تنگ آمدن. همان واژه «ذلت» (پست شدن، کوچک شدن، خوار و خفیف شدن) که تبدیل به اصطلاح عامیانه شده است.

۲- قلمرو ادبی: آن همه خشاب را از کجا می‌آوردید: معنایی کنایی دارد؛ یعنی آن همه نیرو و قدرت را از کجا می‌آوردید؟!

۳- قلمرو زبانی: تشر: کلمه‌ای که از روی خشم به کسی گفته شود؛ پرخاش، عتاب/ تشر زدن: عتاب کردن، تندی کردن

۴- قلمرو زبانی: شهادتین: تنبیه شهادت. دو صیغه «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله». این دو صیغه را معمولاً هنگام شهادت

و رحلت یا وارد شدن به دین اسلام بر زبان می‌آورند.

شکوه چشمان تو^۱

آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟ ^۲	یا نه! سر بریده خورشیدِ شامگاه؟ ^۳
خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟	یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟ ^۴
ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود	خورشیدرفته است سر شب سراغ ماه ^۵
حُسنِ شهادت از همه حُسنی فراتر است	ای محسنِ شهید من، ای حُسنِ بی گناه ^۶
ترسم تو را ببیند و شرمندگی کِشد	یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه ^۷
شاهد نیاز نیست که در محضر آورند	در دادگاه عشق رگ گردنت گواه ^۸

۱- بیت شعر با شبه جمله (آه) آغاز می شود و جمله به صورت پرسشی آمده است؛ بنابراین ترکیب لحن شبه جمله (صوت) با لحن پرسشی مناسب است. بیت دوم و سوم را با ترکیب لحن پرسشی و لحن توصیفی و روایی می توان زیباتر ادا کرد. برای بیت چهار ترکیبی از لحن تعلیمی و منادایی مناسب است. ادامه بیت ها را هم می توان با لحنی تغزلی و عاشقانه ادا کرد.

۲- قلمرو زیبایی : پگاه : صبح زود/ آه : شبه جمله، صوت

۳- قلمرو ادبی : تضاد : پگاه و شامگاه/ بیت تجاهل العارف دارد.

سر ماه و سر خورشید : اضافه استعاری و تشخیص/ مراعات نظیر : ماه و خورشید

قلمرو فکری : آیا این شهید سربریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سربردگی آن تعبیر می کند). یا خورشید سربریده است به هنگام غروب؟ (به احتمال، شاعر، هلال ماه را با پیکر بی سر شهید مطابقت می دهد)؛ یا نه، خورشید است به هنگام غروب. (خورشید، به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است، چنان که شهید.)

۴- قلمرو زیبایی : بی حفاظ : درست و بعینه

قلمرو ادبی : خورشید استعاره از شهید خججی

قلمرو فکری : بی ملاحظه : ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبارو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن.

هر که داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد مولوی

پیکر شهید، گویی خورشید است که بعینه روی خاک قرار گرفته است. یا ماه است که بی آنکه ملاحظه زیبایی خود را بکند، خود را آشکار ساخته است.

۵- قلمرو زیبایی : صبح زود، احتمالاً اشاره به زمان شهادت شهید دارد که صبح بوده است.

۶- قلمرو زیبایی : حسن : زیبایی

قلمرو فکری : زیبایی شهادت، از همه زیبایی ها فراتر و ارجمندتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

۷- قلمرو ادبی : بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) / می ترسم : ایهام دارد : ۱- یقین دارم. ۲- واهمه دارم.

قلمرو فکری : یوسف (علیه السلام) که خود در زیبایی مثل است، می ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمند شوم؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن.

۸- قلمرو ادبی : دادگاه عشق : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری : نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده ای. شاعر به ویژگی های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد.

دارد اسارت تو به زینب اشارتی
 از دور دست می‌رسد آیا کدام پیک؟
 از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟
 ای مسلم شرف، به کجا می‌کنی نگاه؟
 لبریز زندگی است نفس‌های آخرت
 آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه^۲
 یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است
 ای روضه مجسم گودال قتلگاه^۳
 امیری اسفندقه

۱- قلمرو ادبی: اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی/ چشمت کشیده راه: ترکیب کنایی است؛ یعنی به راه چشم دوخته شده است؛ به راه می‌نگری و منتظر هستی./ بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب، خواهر گرامی امام حسین (علیه السلام)؛ می‌گویند چون حضرت زینب (علیه السلام) سر برادر را بر نیزه دید، از شدت اندوه سر خویش بر کجاوه شتر زد. این بیت اشاره دارد به این نگاه عاشقانه حضرت زینب (علیه السلام)، به سر بریده امام حسین (علیه السلام) که بر نیزه می‌رفت.

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب می‌اندازد؛ زینب (علیه السلام)، محو تماشای سر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است که این گونه محو نماشا شده‌ای؟

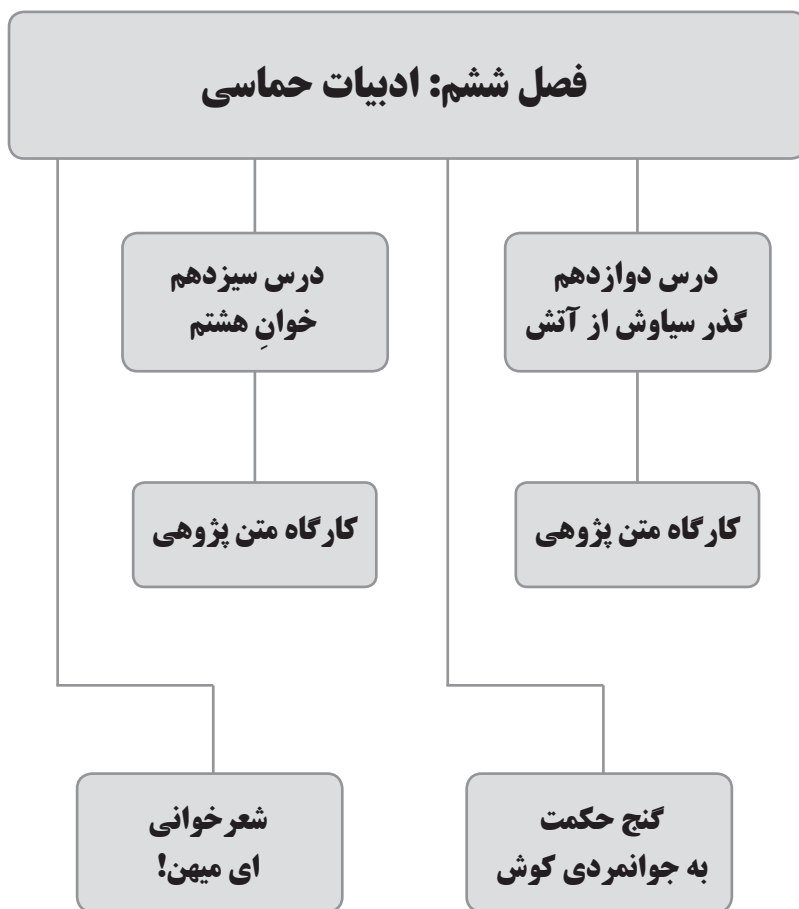
۲- قلمرو ادبی: به قرینه «پیک» و «مسلم»، بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفیان.

۳- قلمرو ادبی: لبریز زندگی است نفس‌های آخرت: متناقض‌نما (بارادوکس).

قلمرو فکری: نفس‌های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

۴- قلمرو ادبی: بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (علیه السلام) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید. نیز با توجه به قرینه «روضه» اشاره‌ای دارد به روضه‌خوانی در سوگ حضرت.

قلمرو فکری: شاعر عظمت حادثه کربلا را در شهادت شهید حججی تصویر می‌کند و می‌گوید: تو زنده‌کننده عظمت و شکوه حادثه کربلائی. تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت. (پیکرت، گوی روضه‌خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می‌کشد.)



درس دوازدهم

نمایش درس

عنوان: گذر سیاوش از آتش

قالب شعر: مثنوی

درون‌مایه: دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی، بیان فرهنگ
و اندیشه ایرانی، بیان آیین ملی گذر از آتش

قلمرو فکری

- ۱- درک متن و عبارتها
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

- ۱- استفهام انکاری
- ۲- بررسی آرایه‌های ادبی کنایه و مجاز
- ۳- بیان ویژگی‌های حماسه در متن درس

قلمرو زبانی

- ۱- رابطه معنایی واژه‌ها
- ۲- شیوه بلاغی
- ۳- جهش ضمیر
- ۴- وابسته‌های وابسته

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌ای از داستان‌های حماسی دوره پهلوانی شاهنامه فردوسی (علم)
- ۲ آشنایی با برخی از کارکردهای اجتماعی متن درس و تداوم آن در جامعه با بهره‌گیری از مضامین «گیاه خون سیاوشان» و «سوگ سیاوش» (باور)
- ۳ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۴ توجه به موقعیت سیاوش در آیین‌های ایرانی و برجسته کردن شخصیت سیاوش به‌عنوان تجلی فرهنگ ایرانی (تفکر)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت برخی از محورهای اخلاقی مهم مانند نجابت در زندگی (اخلاق)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده، ایفای نقش و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامه فردوسی، نوار صوتی خوانش متن درس، تهیه عکس‌های مربوط به زمینه‌های قهرمانی و ملی حماسه به‌کمک دانش‌آموزان مانند تصویر چهره سیاوش و گذر او از آتش، نمایش فیلم‌ها و پویانمایی‌های مرتبط با آیین ملی ایرانیان درباره آتش، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ از اسطوره تا تاریخ. مهرداد، بهار. (۱۳۷۷). تهران: چشمه.
- ۲ از چالش سعدی تا ساختار زبانی بیانی شاهنامه، نصرالله امامی. (۱۳۷۲). پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید بهشتی. بهار و تابستان، شماره ۱۲ و ۱۳.
- ۳ از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه. قدمعلی سرامی). (۱۳۸۳). چاپ چهارم. تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۴ اسطوره‌های ایرانی. وستا سرخوش کرتیس. (۱۳۷۳). ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۵ بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. بهمن سرکاراتی. (۱۳۵۷). شاهنامه‌شناسی. انتشارات بنیاد

شاهنامه‌شناسی.

- ۶ پژوهشی در اساطیر ایران. مهرداد بهار. (۱۳۷۸). تهران: آگه.
- ۷ تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی. سجاد آیدنلو. (۱۳۸۳). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. تبریز.
- ۸ جایگاه سیاوش در اساطیر. نسرین شکیبی ممتاز. (۱۳۸۹). متن‌شناسی ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۱.
- ۹ جستاری چند در فرهنگ ایران. مهرداد بهار. (۱۳۷۳). تهران: نشر فکر روز.
- ۱۰ حماسه ملی ایران. تئودور نولدکه. (۱۳۸۴). ترجمه بزرگ علوی. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۱ حماسه‌سرایی در ایران. ذبیح‌الله صفا. (۱۳۶۸). چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۲ زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه. محمدعلی اسلامی ندوشن. (۱۳۴۸). انجمن آثار ملی.
- ۱۳ سوگ سیاوش. شاهرخ مسکوب. (۱۳۸۶). چاپ هفتم. تهران: خوارزمی.
- ۱۴ سیاوشان. علی حصوری. (۱۳۷۸). تهران: نشر چشمه.
- ۱۵ سیاوش در تاریخ داستانی ایران (پس از اسلام). ذوالفقار غلامی و دیگران. (۱۳۸۶). نشریه پژوهش‌های ادبی. دوره ۴. شماره ۱۷.
- ۱۶ شاهنامه (دوره ۹ جلدی چاپ مسکو). ابوالقاسم فردوسی. (۱۳۷۸). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: ققنوس.
- ۱۷ شاهنامه و موضوع نخستین انسان. جلال خالقی مطلق. (۱۳۶۲). ایران‌نامه، جلد ۲. شماره ۲.
- ۱۸ فردوسی پژوهی. منوچهر اکبری. (۱۳۹۰). تهران: خانه کتاب.
- ۱۹ کارنامه شاهان در روایات ایران باستان. آرتور کریستین سن. (۱۳۵۰). ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات خورشید.
- ۲۰ کیانین. آرتور کریستین سن. (۱۳۸۱). ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱ نامه باستان. میرجلال‌الدین کزازی. (۱۳۹۰). جلد سوم. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۲ نخل‌گردانی (از ایران چه می‌دانم؟). علی، بلوکباشی. (۱۳۸۰). دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

گذر سیاوش از آتش^۱

چنین گفت موبد ^۲ به شاه جهان	که درد سپید نماند نهان ^۳
چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی	بباید زدن سنگ را بر سبوی ^۴
که هر چند فرزند، هست ارجمند	دل شاه از اندیشه یابد گزند ^۵
وزین دختر شاه هاماوران ^۶	پراندیشه گشتی به دیگر کران ^۷

۱- سیاوش: واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «syavarshan» آمده که از دو بخش (syava) سیاه و (arshan تر، گشن) تشکیل شده است؛ روی هم رفته می‌توان آن را «دارنده اسب نرسیاه» معنی کرد. سیاوش از جمله شخصیت‌هایی است که قبل از ظهور و حضور در عرصه شاهنامه در محیط رازآلود اسطوره خدایی خاص با کارکردی ویژه تلقی می‌شود؛ در واقع او یکی از پر استعدادترین چهره‌های اسطوره‌ای- حماسی ایران است که مراحل تدریجی گذر از مقام خدایی و رسیدن به مرتبه انسانی را پیموده است. در جهان اسطوره گیاه و باروری ارتباط نزدیکی با انسان و زندگی انسانی دارد، به گونه‌ای که به رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل میان بشر و نبات منجر شده است. سیاوش در اسطوره خدای گیاهان است، او باید بمیرد تا سرسبزی و طراوت به طبیعت برگردانده شود؛ این باور در حماسه ملی نیز به نوعی راه یافته و آن وقتی است که پس از شهادت از خویش گیاه «خون سیاوشان» می‌روید. این گیاه تقویت‌کننده باورهایی است که او را ایزد بنایی می‌داند. گیاه «خون سیاوشان» یا «پرسیاوشان» که در ارتباط با سیاوش از این تقابل اسطوره‌ای بهره برده است، گیاهی رمزآمیز است که پس از کشته شدن سیاوش از خون او می‌روید. این گیاه به طور حتم کارکردی اسطوره‌ای دارد؛ زیرا در روایات اساطیری ایران جایگاه خاصی به خود اختصاص داده است، چنان که در زندگی کیومرث، زرتشت، سیاوش، کیخسرو و آیین مهر دیده می‌شود. (نک. مقاله جایگاه سیاوش در اساطیر. نشرین شبکی، ۱۳۸۹: ۸-۱۰، ۲۰۱)

۲- قلمرو زبانی: موبد: در اینجا به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت

۳- قلمرو زبانی: سپید: بزرگ سیاه، فرمانده سیاه، سپه سالار. منظور کی کاوس. (سپه سیاه) + بد (بزرگ))

قلمرو ادبی: جهان و نهان: جناس ناهمسان اختلافی / شاه، موبد و سپید: مراعات نظیر

قلمرو فکری: درد سپید: منظور تهمت سودابه به سیاوش است. موبد به شاه گفت که این درد (راز) برای همیشه نمی‌تواند پنهان بماند [پس باید برای آن راهی پیدا کرد].

۴- قلمرو زبانی: گفت و گوی: حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه، پنهان کاری / سبو: کوزه آب از جنس سفال / سنگ و سبو: در ادب فارسی دو چیز مخالف و مقابل هم، مانند سنگ و شیشه، آتش و پنبه، مروزی و رازی. / خواهی و پیدا کنی: به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

قلمرو ادبی: سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش کردن

«سنگ را بر سبو زدن: خطر کردن، تحلّیل زیان نمودن» (دیرسیاقی، ۱۳۸۱، ۸، ۶۸). «زدن سنگ بر سبوی استعاره‌ای تمثیلی است از خطر کردن و بیم و پروا را به کناری نهادن... بی‌هنگامی نیز نوشته است: «... گفتند: فردا سنگ به سبو خواهیم زد تا چه بدید آید، هر چند سود ندارد.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۵)

قلمرو فکری: اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) بپردازی.

۵- قلمرو زبانی: گزند: آزار، آسیب/ اندیشه: بدگمانی، اندیشه در معنی «فکر» است؛ مانند بیت‌های زیر:

از یک اندیشه که آید در درون	صد جهان گردد به یک دم سرنگون
جمله خلاق سُخره اندیشه‌اند	زان سبب خستو دل و غم پیشه‌اند

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۶- قلمرو زبانی: هاماوران: هاماور: نام قبیله‌ای ساکن یمن (قبیله حمیر+ آن) پسوند مکان. به عقیده «تلدکه»، منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب حمیر می‌گفته‌اند. (فرهنگ فارسی، هاماوران)

۷- قلمرو زبانی: به دیگر کران: از طرف دیگر، از دیگر سوی/ اندیشه: هراسیدن. در این بیت به معنای فکر نیست بلکه هم‌معنی با اندیشه در ابیات زیر:

که پروانه نبیندش ز آتش	که جان عشق را اندیشه عار است
حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار	برو از درگش این ناله و فریاد ببر

مولوی

حافظ

قلمرو ادبی: پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری: و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است. توضیح: کی کاوس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می‌دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری می‌گیرد.

- ۵ زهر در سخن چون بدین گونه گشت
چنین است سوگند چرخ بلند
جهاندار ، سودابه را پیش خواند
سرانجام گفت ایمن از هردوان
مگر کآتش تیز پیدا کند
۱۰ چنین پاسخ آورد سودابه پیش
سیاووش را کرد باید دُرست
بر آتش یکی را بیاید گذشت^۱
که بر بی گناهان نیاید گزند^۲
همی با سیاووش به گفتن نشانده^۳
نه گردد مرا دل ، نه روشن روان^۴
گنه کرده را زود رسوا کند^۵
که من راست گویم به گفتار خویش...^۶
که این بد بکرد و تباهی بجست^۷

۱- قلمرو فکری : چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند. در فرهنگ معین چنین آمده است که ایرانیان از ظلمت و هر آنچه ظلمانی بود، بیزار و گریزان بودند و از دیرباز و در تاریخ باستان، بدان گونه که از آتشخور باورهای ملی و دینی ادوار کهن حکومتی و اقوام آریایی ناشی می شود، تفوق غایی نور و روشنی بر تاریکی اهریمنی به یکی از خصال بنیادین دین و آیین کهن و باستانی ایرانیان درگگون شد. آزمودن آتش، خود را در معرض گزندهای آن قرار دادن و گذر از درون آن، به دلیل اثبات پاک سرشتی و ایزدخواهی و یا اینکه نهادی پاک، چونان نهاد پاک آتش داشتن، جایگاه و ارج برین و فوق العاده پیدا کرد؛ زیرا به حقیقت، آیین و مسلک مزدیسنانی یا اهورامزداپی، میراث ازمنه دیرین و ادواری است که در آن هندیان و ایرانیان و حتی هندواروپاییان حیات مشترک داشتند و ایرانیان، افکار و نظریات دیرین را در جامعه اندیشه های نوین و پیوندی با باورهای ساکنان باستانی این سرزمین پذیرا شدند (معین، ۱۳۳۸ : ۲۷)

۲- قلمرو ادبی : چرخ بلند : استعاره از آسمان/ تشخیص : سوگند چرخ بلند / بیت دارای تمثیل است.

قلمرو فکری : آسمان (روزگار = سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند. اشاره دارد به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدّس و پاک است، پس بی گناهان را نمی سوزاند.

عجب داری از لطف پروردگار که باشد گنهکاری امیدوار؟ سعدی

- ۳- قلمرو ادبی : به گفتن نشانده : کنایه از روبهرو کرد.
- قلمرو فکری : کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روبهرو کرد.
- ۴- قلمرو زبانی : هر دوان : هر دوی آنها / «را» نشانه فک اضافه (دل من ایمن نگردد).
- قلمرو ادبی : «ایمن نگردیدن دل» و «روشن نگشتن روان» کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است. / روان روشن : حسن آمیزی
- قلمرو فکری : سرانجام [پس از رو در رو کردن آنها] کاووس به هر دوی آنها گفت که : «دل من و روان روشن من از هر دو آسوده و ایمن نمی گردد.» (من هنوز آسوده خاطر نشده ام و از بدگمانی رها نگشتم.)
- ۵- قلمرو زبانی : «مگر» شاید، امید است. / پیدا کند : آشکار کند یا روشن و مشخص کند.
- قلمرو ادبی : تشخیص : آتش پیدا کند. / اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدّس می دانستند.
- قلمرو فکری : شاید آزمایش آتش شعلهور مشخص کند و گناه کرده را زود رسوا سازد.
- ۶- قلمرو زبانی : ترتیب اجزای جمله : من راست گویم به گفتار خویش : من به گفتار خویش راست گو هستم.
- قلمرو فکری : سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته های خود راست و صادق هستم. (من راست می گویم.)
- ۷- قلمرو زبانی : «را» در «سیاوش را» از ویژگی های سبکی است، شاید بتوان «را»ی اختصاص نامید. پس سیاوش نهاد جمله است و نه مفعول.

(نیز ن. ک. کزازی : ۱۳۹۰ : ۲۶۶)

قلمرو فکری : سیاوش باید اثبات کند که بد نکرده است و تباهی نهجسته است. (همان : ۲۶۶) در کتاب های درسی پیشین، سیاوش را به اشتباه مفعول گرفته اند؛ از این رو به غلط معنی شده است که : باید سیاوش را اصلاح و تنبیه کرد.

به پور جوان گفت شاه زمین
سیاوش چنین گفت کای شهریار
اگر کوه آتش بود بسپر^۲
۱۵ پر اندیشه شد جان کاووس کی
کزین دو یکی گر شود نابکار
چو فرزند و زن باشدم خون و مغز
همان به کزین زشت کردار، دل
که رایت چه بیند کنون اندرین؟^۱
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار^۲
ازین، تنگِ خوار است اگر، بگذرم^۳
ز فرزند و سودابه نیک پی^۴
از آن پس که خواند مرا شهریار؟^۵
که را بیش، بیرون شود کار نغز!^۶
بشویم کنم چاره دل گسل^۸

۱- قلمرو فکری : شاه خطاب به پسر جوانش می گوید : نظر تو درباره حرف‌های سودابه چیست؟

۲- قلمرو زبانی : خوار : در اینجا یعنی ساده و آسان / «را» در «مرا» نشانه حرف اضافه است. (برای من)

قلمرو فکری : سیاوش چنین گفت : که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است.

۳- قلمرو زبانی : بسپرم : زیر پا بگذارم، پایمال کنم. / تنگ : تنگه آتش/ تنگ : نام جایی است که در گذشته تنگی آن آوازه‌ای داشته است: چرا که گذشتن از آن دشوار بوده. (بر پایه خوانش دکتر کزازی)

۴- این نحو، خوانش دکتر کزازی است. در کتاب‌های درسی پیشین بدین گونه آمده است : ازین تنگ، خوار است اگر بگذرم.

قلمرو ادبی : کوه آتش : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری : بر پایه خوانش دکتر کزازی : «سیاوش به کاووس می گوید : اگر کوه آتش در برابرم باشد، آن را به پای درخواهم نوشت و از این کوه،

حتی اگر در دشواری گذار، مانند تنگِ خوار باشد، خواهم گذشت.» (کزازی «۱۳۹۰: ۲۶۷»)

گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ سعدی

بر پایه خوانش در کتاب‌های درسی پیشین : اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.

۵- قلمرو زبانی : اندیشه : ترس / نیک بی : صفت، خجسته، نیک نژاد

قلمرو ادبی : پراندیشه شدن : نگران شدن/ جان : مجاز از وجود / جناس ناهمسان اختلافی : کی و پی

قلمرو فکری : کی کاووس از فرزند خود (سیاوش) و از همسر نیک‌نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.

۶- قلمرو زبانی : نابکار : گناهکار/ که : ضمیر یرسشی/ بیت دارای یک جمله مرکب هسته و وابسته است. اگر یکی از ... شود از آن پس چه

کسی... می‌خواند. جمله وابسته دارای فعل ربطی است.

قلمرو ادبی : مصراع دوم : استفهام انکاری

قلمرو فکری : اگر یکی از این دو گناهکار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من شهریار (پادشاه) می‌گوید. (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی

را نخواهم داشت.)

۷- قلمرو زبانی : «م» در «باشدم» جهش ضمیر و مضاف‌الیه (خون و مغز من باشد). / نغز : نیکو. شگفت / بیش : دیگر، از آن پس

قلمرو ادبی : بیرون شدن کار : کنایه از انجام گرفتن کار، سر زدن، در وجود آمدن، صادر شدن / نغز و مغز : جناس ناهمسان اختلافی / لف و نشر

(مرتب) : لف ۱: فرزند، لف ۲: زن، نشر ۱: خون، نشر ۲: مغز / مصراع دوم : استفهام انکاری

قلمرو فکری : آنگاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است و مغزی آشفته و ناآرام دارد، هرگز کاری سنجیده و درست‌آزی سر نخواهد زد. (کزازی، «۱۳۹۰: ۲۶۸»)

وقتی زن و فرزند، هر دو مثل خون و مغز (دو عنصر اصلی بدن) برایم باارزش هستند، (چه می‌توان کرد؟) برای چه کسی حادثه‌ای شگفت‌تر از این پیش خواهد آمد.

۸- قلمرو زبانی : زشت کردار : ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت) / دل گسل : دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. صفت جانشین موصوف (چاره

دل گسل) / فعل در مصرع اول «دل بشویم» است.

قلمرو ادبی : کنایه : دل نستن : خود را رها کردن، قطع امید کردن

قلمرو فکری : بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره‌ای بیابم.

چه گفت آن سپهدار نیکو سخن که با بددلی شهریاری مکن^۱
 ۲۰ به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان^۲
 نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه^۳

۱- قلمرو زبانی: بددلی: بدگمانی، دل چرکینی/ قلمرو ادبی: بیت تمثیل دارد.
 قلمرو فکری: آن سردار نیکوسخن، چه سنجیده گفت که با بدگمانی به دیگران، پادشاهی نکن. برای این بیت نیز پیش از این و در کتاب‌های درسی پیشین، معنی ناروایی آورده شده بود:

دکتر کزازی در تحلیل این دو بیت (۱۶ و ۱۷) می‌آورد: «پرسش‌ها هنری است: نخستین از سر انکار است و دومین به پاس جای دادن سخن در یاد و نهاد شنونده، شیوه فردوسی است در بازگفتن سخنان تغز و ناب و اندرزها، نخست پرسشی را در کار می‌آورد تا ذهن و اندیشه شنونده را آماده شنیدن سخن گرداند؛ سپس آن گفته تغز را بازمی‌گوید.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)
 «بددل در معنی بیمناک و بزدل است بدان سان که در بیت‌های زیر:

در نام جستن دلیری بود زمانه ز بددل به سیری بود
 درنگ آوریدی تو از کاهلی سبب پیری آمد و گر بددلی
 اما بر پایه بافتار معنایی سخن، چنان می‌نماید که استاد «بددلی» را در معنای بدگمانی و دل چرکینی به کار برده است که امروز نیز در همین معنی به کار می‌رود. منوچهری نیز در این بیت، واژه را در همین معنی به کار برده است:

بریده، چو طبع مؤمن از مرتد از بددلی و بدی و بدمهری (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

۲- قلمرو زبانی: دستور: وزیر، رایزن / «دستور در بهلولی دستور dastwar به معنی رایزن و وزیر است؛ این واژه در تازی «الْستور» شده است. «ور» در این واژه، ستاکی است که در فعل‌های بردن و آوردن کاربرد دارد. این بساوند در پارهای از واژه‌ها در پارسی، به «اور» دگرگون شده است. این ریخت را، افزون بر دستور، در گنجور و مزدور و آژور نیز می‌توان دید. . . «دست» نیز در این واژه ستاکی . . . در معنی «دانستن» است. بر این پایه، معنای ریشم‌ای و بنیادین «دستور» دانا و آگاه است. . . همین ستاک دست را در واژه «دستان» نیز می‌توانیم یافت که نامی شده است زال زر را. زال در شاهنامه به زیرکی و دانایی برآوازه است.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۹)
 این واژه در گذر زمان به معانی زیر به کار رفته است:
 اجازه و فرمان:

کار چو بی رونقی از نور برد قصه به دستوری دستور برد نظامی
 گردایدونکه دستور باشد کنون بگویم سخن پیش‌ای رهنمون فردوسی

وزیر:

چو دستور باشد چنین کاردان توشه را هنر نیز بسیار دان فردوسی

دستور زبان:

تو که طرح دیگری انداختی دل ز دستور کهن پرداختی اقبال

هیون: اسب و شتر بزرگ

چو جنگ آورد و یون (زین پوش) فکند بر او به گوش جنگ نماید همی خیال و دوال عنصری
 ساروان: گونه کهن‌تر ساربان، شتربان، شتردار/ صد کاروان هیون: کاروان: ممیز
 قلمرو ادبی: کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی و مراعات نظیر
 قلمرو فکری: کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیاورد.
 ۳- قلمرو زبانی: هم‌گروه: با همدیگر، گرد هم/ دو کوه هیزم: کوه: ممیز، وابسته وابسته/ نظاره: نگریستن و تماشا کردن
 «در نظاره او [مرغزار] آسمان چشم حیرت گشاده.» (کلیله و دمنه)

قلمرو ادبی: مصرع دوم: اغراق/ جهان مجاز از جهانیان، نشانه بسیاری و انبوهی نظارگیان
 قلمرو فکری: هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشای آنجا جمع شدند.

وز آن پس به موبد بفرمود شاه	که بر چوب ریزند نفت سیاه ^۱
بیامد دو صد مرد آتش فروز	دمیدند گفتی شب آمد به روز ^۲
۲۴ سراسر همه دشت بریان شدند	بر آن چهر خندانش گریان شدند ^۳
سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خُود زرین نهاده به سر ^۴
هشیوار و با جامه های سپید	لبی پر ز خنده دلی پر امید ^۵
یکی تازی‌ای برنشسته سیاه	همی خاک نعلش برآمد به ماه ^۶
پراگنده کافور بر خویشن	چنان چون بود رسم و ساز کفن ^۷

۱- قلمرو فکری: شاه به موبد دستور داد که بر روی چوب‌ها نفت سیاه بریزند. (چوب‌ها را آتش بزنند.)

۲- قلمرو زبانی: دو صد: دوست نفر / آتش فروز: صفت فاعلی مَرَحَم
قلمرو ادبی: گفتی شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

قلمرو فکری: دوست نفر برای روشن کردن آتش پیش رفتند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود بلندشده، گویی روز به شب تبدیل شد.

۳- قلمرو زبانی: «ش» در سیاوش، مضاف‌الیه/ چهر خندان: ترکیب وصفی/ بریان و گریان: نقش مستندی دارند.

قلمرو ادبی: تضاد: خندان و گریان / دشت: مجاز از مردم / بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند. / بریان و گریان: جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری: همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان و معصوم و بی‌گناه سیاوش گریان بودند.

(مردم می‌دانستند که سیاوش بی‌گناه است پس بر بی‌گناهی او می‌گریستند.)

۴- قلمرو زبانی: خود: کلاهخود جنگی / خود زرین: ترکیب وصفی/ مصرع دوم قید حالت برای فعل «بیامد» در مصرع اول است.

قلمرو فکری: سیاوش درحالی که کلاهخود طلایی به سر داشت، (آماده و مجهز بود) به پیش پدر (کی‌کاووس) آمد.

۵- قلمرو زبانی: هشیوار: در هر دو مصراع فعل به قرینه معنوی حذف شده است: فعل «بود» در مصراع اول و فعل «داشت» در مصراع دوم/ کل بیت قید حالت برای فعل «بیامد» در بیت پیشین.

قلمرو ادبی: «پوشیدن جامه سپید، به هنگام گذر از آتش هم می‌تواند نمادی از پاکی و بی‌گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آنکه سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می‌خرد.» (کزازی)

قلمرو فکری: این بیت نیازمند توضیحی است و معنی به اصطلاح تحت‌اللفظی آن ما را از زرفناکی هنر حکیم توس دور خواهد کرد. فردوسی در این بیت برای قهرمان خود، چهار صفت و ویژگی می‌آورد: هشیوار است، جامه‌هایی سپید پوشیده، لبخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می‌نهد.

از آمیختن این ویژگی‌ها، به چه شخصیتی می‌توان رسید؟ جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، بی‌باکانه پذیرای اتفاقات است.

۶- قلمرو زبانی: تازی: تازنده، اسب عربی/ دکتر کزازی توضیح داده‌اند که: «تازی را که در پهلوی تازیگ (tazig) بوده است، هم می‌توان در معنی اسب تازنده و تیزپوی دانست و هم در معنی اسب عربی؛ اسبان عربی، در نژادگی و رهواری، آوازه داشته‌اند.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۷۲). توضیح دیگر این که نام این اسب «بِهَزاد» بوده است و پس از سیاوش به فرزند او کیخسرو می‌رسد.

قلمرو ادبی: ماه: مجاز از آسمان/ مصراع دوم: اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب

قلمرو فکری: بازگردانی: [بر یک اسب تازی سیاه برنشسته که خاک نعلش بر آسمان برآمد. سیاوش بر اسبی تازنده (یا، عربی)

سیاه نشسته بود که از حرکت قدرتمندانه و باهیب آن (اسب)، خاک به آسمان برمی‌خاست. توضیح اینکه در اینجا بحث سریع رفتن و تاخت‌وتاز کردن اسب سیاوش مطرح نیست بلکه به هیبت و با شکوه گام برداشتن اسب است که چون هیونی می‌رفت.

۷- قلمرو زبانی: کافور: ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ است که چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می‌زنند.

قلمرو فکری: سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشاقافانه خود را برای مرگ آماده کرده بود). شاعر در بیت پسینی همین داستان، این معنی را آشکارتر می‌سازد:

تو گفتی به مینو همی‌جُست راه نه بر کوه آتش همی‌رفت شاه

- ۲۹ بدان گه که شد پیش کاووس باز
 رخ شاه کاووس پر شرم دید
 سیاووش بدو گفت انده مدار
 سر پر ز شرم و بهایی مراست
 ور ایدون که زین کار هستم گناه
 ۳۴ به نیروی یزدان نیکی دهش
 سیاووش سیه را به تندى بتاخت
 فرود آمد از باره، بردش نماز^۱
 سخن گفتنش با پسر نرم دید^۲
 کزین سان بود گردش روزگار^۳
 اگر بی گناهیم رهایی مراست^۴
 جهان آفرینم ندارد نگاه^۵
 کزین کوه آتش نیام تیش^۶
 نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت^۷

- ۱- قلمرو زبانی : باز شد : باز آمد. / باره : اسب / قلمرو ادبی : نماز بردن : کنایه از تعظیم کردن
 قلمرو فکری : آن هنگام که پیش کی کاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد.
 ۲- قلمرو زبانی : شاه کاووس : «شاه» شاخص (وابسته پیشین)
 قلمرو ادبی : شرم و نرم : جناس ناهمسان اختلافی / سخن گفتن نرم : حس آمیزی / نرم سخن گفتن : کنایه از مهربانی کردن
 قلمرو فکری : سیاوش پدرش را بسیار شرم زده دید، چون متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.
 ۳- قلمرو زبانی : گردش روزگار : سرنوشت، تقدیر
 قلمرو فکری : سیاوش به پدرش گفت که از این مسئله ناراحت و شرم زده میباش؛ زیرا که این کار سرنوشت است [و تو مقصّر نیستی]. فردوسی در داستان «رستم و سهراب» همین معنی را می پرورد : ارتباط معنایی با بیت های زیر :
 از این خویشتن کشتن اکنون چه سود
 چنین رفت و این ؛ ودنی کار
 ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد
 کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست
 سنایی
 ۴- قلمرو زبانی : بهایی : ارزشمند و پر بها / صفت نسبی / پر از شرم و بهایی : به نظر، در اینجا نمی توان «و» را واو عطف دانست و بلکه «واو همراهی» درست است؛ یعنی وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارد که نمی خواهد به گناه آلوده شود.
 قلمرو ادبی : بهایی و رهایی : جناس / سر : مجاز از وجود
 قلمرو فکری : این بیت را باید قرینه و ادامه دو بیت پیشین دانست که سیاوش با این لحن گفتار، پدرش را دلدار می دهد که : تو نباید شرم زده باشی و بلکه این من هستم که شرم منده ام و اگر چه گناهی نکرده ام اما به عنوان فرزند شما، باید در رفتار و سلوکم بیشتر دقت می کردم شاید در آن صورت، دیگر این داستان پیش نمی آمد. معنی نهایی : وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی سازم] پس اگر بی گناه باشم [که هستم] حتماً از این آتش رهایی می یابم.
 ۵ - قلمرو زبانی : ور ایدون : و اگر چنانچه / ایدون : چنین، این چنین، این گونه، اکنون / ضمیر «م» در «هستم» نهاد و در جهان آفرین مفعولی است. (جهان آفرین مرا نگاه ندارد).
 قلمرو فکری : و اگر چنانچه مرا گناهی هست، خداوند مرا از آتش نگره نمی دارد [و آتش مرا می سوزاند].
 ۶- قلمرو زبانی : نیکی دهش : نیکی دهنده / تیش : اضطراب ناشی از گرمی و حرارت / دهش : deh-eš = [پهلوی dahišn = دهشت = داشن ← دادن (مص). بخشش، کرم، عطا (فرهنگ فارسی، معین)
 قلمرو ادبی : کوه آتش : اضافه تشبیهی (وجه شبه : بلندی و بسیاری) / اغراق / کنایه : تیش یافتن : هراسیدن
 قلمرو فکری : به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [و در کمال آرامش و اطمینان از آن می گذرم].
 ۷- قلمرو زبانی : سیه : بهزاد، اسب سیاه رنگ سیاوش / هم از این رو برخی، سیاوش را به معنی «دارنده اسب سیاه» می دانند. / بساخت : آماده و مهیا شد.
 قلمرو ادبی : تنگ دل شدن : کنایه از ناراحت و غمگین شدن / تاخت و ساخت : جناس ناهمسان اختلافی / مراعات نظیر : سیه و بتاخت
 قلمرو فکری : سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و دل چرکین نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.

کسی خُود و اسپ سیاوش ندید ^۱	ز هر سو زبانه همی بر کشید
که تا او کی آید ز آتش برون ^۲	یکی دشت با دیدگان پر زخون
که آمد ز آتش برون شاه نو ^۳	۳۸ چو او را بدیدند برخاست غو
که گفتی سمن داشت اندر کنار ^۴	چنان آمد اسپ و قبای سوار
دم آتش و آب یکسان بود ^۵	چو بخشایش پاک یزدان بود
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت ^۶	چو از کوه آتش به هامون گذشت
همه دشت پیشش درم ریختند ^۷	سواران لشکر، برانگیختند

- ۱- قلمرو زبانی : خود : کلاه خود و در اینجا می‌تواند مجاز از شخص سیاوش نیز باشد.
- قلمرو فکری : آتش از هر سو شعلهور بود، به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسپش را نمی‌دید [و آنها در آتش ناپدید بودند].
- ۲- قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت/دیدگان پر از خون (خون گریستن) : کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه
- قلمرو فکری : مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون گریه می‌کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.
- ۳- قلمرو زبانی : شاه نو : سیاوش، سیاوش را از آنجا که فرزند شاه بود و شناسایی شاهی داشت، شاه نو گفته‌اند. / غَو : نعره کشیدن در متن بانگ و فریاد
- بدان مزده از دیده‌بان خاست غو دویند پیش سپهدار نو اسدی
- قلمرو ادبی : غَو و نَو : جناس ناهمسان اختلافی
- قلمرو فکری : چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.
- ۴- قلمرو زبانی : قبا : نوعی لباس بلند مردانه / سمن (باسمن) : گلی است سفید رنگ و خوشبو. در اینجا مطلق گل.
- قلمرو ادبی : بیت با توجه به قرینه‌های «سمن در کنار داشتن»، تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام. / سمن در کنار داشتن : کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن/ به ویژگی خرق عادت حمله اشاره دارد.
- قلمرو فکری : اسب و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل‌ها گذشته است.
- ز آتش نفس فسونگر به سلامت گذرند این سواران سبک سر سیاوشانند محمود شاه‌رخي
- آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن مولوی
- شه سلام عام کرد آن لحظه کارابهم‌وار آتش نمرودیان شد بر تنش برد و سلام قانانی
- ۵- قلمرو زبانی : پاک یزدان : ترکیب وصفی مقلوب (یزدان پاک) / دم : دما، گرما
- قلمرو ادبی : بیت دارای تمثیل است. / آتش و آب : تضاد و تناسب
- قلمرو فکری : چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می‌شود.
- دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم حافظ
- جایی نرسد کس به توانایی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش سعدی
- یار من آن که لطف خداوند یار اوست بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست سعدی
- ۶- قلمرو زبانی : هامون : دشت/ قلمرو ادبی : تشبیه : کوه آتش / شهر و دشت : مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت/ مراعات نظیر : هامون، دشت و شهر
- قلمرو فکری : چون سیاوش به سلامت از کوه آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی مردم بلند شد.
- ۷- قلمرو زبانی : برانگیختند : به هیجان آمدند. نیز می‌توان آن را در معنی گذرا به مفعول دانست؛ یعنی اسب‌های خویش را برانگیختند. (تازاندند)/ درم (درهم) : سکه نقره / قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت
- قلمرو فکری : سواران لشکر به هیجان درآمدند (یا به نشانه شادمانی اسب تاختند) و مردم حاضر نیز سیاوش را سکه باران کردند.

۴۳ یکی شادمانی بد اندر جهان میان کهان و میان مهان^۱
 همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بری گنه دادگر^۲
 همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی^۳
 چو پیش پدر شد سیاووش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک^۴
 فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه^۵
 ۴۸ سیاووش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندرگرفت^۶

شاهنامه، فردوسی

تحلیل و ریز پیام‌های درس

این داستان را می‌توان در محورهای زیر به نقد نشست :

- دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی؛
- سوگند و آزمایش گذشتن از آتش و آزمایش «وَر»؛
- تقدیر (بودنی).

در محور نجابت باید گفت که نخست از نجابت مرد ایرانی دفاع می‌کند: رستم، نماد ایران و ایرانی

- ۱- قلمرو زبانی: بُد: مخفف بود/ بهان: بزرگان/ کهان: کوچکان، افراد کوچک
 قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان/ جهان و مهان و کهان: مجاز از همه، جناس ناهمسان اختلافی و تضاد/ واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «م» و «ن» و مصوت بلند «ا»/ قلمرو فکری: همه مردم از کوچک و بزرگ شاد بودند.
- ۲- قلمرو زبانی: «را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده می‌داد)./ دگر: نهاد جمله است./ قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می‌دادند که خداوند دادگر، بی‌گناه را بخشد.

تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید بخشش مقرون به تشریف شه صاحبقران محشتم کاشانی

- ۳- قلمرو زبانی: خُستن: زخمی و مجروح ساختن/ آب: اشک، نیز می‌تواند در معنی عرق باشد.
 قلمرو ادبی: موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه/ موی و روی: جناس ناهمسان و مراعات نظیر
 قلمرو فکری: سودابه از شدت خشم و اندوه، موی خود می‌کند و می‌گریست (یا عرق شرم می‌ریخت) و بر چهره خود چنگ می‌انداخت.
- ۴- قلمرو زبانی: شد: فعل خاص در معنی رفت است./ قلمرو ادبی: پاک: ابهام دارد: ۱- تمیز ۲- بی‌گناه/ پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی/ واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «پ» و «ش»

قلمرو فکری: چون سیاوش، پاک و بی‌آنکه دودی و آتشی و گردی و خاکی بر روی و لباسش بنشینند، پیش پدرش رفت.

۵- قلمرو ادبی: سپهبد و سپاه: اشتقاق و مراعات نظیر

قلمرو فکری: منظور از سپهبد کاووس شاه است. کاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسپ پیاده شدند.

۶- قلمرو زبانی: تنگ: قید/ در بر گرفت: آغوش گرفت./ اندر گرفت: شروع کرد.

قلمرو فکری: منظور از کردار بد، بدگمانی شاه نسبت به سیاوش/ پوزش اندر گرفت: شروع به عذرخواهی از او کرد.

شاه سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی در حق او پوزش خواست.

است که سیاوش در دستگاه فرهنگ و اندیشه او پرورش می‌یابد. بنابراین آنچه از سیاوش سر می‌زند، تجلی فرهنگ ایرانی است.

در حوزه دفاع از نجابت زن ایرانی نیز باید گفت که این داستان به طریق تضاد معنایی، با برجسته کردن سودابه و خیانت‌های او، از نجابت زن ایرانی دفاع می‌کند. می‌دانیم که جایی در شاهنامه نیست که در آن خیانتی از زن ایرانی سر بزند و اگر خیانتی ببینیم از سودابه است که غیر ایرانی (انیرانی) است.

در محور «سوگند و گذشتن از آتش» هم باید گفت: درست است که این مسئله از دیدگاه جامعه واقع‌گرای امروز، ظاهراً سخیف می‌نماید؛ چه، آتش در تقدیرش جز سوزاندن نیست، پس گناهکار و بی‌گناه برای تفاوتی نمی‌کند و مثل است که «آتش خشک و تر را باهم می‌سوزاند». اما اگر انسان را فارغ از این آمیغ‌ها و وابستگی‌ها ببینیم، آنگاه به باورهای پاک نیز باور پیدا می‌کنیم. در حوزه باور ایرانی، سهراب شکی ندارد به اینکه او پاک است، پس در امان است؛ چنانچه ابراهیم با آن طمأنینه در آتش می‌رود.

اما در حوزه اینکه این آزمایش چگونه بوده است، دوستان و همکاران می‌توانند به منابع متعددی رجوع کنند از جمله (نامه باستان از دکتر کزازی: ۲۷۵)

و سرانجام بحث «تقدیر» است. فردوسی اگرچه نماینده خرد ایرانی است و شاهنامه او، جولانگاه خردورزی ایرانی است، اما او نیز تقدیر را می‌پذیرد، بدان‌سان که خرد و اختیار را پذیرفته است. پس از این حیث او را «اعتزالی» دانستن خطاست، چه او زمین وجود بشر را جولانگاه هر دو نیرو می‌داند.

آگاهی‌های فرامتنی

«یکی از شورانگیزترین و غم‌آلودترین داستان‌های شاهنامه فردوسی «سوگ سیاوش» است. سیاوش فرزند کاووس، شاه خیره‌سر کیانی است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم بدو می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه، به سیاوش دل می‌بندد اما او که آرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می‌شود. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خویش از آتش می‌گذرد و از این آزمایش، سرفراز بیرون می‌آید.

پس از چندی، برای دور ماندن از وسوسه‌های سودابه و خیره‌سری‌های کاووس، داوطلبانه از جانب پدر برای مقابله با افراسیاب به سوی توران زمین می‌رود. افراسیاب گروگان‌هایی را به نزد او می‌فرستد و سیاوش صلح را می‌پذیرد. از دیگرسو، کاووس از سیاوش می‌خواهد که گروگان‌ها را بکشد اما سیاوش نمی‌پذیرد و به توران پناه می‌برد. در آنجا با جریره دختر پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دختر افراسیاب ازدواج می‌کند. از جریره فرود و از فرنگیس، کیخسرو زاده می‌شود. سیاوش دو شهر «گنگ دژ» و «سیاوش کرد» را در توران بنا می‌نهد. پس از مدتی به تحریک گرسیوز [برادر افراسیاب] میانه

افراسیاب و سیاوش به تیرگی می‌گراید و سرانجام خون او در غربت و بی‌گناهی ریخته می‌شود.» (زبان و ادبیات فارسی ۱ و ۲، پیش‌دانشگاهی، ۱۳۸۸)

کنج حکمت

در جوانمردی کوش^۱

یکی را^۲ از ملوک عَجَم^۳ حکایت کنند که دست تظاول^۴ به مال رعیت^۵ دراز کرده بود و جور و اذیت^۶ آغاز کرده تا به جایی که خلق از مَکاید فعلش^۷ به جهان برفتند^۸ و از کُزبَت جورش^۹ راه غربت گرفتند.^{۱۰} چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.^{۱۱}

هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد
گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش^{۱۲}
بنده حلقه به گوش، از نوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش^{۱۳}

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون.^{۱۴} وزیر، مَلِک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مُلک و حَسَم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»^{۱۵}

۱- گلستان، شرح خزائلی، باب اول، حکایت ۶ و شرح خطیب، حکایت ۶ و نیز کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ص ۴۳. تثر مزین به سبع است.

۲- قلمرو زبانی: یکی را: از یکی (حرف اضافه به معنی «از»)

۳- قلمرو زبانی: ملوک: ج مَلِک، پادشاه / عَجَم: غیر عرب، ایرانی / ملوک عجم: شاهان ایران

۴- قلمرو زبانی: تظاول: بیداد، درازدستی، تجاوز / دست تظاول: اضافه اقترانی

۵- قلمرو زبانی: رعیت: عموم مردم / کرده: کرده بود. (حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی)

۶- قلمرو زبانی: جور: ستم / جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف

۷- قلمرو زبانی: مَکاید: ج مَکیده و مَکیدت. بدسگالی و مکر و کید

قلمرو فکری: مَکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.

۸- قلمرو فکری: به جهان برفتند: به گوشه‌ای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.

۹- قلمرو زبانی: کُزبَت: کُزبَت: اندوه نفس‌گیر / کُزبَت جور: اندوه ستم، مانند «مَکاید غربت»

۱۰- قلمرو فکری: راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و در دیار دیگری غریب شدند.

۱۱- قلمرو زبانی: ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

قلمرو فکری: ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.

۱۲- قلمرو ادبی: روز مصیبت و ایام سلامت: تضاد

قلمرو فکری: هرکه می‌خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری‌اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

۱۳- قلمرو زبانی: حلقه به گوش: بنده زرخرید، برده (صفت مرکب) / لطف کن لطف: تکرار برای تأکید

قلمرو فکری: بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که به لطف

تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می‌شود.

۱۴- قلمرو زبانی: باری، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)

۱۵- قلمرو زبانی: حَسَم: چاکران و کسان. ج: احشام / مقرر شد: ثابت و معین و مسلم شد. / هیچ: قید پرسش

قلمرو فکری: هیچ توان دانستن: آیا می‌توان دانست؟

گفت : «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصّب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»^۱ گفت : «ای مَلِک، چون گرد آمدنِ خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی، مگر سرِ پادشاهی نداری؟»^۲

مَلِک گفت : «موجب گرد آمدنِ سپاه و رعیت چه باشد؟»^۳ گفت : پادشه را کَرَم باید تا بَرُو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»^۴

نکند جورپیشه^۵ سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند^۶ پای دیوار مُلک خویش بکُند
گلستان، سعدی

۱- قلمرو زبانی : تعصّب : پستی کردن و یاری دادن و عصبیت کردن؛ یعنی به خویشی و هم‌نژادی دوستی ورزیدن.

۲- قلمرو زبانی : مَر : از ادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربردی ندارد. / مگر : قید تأکید است به معنی همانا. / پریشان کردن : پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.

قلمرو ادبی : سرِ پادشاهی داشتن : کنایه از خیال و اندیشهٔ پادشاهی داشتن / سر : مجاز از فکر و اندیشه

۳- قلمرو فکری : پادشاه گفت : چه چیزی موجب می‌شود که سپاه و مردم به پادشاه بپیوندند و او را یاری کنند؟

۴- قلمرو زبانی : پادشه را کَرَم باید و رحمت باید : «باید» به قرینهٔ لفظی از جملهٔ دوم حذف شده است. / ایمن : بی‌ترس و بیم و آسوده دل. صفت به تصرف فارسیانه، ممال از امن، اسم فاعل عربی از مصدر امن و امان به معنی بی‌ترس و بیم گشتن.

قلمرو فکری : وزیر گفت : پادشاه باید بخشنده‌گی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند، و تو هیچ‌کدام از این دو ویژگی را نداری.

۵- قلمرو زبانی : جورپیشه : ستمگر. صفت مرکب از دو اسم / «ی» در سلطانی، یای مصدری است.

قلمرو فکری : ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند. / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است).

۶- قلمرو فکری : طرح ظلم افکند : ظلم را بنا نهاد. / معنی : پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

درس سیزدهم

نمایه درس

عنوان: خوان هشتم

قالب شعر: نوی نیمایی
لحن خوانش: روایی - حماسی
درون مایه: بیان مظلومیت قهرمانان، بیان ناجوانمردی در زندگی،
دلاوری های رستم (جهان پهلوان)

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت ریزپیام های درس
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

- بررسی آرایه های نماد،
تشبیه، استعاره و ...

قلمرو زبانی

- ۱- بررسی معادل تضاد معنایی
- ۲- بررسی ویژگی های شعر اخوان

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با ادبیات حماسی به‌ویژه در شعر نو (علم)
- ۲ آشنایی با برخی از ویژگی‌های برجسته اخلاقی قهرمانان حماسه و نمونه‌سازی آنها در جامعه عصر (علم)
- ۳ تقویت روحیه مبارزه در راه وطن و جنگ با نامردمی‌ها (باور)
- ۴ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش یاددهی و یادگیری

ایفای نقش، الگوی پیش‌سازمان‌دهنده، مطالعه گروهی و هم‌یاری و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نوار صوتی، تهیه عکس‌های مربوط به هفت خان/خوان رستم به کمک دانش‌آموزان، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ آخر شاهنامه. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۸۲). تهران: نشر زمستان.
- ۲ آن‌گاه پس از تندر. منتخب هشت دفتر شعر. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۹۰). تهران: نشر سخن.
- ۳ تحلیل گفتمانی شعر خوان هشتم و آدمک مهدی اخوان ثالث. طاهر جعفری. (۱۳۹۵). تحقیقات جدید در علوم انسانی. سال دوم. شماره چهارم.
- ۴ بررسی شعر خوان هشتم اخوان ثالث از نظر روایت داستانی. داوود اکبری. (۱۳۹۵). کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات.
- ۵ بررسی نمادهای هنجارگریزی در «خوان هشتم» و راز ماندگاری این شعر. صغری سلمانی نژاد مهرآبادی. (۱۳۹۴). فنون ادبی. سال هفتم. شماره ۲. (پیاپی ۱۳).
- ۶ بررسی عناصر روایت در شعر خوان هشتم و آدمک اخوان ثالث. محمدرضا حاجی آقا بابایی؛ نرگس صالحی. (۱۳۹۷). دوره ۱۰. شماره ۱ و شماره پیاپی ۳۵.
- ۷ خوان هشتم، بررسی شعری از مهدی اخوان ثالث. اسدالله، محمدزاده. (۱۳۸۷). آموزش زبان و

ادبیات فارسی. دوره ۲۱. شماره ۳.

۸ گذر از خوان هشتم. عباس، قنبری عدیوی. (۱۳۸۸). فصل‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال ۴. شماره ۱۴ و ۱۵.

۹ قصه غمگین غربت؛ تأملی بر شعر خوان هشتم و آدمک، سروده مهدی اخوان ثالث. محمدحسن، ملاحاجی‌آقای. (۱۳۷۶). آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۵.

تحلیل متن درس

خوان هشتم^۱

یادم آمد، هان،^۲
داشتم می‌گفتم: آن شب نیز
سورت^۳ سرمای دی بیدادها می‌کرد.
و چه سرمایی! چه سرمایی!
باذیرف و سوز وحشتناک^۴
لیک، خوش بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی^۵
گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس،
قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم^۶...

۱- مهم‌ترین مضمون اجتماعی شعر این است که همواره در طول تاریخ، در جامعه ناجوانمردی بوده و پهلوانان جوانمرد مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت برگزیدند.

قلمرو زبانی: خوان: مرحله

۲- قلمرو زبانی: هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاهانیدن / داشتم می‌گفتم: ماضی مستمر

۳- سورت sawrat شدت اثر، تندی و تیزی / بیداد: ستم / «ها» در بیدادها، نشانه تکرار است یعنی «بسیار بیداد می‌کرد».

قلمرو ادبی: دی: مجاز از زمستان / بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید / مراعات نظیر: باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

۴- قلمرو زبانی: باد برف: کولاک، برف که با باد تند و سرد همراه باشد. واژسازی باد برف و سوز وحشتناک

قلمرو فکری: باد همراه با برف و سوز می‌وزید. اشاره به فضای خفقان جامعه دارد.

۵- قلمرو زبانی: لیک: لیکن حرف ربط است. / خوشبختانه و آخر: قید

قلمرو فکری: لیک، خوشبختانه، آخر (سرانجام) جایی سرپناهی یافتم.

۶- قلمرو ادبی: تشبیه: بیرون (مشبهه) + ترس (مشبهه به) + تیره و سرد (وجه شبهه) + همچون (ادات تشبیه) / مصراع بعدی قهوه‌خانه (مشبهه) + شرم (مشبهه به) + گرم و روشن (وجه شبهه) + همچون (ادات تشبیه).

گرم و شرم: جناس / شرم گرم و روشن: حسن آمیزی / تیره و روشن، سرد و گرم: تضاد / دو واژه سرد و گرم، ایهام نیز می‌تواند داشته باشد: سرد: ۱- مقابل

گرم ۲- صمیمی نبود / گرم: ۱- مقابل سرد ۲- بامهر و صمیمی بود.

تصویر سازی شاعر در به‌کارگیری واژگان و آرایه تشبیه در آغاز، زمینه داستانی خاصی را ایجاد می‌کند که از نظر ادبی، قدمای علم بدیع به آن براعت استهلال می‌گفتند.

همگنان را خون گرمی بود.^۱
 قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام^۲
 راستی، کانون گرمی^۳ بود...
 مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،^۴
 آن سکوتش ساکت و گیرا،^۵
 و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم...^۶
 راه می‌رفت و سخن می‌گفت.
 چوب دستی منتشا مانند در دستش،^۷
 مست شور و گرم گفتن بود.^۸
 صحنه میدانک خود را
 تند و گاه آرام می‌پیمود.^۹
 همگنان خاموش،
 گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید،
 پای تا سر گوش:^{۱۰}

۱- قلمرو زبانی: همگنان: چ همگن. همگی، (این کلمه به صورت مفرد در زبان فارسی دیده نشده است.) / «را»: حرف اضافه به معنی «در»
 (در همه، خون گرمی بود).

قلمرو ادبی: خون گرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن

۲- قلمرو ادبی و زبانی: آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام / ترکیب وصفی مقلوب

۳- قلمرو زبانی: راستی: به راستی، نقش قید تأکیدی دارد. / کانون: جمع، محفل، انجمن

قلمرو ادبی: گرم: ایهام دارد: ۱- مهربانی و صمیمیت ۲- گرم در برابر هوای سرد / کانون نیز می‌تواند ایهام داشته باشد: ۱- محفل ۲- آشنان

۴- قلمرو زبانی و ادبی: نقال: نقل و داستان‌گو / صدای گرم و نای گرم: حس‌آمیزی / نای: گلو / مجاز از صدا

۵- سکوت و ساکت: اشتقاق

قلمرو فکری: سکوت نقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می‌داشت.

۶- قلمرو ادبی: دم: نفس مجازاً حرف و حدیث / دمش...: تشبیه: دم (مشبه) + حدیث آشنا (مشبهه) + گرم (وجه شبهه) + چونان (ادات)

قلمرو فکری: حدیث آشنا: منظور داستان مرگ رستم

۷- قلمرو زبانی: منتشا: مأخوذ از نام شهر منتشا. عصبانی مخصوص از چوب ستبر و گرده‌دار که درویشان و قلندران با خود دارند.

قلمرو ادبی: چوب دستی منتشا مانند: تشبیه، مشبهه: چوب دستی / مشبهه به: منتشا / ادات تشبیه: مانند

۸- قلمرو زبانی: شور: شورآفرینی، شور و حرارت سخن

قلمرو ادبی: مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می‌گفت.

۹- قلمرو زبانی: «ک» در میدان: کاف تصغیر (میدان کوچک) / تند و گاه آرام: قید.

۱۰- قلمرو ادبی: گرد بر گردش...: تشبیه (تشبیه مرکب) همگنان گرد بر گردش (مشبه) + صدف بر گرد مروارید (مشبهه) + خاموش و پای تا سر

گوش (وجه شبهه) + به کردار (ادات) / مراعات نظیر: صدف و مروارید / پا، سر و گوش / پا تا سر گوش: مجازاً کل وجود و کنایه از دقت بسیار / واج‌آرایی

صامت‌های «گ، د، ر»

قلمرو فکری: همان‌گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه‌خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می‌دادند.

«هفت خوان را زادسرو مرو، ...
 یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد^۱
 آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛
 خوان هشتم را
 من روایت می‌کنم اکنون،
 من که نامم «ماث»^۲ ...
 همچنان می‌رفت و می‌آمد
 همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد ...
 «قصه است این، قصه، آری قصه درد است»^۳
 شعر نیست،^۴
 این عیار مهر و کین مرد و نامرد است^۵
 بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست^۶
 هیچ – همچون پوچ – عالی نیست^۷

۱- قلمرو زبانی: هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کی کاوس و همراهانش از آن مراحل گذشت و سرانجام در آخرین مرحله با کشتن دیو سپید و شکستن طلسم افراسیاب آنها را نجات داد. (در درس دماوندیه نام هفت خوان رستم آمده است.)

قلمرو زبانی: زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی، مؤلف کتاب «اخبار رستم» / ماخ سالار: مرزبانی در شهر هرات به نام «ماخ»، راوی هفت‌خوان رستم
 قلمرو زبانی: گرامی مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد گرامی) / هریوه: صفت نسبی، منسوب به هرات، هراتی، اهل هرات / پاک آیین: کسی که روش و سیرتی پاک و بی‌آلایش دارد.

۲- قلمرو زبانی: ماث: علائم اختصاری «م در مهدی – ا در اخوان – ث در نالث»

۳- قلمرو زبانی: قصه است این: این، قصه است: جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو فکری: درست است که این قصه است اما قصه درد است [و نمی‌توان از آن گذشت]. منظور از قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی اند. بیان قصه حماسی که به موضوعی نمادین تبدیل شده است و رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام و ارزش نیستند و با خدعه از میان رفته‌اند.

قلمرو ادبی: می‌رفت و می‌آمد: تضاد / واژه‌آرایی واژه قصه و واج‌آرایی صامت «س»

۴- قلمرو فکری: قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود. یادآور این بیت از نظامی است:

در شعر میبچ و در فنی او چون اکذب اوست احسن او

۵- قلمرو زبانی: عیار: ابزار سنجش، سنگ محک.

قلمرو ادبی: مهر و کین، مرد و نامرد: تضاد / مهر و کین مرد و نامرد: لف و نشر مرتب (مهر مرد و کینه نامرد)

قلمرو فکری: این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکننده خیانت نامردان است.

۶- قلمرو فکری: شعر محض: شعری که تنها برای زیبایی سروده شود. شاعر می‌گوید: شعر من شعری بی‌عیار و خالی از معنا و ژرفا و تنها برای آرایش و هنری ساختن نیست بلکه هدفمند و با محتوا و دارای تعهد اجتماعی است.

۷- قلمرو فکری: هیچ همچون پوچ ...: شعری که هیچ باشد مانند پوچ خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

قلمرو ادبی: هیچ، همچون پوچ: تشبیه، وجه شبه آن: «عالی نیست» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ج» / عالی و خالی: جناس ناهمسان اختلافی

این گلیم تیره‌بختی‌هاست^۱
 خیسِ خون داغ سهراب و سیاوش‌ها،^۲
 روکش تابوت تختی‌هاست...^۳
 اندکی استاد و خامش ماند...
 پس هماوای خروش خشم،
 با صدایی مرتعش، لحنی رَجَز‌مانند و درد آلود،^۴
 خواند: «آه، / دیگر اکنون آن، عِمادِ تکیه و امید ایرانشهر،^۵
 شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول،^۶...
 پور زال زر، جهان پهلَو^۷
 آن خداوند و سوار رخس بی‌مانند،...
 آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -
 گم نمی‌شد از لبش لبخند،^۸
 خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

- ۱- قلمرو زبانی: مرجع «این»، «قصه» است؛ یعنی این قصه، قصهٔ تیره‌بختی‌هاست.
 قلمرو ادبی: گلیم تیره‌بختی: اصطلاحی است برگرفته از مثل معروفی که به صورت‌های گوناگون تجلی یافته از جمله این بیت از حافظ:
- گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
 به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
- ۲- قلمرو زبانی: خون داغ: خونی که هنوز هم گرم و تازه است. / «ها» در «سیاوش‌ها»، نشانهٔ جمع نیست و نشانهٔ مانند است؛ یعنی مانند سیاوش و سهراب / نهاد این جمله را نیز می‌توان هم «قصه» گرفت و هم «گلیم».
- قلمرو ادبی: تلمیح به داستان سیاوش و سهراب/ داغ ایهام دارد: ۱- درد و غصه ۲- خون داغ و گرم / خیس خون بودن: کنایه از تازه و داغ بودن قلمرو فکری: این شعر من، بیانگر نافرمانی‌های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانهٔ پهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسه ملی است.
- ۳- قلمرو ادبی: تشبیه: تشبیه: این قصه / تشبیه: روکش تابوت/ تلمیحی دارد به زندگی جهان پهلوان، غلامرضا تختی / با توجه به قرینهٔ «تیره‌بختی»، سهراب و سیاوش و تختی را باید نماد مردانی دانست که به ناروایی و ناجوانمردی کشته شده‌اند که نشانه‌ای از تیره‌بختی تاریخ این سرزمین است. شاعر با اشاره به زندگی این پهلوانان، زمینه را برای بیان تراژدی رستم فراهم می‌کند که وی نیز چون آنها به ناجوانمردی، به دست برادر خود کشته می‌شود.
- ۴- قلمرو زبانی: استاد: مخفّف / استاد/ مرتعش: لرزان. / رَجَز: شعر یا سخنی است که به هنگام نبرد در مقام فخر فروشی و ضعیف کردن روحیهٔ دشمن، ایراد می‌شود. / لحن رَجَز مانند: لحن دشمن کوب و باشکوه/ درد آلود: صفت مفعولی مرخم (درد آلوده)
- ۵- قلمرو زبانی: عِماد: ستون، تکیه‌گاه / ایرانشهر: شهر (کشور) ایران
- ۶- قلمرو زبانی: ناورد: نبرد / هول: ترس و وحشت، هولناک / شیرمرد: منظور رستم
- ۷- قلمرو زبانی: پور: پسر، فرزند / زال زر: زال، پدر رستم و فرزند نیرم (نریمان) زال را از آنجا که تمام موی تن وی سپید بود، زال زر گفته‌اند. / جهان پهلَو: جهان پهلوان، پهلوان جهان / خداوند: دارنده، صاحب و مالک / رخس: نام اسب رستم که رنگش پور (سرخ یا سرخ‌مایل به قهوه‌ای) بود. / در عبارت «آن سوار رخس بی‌مانند» وابستهٔ وابسته داریم. سوار= هسته/ رخس= وابسته، مضاف‌الیه/ بی‌مانند= وابستهٔ وابسته، صفت مضاف‌الیه
- ۸- قلمرو ادبی: چون کلید گنج مروارید: تشبیه لبخند به کلید و دندان به مروارید/ لبخند از لبش گم نمی‌شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود. / مروارید: استعاره از دندان / گنج: استعاره از دهن / مراعات نظیر: گنج و مروارید/ لب و لبخند
- قلمرو فکری: هرگز لبخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی‌شد، (همچنان که با کلید در گنجینهٔ مروارید باز می‌شود و مرواریدها نمایان می‌گردند، دهن رستم نیز چون گنجینه‌ای است که با لبخند زدن وی باز می‌شود و دندان‌هایش که چون مرواریدند، آشکار می‌گردند).

خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند^۱

آری اکنون شیر ایران شهر

تہمتن گُرد سبجستانی^۲

کوه کوهان، مردِ مردستان^۳

رستمِ دستان^۴

در تگِ تاریک ژرفِ چاه پهناور^۵

کشته هر سو بر کف و دیوار هایش نیزه و خنجر^۶

چاه غُدرِ ناجوانمردان^۷ / چاه پستان، چاه بی دردان،

چاه چوانِ ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور^۸

و غم انگیز و شگفت آور^۹.

آری اکنون تہمتن با رخس غیر تمند،

در بنِ این چاهِ آبش زهر شمشیر و سِنان، گم بود^{۱۰}

پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.^{۱۰}

۱- قلمرو زبانی : خواه : حرف ربط مزدوج / را : فک اضافه (پیمان مهر) متضاد واژه های صلح و جنگ در اشعار زیر آورده شده است :
الف) شوق رقابتی است/ در بین واژه ها/ و عبارت ها/ و هر کدام می خواهند/ معنای صلح را/ مرادف اول باشند. صفارزاده

— خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

ب) با اهل فنا دارد هر کس سر بیکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد بیدل

قلمرو فکری : خواه روز صلح که برای مهر پیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سوگند خورده.

قلمرو ادبی : تضاد : صلح و جنگ / مهر و کین

۲- قلمرو زبانی : تہمتن : تهم (نیرومند، تنومند)+ تن، نیرومند، قوی اندام. لقب رستم/ گُرد : یل، پهلوان، دلیر/ سبجستانی : سیستانی

۳- قلمرو زبانی : کوه کوهان : استوارترین کوه ها / مرد مردستان : جوانمردترین مرد سرزمین جوانمردان/ شاعر واژه سازی می کند.

قلمرو ادبی : شیر و کوه کوهان : استعاره از رستم

۴- قلمرو زبانی : رستم دستان : رستم، پسر زال دستان. دستان، لقب زال است.

۵- قلمرو زبانی : تگ : ته، زیر/ ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است : در تگ چاه ژرف پهناور، آوردن دو صفت برای چاه. ترکیب وصفی مقلوب/

قلمرو ادبی : کف و دیوار هایش نیزه و خنجر می تواند لف و نشر مرتب داشته باشد.

۶- قلمرو زبانی : کشته : کاشته

قلمرو فکری : شغاد بر کف و دیوارهای جاهی که در راه رستم کنده بود، نیزه و خنجر کاشته بود.

۷- قلمرو زبانی : غدر : خیانت، بی وفایی، فریب

۸- قلمرو ادبی : تشبیه : می توان گفت : بی شرمی چاه چوانِ ژرفی اش ناباور بود.

قلمرو فکری : جاهی که بی شرمی آن، مانند عمق و پهنایش، باور نکردنی بود.

۹- قلمرو زبانی : سِنان : سزیزه، ج آسینه

قلمرو فکری : اکنون، رستم با رخس غیر تمند خود، در بنِ جاهی که آبِ آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود. خوانش این مصراع بدین گونه

مناسب تر است : در بنِ این چاهِ آبش زهر شمشیر و سنان گم بود.

۱۰- قلمرو ادبی : طعمه بودن : کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن/ مراعات نظیر : دام و طعمه/ شمشیر و سنان/ چاه و آب/ جناس ناهمسان

اختلافی : هفت و هشت / اضافه استعاری و تشخیص : دهان خوان هشتم

قلمرو فکری : خوان هشتم : منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می شود(چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است.

و می‌اندیشید
 که نیاستی بگوید هیچ^۱
 بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر^۲
 چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ...
 بعد چندی که گشودش چشم
 رخس خود را دید / بس که خویش رفته بود از تن،
 بس که زهر زخم‌ها کاریش^۳
 گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خواید^۴
 او / از تن خود - بس بتر^۵ از رخس -
 بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش^۶.
 رخس را می‌دید و می‌پایید / رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا^۷
 رخس رخشنده^۸
 با هزاران یادهای روشن و زنده^۹...

۱- قلمرو زبانی: هیچ: ضمیر مبهم

۲- قلمرو زبانی: تزویر: نیرنگ، منافقی و دورویی، فریب کاری / این تزویر بی‌شرمانه و پست است. جمله سه جزئی دارای مسند قلمرو فکری: رستم چون در چاه افتاد [و فهمید که به نیرنگ در چاه افتاده است] با خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این نیرنگ، کاری بس پست و بی‌شرمانه است: [پس پاسخ این نیرنگ برادر را باید به گونه‌ای دیگر دهد.] ارتباط معنایی با بیت‌های زیر:

مولوی	این زمان بگذار تا وقت دگر	شرح این هجران و این خون جگر
سعدی	کاندوه دل سوختگان سوخته داند	سوز دل یعقوب ستم‌دیده ز من پرس

۳- قلمرو زبانی: جهش ضمیر: گشودش چشم. چشمش را گشود. / کاری: عمیق، مؤثر / بس که زهر زخم‌ها کاری بود. «ضمیر متصل «ش» در «کارش» متعلق به «زخم‌ها» است؛ یعنی زخم‌هایش، جهش ضمیر دارد.

قلمرو فکری: صدای شبیه رخس دگر نمی‌آید / کجاست رستم دستان که زخم‌ها کار است نصرالله مردانی

۴- قلمرو ادبی: حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی/ داشت می‌خواید: کنایه از مردن

۵- قلمرو زبانی: بتر: بتر. فرایند واجی ادغام. در شعر به ضرورت وزن «بتر» خوانده می‌شود.

۶- قلمرو فکری: توجهی به خودش نمی‌کرد.

۷- قلمرو زبانی: طاق: تک، یکتا و بی‌مانند. مقابل جفت/ تا: مترادف طاق، یکی

قلمرو ادبی: واج‌آرایی (تکرار صامت «ط-ت») در واج‌آرایی چون ارزش موسیقایی واج مطرح است و از آنجا که برخی حروف مانند «ت، ط» در زبان فارسی، مخرج مشترک دارند و یکسان تلفظ می‌شوند، یکی حساب می‌شوند. / متناقض‌نما: تایی بی‌همتا

۸- قلمرو زبانی: رخشنده: درخشنده در کار و یاری رستم. (توجه داشته باشید که رنگ اسب، مورد نظر نیست و آن گونه که پیش از این نیز آوردیم رنگ اسب او بور بوده است نه سفید.)

۹- قلمرو ادبی: یاد روشن و زنده: حس آمیزی (توجه داشته باشید که در آمیزی حس‌های انتزاعی نیز، حس آمیزی است؛ مانند خیال شیرین)/ یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی

گفت در دل : «رخش! طفلک رخش!»^۱
 آه! / این نخستین بار شاید بود
 کان کلید گنج مروارید او گم شد^۲
 ناگهان انگار / بر لب آن چاه...
 سایه‌ای را دید
 او شغاد آن نابردار بود^۳
 که درون چه نگه می کرد و می خندید
 و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاه‌سار گوش می پیچید^۴...
 باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای! / دید،
 رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند،^۵
 با هزارش یادبود خوب خوابیده است
 آن چنان که راستی گویی^۶
 آن هزاران یادبود خوب را در خواب می دیده است...
 بعد از آن تا مدتی تا دیر،
 یال و رویش را
 هی نوازش کرد و هی بویید و بوسید
 رو به یال و چشم او مالید...

۱- قلمرو زبانی : «ک» در «طفلک» کاف تحبیب (دوست داشتن و مهربانی)

۲- قلمرو زبانی : آه : شبه‌جمله

قلمرو ادبی : کلید گنج مروارید : استعاره از لبخند (پیش از این نیز آورده بود و به مناسبت تکرار کرده است.)

قلمرو فکری : رستم همیشه لبخند به لب داشت و این نخستین بار بود که دیگر نمی‌توانست لبخند بزند.

۳- قلمرو ادبی : نابردار : ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد

۴- قلمرو ادبی : چاه‌سار گوش : اضافه تشبیهی (گوش مانند چاه). گوش = مشبه / سار : ادات / چاه : مشبه به / وجه‌شبه = می پیچید / مراعات نظیر :

صدا، گوش و می پیچید

۵- قلمرو زبانی : وای : شبه جمله در معنای افسوس

قلمرو ادبی : چشم : مجاز از نگاه

۶- قلمرو زبانی : سه ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : تشخیص : رخس غیرتمند

۷- قلمرو زبانی : جهش ضمیر : هزارش یادبود خوب : هزار یاد بود خویش / راستی : به راستی : قید

قلمرو ادبی : کنایه : خوابیده است : مردن

مرد نفال از صدایش ضجه می‌بارید^۱
و نگاهش مثل خنجر بود :^۲
«و نشست آرام، یال رخس در دستش،
باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم :...^۳
جنگ بود این یا شکار؟ آیا^۴
میزبانی بود یا تزویر؟»
قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست
که شغاد نابراذر را بدوزد — هم چنان که دواخت —
با کمان و تیر
بر درختی که به زیرش ایستاده بود
و بر آن بر تکیه داده بود
و درون چه نگه می‌کرد^۵
قصه می‌گوید
این برایش سخت آسان بود و ساده بود
آن چنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست،
کان کمند شصت خم خویش بگشاید^۶
و بیندازد به بالا بر درختی، گیره‌ای، سنگی
و فراز آید

۱- قلمرو زبانی : تا : حرف اضافه / ضجه : ناله و فریاد

قلمرو ادبی : نابراذر ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد / ضجه می‌بارید : استعاره (ضجه به باران مانند شده که می‌بارید) و کنایه از بسیار اندوهناک بود. / جناس ناهمسان اختلافی : بویید و بوسید / مراعات نظیر : رو و چشم

۲- قلمرو ادبی : نگاهش مثل خنجر بود : تشبیه

۳- قلمرو فکری : آخرین اندیشه‌ها : منظور آن یادبود و خاطراتی که با رخس داشته است.

۴- قلمرو فکری : آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار! بلکه تزویر بود. / میزبانی : اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی‌اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با نیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت.

۵- قلمرو زبانی : بر آن بر : دو حرف اضافه برای یک متمم از ویژگی‌های سبکی شاهنامه است. / سخت آسان : وابسته و وابسته، قید صفت / فراز آید : مضارع التزامی

قلمرو ادبی : تشخیص : قصه می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست : یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است .

قلمرو فکری : داستان بدین گونه است که رستم با تیری که به سوی شغاد پرتاب می‌کند تیر از درخت عبور می‌کند و شغاد را که درخت بالای چاه را برای خود حفاظ ساخته بود، به آن می‌دوزد. (به کنایه کشت.)

۶- قلمرو زبانی : کمند شصت خم : کنایه از بلند بودن کمند

ور بیرسی راست، گویم راست
قصه بی شک راست می گوید،
می توانست او، اگر می خواست.
لیک...

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

آگاهی‌های فرامتنی

«یکی از موفق‌ترین رهروان شعر نیمایی، مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. اخوان با نشر مجموعه «زمستان» در سال ۱۳۳۵ نشان داد که در شعر حماسی و اجتماعی به شکل تازه‌ای از بیان دست یافته است. «خوان هشتم» از مجموعه «در حیاط کوچک پاییز، در زندان» انتخاب شده است. او در این شعر با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی‌های سبک خراسانی، پایان غم‌انگیز کشته شدن رستم و رخس را به دست شغاد – برادر ناتنی رستم – از زبان نَقال باز می‌گوید. رستم پهلوان حماسی شاهنامه، سرفراز و پیروز از هفت‌خوان گذشته، اینک در بُن چاه نیرنگ و غدر نابردار افتاده است و...» (زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۱: ۱۰۷)

برخی از ویژگی‌های شعر اخوان عبارت‌اند از:

(الف) واژه‌سازی و ترکیبات خوش‌آهنگ: عرصه ناوردهای هول، کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان

(ب) کاربرد کلمات کهن با آرکائیسم و ساختارهای نحوی کهن: تاریک ژرف چاه پهناور، می‌دیده است، آتشین پیغام، هریوه پاک آیین، بر آن بر و...

استفاده از تکنیک روایت در جایگاه اصلی‌ترین شگرد هنری شاعر برای تصویرسازی است. خوان هشتم بیان خاطره‌ای است از راوی در یک شب سرد زمستانی. حکایت مرد نَقالی که از ناجوانمردی و غدر سخن می‌گوید و در نقل حکایتش با زبان بسیار تلخی از اوضاع زمان خود انتقاد می‌کند. راوی داستان خود در این تصویرسازی روایت مشارکت دارد و در حقیقت راوی درون داستانی است. مرد نَقال هم در نقش راوی درون داستانی است و هم برون داستانی. وقتی خود در صحنه داستان حضور دارد و بخشی از داستان را روایت می‌کند راوی درون داستانی است اما هنگامی که شاعر خود را در آن می‌بیند و جایی کاملاً آشکار می‌کند که نامش «ماث» است و در قالب مرد نَقال اندیشه‌های خود را بیان می‌کند، راوی برون داستانی است.

زمان و مکان روایت در این داستان محدود است؛ فضای قهوه‌خانه و زمان تقویمی که اشاره به مرگ تختی دارد از طریق الفاظ و عبارات به خوبی برای مخاطب قابل درک است.

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم، / آن سکوتش ساکت و گیرا، / و دَمش، چونان حدیث آشنایش گرم، ... اگرچه زمان روایت در برخی از صحنه‌ها مانند مرگ رستم یا مرگ رخس طولانی است اما با توجه به نوع نگاه شاعر در داستان متغیر است.

شاعر در این شعر گاهی با تک‌گویی‌های درونی (حدیث رستم با خود در زمان حال) و گاه با روایت دانای کل (روایت در گذشته) به بیان درد و رنج‌های مردم زمانه خود می‌پردازد و آن چنان با صلابت این ذهنیت خود را روایت می‌کند که امکان شنیدن صدای مخالف از سوی مخاطب فراهم نمی‌شود.

شعر خوانی

ای میهن

تندیده نام تو در تار و پودم، میهن ای میهن	بود لبریز از عشقت، وجودم میهن ای میهن ^۱
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی	فدای نام تو، بود و نبودم میهن ای میهن ^۲
به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم	به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن ^۳
اگر مستم اگر هوشیار اگر خوابم اگر بیدار	به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن ^۴
به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید	من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن ^۵

ابوالقاسم لاهوتی

۱- قلمرو زبانی: تندیده: بافته

قلمرو ادبی: میهن: تکرار (واژه آرای)

قلمرو فکری: ای میهن، نام تو در تار و پودم تندیده وجودم لبریز از عشق توست.

۲- قلمرو ادبی: بود و نبود: تضاد و مجاز از همه

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهایی‌دی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد.

۳- قلمرو ادبی: مجلس و زندان، شادی و ماتم: تضاد و مجاز از همه حال

۴- قلمرو ادبی: تضاد: مست و هشیار - خواب و بیدار

۵- قلمرو ادبی: دشت دل: اضافه تشبیهی/ گل رو: اضافه تشبیهی/ زیبازمین: استعاره از وطن، ایران

قلمرو فکری: ای میهن، در دل من تنها زیبایی تو جای گرفته است.

فصل هفتم: ادبیات داستانی

درس شانزدهم
کباب غاز

کارگاه متن پژوهی

درس پانزدهم
ادبیات بومی (۲)

روان خوانی
ارمیا

درس چهاردهم
سی مرغ و سیمرغ

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت
کلان تر و اولی تر

درس چهاردهم

نمایه درس

عنوان: سی مرغ و سیمرغ

قالب متن: داستان تمثیلی، نثر تحلیلی و شعر (قالب مثنوی)
درون‌مایه: عرفان، بیان وادی‌های هفت‌گانه سیر و سلوک،
لزوم داشتن راهبر و مراد، کثرت در وحدت

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت معنی و مفاهیم مشترک بین بیت‌ها
- ۲- بررسی وادی‌های هفت‌گانه عشق در متن درس
- ۳- مقایسه متن درس با درس‌نی‌نامه

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی نمادها و تلمیحات درس
- ۲- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی تشبیه و استعاره و...

قلمرو زبانی

- ۱- روابط معنایی واژگان
- ۲- اجزای جمله
- ۳- بررسی نقش‌های تبعی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌ای از ادبیات داستانی – تمثیلی، مثنوی منطق الطیر عطار (علم)
- ۲ آشنایی با سیمرغ به عنوان یک عنصر اساطیری حماسی و عرفانی (علم)
- ۳ تقویت باور رسیدن به اهداف والا با گذر از سختی‌های زندگی (ایمان)
- ۴ دریافت مراحل هفت گانه سیر و سلوک عرفانی با توجه به آموزه‌های تعلیمی متن درس (تفکر)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی درس، در زندگی روزمره و عمل به آن (اخلاق و عمل)
- ۶ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۸ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روشن‌سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب منطق الطیر عطار، نوار صوتی خوانش متن، تهیه عکس‌هایی از پرندگان مطرح در درس، نوشتن ابیات مهم دربردارنده هفت وادی عشق و برجسته‌سازی نمادهای مهم درس با پویانمایی‌هایی از پرندگان، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ اسطوره سیمرغ عطار در آینه مرغ بزرگ باخ. نرگس محمدی؛ صالحه غضنفری. (۱۳۹۱). نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی (زبان و ادبیات فارسی) دوره ۸. شماره ۲۷.
- ۲ بررسی هفت وادی منطق الطیر و مقایسه آن با مثنوی معنوی. محمد طایر قدسی. (۱۳۸۲). پایان‌نامه دولتی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳ تحلیل کهن الگوی «خویشتن» در منطق الطیر عطار. لیلا غلام‌پور آهنگر کلایی و دیگران. (۱۳۹۵). سال ۴۹. شماره ۱۹۴.
- ۴ تحولات اسطوره سیمرغ در گذر از حماسه به عرفان (براساس شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار). علی دهقان؛ دادرسی محمدی. (۱۳۹۱). نشریه عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان (ادبستان)).

دوره ۳. شماره ۱۰.

۵ چندآوایی در متون داستانی. ژاله کهنمویی. (۱۳۸۳). پژوهشنامه زبان‌های خارجی دانشگاه تهران. ش ۱۶.

۶ دیدار با سیمرخ. تقی پورنامداریان. (۱۳۸۲). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۷ روابط تصویری - بیناشانه‌ای سیمرخ با نظام ادبی آن در منطق الطیر عطار. مینا دوستی. (۱۳۹۴). فصل‌نامه علمی نگارینه هنر اسلامی. شماره ششم.

۸ شخصیت‌پردازی در منطق الطیر و الهی‌نامه عطار. ربابه باقری. (۱۳۹۰). پایان‌نامه کارشناسی ارشد وزارت علوم و تحقیقات و فناوری. دانشگاه تربیت معلم. سبزوار. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۹ شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری. بدیع الزمان فروزانفر. (۱۳۷۴). چاپ دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۱۰ فراز و فرود عطار در مقدمه منطق الطیر. شکرالله پورالخاص و دیگران. (۱۳۹۶). سامانه نشریات علمی زبان و ادبیات فارسی. سال ۲۵. شماره ۸۲.

۱۱ مقایسه سیمرخ منطق الطیر عطار با آلیس در آن سوی آینه کارول بر اساس نظریه تقارن آینه‌ای. مسعود روحانی؛ لیلا غلام‌پور. (۱۳۹۲). مجله مطالعات ادبیات کودک. دانشگاه شیراز. دوره ۴. شماره ۲.

۱۲ منطق الطیر. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری. سید صادق گوهرین. (۱۳۷۸). چاپ پانزدهم. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۳ منطق الطیر. فریدالدین عطار نیشابوری. (۱۳۸۷). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

۱۴ منطق الطیر عطار و منطق الطیر استراليا. محمد تولاپی. (۱۳۷۷). مجموعه خلاصه مقالات ششمین همایش زبان و ادبیات فارسی. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

۱۵ منطق الطیر عطار و منطق الطیر سلیمانی. محمدجاوید صباغیان. (۱۳۸۲). دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دوره ۴۳. شماره ۱۴۳.

۱۶ موانع و مراحل سلوک در منطق الطیر عطار. جلیل مسعودی‌فرد. پژوهش‌های ادبی و بلاغی. (۱۳۹۲). دوره ۱. شماره ۴.

۱۷ نقد کهن‌الگویی منطق الطیر عطار. فرزانه محمدی. (۱۳۹۱). پایان‌نامه دولتی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. دانشگاه یاسوج. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۱۸ نگاهی بر هفت وادی عرفان در منطق الطیر عطار نیشابوری. محمدپرنگ؛ جلیل و محمدعلی خالیدیان. (۱۳۹۳). کنگره ملی پژوهش‌های کاربردی علوم انسانی اسلامی. گرگان.

سی مرغ و سیمرغ

- ۱ مَجْمَعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان^۱
جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار^۲
چون بود کافیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست^۳

دهد^۴ که پرندۀ دانایی بود و افسری^۵ بر سر داشت، گفت: ای باران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام و از اطراف و اکناف^۶ گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ^۷ است و در پس کوه قاف^۸، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و

۱- قلمرو زبانی: مجمع: محل اجتماع. مجمعی کردند: در جایی جمع شدند.

قلمرو ادبی: آشکارا و نهان: تضاد/ جهان و نهان: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: همه مرغان جهان در جایی جمع شدند.

۲- قلمرو زبانی: جمله: همه/ شهریار: پادشاه

قلمرو فکری: همگی گفتند که در این روزگار هیچ شهری (کشوری) نمی‌تواند خالی از شهریار و پادشاه باشد. (حتماً باید شهریاری باشد که مردم

را رهبری کند.)

۳- قلمرو زبانی: چون: بر وزن خون، چگونه/ اقلیم: سرزمین، کشور/ راه نیست: جایز نیست، درست نیست. اقلیم ما را: رای مالکیت

قلمرو ادبی: شاه و راه: جناس ناهمسان اختلافی/ راه و را: جناس ناهمسان افزایشی

قلمرو فکری: چگونه است که برای اقلیم ما شاهی نیست؟ در این روزگار، بی‌شاه بودن، درست نیست.

۴- قلمرو زبانی و ادبی: دهد: شانه به سر. در اینجا نماد راهبر و راهنماست؛ به مناسبت اینکه این پرندۀ در قوت بینایی و حدت نظر مثل است.

نیز از آنجا که دهد در قرآن کریم به عنوان یک سلیمان آمده است، عطار او را در این اثر خود به عنوان رهبر جماعت مرغان به تصویر کشیده است:

در حقیقت پیک هر وادی شده

مرحبا ای دهد هادی شده

«گاهی کلمه «دهد» به معنای وسیع‌تری استعمال می‌شود و در این استعمال کیوتر و پرندگان شبیه به آن را هم دهد می‌گویند و بنابراین، بعید نیست که مراد از آن «حمام زاجل» باشد که از روزگار بابلی‌ها تاکنون در این وظیفه استخدام می‌شود. این کلمه در آیه یسّم از سوره نمل استعمال شده.» (توضیحات

منطق الطیر، گوهرین، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

۵- قلمرو زبانی: افسر: تاج

۶- قلمرو زبانی: اکناف: ج کُنف: گوشه و کنارها، اطراف

۷- قلمرو زبانی و ادبی: سیمرغ: «پرندۀ ای است که آن را سیمرغ و عنقا خوانند و عنقای مغرب همان است و آن را به سبب آن عنقا گویند که گردن او بسیار دراز بوده است و کنایه از محالات و چیزی که فکر بدان نرسد و اشاره به ذات باری تعالی هم هست.» (پرهان) «... در مذهب زرتشت و آثار صوفیان ایران به حکیمی روحانی و یا کامل‌ترین وجود بشری تعبیر شده و عارفان کامل خاصه شیخ فریدالدین عطار او را منبع فیض و سرچشمه هستی یا وجود باری تعالی تصور کرده‌اند...» (گوهرین ۱۳۷۴: ۳۱۵)

۸- قلمرو زبانی: کوه قاف: «این کوه گرداگرد زمین کشیده شده است و نام آن در قرآن آمده است و مفسّرین آن را کوهی می‌دانند محیط بر زمین و گویند از زیرجرد سبز است و سبزی آسمان از رنگ اوست و اصل و اساس همه کوه‌های زمین است و بعضی گفته‌اند فاصله این کوه تا آسمان به مقدار قامت آدمی است و برخی دیگر آسمان را بر آن منطبق می‌دانند و زمره‌ای گمان کرده‌اند که در پس او عوالم و خلایقی اند که تعداد آن را جز خدای تعالی نمی‌دانند و آفتاب از این کوه طلوع و غروب می‌کند و آن را قدما البرز می‌نامیده‌اند.» (معجم البلدان، ۱۵/۷) بلندترین کوه روی زمین: نقش تبعی بلل دارد.

قلمرو ادبی: «حاصل کلام آنکه «قاف»... اصل و اساس و پایه همه بلندی‌های جهان و منزلگاه ایزد و مهر و فروغ و روشنی و صفا بوده است و در قرآن کریم مظهر قدوسیت گردیده و در اساطیر با ذوالقرنین که به مطلع و مغرب شمس رسید، سخن گفته است. صوفیان هم که همیشه این گونه امور را با تعبیرات دلکش خود به صورت خاصی در می‌آوردند، «قاف» را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانسته‌اند که همه سعی سالک صرف رسیدن به آن می‌شود.» (گوهرین، ۱۳۷۴: ۳۰۹)

بینش او را همتایی نیست؛ از هرچه گمان توان کرد زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. ... این همه نقش و نگار که در جهان هست، هریک پرتوی از آن پر است!^۱ شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید.

شیر مردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف^۲

پرنده‌گان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرخ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده‌ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌هراسیم؛ ما خواستار سیمرخیم! هدهد گفت: «آری آنکه او را شناسد دوری او را تحمل تواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو نتواند رسید.» برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل^۳ گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می‌توانم در جست‌وجوی سیمرخ این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟» هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل، کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته‌ای گیرد زوال^۴

طاووس^۵ نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرخ کاری

۱- ابتدای کار، سیمرخ ای عجب	جلوه‌گر بگذشت برچین، نیمه‌شب
در میان چین فتاد از وی پری	لاجرم پرشور شد هر کشوری
هرکسی نقشی از آن بر برگرفت	هرکه دید آن نقش کاری درگرفت
آن بر اکنون در نگارستان چیشست	اطلبوا العلم ولو بالضمین ازیشست
گر نگشتی نقش یز او عیان	این همه غوغا نبودی در جهان
این همه آثار صنع از فز اوست	جمله نمودار نقش یز اوست...

(عطار: ۱۳۷۴: ۴۱)

- ۲- قلمرو زبانی: باید: لازم است. / شگرف: در اینجا صفت «شیرمرد» است؛ یعنی شیرمردی شگرف. / ژرف ژرف: بسیار ژرف
 قلمرو فکری: شیرمردی شگفت‌انگیز، برای این راه لازم است، زیرا راهی دور است و وادی‌های آن بسیار ژرف و سخت پیمودنی است.
 ۳- قلمرو ادبی: بلبل: نمونه مردمان جمال پرست و عاشق پیشه مجازی است.
 ۴- قلمرو زبانی: جمال: زیبایی. مترادف با حسن/ هفته‌ای: در زمان اندکی/ زوال: نابودی
 قلمرو فکری: گل اگرچه صاحب زیبایی بی‌مانندی است اما آن زیبایی، بسیار زودگذر است.
 ۵- قلمرو ادبی: طاووس: در اینجا نماد و نمونه اهل ظاهر است که تکالیف مذهب را به امید مزد، یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از عذاب دوزخ انجام می‌دهند.

نیست. هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟^۱

آن گاه بط^۲ با قبای سفید سر از آب بیرون کرد و چنین خواست که من به آب چنان خو گرفته‌ام که بی آن زندگی نتوانم کرد. پس چگونه می‌توانم از بیابان‌های خشک و بی آب بگذرم؟^۳ این کار از من برنماید. پس باز^۴ شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشاندند و با خویشتن به شکار می‌بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم^۵ و در بیابان‌های بی‌آب و علف در جست‌وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

عشق بر سیمرغ جز افسانه نیست زن که عشقش کار هر مردانه نیست^۶

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مستی بی‌خبر^۷

اما هدهد دانا یک‌یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خُرد و زیبایی سیمرغ

۱- قلمرو ادبی: خورشید و ذره: رابطه خورشید با ذره مانند رابطه دریا و شبنم است. / هر دو بیت به تنهایی، حکم مثل را دارند.
قلمرو فکری: هر که بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به عشق‌های مجازی توجهی ندارد. معنی و مفهوم این بیت همان است که در بیت پیش آمد و با بیت‌های پیش و پس از خود که در متن اصلی آمده قرابت معنایی دارد:

حضرت حق است دریای عظیم	قطره خُرد است جئات التعمیم
قطره باشد هر که را دریا بُوَد	هر چه جز دریا بُوَد سودا بود
چون به دریا می‌توانی راه یافت	سوی یک شبنم چرا باید شتافت؟
هر که کل شد جزو را با او چه کار؟	وانک جان شد، عضو را با او چه کار
گر تو هستی مرد کُلی، کلِ بیین	کل طلب، کل باش، کل شو، کل گرین
(عطار ۱۳۷۴: ب ۸۳۴-۸۳۹)	

۲- قلمرو ادبی: بط: در اینجا نماد مردمان عابد و زاهد که همه عمر گرفتار وسواس طهارت و شست‌وشو هستند.

۳- قلمرو ادبی: چگونه... بگذرم: پرسش انکاری

۴- قلمرو ادبی: باز: نمونه مردم درباری و اهل قلم است که به علت نزدیکی به شاه همیشه بر خود فخر و مباهات می‌نمایند و به دیگران تکبر می‌فروشند و از سبهداری و کله‌داری خویش سوءاستفاده می‌نمایند.

۵- قلمرو ادبی: دست شاهان: نماد مقام و منصب

۶- قلمرو زبانی: افسانه: در اینجا داستانی است که بر پایه اغراق و دروغ نهاده شده باشد. امر موهوم/مردانه: مردانگی، جسارت

قلمرو ادبی: خرابی ایهام دارد: ۱- ویرانه ۲- مستی/رنج و گنج: جناس

قلمرو فکری: در خرابه‌ها با رنج زندگی می‌کنم؛ زیرا که شنیده‌ام گنج در خرابه‌هاست. / عشق بر سیمرغ خیال است و موهوم؛ زیرا که هر عائقی که ادعای عاشقی دارد، نمی‌تواند گنجایش عشق او را داشته باشد.

۷- قلمرو زبانی: مستی: گروهی، نقش بدلی دارد. / سر به سر: پشت هم، بیایی: نقش قیدی دارد.

قلمرو فکری: بعد از آن پرنده‌های دیگر هر کدام بیایی عذرهای برای نرفتن به سوی سیمرغ آوردند، چون بی‌خبر و غافل بودند.

سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دل‌باخته^۱ گشتند؛ بهانه‌ها فراسو نهادند^۲ و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به کوه قاف سفر کنند. ... آنگاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. ^۳ قضا را قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود، هرچه می‌رفتند پایان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه جرئت می‌داد اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.^۵

گفت ما را هفت وادی در ره است	چون گذشتی هفت وادی، درگه است ^۶
وانیامد در جهان زین راه، کس	نیست از فرسنگ آن آگاه کس ^۷
چون فرو آیی به وادی طلب	پیش آید هر زمانی صد تعب ^۸
ملک اینجا بایدت انداختن	ملک اینجا بایدت در باختن ^۹

۱- قلمرو زبانی: شیدا و دل‌باخته: رابطه معنایی ترادف

۲- قلمرو زبانی: فراسو نهادند: کنار گذاشتند.

۳- قلمرو زبانی: قرعه: نصیب، بهره. قرعه به نام کسی افتادن: بهره و کار او را مشخص کردن

۴- قلمرو زبانی: قضا را: از قضا

۵- قلمرو زبانی: دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت: جمله چهار جزئی مفعول - مسندی

۶- قلمرو زبانی: وادی: «وادی در لغت به معنی رودخانه و رهگذر آب سیل؛ یعنی زمین نشیب هموار کم درخت که جای گذشتن آب سیل باشد و صحرای مطلق آمده است. (لطایف) در اصطلاح شیخ عطار مراحلی است که سالک طریقت باید طی کند و طی این مراحل را به بیابان‌های بی‌زینهار تشبیه کرده است که منتهی به کوه‌های بلند و بی‌فریادی می‌شود که سالک برای رسیدن به مقصود از عبور از این بیابان‌های مخوف و گردنه‌های مهلک ناگزیر است و آن را به وادی‌ها و عقبیات سلوک تعبیر کرده است. ... عطار در مصیبت‌نامه پنج وادی تصور کرده است و در منطق الطیر هفت وادی.» (گوهرین ۱۳۷۴: ۳۳۳ و ۳۳۴)

ما را هفت وادی: رای مالکیت: ما هفت وادی در راه داریم.

قلمرو فکری: هدهد گفت برای ما هفت وادی در راه است،+ ما هفت وادی در راه داریم+ اگر بتوانیم از این هفت وادی بگذریم به درگاه سیمرغ می‌رسیم.

۷- قلمرو زبانی: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت/ وانیامد: پرنگشت: فعل پیشوندی

قلمرو فکری: هیچ‌کس در جهان از این راه پرنگشته است. به همین دلیل کسی از مسافت آن آگاهی ندارد.

بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست حافظ

۸ - قلمرو زبانی و فکری: طلب: «در لغت به معنی جستن است (المصادر) و در اصطلاح صوفیان «طلب» سالکی است که از شهوت طبیعی و لذات نفسانی عبور نماید و پرده پندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود تا انسان کاملی گردد. (لطایف) آن را گویند که شب و روز به یاد خدای تعالی باشد در هر حالی (کشف) در حقیقت «طلب» اولین قدم در تصوف است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا شود تا او را به جست‌وجوی معرفت و تفحص در کار حقیقت وامی‌دارد. «طلب» صاحب این حالت است و مطلوب هدف و غایت و مقصود سالک است.» (گوهرین ۱۳۷۴: ۳۳۴) / تعب: رنج و درماندگی

۹- قلمرو زبانی: ملوک: پادشاهی و فرمانروایی/ ملک: مال و آنچه در تصرف ماست.

قلمرو ادبی: ملوک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن/ ملک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم. / ملک و ملک: جناس ناهمسان حرکتی/ ملک درباختن: کنایه از دست دادن و کوچک شمردن

قلمرو فکری: معنی دو بیت وادی طلب: آنگاه که به وادی طلب درآی، هر زمان، با سختی‌ها و درماندگی‌های بسیار روبه‌رو می‌شوی. در این مرحله است که باید از قدرت و پادشاهی بگذری و نیز باید هرچه را در تصرف توست، همگی رها کنی.

وادی دوم :	بعد از این وادی عشق آید پدید	غرق آتش شد کسی کانجا رسید ^۱
	عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم رو، سوزنده و سرکش بود ^۲
وادی سوم :	بعد از آن بنماید پیش نظر	معرفت را وادی ای بی پا و سر ^۳
	چون بتابد آفتاب معرفت	از سپهر این ره عالی صفت
	هر یکی بینا شود بر قدر خویش	باز یابد در حقیقت صدر خویش... ^۴
وادی چهارم :	بعد از این وادی استغنا بود	نه درو دعوی و نه معنا بود ^۵
	هشت جنت نیز این جا مرده ای است	هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است ^۶

۱- قلمرو فکری : وادی عشق : «بزرگ‌ترین و سهمناک‌ترین وادی است که صوفی در آن قدم می‌گذارد. معیار سنجش و مهم‌ترین رکن طریقت است. عشق در تصوّف مقابل عقل در فلسفه است.» (گوهرین، ۱۳۷۴: ۳۳۴)

قلمرو ادبی : آتش : استعاره از عشق/ غرق آتش شدن : کنایه از وجودی سراسر آمیخته به عشق داشتن
قلمرو فکری : بعد از وادی طلب، وادی عشق پدیدار می‌شود، آنکه بتواند به این وادی برسد، سراسر وجودش را عشق فرا می‌گیرد.

۲- قلمرو زبانی : گرم‌رو : آن‌که با شور و حرارت مسیر سلوک را می‌پیماید، مشتاق. صفت فاعلی مَرَحَم
قلمرو ادبی : عاشق آن باشد... تشبیه : مصراع دوم، وجه شبه آن است. / مراعات‌نظیر : آتش، گرم‌رو و سوزنده

قلمرو فکری : عاشق باید مانند آتش باشد که با اشتیاق پیش می‌رود، تأثیرگذار است و عصیانگر (جز معشوق از کسی فرمان نمی‌برد).

۳- قلمرو زبانی : ت در بنماید : جهش ضمیر : بعد از آن پیش‌نظرت بنماید. / بنماید : آشکار می‌شود، مضارع اخباری/ معرفت را وادی ای بی پا و سر : رای فک اضافه : وادی بی پا و سر معرفت/ وادی معرفت : معرفت نزد علما همان علم است و هر عالم به خدای تعالی عارف است و هر عارفی عالم ولی در نزد این قوم، معرفت صفت کسی است که خدای را به اسما و صفاتش شناسد و تصدیق او در تمام معاملات کند و نفی اخلاق رذیله و آفات آن نماید و او را در جمیع احوال ناظر داند... (گوهرین ۱۳۷۴: ۳۳۶)

قلمرو ادبی : بی پا و سر : کنایه از بی‌انتهای و بی‌پایان. امروزه می‌گویند اول و آخر آن ناپیدا است.

۴- قلمرو زبانی : ره عالی صفت : راه ارزشمند سیر و سلوک

قلمرو ادبی : آفتاب معرفت : اضافه تشبیهی/ صدر و قدر : جناس ناهمسان اختلافی/ صدر : مجازاً مقام و مرتبه

قلمرو فکری : این ره عالی صفت : منظور همان وادی معرفت است. آنگاه که معرفت در وجود پیدا شود، در این زمان است که هرکسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می‌شود و به آن مقام والای خود بی‌می‌برد. بیت زیر اشاره به وادی معرفت دارد :

چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار هاتف اصفهانی

۵- قلمرو زبانی : وادی استغنا : در لغت به معنی بی‌نیازی است و در اصطلاح، بی‌نیازی از خلق است و نیازمندی مطلق به حق. / دعوی : ادعا، دشمنی/ درو : مخفف در او

۶- قلمرو زبانی : هشت جنت : هشت قسمت طبقه بهشت (خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت، جنت‌المأوی، جنت‌النعم، علین و فردوس)/ هفت دوزخ : درکات هفت‌گانه جهنم (سقر، سیر، لطی، حطمه، جحیم، جهنم و هاربه)/ هر دو مصرع سه جمله اسنادی است.

قلمرو فکری : آنکه به مرحله استغنا و بی‌نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

وادی پنجم: بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت^۱
 روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند^۲
 وادی ششم: بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت^۳
 مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه^۴
 وادی هفتم: بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا^۵
 صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو^۶

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا در آمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند^۷ اما آنان که همت یارشان بود، پیش‌تر می‌رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد. این عدهٔ قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره‌کننده‌ای دیدند اما از سیمرخ خبری نبود.

چون نگه کردند آن سیمرخ زود بی‌شک این‌سی‌مرغ آن‌سیمرخ بود^۸...

۱- قلمرو زبانی و فکری: تفرید: یگانه کردن و در اصطلاح صوفیه، تحقق بنده است به حق؛ به‌طوری‌که حق، عین قوای بنده باشد. / تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن و در اصطلاح صوفیه، خالی شدن قلب سالک است از آنچه جز خداست.

تو در او گم گرد توحید این بود گم شدن کم کن تو، تفرید این بود عطار، منطق‌الطیر

وادی توحید: توحید در اصطلاح اهل حقیقت، تجرید ذات الهی است از آنچه فهم و گمان آدمی تصور می‌کند.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ت» و مصوّت «ی»

قلمرو فکری: پس از وادی استغنا، وادی توحید آشکار می‌شود. در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیرحق است پاک می‌کنی و در حق گم می‌شوی و لحظه‌به‌لحظه بیشتر در وجود حق فرو می‌روی و با او یکی می‌شوی.

۲- قلمرو زبانی: درگند: فعل پیشوندی، بیرون آورند

قلمرو فکری: اگر از این بیابان (توحید) بگذرند، همه به وحدت و یگانگی می‌رسند. (بیت بیانگر وحدت وجود است.)

۳- قلمرو زبانی و فکری: ت در بابت: متمم/ وادی حیرت: «سرگردانی و در اصطلاح اهل الله امریست که وارد می‌شود بر قلوب عارفین در موقع تأمل و حضور و تفکر آنها که آنها را از تأمل و تفکر حاجب گردد.» فرهنگ مصطلحات عرفا

قلمرو فکری: پس از وادی توحید، وادی حیرت پیش می‌آید؛ در این وادی، وجودت را سراسر درد و حسرت فرا می‌گیرد.

۴- قلمرو ادبی: کنایه: گم کرده راه: اوج حیرت و سرگردانی/ حیران و تحیر: اشتقاق

قلمرو فکری: سالک سرگردان، چون به وادی حیرت می‌رسد، دائم حیران است و راه گم کرده.

۵- قلمرو زبانی: فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است.

قلمرو ادبی: پرسش انکاری: کی بود اینجا سخن گفتن روا... روا نیست.

قلمرو فکری: وادی فقر: فقر، درویشی باشد؛ در اصطلاح صوفیه، فناء فی‌الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبهٔ کاملان است.

۶- قلمرو فکری: صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و گم شده‌اند.

۷- قلمرو ادبی: کنایه: جان سپردند: مردند. / از پا در آمدند: ناتوان شدند.

۸- قلمرو فکری: وقتی آن‌سی‌مرغ از خود باخبر شدند، دیدند که به‌صورت سیمرخ نمود یافته‌اند. (به حضرت حق رسیده‌اند و وجودی خدایی یافته‌اند؛ چون قطره، آنگاه که به دریا می‌پیوندد دیگر قطره نیست، دریاست.)

خویش را دیدند سیمِرخ تمام بود خود سیمِرخ، سی مرغ مدام^۱...

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام^۲

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

آگاهی‌های فرامتنی

منطق الطیر عطار یک حماسه عرفانی است. این اثر عطار بیشتر در خدمت بیان فکر و اندیشه به مریدان است. اگرچه داستان سفر مرغان ریشه در گذشته دارد اما عطار مبتکر خلاق است که با آوردن مضامینی چون عبور از هفت وادی عشق، سیمِرخ از سی مرغ و ورود به دیگر ابعاد هستی و نیز آینه تجلی سیمِرخ در سی پرند لباس تازه‌ای به آن پوشانید. در این منظومه لطیف‌ترین بیان ممکن از رابطه حق و خلق و دشواری‌های راه سلوک عرضه شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۴ و ۳۵)

«در مقدمه منطق الطیر، ساختار کلی خطاب‌ها شامل دوازده پرند است از هدهد تا باز. عطار در معرفی پرندگان، دوازده پرند را در تقابل با دوازده پیامبر از سلیمان تا ذوالقرنین توصیف کرده است که در براعت استهلال داستان دارای خط ویژه‌اند. بعد از خطاب ویژه این دوازده مرغ توصیفی از مجمع مرغان جهان آغاز می‌شود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۷۷)

شاعر در اول داستان دیده سیمِرخ بین را دارای دلی چون آینه می‌داند:

دیده سیمِرخ بین گر نیست دل چو آینه منور نیست
هست آن آینه دل در دل نگر تا ببینی روی او در دل نگر (۱۰۹۹ و ۱۰۹۶)

مجمع مرحله زمینه‌چینی داستان است که به دنبال شهریاری برای خود هستند. در داستان بیان هفت شهر عشق، مرحله بحران داستان است و طی مراحل هفت گانه و رسیدن به مرحله هفتم، اوج داستان و گره‌گشایی است. داستان بیانگر تأمل در اسرار خلقت، مدارج روحی انسان و دیدگاه شاعر نسبت به حقیقت هستی و جست‌وجوی کمال مطلوب است. بعد از رسیدن به پایان وادی سیر و سلوک پرده از حقیقت برداشته می‌شود که همه این حوادث در خواب اتفاق افتاده است.

۱- قلمرو فکری: خود را سیمِرخ تمام دیدند؛ یعنی کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمِرخ، درحقیقت همان سی مرغی بودند که به حق پیوسته بودند. (بیانگر وحدت در کثرت است)

۲- قلمرو زبانی: محو: فانی بنده است در ذات حق تعالی
قلمرو فکری: آنها برای همیشه در ذات حق محو شدند؛ مانند سایه که وجودش از خورشید است و اگر خورشید نباشد، سایه هم نیست.

محققان و مفسران رسیدن سی مرغ را به جایگاه سیمرغ نماد اتحاد میان حق و خلق می‌دانند :

چون شما سی مرغ اینجا آمدید	سی در این آینه پیدا آمدید
هم ز عکس روی سی مرغ جهان	چهرهٔ سیمرغ دیدند آن زمان
آن همه غرق تحیر ماندند	بی تفکر در تفکر ماندند

کنج حکمت

کلان‌تر و اولی‌تر!^۱

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجهِ زاد و توشه، گِردِهای^۲ بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گِردِه مخاصمت^۳ رفت. تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گِردِه خوردن اولی‌تر.^۴

گرگ گفت: «پیش از آن که خدای – تعالی – این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!»^۵. روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!»^۶ اشتر چون مقالات^۷ گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گِردِه برگرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!»^۸

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی

۱- سندبادنامه، ظهیری سمرقندی، به سعی و اهتمام احمد آتش، «داستان گرگ و روباه و اشتر»، ۴۹ و ۵۰.

۲- قلمرو زبانی: زاد و توشه: مترادف. گِردِهای: یک قرص نان

۳- قلمرو زبانی: با یکدیگر دشمنی کردن

۴- قلمرو زبانی و فکری: زاد: در اینجا یعنی سنّ و سال. آخر کار موافقت کردند که هر کدام از ایشان به سنّ و سال از دیگری بیشتر باشد به خوردن نان هم اولی‌تر و مستحق‌تر است.

۵- قلمرو فکری: من هفت روز جلوتر از این جهان زاده شده‌ام (آفرینش من بر آفرینش این جهان مقدم است).

۶- قلمرو زبانی: موضع: جایگاه/ اعانت: یاری کردن

۷- قلمرو زبانی: مقالات: بحث و گفت‌وگوها

۸- قلمرو زبانی: کلان‌تر: بزرگ‌تر

قلمرو ادبی: جهان از شما زیاد دیده‌ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته‌ام. (جهان دیده به معنی با تجربه نیز هست).

درس پانزدهم

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

ادبیات بومی چیست؟

ادبیات بومی، خاص اقلیم ویژه است در معنای خاص، ادبیاتی است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده و دارای شرايطی، چون وحدت اوضاع جغرافیایی، مشابهت وضع زراعی و معیشتی، وحدت گویش محلی، تشابه آیین و مراسم، اعیاد ملی و مذهبی، تشابه در مناسبات اقتصادی، نحوه سپری کردن اوقات فراغت، وحدت زبان و تاریخ و... باشد.

پیدایش داستان‌های اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران، با رمان «روز سیاه کارگر» (۱۳۰۵) از احمد خداداده کرد دینوری یا تیموری رقم می‌خورد و میرعابدینی آن را ردیف رمان‌های اجتماعی قرار می‌دهد و آن را پدیده‌های استثنایی در رمان اجتماعی آن دوره می‌خواند (نک: میرعابدینی، ۱۳۸۷، صص ۲۴۲-۲۴۴). اما این رویکرد به‌طور جدی از دهه ۱۳۳۵ با قلم بزرگ علوی و اعتمادزاده آغاز می‌شود و در دهه چهل و پنجاه در آثار نویسندگانی چون محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، علی‌اشرف درویشیان، غلامحسین ساعدی و... به شکوفایی می‌رسد. بحث و بررسی و نقد ادبیات اقلیمی و تقسیم‌بندی آنها، پیشینه طولانی ندارد. نخستین بار محمدعلی سپانلو در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب» (۱۳۵۸) از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر ادبیات داستانی سخن گفته است. او در مقالات مختلف خود با بررسی آثار داستانی بومی و اقلیمی و ذکر ویژگی‌ها و نمایندگان خاص هر یک، نام سبک بر آنها می‌نهد. (سپانلو، ۱۳۷۶، ش ۱۲۱-۱۲۲، صص ۶۲-۶۴).

حسن میرعابدینی نیز جزو منتقدینی است که در کتاب «صد سال داستان‌نویسی ایران» بدون نام‌گذاری سبکی یا مکتب مشخصی بخشی را با عنوان «ادبیات روستایی و اقلیمی» به نویسندگان بومی اختصاص داده‌اند. یعقوب آژند در مقاله «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب» (۱۳۶۹) و نیز قهرمان شیري در کتاب «مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران» (۱۳۸۷) به بررسی رمان‌های اقلیمی پرداخته‌اند. بررسی ویژگی‌های رمان‌های اقلیمی از جهت داشتن یک محیط بومی، فرهنگ و معتقدات مردمی و آداب و رسوم، پوشش‌ها و زبان محلی می‌تواند خواننده را به گفت‌وگو مطرح دوره نزدیک سازد و سبک‌های بومی را بهتر بشناسد؛ چرا که جغرافیا سبک می‌آفریند (نک. سپانلو، ۱۳۵۸، ش ۱، ص ۸).

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس شانزدهم

نمایه درس

عنوان: کباب غاز

قالب متن: داستان طنز آمیز، نثر معاصر
درون مایه: انتقاد همراه با طنز، شکست در زندگی، نتیجه
رفتار خود آدمی است.

قلمرو فکری

- ۱- دریافت پیام متن
- ۲- ارتباط معنایی برخی
از عبارات متن با ابیات
فرامتنی

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی کنایه‌های
متن درسی
- ۲- شیوه‌های سبکی
نویسنده

قلمرو زبانی

- ۱- بررسی واژگان املایی
- ۲- حرف ربط یا پیوند

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای داستان‌های اجتماعی در قالب طنز (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های محتوایی درس در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۳ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن (تفکر)
- ۴ تقویت و رشد درست رفتارهای اخلاقی و اجتماعی در زندگی (ایمان)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن داستانی (عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش ایفای نقش، روش‌سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب، نوار صوتی، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ ادبیات قصری در تاروپود تنهایی (ادبیات معاصر ایران). فتح‌الله بی‌نیاز. (۱۳۸۳). تهران: قصیده‌سرا.
- ۲ بررسی ادبیات امروز، استعلامی. (۱۳۵۰). تهران: انتشارات رز.
- ۳ بررسی عناصر مؤثر بر طنز در داستان کباب‌غاز محمدعلی جمالزاده. رعنا جوادی. اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات.
- ۴ بررسی تطبیقی داستان‌های کوتاه جمالزاده و مویاسان. شهرزاد لاجوردی و دیگران. (۱۳۹۵).
- ادبیات معاصر جهان. دوره ۲۱. شماره ۱.
- ۵ برگزیده آثار سیدمحمدعلی جمالزاده. محمدجعفر پوینده. (۱۳۸۲). چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن و شهاب‌ثاقب.
- ۶ تحلیل دگر مفهومی در داستان «کباب‌غاز» براساس دیدگاه «باختین». لیلا هاشمیان و دیگران. (۱۳۹۲). فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ۷. شماره ۲۸.
- ۷ تحلیل و بررسی کباب‌غاز. عباد پوراصل. (۱۳۸۷). رشد آموزش زبان و ادب فارسی. شماره ۸۶.

- ۸ چهل داستان کوتاه ایرانی. حسن ذوالفقاری. (۱۳۸۷). تهران: نشر نیما.
- ۹ داستان نویسان معاصر ایران. محمد قاسم زاد. (۱۳۸۳). تهران: هیرمند.
- ۱۰ داستان نویس های نام آور معاصر ایران. جمال میرصادقی. (۱۳۸۲). تهران: نشر اشاره.
- ۱۱ داستان و ادبیات. جمال میرصادقی. (۱۳۸۳). تهران: انتشارات آیه مهر.
- ۱۲ روایت شناسی داستان های کوتاه محمد علی جمالزاده. رحمان مشتاق مهر و دیگران. (۱۳۸۷). سال ۵۱. شماره مسلسل ۲۰۷.
- ۱۳ سرگذشت و کار جمالزاده، مهرداد مهرین. (۱۳۴۲). تهران: نشر معرفت.
- ۱۴ کالبدشکافی بیست داستان کوتاه فارسی. حسن اصغری. (۱۳۹۶). تهران: نشر ورا.
- ۱۵ نقش شخصیت های غیر انسانی در تحلیل شخصیت های انسانی داستان کباب غاز. غلامرضا و دیگران. (۱۳۹۶). رشد آموزش زبان و ادب پارسی. شماره ۱۲.

تحلیل متن درس

کباب غاز

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه^۱ در اداره با هم قطارها قرار و مدار^۲ گذاشته بودیم که هرکس، اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه^۳ کباب غاز صحیحی^۴ بدهد، دوستان نوش جان نموده،^۵ به عمر و عزتش دعا کنند. زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفتم: «تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده ای و باید در این موقع درست جلوشان در آیی^۶ ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.» گفتم: «خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است^۷ و بودجه ابداً اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی شوند. گفتم: «تنها همان رتبه های

۱- قلمرو زبانی: ترفیع: بالا بردن/ ترفیع رتبه: بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او است.

۲- قلمرو زبانی: قرار و مدار: به این نوع ترکیب ها که در آنها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید «مرکب اتباعی» یا اتباع می گویند. نظایر دیگر در این متن: خرت و پرت، پرت و بلا

۳- قلمرو زبانی: ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی دهند. / هم قطار: هم ردیف، همکار

۴- قلمرو زبانی: صحیح: درست و حسابی

۵- قلمرو ادبی: نوش جان نمودن: کنایه از خوردن و میل کردن

۶- قلمرو ادبی: درست جلوشان در آیی: کنایه از اینکه درست پذیرایی کنی، جبران کنی.

۷- قلمرو زبانی: مالیه: درآمد، وضع مالی

بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بپزند.^۱ گفتیم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آزارگار^۲ یک بار برایشان چنین پای می‌افتد^۳ و شکم‌ها را مدّتی است صابون زده‌اند^۴ که کباب‌غاز بخورند و ساعت‌شماری می‌کنند.^۵ چه‌طور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه^۶ بگیریم؟»

با اوقات تلخ گفت: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اوّل بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد^۷ و بچّه اوّل می‌میرد؟» گفتیم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.» عیالم با این ترتیب موافقت کرد.

اینک روز دوم عید است و تدارک‌پذیری از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود^۸ آش جو اعلا و کباب برّه ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است.^۹ در تخت‌خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی^{۱۰} مصطفی نام آمده می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.^{۱۱}» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله‌مادر می‌شد. جوانی به سنّ بیست و پنج یا بیست و شش؛ آسمان جُل و بی‌دست و پا و تا بخواهی بدریخت و بدقواره.^{۱۲} هر وقت می‌خواست حرفی بزند، رنگ می‌گذاشت^{۱۳} و مثل اینکه دسته‌هاون برنجی در گلویش گیر کرده باشد، دهانش باز می‌ماند و به خِرخر می‌افتاد.

به زخم گفتیم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شَر این غول بی‌شاخ و دُم را از سر

۱- قلمرو زبانی: وعده بگیر: دعوت کن

قلمرو ادبی: خط بکش: کنایه از اینکه نادیده بگیر./ سماق مکیدن: کنایه از بی‌بهره ماندن، انتظار بیهوده کشیدن.

۲- قلمرو زبانی: آزارگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل

۳- قلمرو ادبی: پای می‌افتد: کنایه: فرصتی پیش می‌آید.

۴- قلمرو ادبی: شکم‌ها را صابون زده‌اند: کنایه: دل‌خوش کرده‌اند، به خود وعده داده‌اند.

۵- قلمرو ادبی: ساعت‌شماری کردن: کنایه از بی‌صبرانه منتظر ماندن

۶- قلمرو زبانی: عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. امانتی

۷- قلمرو زبانی: شکوم: شگون، مبارکی و میمنت. چیزی را به فال نیک گرفتن/ قلمرو ادبی: اوقات تلخ: حس‌آمیزی

۸- قلمرو زبانی: معهود: بر عهد، عهددار، عهد بسته. در اینجا وعده داده شده.

۹- قلمرو زبانی: مخلفات: از اصطلاحات آشپزی است؛ یعنی آنچه در کنار غذای اصلی به مشتری ارائه می‌شود.

قلمرو ادبی: رویه‌راه شدن: کنایه از آماده شدن

۱۰- قلمرو زبانی: دیلاق: دراز قد

۱۱- قلمرو زبانی: شرفیاب شدن: مؤدّبانه «آمدن». برابر با: شرف حضور یافتن. به خدمت رسیدن

۱۲- قلمرو زبانی: جُل: پالان، پوشش چهارپایان

قلمرو ادبی: آسمان جُل: کنایه از بی‌چیز و فقیر. آن که هیچ ندارد./ بی‌دست‌و‌پا: کنایه از ناتوان و بی‌عرضه/ بدقواره: بدقیافه، آن که اندامش

متناسب نیست.

۱۳- قلمرو ادبی: رنگ می‌گذاشت: رنگ می‌بخت. رنگش می‌پرد. کنایه از ترسیدن و وحشت کردن

ما بکن.»^۱ گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان^۲ پسرعموی خودت است. هرگلی هست به سر خودت زن.»^۳ دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟»^۴ لَهْذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر^۵ شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای^۶ بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛ مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب^۷ بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک به سرم، مرد حسایی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستان هم وعده کباب غاز داده‌ای!» دیدم حرف حسایی است و بد غفلتی شده؛ گفتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟»

گفت: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حُسن کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مُهر روی میز بیاید.»^۸ حَقّاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت.^۹ در دم ملتفت وخامت امر^{۱۰} گردیده و پس از مدتی اندیشه و استشاره^{۱۱} چاره منحصر به فرد^{۱۲} را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم.^{۱۳} به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛^{۱۴} لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت

۱- قلمرو ادبی: این غول بی‌شاخ و دم: استعاره از مصطفی. معنی کنایی نیز دارد؛ یعنی کسی که ظاهراً مانند غول است اما شاخ و دم غول را ندارد و نمی‌تواند آزار برساند. / از سر ما بکن: کنایه: ما را نجات بده، ما را آزاد کن.

۲- قلمرو ادبی: به من دخلی ندارد: کنایه: به من مربوط نمی‌شود.

۳- قلمرو زبانی: هفت قرآن به میان: برای برهیز از بدی یا دور شدن از مصیبت، این جمله به صورت دعا به کار می‌رفت. براین با: بلا به دور!

۴- قلمرو ادبی: هرگلی هست به سر خودت زن: مُثَل و کنایه از اینکه هر کاری کردی برای خودت کردی.

۵- قلمرو زبانی: صله ارحام: به دیدار نزدیکان رفتن و احوال‌پرسی کردن. نیکی کردن به نزدیکان و اقوام

۶- قلمرو زبانی: لَهْذا (برای) + هذا (این). برای این منظور، بنابراین. قید مختص است.

۷- قلمرو زبانی: تک و پوز: دک و پوز. سر و وضع، قیافه ظاهری/ کریه: زشت

۸- قلمرو ادبی: مادرمرده: کنایه از بدبخت و بیچاره/ گردنش... غاز مادرمرده: تشبیه

۹- قلمرو ادبی: شیء عجاب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد: «أَنْ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَاب»، برای بیان شگفتی به کار می‌رود.

۱۰- قلمرو ادبی: سر به مُهر: کنایه از دست نخورده

۱۱- قلمرو ادبی: برو برگرد نداشت: بی‌برو برگرد، کنایه از قطعی و حتمی بودن

۱۲- قلمرو زبانی: وخامت: بدعاقبت بودن، بدفرجامی.

۱۳- قلمرو زبانی: استشاره: مشورت کردن، رایزی

۱۴- قلمرو زبانی: منحصر به فرد: مخصوص، ویژه

۱۵- قلمرو ادبی: دست و پا کردن: کنایه از فراهم کردن

۱۶- قلمرو ادبی: کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار بسیار سخت و دشوار

شده‌ای^۱ مطلب از چه قرار است. می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی^۲ و از زیر سنگ هم شده^۳ یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» مصطفی، ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد^۴ و بالاخره صدایش بریده بریده از نی بیج حلقوم^۵ بیرون آمد و معلوم شد می‌فرماید: «در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.»

با حال استیصال^۶ پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟»^۷ با همان صدا و همان اطوار،^۸ آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید؛ ولی خوب بود میهمانی را پس می‌خواندید.»^۹ گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چه طور پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده^{۱۰} از تخت‌خواب پایین نیاید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چه طور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بگویید غاز خریده بودم، سگ برد.» گفتم: «تو رفقای مرا نمی‌شناسی، بچه قنداقی که نیستند،^{۱۱} خواهند گفت می‌خواستی یک غاز دیگر بخری و اصلاً پایی می‌شوند^{۱۲} که سگ را بیاور تا حسابش را دستش بدهیم.» گفت: «بسیارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته‌اند.» دیدم زیاد پرت و پلا می‌گوید؛ گفتم: «مصطفی می‌دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده‌ام. این اسکناس را می‌گیری و زود می‌روی که می‌خواهم هر چه زودتر از قول من و خانم به زن عمو جانم سلام برسانی و بگویی ان‌شاءالله این سال نو به شما مبارک باشد و هزارسال به این سال‌ها برسید.»^{۱۳} معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرف‌های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه‌ای سوار کرد^{۱۴} که امروز مهمان‌ها دست به غاز زنند، می‌شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.» ...

۱- قلمرو زبانی: ملتفت: متوجه، آگاه.

۲- قلمرو ادبی: چندمرده حلاجی: کنایه از اینکه چه اندازه توانایی داری و می‌توانی از عهده کار بر آیی.

۳- قلمرو ادبی: از زیر سنگ پیدا کردن: کنایه از انجام کار بسیار دشوار

۴- قلمرو ادبی: سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن

۵- قلمرو زبانی: نی بیج: نی و شلنگ قلیان/ قلمرو ادبی: نی بیج حلقوم: اضافه تشبیهی

۶- قلمرو زبانی: استیصال: درماندگی

۷- قلمرو ادبی: چه خاکی به سرم بریزم: کنایه: چه کاری بکنم؟ چه چاره‌ای بیندیشم؟

۸- قلمرو زبانی: اطوار: چ طور، حرکات و رفتار بی‌مزه، ادا و اطوار

۹- قلمرو زبانی: میهمانی را پس می‌خواندید: دعوت را پس می‌گرفتید.

۱۰- قلمرو زبانی: قدغن: ممنوع

۱۱- قلمرو ادبی: بچه قنداقی: کنایه از ساده لوح و زودباور

۱۲- قلمرو ادبی: پایی شدن: کنایه از در امری اصرار ورزیدن

۱۳- قلمرو ادبی: هزار سال به این سال‌ها: کنایه از آرزوی عمر طولانی کردن

۱۴- قلمرو ادبی: شیوه سوار کردن: کنایه از تدبیر و راه‌حلی اندیشیدن

رفته‌رفته سر دماغ آدم^۱ و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسایی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد.^۲ باید خودت مهارت به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست‌زدن به این غاز بر نیایند». مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست، آثار شادی در وَجَناتش^۳ نمودار گردید. بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی‌آیی بشینی؟ نزدیک تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و احوالت چه طور است؟ چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟»

مصطفی قد دراز و کج و مُعَوَّج^۴ را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز مَحَبَّت و دل‌بستگی غیر مترقبه^۵ هرگز ندیده و نشنیده سپاسگزاری کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله^۶، این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی‌گذارم از اینجا بروی. امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می‌سپارم یک دست از لباس‌های شیک خودم هم بدهد بیوشی و نونوار که شدی،^۷ باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بَرَه و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند، می‌گویی ای بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.^۸ از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین‌طور این دوری^۹ را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم^{۱۰} ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین‌جا بستری شده و بال جانت می‌گردیم؛^{۱۱} مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر امتناع می‌ورزی و

۱- قلمرو ادبی: سردماغ آمدن: کنایه از سر حال شدن

۲- قلمرو ادبی: گره: استعاره از مشکل / این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد: کنایه: این مشکل به دست خودت حل می‌شود.

۳- قلمرو زبانی: وجنات: ج و جنه، رخسار

۴- قلمرو زبانی: مُعَوَّج: در زبان عربی اسم مفعول است از مصدر اِعْوَجاج به معنی کج و ناراست.

۵- قلمرو زبانی: غیر مترقبه: غیرمنتظره، ناگهانی (مترقب: در زبان عربی اسم فاعل است به معنی نگرنده، انتظار کننده)

۶- قلمرو زبانی: استغفرالله: شبه جمله یعنی از خدا آمرزش می‌خواهم.

۷- قلمرو ادبی: نونوار: کنایه: تازه پوش و شیک پوش

۸- قلمرو ادبی: کاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است: مَثَل و کنایه از اینکه باید در خوردن، اندازه را نگه داشت: نباید در خوردن

از اندازه گذشت. ارتباط معنایی با:

دیگ شکم از طعام لبریز مکن
بسیار مخور که نان هراسان از توست

گر کاه نباشد از تو، کاهدان از توست
برخویش ترحمی که این جان از توست

۹- قلمرو زبانی: دَوْری: در وزن فوری، بشقاب بزرگ و مقعر

۱۰- قلمرو زبانی: دلی از عزا درآوردن: کنایه از سیر خوردن

۱۱- قلمرو زبانی: وبال: عذاب، سختی

قلمرو ادبی: وبال جانت می‌شویم: کنایه از اینکه مایه دردسر و سختی و عذاب می‌شویم.

به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی.»

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، گفت: «خوب دستگیرم شد.^۱ خاطر جمع باشید که از عهده برخواهم آمد. دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر^۲ براق، خرامان وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده است.^۳

آقای مصطفی خان با کمال منانت،^۴ تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام‌تر، به جای خود، زیردست خودم، به سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقررۀ خود برمی‌آید، قلباً مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرم داشت به کلی آسوده می‌شد.

به قصد ابراز رضایت‌مندی، تعارف‌کنان گفتم: آقای مصطفی خان، نوش جان بفرمایید چه دردرس بدهم؟ حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس‌آرای بلا معارض شده است.^۵ به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمالشان می‌شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار چنان محظوظ گردیده بود که جلورفته جبهه^۶ شاعر را بوسیده گفت: «ای واللّه، حقیقتاً استادی» و از تخلص^۷ او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته^۸ گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می‌دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار یکی از ادیبان کلمه «استاد» را اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حضار یک‌صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست و سزاوار حضرت ایشان است.^۹

۱- قلمرو ادبی: خوب دستگیرم شد: کنایه از اینکه کاملاً متوجه قضیه شده‌ام.

۲- قلمرو زبانی: جیر: نوعی پوست دباغی شده نرم که از آن رویه کشش و چیزهای دیگر می‌سازند.

۳- قلمرو ادبی: قالب بدن درآمدن: کنایه از اندازه و مناسب بودن

۴- قلمرو زبانی: منانت: وقار، سنگینی

۵- قلمرو زبانی: متکلم وحده: گوینده به تنهایی/ بلا معارض: بی رقیب/ مجلس‌آرا: صفت فاعلی مرخم

قلمرو ادبی: نوک جمع را چیده: کنایه از این که به دیگران اجازه حرف زدن نمی‌داد.

قلمرو فکری: متکلم وحده و مجلس‌آرای بلا معارض شده بود: تنها خودش حرف می‌زد و مجلس و جمع را به‌تنهایی اداره می‌کرد و پیش می‌برد.

۶- قلمرو زبانی: محظوظ: برخوردار/ جبهه: پیشانی

۷- قلمرو زبانی: ای واللّه: شبه‌جمله در مقام تحسین، آفرین، درود/ تخلص: در اصطلاح یعنی نام شعری شاعر

۸- قلمرو ادبی: چین به صورت انداختن: کنایه از ناراحت شدن، قیافه گرفتن

۹- قلمرو زبانی: حضرت: در اینجا برای بزرگداشت و تکریم آمده است؛ یعنی بزرگوار، آقا

قلمرو فکری: عبارت «مصطفی به رسم تحقیر... خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. ... حالا آش جو و کباب بَرَه و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه^۱ و برشته در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

شش‌دانگ^۲ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود،^۳ ولی خیر، الحمدلله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است.^۴ به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند.^۵ آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید،^۶ یک لقمه هم دیگر نمی‌توانم بخورم. ...»

مهمان‌ها در مقابل تظاهرات شخصِ شخیصی^۷ چون آقای استاد، دو دل مانده بودند و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد.^۸ دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، ... کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی بَرغان^۹ پرکرده‌اند؛ هنوز این کلام از دهن خرد شده^{۱۰} ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد،^{۱۱} بی اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می‌فرمایید با آلوی بَرغان پر شده، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت^{۱۲} و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می‌چشیم.»

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند^{۱۳} و در یک

۱- قلمرو زبانی: رأس: سر، واحد شمارش/ فربه: چاق /

قلمرو ادبی: دلم می‌تپد: کنایه از ترسیدن و اضطراب داشتن

۲- قلمرو ادبی: شش‌دانگ: کنایه از کامل و همه

۳- قلمرو ادبی: دامن از دست رفتن: کنایه از بی اختیار شدن/ برگرفته از سخن سعدی در دیباجه گلستان: «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم

از دست پرفت.»

۴- قلمرو ادبی: سرش توی حساب بود: کنایه: حواسش جمع بود.

۵- قلمرو ادبی: خوش نخواند: کنایه از اینکه کار خوبی نکرد.

۶- قلمرو ادبی: کنایه‌ها: تا خرخره خوردن: پرخوری کردن/ اگر سرم را از تنم جدا کنید: اگر مرا بکشید

۷- قلمرو زبانی: شخیص: بزرگ، باشخصیت

۸- قلمرو زبانی: توطئه: نقشه کشیدن، زمینه‌سازی، مقدمه‌چینی/ ماسیدن: سفت و سخت شدن، گرفتن

قلمرو ادبی: توطئه ما دارد می‌ماسد: نقشه ما دارد می‌گیرد.

۹- قلمرو زبانی: بَرغان: منطقه‌ای در کرج کنونی که آلوی آن شهرت دارد.

۱۰- قلمرو زبانی: دهن خرد شده: اصطلاحی است که در مقام نفرین آوردن؛ یعنی ای کاش دهانم خرد می‌شد و این حرف را نمی‌گفتم.

۱۱- قلمرو ادبی: کنایه: فنرش در رفته باشد: بی اختیار شدن

۱۲- قلمرو ادبی: روی میزبان محترم را زمین انداخت: کنایه از رد کردن خواهش کسی

۱۳- قلمرو ادبی: به جان کسی افتادند: کنایه از حمله کردن به کسی

چشم به هم زدن، به زبان خودمانی چنان گلکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود ننهاده بود! هر دوازده تن، تمام و کمال و راست و حسایی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خود دیدم که غاز گلگونم، لَخت لَخت طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.^۲ مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده^۳ و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

در همان بَجبوحه^۴ بخوریخور، صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی‌خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد با خود شما صحبت بدارد.» یارو حساب کار خود را کرده،^۵ بدون آنکه سر سوزنی^۶ خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریا زده^۷ و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده‌ای،^۸ طنین انداز گردید و پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب، تا حلقوم بلعیده بودی،^۹ باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی^{۱۰} و به منی که چون تویی را صندوقچه سَر^{۱۱} خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی؟ دیگر که این ناز شست باشد.»^{۱۲} و باز کشیده دیگری تاراش کردم با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس زنان و حق‌حق کنان گفت: «پسر عمو جان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی شکم آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.^{۱۳} بی‌اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌شناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده

۱- قلمرو ادبی: در یک چشم به هم زدن: کنایه از زمان بسیار اندک/ کلکش را کندن: کنایه از بین بردن و در متن یعنی خوردن/ به عالم وجود ننهاده بود: کنایه از اینکه آفریده نشده بود.

۲- قلمرو زبانی: لَخت لَخت: پاره پاره، تکه تکه / قلمرو ادبی: جماعت کرکس صفت: تشبیه/ گورستان شکم: تشبیه

۳- قلمرو ادبی: آب به دهانم خشک شده بود: کنایه از ترس و وحشت و تعجب

۴- قلمرو زبانی: بَجبوحه: میان، وسط

۵- قلمرو زبانی: یارو: برای تحقیر می‌آورند. «و» در آن برای تحقیر است. / قلمرو ادبی: حساب کار خود را کردن: کنایه از دانستن و آگاه شدن

۶- قلمرو ادبی: سر سوزن: اندکی، خود را از تک و تا انداختن: خونسردی خود را از دست دادن

۷- قلمرو ادبی: دل به دریا زدن: کنایه از خطر را پذیرفتن

۸- قلمرو ادبی: سیلی آب نکشیده: کنایه از محکم بودن سیلی

۹- قلمرو ادبی: خانه خراب: کنایه: بدبخت و بیچاره/ تا حلقوم بلعیده بودی: کنایه از اینکه بیش از اندازه خورده بودی.

۱۰- قلمرو ادبی: دین و ایمان را باختن: کنایه: عهد و پیمان را فراموش کردی. خیانت کردی.

۱۱- قلمرو ادبی: صندوقچه سَر خود قرار داده بودم: کنایه: محرم اسرار خود می‌دانستم.

۱۲- قلمرو ادبی: ناز شست باشد: کنایه: مزد هنرمندی‌ات باشد.

۱۳- قلمرو ادبی: شاخ درآوردن: کنایه از بسیار شگفت زده شدن و تعجب کردن

باشند،^۱ بیرون انداختم و قدری برای به جا آمدن احوال در دور حیاط قدم زده، آن گاه با خنده تصنعی،^۲ وارد اتاق مهمان ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان ها دراز کشیده اند. گفتم: «آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم،^۳ همه را غلط دادم.

فرای آن روز به خاطر آمدن که دیروز یک دست از بهترین لباس های نودوز خود را به انضمام مایحتوی،^۴ یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته ام، ولی چون که تیری که از شست رفته^۵ باز نمی گردد، یک بار دیگر به کلام بلند پایه^۶ «از ماست که بر ماست»^۷ ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم^۸ که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگرדם.^۹

۱- قلمرو زبانی: خمره: کوزه/ قلمرو ادبی: مانند موشی که...: تشبیه

۲- قلمرو زبانی: تصنعی: ساختگی، مصنوعی

۳- قلمرو ادبی: خم به ابرو آوردن: کنایه: خوشردی خود را از دست دادن

۴- قلمرو زبانی: مایحتوی: آنچه در آن است.

۵- قلمرو ادبی: چون تیری که از شست رفته باشد: مثل و کنایه از کاری که از دست خارج شده و دیگر قابل جبران نباشد. برابر با: آب رفته به جوی باز نمی گردد. ارتباط معنایی با بیت زیر:

سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد سعدی

۶- قلمرو ادبی: از ماست که بر ماست: مثل؛ یعنی هر آنچه به ما می رسد نتیجه عملکرد خودمان است. برگرفته از داستانی که ناصر خسرو در قطعه ای آن را پرورده است:

گویند عقابی به در شهری برخاست	وز بهر طمع پر به پرواز بیاراست
ناگه ز یکی گوشه ازمین سخت کمائی	تیری ز فضای بد بگشاد برو راست
در بال عقاب آمد آن تیر جگردوز	وز ایر مرا و را به سوی خاک فرو خواست
زی تیر نگه کرد پر خویش برو دید	گفتا: «ز که نالیم؟ که از ماست که بر ماست»

عبارت با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:

گلّه ما را گله از گرگ نیست این همه بیداد شبان می کند سعدی

از درد بر آیین دل گرد ندارم	دارم گله از چشم خود از درد ندارم
نیاید بر دل من سخت تر زان	که کوید حلقه بر در آشنائی مسعود سعد

۷- قلمرو ادبی: پشت دست را داغ کردن: کنایه از عبرت گرفتن، توبه کردن

۸- قلمرو فکری: عبارت «تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگرדם» با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:

یابد چگونه راه در آن زلف دست ما	جایی که شانه می گردد از دور پشت دست صائب
از بس که دست می گزم و آه می کشم	آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش حافظ

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه زبانی: حرف ربط

حرف ربط یا پیوند از نظر ساختمان بر دو نوع است: ساده و غیرساده؛ مانند: اگر، اما، ولی، لیکن، یا، پس، تا، چون، خواه، زیرا، که و... (ساده) و وقتی که، همان‌طور که، زیرا که، همین که، تا اینکه و... (غیرساده)

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم
از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
(سعدی)

همین که قهرمانان داستان به سرچشمه رسیدند با صحنه بسیار شگفت‌انگیزی روبه‌رو شدند.
حرف ربط یا پیوند از نظر کاربرد، دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته‌ساز که همراه با جمله‌های وابسته به کار می‌روند و شامل دو بخش پایه (هسته) و پیرو (وابسته) است؛ مانند: که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا اینکه
— گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند.

جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند. (جمله هسته یا پایه) گرچه [حرف ربط وابسته‌ساز]، چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود. (جمله وابسته یا پیرو)
— یک‌ریز تعارف و اصرار می‌کردم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید. عبارت «یک‌ریز تعارف و اصرار می‌کردم» هسته و جمله بعد از «که» وابسته است.

ب) پیوندهای هم پایه‌ساز که بین دو جمله همپایه به کار می‌رود؛ مانند: اما، ولی، لیکن، و، یا...
— درجه دوم آنکه، وی را همچون خویشان دارد و مال میان خویش و وی مشترک داند.
— دیروز یک‌دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را از خانه بیرون انداخته‌ام، ولی چون که تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد.

آگاهی‌های فرامتنی

محمد علی جمال زاده در سال ۱۲۷۴ ش. در خانواده‌ای روحانی در اصفهان به دنیا آمد. در هفده سالگی برای تحصیل به بیروت رفت و سپس رهسپار پاریس شد. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را تحت عنوان «یکی بود یکی نبود» در سال ۱۳۰۰ منتشر کرد. به اعتبار همین کتاب، جمال زاده را آغازگر سبک واقع‌گرایی در نثر معاصر فارسی و پدر داستان‌نویسی دانسته‌اند. در این داستان‌ها گوشه‌هایی از

زندگی ایرانیان در دوره مشروطه به صورتی انتقادی و با تثری ساده، طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه بیان شده است.

بعضی دیگر از آثار جمال‌زاده عبارت‌اند از: دارالمجانین، سر و ته یک کرباس، تلخ و شیرین، هفت کشور، شورآباد، راه‌آبانه، قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار و قصه‌ها به سر رسید. (ادبیات فارسی، ۱۳۸۷: ۲۰: ۳۰)

داستان کباب‌غاز فشرده و چکیده ضرب‌المثل «از ماست که بر ماست» است. این داستان دارای توصیفی خنده‌دار از واقعیتهای نه‌چندان دور است که راوی از طریق سوم شخص روایت می‌کند. نویسنده داستان اگرچه به‌طور مستقیم در داستان حضور ندارد اما تیپ و ایدئولوژی فکری خود را با قدرت فکرخوانی ذهن شخصیت‌ها در متن کاملاً آشکار می‌کند و به کمک زبان عامه و با ویژگی‌های سبکی خاص خود به تصویر می‌کشد و با خواننده ارتباط ایجاد می‌کند. نویسنده با توصیف شخصیت مصطفی که شخصیت بدل یک واقعیت است، زبان طنز در متن داستان را فراهم می‌کند. اگرچه نویسنده، شخصیتی که برای مصطفی (در ابتدا دست‌وپاچلفتی) در نظر می‌گیرد، در حد و اندازه او نیست و به‌عنوان یک تیپ شخصیتی بسیار ناتوان‌تر از جایگاهی که داشته به او بخشیده شده است اما مصطفی در طول مسیر داستان ثابت می‌کند که مانند نویسنده نمی‌اندیشد و انگاره‌های ذهنی او، بازنمایی فکر راوی نیست.

میر صادقی درباره این کتاب می‌نویسد: «او وظیفه خود می‌داند که همه جزئیات را توضیح دهد. این توضیحات اگرچه اغلب به لحن طنزآمیز و هجو است، در حکم تله‌ای است که نویسنده را گرفتار زبان خطایی مقاله‌نویسی می‌کند. اغلب داستان‌هایش از جمله کباب‌غاز را بر اساس درون‌مایه‌ای خاص می‌نویسد. در ضمن آنکه می‌خواهد او را سرگرم کند، می‌خواهد چیزی هم به او یاد بدهد و درونمایه به گونه‌ای ارائه شده است که در پایان داستان پیامی را القا کند و این موضوع با طبیعت داستان‌نویسی و واقعیت داستان فاصله دارد.» (میر صادقی، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۳) نویسنده برای بیان طنز از تشبیه، اغراق، تضاد، القاب غیرمتعارف، طعنه و کنایه از یک سو و ساخت شخصیتی، لحن داستانی و تثر عامیانه از سوی دیگر بهره می‌برد.

ویژگی‌های نثر جمال‌زاده:

- استفاده از اشارات مذهبی در پروراندن مضامین طنزآمیز
- استفاده از عبارات ناآشنا
- کاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات عامیانه، ضرب‌المثل‌ها
- ساخت صرفی و نحوی، لهجه‌ها برای رونق داستان
- استفاده از طنز و انتقاد اجتماعی

ارمیا

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات دارد ها. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى... ارمیا و سهراب می خندیدند. صدای تانک دیگری از دور می آمد. به صدا توجهی نمی کردند. هر سه روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه گیری دقیق سهراب تعریف می کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت نشسته بود، آرام گفت :

— و ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۱.

— آقا مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن ببینم. ارمیا خنده اش را خورد. آرام سری تکان داد. ...

— جَلَّ الخالق!^۲ یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا می زنیم داریم می گویم شما دو تا مرد تیر بزنید! بی خود نیست با کلاشینکف^۳ می خواست برود تانک بزند. ... برخاست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک تر می شد. موشک به شنی^۴ تانک نخورد. اطراف تانک خاک غلیظی به هوا می رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ...

— سهراب گل کاشتی، ای ولله^۵.

— پیرمرد هیکلی، خیلی به درد می خورد. مرده^۶ فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن!^۶

— دود هنوز هم از کُنده بلند می شود.^۷

۱— قلمرو فکری : بخشی از آیه ۱۷، سوره انفال. ای رسول! و تو، تیر نینداختی آنگاه که تیر انداختی، بلکه خدا تیر افکند. داستان ارمیا، تفسیر آیه ۱۷ از سوره انفال است؛ اینکه پشت اراده انسان اراده ای دیگر است که تا او نخواهد هیچ اتفاقی نمی افتد؛ و آنکه اراده اش را به اراده حق متصل می گرداند، دیگر این اراده، خدای است که ۳۱۳ سرباز اسلام را بر سه برابر نیروی دشمن پیروز می گرداند. پس آنگاه که تو تیر انداختی، تیر را تو نینداختی که خدا تیر را انداخت؛ چون تو وصل به خدا بودی و تیر را در راه خدا می انداختی و برای خدا. «سهراب» داستانی ما نیز نشانه گیری اش دقیق است، چون وصل به اراده ای قوی تر است. در مدل اسطوره های اش، آرش می تواند با تیری که پرتاب می کند از قلمرو کشورش دفاع کند؛ چون پیوسته است به یزدان پاک. رستم تیرش درست بر چشم اسفندیار می نشیند؛ چون به حق است. نتیجه سخن می شود مضمون بیت سنایی که : هرآنچه هست، همه را از یزدان بدان و نه از ارکان (آب، خاک، باد و آتش)؛ زیرا کوتاهی بینی است اثری زیبا را که خرد انسان می آفریند، تو از نیروی دست بدانی.

۲— قلمرو زبانی و فکری : جَلَّ الخالق : بزرگ و با شکوه است خداوند. شبه جمله است در مقام تعجب.

۳— قلمرو زبانی : کلاشینکف : سلاحی سبک محسوب می شود، ساخته کشور روس و مخترعی به نام «کلاشینکف».

۴— قلمرو زبانی : شنی : چرخ و زنجیرهای متحرک تانک

۵— قلمرو ادبی : گل کاشتی : کنایه از اینکه کار بزرگی کردی.

۶— قلمرو ادبی : مرده فیل... : ضرب المثل است؛ یعنی «مردم صاحب شخصیت و خانواده دار چه در حال غنا و ثروت و چه در وضع فقر و مسکنت، عزت و احترام خود را حفظ می کنند. این مثل از آن رو پیدا شده که فیل تا زنده است قیمتی است؛ وقتی هم بمیرد عاج هایش به بهای گران به فروش می رود.» (امینی: ۴۲۱)

۷— قلمرو ادبی : دود... : ضرب المثل است؛ یعنی «اشخاص کهتسال و آزموده و تجربه آموخته هرچه باشد بهتر از جوانان می فهمند و کار می کنند... همانند : تیغ کهنه جوهر دارد.» (امینی: ۲۹۱ و ۲۹۲)

گاهی سنگی از زیر پایش درمی‌رفت و سکندری می‌خورد. با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگر چه نمی‌ترسید اما او را وهم گرفته بود.^۱ ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت^۲ و دوباره با تمام سرعت دوید.

حالا چه طوری ببریمش تا سر جاده؟ ببین، تو درازی و بدبار. من هم باید اسیر بشوم چون برنامه‌ریزی کرده بودم... باید شهید می‌شد... ببین چند تا خوز درست کرده.^۳ چه چیزهایی می‌گفت... خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جوری شما دو تا را می‌بردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلّی علی... چرا صلوات نمی‌فرستی مصطفی؟ بفرست دیگر! اللهم صلّی علی... خیلی سنگین است. وقتی داریم می‌بریمش، شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم...

۱- قلمرو زبانی: وهم: تصوّر غلط، پنداشت

قلمرو فکری: او را وهم گرفته بود: خیال‌های نادرست در ذهنش جا می‌گرفت.

۲- قلمرو فکری: نفس گرفت: نفس تازه کرد.

۳- قلمرو زبانی: خوز

فصل هشتم: ادبیات جهان

درس هجدهم
عشق جادوانی

کارگاه متن پژوهی

روان خوانی
آخرین درس

درس هفدهم
خنده تو

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت
مسافر

درس هفدهم

نمایه درس

عنوان: خنده تو

نوع و قالب ادبی: شعر غنایی
درون مایه: عشق و محبت و شادمانه زیستن

قلمرو فکری

- ۱- درک بیت‌ها، دریافت پیام متن
- ۲- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های ادبی
(تشبیه، کنایه، مجاز، نماد،
مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- دریافت معنای واژه
- ۲- انواع نشانه «ان»

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با پابلو نرودا و سروده «خنده تو» (علم)
- ۲ توانایی مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- ۳ پرورش روحیه بهره‌گیری مناسب از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- ۴ تقویت باور عشق به زیستن و شادمانه زندگی کردن (ایمان)
- ۵ تقویت توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی و سنجش محتوای آنها (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس کارایی گروه
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب شعر «هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه!»، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ پابلو نرودا، شاعر، شهروند آزاد جهان. رامین مولایی. (۱۳۷۸). نشریه گلستانه. شماره ۱۳.
- ۲ پابلو نرودا، جادوگر زمین جادویی. ابراهیم میرهاشم‌زاده. (۱۳۵۲). مجله کتاب امروز.
- ۳ هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه (گزیده شعرهای عاشقانه). پابلو نرودا. (۱۳۹۴). ترجمه احمد پوری، با ویراستاری کاظم فرهادی. چاپ بیست‌وششم. تهران : چشمه.
- ۴ وداع. پابلو نرودا. (۱۳۶۹). مترجم : رکن‌الدین خسروی. مجله چپستا. شماره

خنده تو^۱

نان را از من بگیر، اگر می خواهی،
 هوا را از من بگیر، اما
 خنده ات را نه.^۲
 گل سرخ را از من بگیر
 سوسنی را که می کاری...^۳
 از پس نبردی سخت باز می گردم
 با چشمانی خسته
 که دنیا را دیده است
 بی هیچ دگرگونی،
 اما خنده ات که رها می شود
 و پروازکنان در آسمان مرا می جوید^۴
 تمامی درهای زندگی را
 به رویم می گشاید.^۵
 عشق من، خنده تو
 در تاریک ترین لحظه ها می شکفتد^۶
 و اگر دیدی به ناگاه خون من
 بر سنگ فرش خیابان جاری است^۷

۱- نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد. حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رهااند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

۲- قلمرو ادبی: نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی

۳- گل سرخ، نماد خنده است و خنده نیز خود نماد عشق و محبت است و شاعر در اینجا می گوید حیات بدون عشق معنایی ندارد.

۴- قلمرو ادبی: تشخیص: رها شدن خنده و جستن او شاعر را

۵- قلمرو ادبی: درهای زندگی: استعاره

۶- قلمرو زبانی: تاریک ترین لحظه ها: منظور لحظه های ناامیدی است/ قلمرو ادبی: خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که

می شکفت).

۷- قلمرو ادبی: تشخیص: به روی ماه خیابان و... خندیدن

بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته^۱

خنده تو، در پاییز

در کناره دریا

موج کف آلوده اش را

باید بفرازد^۲

و در بهاران^۳، عشق من،

خنده ات را می خواهم

چون گلی که در انتظارش بودم،^۴

گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند.^۵

بخند بر شب^۶

بر روز، بر ماه،

بخند بر پیچایی خیابان های جزیره،

اما آنگاه که چشم می گشایم و می بندم،

آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند،

نان را، هوا را،

روشنی را، بهار را،^۷

۱ - قلمرو زبانی : آخته : از غلاف درآمده، برهنه / قلمرو ادبی : تشبیه : خنده : مشبه، شمشیری : مشبه به، آخته : وجه شبهه قلمرو فکری : در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.

۲ - قلمرو ادبی : خنده تو در پاییز/ در کناره دریا/ موج کف آلوده اش را/ باید بفرازد : تشبیه (خنده به دریا تشبیه شده است. وجه شبهه : موج کف آلوده اش را باید بفرازد). مرجع ضمیر «ش»، «دریا» است. البته به لحاظ معنایی، موج کف آلوده چون وجه شبهه است و وجه مشترک خنده و دریا، اگر بگوییم «ش» به هر دوی آنها برمی گردد، بی ربط نیست. (در هر دو صورت در معنی خلی وارد نمی شود).

قلمرو فکری : خنده تو مانند دریا باید مواج و توفانی باشد. (به جنبش و قدرت خنده در زندگی اشاره دارد).

۳ - قلمرو زبانی : «ان» در بهاران نشانه زمان

۴ - قلمرو ادبی : تشبیه : خنده مانند گلی است.

۵ - قلمرو فکری : گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می خواند : گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور. شاعر خود در بی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی آمیزد تا بگوید من و کشورم در بی یک مطلوبیم. / معنی : و در بهاران... بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ (دو نوار آبی و سرخ) نقش بسته است. (وجود من با کشورم معنا می یابد).

۶ - قلمرو ادبی : تشخیص : خندیدن به روی شب، ماه و خیابان

۷ - قلمرو ادبی : تضاد : می روند و باز می آیند، می گشایم و می بندم

قلمرو فکری : نان، هوا، روشن، بهار : عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می دهد تا بگوید که حیات بی خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گویانکه بی آنها می توان زیست اما بی عشق نمی توان.

از من بگیر
اما خنده‌ات را هرگز
تا چشم از دنیا نبندم.^۱
پابلو نرودا

ابیات فرامتنی که با متن درس ارتباط معنایی دارند :

تو مست مست سرخوشی من مست بی‌سرخوشم تو عاشق خندان لبی من بی‌دهان خندیده‌ام مولوی
دل از گشایش لب‌ها چو پسته نگشاید خوش است از ته دل غنچه وار خندیدن صائب
گلشن حسن از بهار عشق خرم می‌شود اشک بلبل رنگ چون گرداند شبنم می‌شود صائب
خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست هلالی
گفتم به عروس دهر کاین تو چیست گفتا دل خرم تو کاین منست خیام

آگاهی‌های فرامتنی

خنده، عصارهٔ حیات است، حیات در رستگاری. شاعر این مؤلفه را هستهٔ شعر خود قرار داده و همهٔ لذت‌های زندگی و آمال و آرزوهای شاعرانه‌اش را در قالب آن ریخته است. دیگر نیازی به شمشیر و جنگ نیست. وقتی می‌توان با خنده (عشق و محبت به هم‌نوع) بر دشمنی‌ها غلبه کرد و پیش رفت دیگر چه نیازی به جنگ است؟ درحقیقت، خنده آن فرج و موعودی است که شاعر انتظار آن را می‌کشد و امیدوار است با ظهور آن، حیات رستگاری آغاز شود.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزهٔ قلمرو زبانی : نشانهٔ «ان»

در زبان فارسی دو نشانهٔ جمع وجود دارد : «ها، ان» در واژه‌هایی از قبیل : سبزه‌ها، درختان، گیاهان، زمینی‌ها و...

□ نشانهٔ جمع «ها» از «ان» کاربرد بیشتری دارد و فعال‌تر است : گل‌ها، گیاه‌ها، دیوارها و...

□ نشانهٔ جمع «ان» در شعر و ثرادی کاربرد بیشتری دارد : درختان را آب دادم.

۱- قلمرو ادبی : کنایه : چشم از دنیا بستن : مردن

□ کلماتی که با «ها» و «ان» جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی کاربرد یکسانی ندارند و معمولاً شکل «ها» رایج‌تر است. جمله «درخت‌ها را آب دادم» رایج‌تر است تا «درختان را آب دادم.»

گاهی «ان» نشانه جمع نیست بلکه پسوندی است که به شکل‌های گوناگون کاربرد دارد که عبارتند از :

الف) پسوند زمان : پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان

ب) پسوند مکان : گیلان، دیلمان، باختران، خاوران

پ) پسوند شباهت : کوهان، ماهان

ت) پسوند قیدساز : شادان، خواهان، خندان

ث) پسوند نسبت : کاویان، بابکان

کنج حکمت

مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد^۱ بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران^۲ رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقتش قرار داده است^۳، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک^۴ می‌پیمایند تا به سرمنزل غایی^۵ سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست.

در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد : «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم : «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی^۶ نفس نمی‌کشد». می‌گوید : «اوه،^۷ بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری؟»

۱- قلمرو زبانی : کاربرد زمان فعل‌ها : مضارع التزامی : بگذارم، بنشینم، رسم، آیم؛ مضارع اخباری : می‌بینم، می‌پیمایند، اکتفا نمی‌کنم و می‌روم.

قلمرو ادبی : بال‌های باد : باد استعاره از پرنده‌ای که دارای بال است. زیر پا گذاشتن : کنایه از طی کردن

۲- قلمرو ادبی : دریای بی‌کران : استعاره از جهان آفرینش

۳- قلمرو زبانی : سرحد : مرز

۴- قلمرو زبانی افلاک : ج فلک، آسمان‌ها

قلمرو ادبی : دل افلاک : تشخیص

۵- قلمرو زبانی : غایی : نهایی

قلمرو فکری : از زمین بگذرم و به آسمان برسم.

۶- قلمرو زبانی : ذی‌حیات : جاندار. ذی : دارنده و صاحب

۷- قلمرو زبانی : اوه : صوت (شبه‌جمله) برای بیان شگفتی و تعجب

ای فکر دور پرواز من^۱، بال‌های عقاب آسایت^۲ را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من^۳، همین‌جا لنگرانداز^۴؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیللر^۵

۱- قلمرو ادبی: ای فکر دور پرواز من: تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

۲- قلمرو ادبی: بال‌های عقاب آسا: تشبیه. بال‌های فکر در دور پروازی به عقاب تشبیه شده است.

۳- قلمرو ادبی: کشتی تندرو خیال من: اضافه تشبیهی/ کشتی: مشبه‌به، خیال: مشبه

۴- قلمرو ادبی: لنگرانداز: کنایه: بایست، توقف کن.

۵- «یوهان کریستف فریدریش شیللر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق کرد.

برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم‌سنگ و برابر می‌دانند. سروده‌های شیللر شهرت بسیار دارند.» (ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲)

درس هجدهم

نمایه درس

عنوان: عشق جاودانی

نوع و قالب ادبی: ادبیات جهان و غزل واره غنایی
درون مایه: جاودانگی عشق

قلمرو فکری

- ۱- پیام های متن
- ۲- درک درون مایه متن ها

قلمرو ادبی

- بررسی آرایه های تشخیص،
استعاره و پرسش انکاری

قلمرو زبانی

- ۱- بررسی شبکه معنایی
واژه ها
- ۲- انواع حذف

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌هایی از افکار و اندیشه جهانی از طریق مطالعه آثار ادبی (علم)
- ۲ تقویت مهارت خواندن متون مشهور ادبی با لحن مناسب (عمل)
- ۳ توانایی تطبیق مفاهیم و ارزش‌های متون ادبیات جهان با ادبیات ایران (تفکر)
- ۴ تقویت نگرش مثبت نسبت به مطالعه آثار برجسته ادبیات جهان و تأمل در مفاهیم آنها (باور)
- ۵ رعایت اخلاق پژوهشی در حوزه زندگی فردی، منطقه‌ای و جهانی (اخلاق)
- ۶ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس اعضای گروه، روش پرسش و پاسخ، روش بحث گروهی، روش کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب غزل‌واره‌های شکسپیر، تهیه عکس از نمونه آثار ادبی برون مرزی، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ آشنایی با شکسپیر. جی. بی. هریسن. (۱۹۷۴). ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات سروش.
- ۲ باروک و استحالة باورهای مذهبی در هملت: ویلیام شکسپیر. محسن حنیف؛ محمد حنیف. (۱۳۹۴).
- نشریه هنرهای زیبا. دوره ۲۰. شماره ۱.
- ۳ بررسی آثار شکسپیر و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی. سیدجعفر حمیدی. (۱۳۸۰). پژوهش‌نامه علوم انسانی شماره ۳۱.
- ۴ بررسی تطبیقی آرای مارکس و شکسپیر. نصرالله امامی و محمدرضا کمالی. (۱۳۹۰). فصلنامه حکمت و فلسفه. دوره ۷. شماره ۲۸.
- ۵ بررسی ترجمه استعاره در غزل‌های شکسپیر. سمیرا نکویان. (پایان‌نامه). (۱۳۹۰). دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. دانشکده زبان‌های خارجی.
- ۶ بررسی تطبیقی مادیح سعدی و ویلیام شکسپیر. اسماعیل شفق؛ طیبه میرزایی. (۱۳۹۳). پژوهش‌نامه ادب غنایی دوره ۱۲. شماره ۲۳.

- ۷ بررسی تطبیقی الگوهای پارادوکسیکال در غزل‌های شکسپیر و حافظ. زهره تائبی نقندری؛ بابک بهرامیان. دومین همایش رویکردهای میان‌رشته‌ای به آموزش زبان، ادبیات و مطالعات ترجمه.
- ۸ رومئو و ژولیت. ویلیام شکسپیر. (۱۳۸۲). ترجمه علاءالدین بازارگاری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹ زندگی‌نامه ویلیام شکسپیر. پیترو لویی پیترو. (۱۹۷۰). ترجمه وحید ایرانی. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰ سنت‌های شعر عاشقانه در غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. رسول شیرینی. نشریه علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات.
- ۱۱ سه غزل از شکسپیر. مترجم مریم قانع. (۱۳۹۱). ماهنامه فرهنگی و هنری بخارا. سال چهاردهم. شماره ۸۶.
- ۱۲ غزل به غزل: برگردان منظوم و سپید غزل‌های ویلیام شکسپیر. مترجمان: کاظم مسکنی؛ نعمت‌الله شמוש. (۱۳۹۴). آزند.
- ۱۳ غزل‌واره‌ها. ویلیام شکسپیر. (۱۳۹۶). ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده. تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۴ مقایسه عشق در غزل‌های سعدی و شکسپیر. اسماعیل شفق؛ نوشین بهرامی پور. (۱۳۸۹). نشریه پژوهشنامه ادب غنایی. دوره ۸. شماره ۱۴.
- ۱۵ مقایسه خسرو و شیرین با رومئو و ژولیت. لیلا جوادپور. (۱۳۸۹). مجله ادبی هیجستان.
- ۱۶ موازنه ادبی مضمون عشق، و اعتبار آن در غزلیات سعدی و سونت‌های شکسپیر. زهرا صابری نیا. (۱۳۹۴). کنفرانس بین‌المللی ادبیات و پژوهش‌های تطبیقی.
- ۱۷ نقد و بررسی کتاب دو شاهکار ادبیات جهان: رومئو و ژولیت ویلیام شکسپیر و لیلی و مجنون نظامی گنجوی. اثر علی اصغر حکمت. (۱۳۹۴). فصلنامه فرهنگی پیمان. شماره ۷۲. سال نوزدهم.

تحلیل متن درس

عشق جاودانی

آیا چیزی در مخیله^۱ آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،
اما جان صادق^۲ من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟^۳
چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن،^۴

۱- قلمرو زبانی: مُخَيِّلَه: مرکز خیال، قوه‌ای که موجب تخیل شود.

۲- جان صادق: منظور وجود لریز از عشق راستین است.

۳- قلمرو ادبی: پرسش انکاری است.

قلمرو فکری: هرآنچه در قوه خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق تو (ای عشق) گفته‌ام.

۴- قلمرو فکری: ارتباط معنایی با: یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب/ کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است حافظ

که بتواند عشق مرا یا سجایای^۱ ارزشمند تو را بازگو کند؟
هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم،
و آنچه را قدیمی^۲ است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»^۳
درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.
این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند،^۴
و نه توجّهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد،^۵
و نه اهمّیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،
بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه^۶ شعر خود می‌گرداند،^۶
و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،
همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده‌شانش بدهند.^۷
غزل‌واره‌ها، شکسپیر

آگاهی‌های فرامتنی

غزل‌واره شکسپیر

ویلیام شکسپیر بزرگترین شاعر درام‌نویس انگلستان بود و نامش با درام و نمایشنامه‌نویسی اوج گرفت. مضامین نمایشنامه‌های او تراژدی، کمدی و تاریخی است. برخی از آثار مهم او در این زمینه

- ۱- قلمرو زبانی: سجایا: ج سجنه، طبایع، خلق‌ها، خوی‌ها
 - ۲- قلمرو زبانی: قدیم: در اینجا معنی اصطلاحی آن در فلسفه مورد نظر است: «موجودی که مسبوق به زمان نباشد...» (فرهنگ فارسی، معین)/ عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازل و ابدی است.
 - ۳- قلمرو فکری: با گفتن این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو»، من، عشق را از قدیم بودن خارج می‌کنم. (عشق را در قالب «تو» و «من» می‌آورم و من و تو قدیم نیستیم).
 - ۴- قلمرو فکری: ارتباط معنایی:
- | | |
|--------------------------|-------------------------------------|
| عشق‌ها با زندگانی می‌کنم | من به پیری هم جوانی می‌کنم |
| تا نفس دارم جوانی می‌کنم | دم غنیمت دانم ای پیری برو |
| مهدی سهیلی | با جوانی سرخوشت این پیری تدبیر را |
| سعدی | جهل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را |
- ۵- قلمرو زبانی و ادبی: گرد و غبار: در اینجا و در ادبیات ما اغلب مجاز از سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است، چنانچه صائب گوید:

بر جهره ^۸ من آنچه سفیدی کند نه موست	گردی است مانده بر رخ از رهگذار عمر
--	------------------------------------
 - ۶- قلمرو زبانی: صحیفه: دفتر یا کتاب شعر
 - قلمرو فکری: عشق بن‌مایه شعر و هستی است.
 - ۷- قلمرو ادبی: دست زمان: استعاره مکتبه
 - قلمرو فکری: اگرچه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می‌دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی.

عبارتند از : هملت، مکبث، اتللو و شاه‌لیر.

او در کنار اشعار غنایی خود، سروده‌های کوتاهی دارد که به «غزل‌واره» معروف است. مجموعه سروده‌های کوتاه او حدود ۱۵۴ غزل‌واره است که زمان، عشق، زیبایی عمده‌ترین مضامین آنها را تشکیل می‌دهند. برخی از غزل‌واره‌های شکسپیر در داشتن مضامین مشترک با غزلیات سعدی و حافظ می‌تواند قابل مقایسه باشد. غزل‌واره‌های شکسپیر به مضامین ملموس و واقعی «این جهانی» می‌پردازد و با زبانی پرابهام و گاه طنزآمیز، احساسات و اندیشه‌هایی ژرف را دربارهٔ پدیده‌های ملموس این جهانی بیان می‌کند اما غزل‌های کلاسیک ایرانی بینشی عرفانی از هستی به دست خواننده می‌دهد.

غزل‌واره، معادل انگلیسی واژه (sonnet) است. شعر کوتاهی که از ۱۴ مصراع تشکیل شده است. شاعر در غزل‌واره، معمولاً در هشت مصرع اول که (octave) نام دارد، موضوع اصلی خود را مطرح می‌کند و بعد از ارائهٔ نظر خود در بارهٔ جنبه‌های مختلف آن به نتیجه‌گیری می‌پردازد. گاه این نتیجه‌گیری در دو مصراع آخر نشان داده می‌شود. غزل‌واره‌ها مشخصات خاص خود را دارند.

غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر با درون‌مایه‌هایی چون احساسات فردی، عشق، ستایش معشوق و اخلاقیات معروف است. غزل‌واره‌های شکسپیر با طرح قافیهٔ مخصوص مناسب زبان انگلیسی به صورت دسته‌های شش یا هشت مصرعی تقسیم‌بندی می‌شوند. عشق مطرح در غزل‌واره‌های شکسپیر از جنس یونانی و افلاطونی است. او معتقد است عشق تعالی بخش و هدایتگر عاشق سرگردان این دنیایی است. بسیاری از منتقدان غزل‌واره‌های شکسپیر معتقدند که او این غزل را تحت‌تأثیر آخرین غزل‌وارهٔ منظومهٔ استروفل و استلای سیدنی سروده است. عشق مضمون اصلی این غزل‌واره است که ابدی و فناپذیر توصیف شده است.

شکسپیر در این شعر به این نتیجه می‌رسد که عشق مداوم تکرار می‌گردد و با این تکرار هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. در این معنا، عشق به‌رغم جراحاتی که پیری و گذشت زمان بر چهرهٔ معشوق وارد می‌آورد، همواره تروتازه است؛ چراکه با گذشت زمان، عشق ازلی و ابدی که در وجود عاشق و معشوق جا گرفته است، هیچ تغییری نمی‌کند و شاعر می‌خواهد عشق را در همان جایی که نخستین بار آن را دیده بود در وجود معشوق بازآفرینی کند. (نک : ۱- غزل‌واره‌ها، ویلیام شکسپیر. ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده ۲- سنت‌های شعر عاشقانه در غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. رسول شیری)

آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم.^۱ علی‌الخصوص که معلم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم.^۲ هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه^۳ مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

وقتی از پیش خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی^۴ را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال‌انگیز (ی) که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من — بی‌آنکه در آنجا توقفی کنم — با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟»^۵ آنگاه سر خویش گرفتم^۶ و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغله آنها به کوی و برزن^۷ می‌رفت... بانگ و همهمه^۸ شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی‌آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد. بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم^۹ آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان چوب رعب‌انگیز^{۱۰} که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بگشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق

۱- قلمرو زبانی : بیم : ترس/ عتاب : سرزنش (ارزش‌املائی دارد)/ بند اول، متن مناسبی برای تمرین زمان افعال است : دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود : ماضی بعید/ خواهد پرسید : آینده/ گذشت، بود، گرفتم، داشتند و... ماضی ساده/ بگذارم، پیش بگیرم : مضارع التزامی/ مشغول می‌داشت :

ماضی استمراری

قلمرو ادبی : مدرسه : مجازاً زمان مدرسه

۲- قلمرو زبانی : درس و بحث مدرسه را بگذارم : درس و بحث مدرسه را رها کنم./ راه صحرا در پیش گرفتن : به دشت و صحرا رفتن

۳- قلمرو زبانی : بیشه : جنگل، نیزار/ وسوسه : اندیشه بد

۴- قلمرو زبانی : اعلان : آگهی

۵- قلمرو ادبی : برای کسی خواب دیدن : کنایه از نقشه شومی برای کسی کشیدن

۶- قلمرو زبانی : راه مدرسه در پیش [گرفتم] بخشی از فعل به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی : سر خویش گرفتن : کنایه از دنبال کار خویش رفتن

۷- قلمرو زبانی : غلغله : بانگ، فریاد، شور، هیاهو/ کوی و برزن : رابطه معنایی مترادف

۸- قلمرو زبانی : بانگ و همهمه : رابطه معنایی مترادف

۹- قلمرو ادبی : چشم داشتن : کنایه از انتظار و توقع داشتن

۱۰- قلمرو زبانی : رعب‌انگیز : ترسناک، هراس‌آور

شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم اما دل به دریا زدم^۱ و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلّم، بی‌آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: «^۲ (زود سر جایت بنشین؛ نزدیک بود درس را بی حضور تو شروع کنیم.»

از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطرم تسکین یافت،^۳ تازه متوجه شدم که معلّم با لباس ژنده^۴ معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرس به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را آتپت و شکوهی^۵ که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود... جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل مرده^۶ به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر^۷ به حروف و خطوط آن می‌نگریست. هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلّم را دیدم که بر کرسی^۸ خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت^۹ که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند^{۱۰} که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها تدریس نشود. معلّم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبانی ملی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید...» آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چه قدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم.^{۱۱} کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از

۱- قلمرو ادبی: دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کاری را پیدا کردن، ترسیدن و شجاعت به خرج دادن

۲- قلمرو ادبی: با لطف و نرمی گفتن: حس‌آمیزی/از سر مهر نظری بر کسی انداختن: کنایه از مهربانانه به کسی نگاه کردن

۳- قلمرو زبانی: فرونشست: فعل پیشوندی: [ترس] از بین رفت، آرام گرفت.

قلمرو فکری: خاطرم تسکین یافت: فکرم آرامش یافت.

۴- قلمرو زبانی: ژنده: کهنه، فرسوده، قدیمی

۵- قلمرو زبانی: آتپت و شکوه: رابطه معنایی ترادف

۶- قلمرو زبانی: افسرده و دل مرده: رابطه معنایی ترادف

۷- قلمرو زبانی: ستبر: کلفت

۸- قلمرو زبانی: کرسی: صندلی؛ با حفظ معنای گذشته معنای جدید نیز پذیرفته است. رشته تخصصی دانشگاهی: کرسی ادبیات دانشگاه تهران

۹- قلمرو ادبی: صدای گرم اما سخت: حس‌آمیزی/ صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا

۱۰- قلمرو فکری: دشمنان حکم کرده‌اند: آلمانی‌ها فرمان داده‌اند.

۱۱- قلمرو ادبی و فکری: «ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده» با عبارت کتابی «عمر به بازیچه به سر برده بودم» رابطه معنایی دارد.

آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد.^۱ دربارهٔ معلّم نیز همین‌گونه می‌اندیشیدم. اندیشهٔ آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد.^۲ ...

در این اندیشه‌ها مستغرق^۳ بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم^۴ اما در همان لحظهٔ اول درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم. در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی^۵ می‌گفت:

فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت متنبه^۶ شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. ... با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همهٔ ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟^۷ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟^۸

آن‌گاه معلّم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های^۹ عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور^{۱۰} بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.^{۱۱} آن‌گاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجّب کردم که با چه آسانی آن روز درس را

۱- قلمرو ادبی: ملال انگیز: اندوهبار

قلمرو ادبی: کتاب‌ها... در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه

۲- قلمرو ادبی: صفحهٔ ضمیر: اضافهٔ تشبیهی/ خاطرات تلخ: حس‌آمیزی/ از صفحهٔ ضمیرم محو شد: کنایه از اینکه فراموش کردم.

۳- قلمرو زبانی: در این اندیشه مستغرق بودم: غرق فکر بودم.

۴- قلمرو ادبی: بیان روشن: حس‌آمیزی

قلمرو زبانی: از بر خواندن: از حفظ خواندن

۵- قلمرو ادبی: نرم گفتن: حس‌آمیزی

۶- قلمرو زبانی: به قدر کفایت متنبه شده‌ای: به اندازهٔ کافی آگاه و هوشیار شده‌ای.

۷- قلمرو زبانی: اهتمام: تلاش ورزیدن در کاری/ قلمرو ادبی: من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم: پرسش تأکیدی

۸- قلمرو زبانی: رخصت: اجازه/ قلمرو ادبی: شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید: پرسش تأکیدی

۹- قلمرو ادبی: شیرین‌ترین زبان: حس‌آمیزی

۱۰- قلمرو زبانی: مغلوب و مقهور: رابطهٔ معنایی ترادف

۱۱- قلمرو ادبی: تشبیه: حفظ زبان ملی مانند در دست داشتن کلید زندان خود است.

می‌فهمیدم... گفتی که این مرد نازنین می‌خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همه معلومات خود را در مغز ما فرو کند.^۱

چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت^۲ رسید. معلم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشه میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشه اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز^۳ درآورده باشند، نمی‌توان مجسم کرد که چه‌طور همه شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی^۴ فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کیوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترنم^۵ آنها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

گاه گاه که نظر از روی صفحه مشق خود برمی‌گرفتم^۶ معلم را می‌دیدم که بی‌حرکت بر جای خویش ایستاده است و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد^۷... نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس^۸ کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جانکاه^۹ و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید...

در آخر اتاق، یکی از مردان معمر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک سستبر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم.^{۱۰} دریفا!^{۱۱} خاطره این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند. در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین^{۱۲} باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم

۱- قلمرو ادبی: معلومات خود را در مغز ما فرو کند: کنایه از آموختن همه علم موجود

۲- قلمرو زبانی: تحریر و کتابت: رابطه معنایی مترادف

۳- قلمرو زبانی: درفش: پرچم، بیرق، علم/ اهتزاز: به حرکت و جنبش درآوردن

۴- قلمرو زبانی: سکوت و خموشی: رابطه معنایی مترادف

۵- قلمرو زبانی: ترنم: آواز خوش، زیر لب آواز خواندن

۶- قلمرو ادبی: نظر از چیزی برگرفتن: کنایه از نگاه نکردن

۷- قلمرو ادبی: با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد: تناقض یا پارادوکس

۸- قلمرو زبانی: غرس کردن: کاشتن، کاشتن درخت و نهال/ باغ و نهال: درخت: رابطه معنایی تضمتن

۹- قلمرو زبانی: چه: صفت تعجبی/ جانکاه: صفت فاعلی مرخم

۱۰- قلمرو ادبی: گریه و خنده در اینجا تضاد دارد نه تناقض. در عین خنده گریستن امری است ممکن و ملموس.

۱۱- قلمرو زبانی: دریفا: شبه‌جمله

۱۲- قلمرو زبانی: مشق و تمرین: رابطه معنایی مترادف

چنان پرمهابت^۱ و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت :

«دوستان، فرزندان، من ... من ...» اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست.^۲ نتوانست سخن خود را تماشا کند. سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خطی جلی^۳ نوشت : «زنده باد میهن!» ...

قصه‌های دوشنبه، آلفونس دوده

آگاهی‌های فرامتنی

آلفونس دوده (Alphonse Daudet) از نویسندگان نامدار فرانسه، به سال ۱۸۴۰ زاده شد و به سال ۱۸۹۷ درگذشت. از کتاب‌های وی که به فارسی برگردانده شده است، «نامه‌های آسیاب من» و «قصه‌های دوشنبه» را می‌توان نام برد. داستان زیر از کتاب «قصه‌های دوشنبه» ترجمه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب انتخاب شده است. نویسنده در این داستان، احساسات میهن‌دوستانه را به شکلی زیبا از زبان کودکی دبستانی بیان کرده است.

تحلیل درون متنی

این متن آموزه‌ها و نکات دقیقی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود :

□ هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌کرد.

در بحث آموزش، اغلب، فراموش می‌کنیم که کتاب و کلاس بخشی از دانش‌ها و مهارت‌ها را در خود دارند و می‌توانند به دانش‌آموزان انتقال دهند. در بیشتر موارد، به قول سهراب :

«باید کتاب را بست/ باید بلند شد/ در امتداد وقت قدم زد/ گل را نگاه کرد/ ابهام را شنید...»

(سپهری، ۱۳۷۴ : ۴۲۸)

□ زبان ملی : دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد.

□ وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تاوقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.

□ میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی.

□ تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس دستور را می‌فهمیدم. هرچه می‌گفت به نظرم آسان می‌نمود.

۱- قلمرو زبانی : پرمهابت : با هیبت، با شکوه، با بهت

۲- قلمرو ادبی : صدا در گلویش شکست : کنایه از اینکه بغض کرد.

۳- قلمرو ادبی : جلی : ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

نیایش

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز^۱
 هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست^۲
 کرامت کن درونی دردپرورد دلی در وی درون درد و برون درد^۳
 به سوزی ده کلام را روایی کزان گرمی کند آتش گدایی^۴
 ۵ دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده^۵
 ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی^۶
 اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز^۷

۱- قلمرو زبانی : الهی : منادا/ ده : بده، فعل امر/ آتش‌افروز : صفت فاعلی مرخم/ فعل [باشد] از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
 قلمرو ادبی : آتش : استعاره از عشق/ سینه : مجاز از وجود
 قلمرو فکری : الهی! به من وجودی شعله‌ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق تو باشد. مفهوم : خدایا مرا عاشق کن.

۲- قلمرو زبانی : «را» : رای اختصاص/ نیست اول : فعل خاص در معنی «وجود ندارد» است.
 قلمرو ادبی : افسرده : ایهام تضاد دارد : ۱- افسرده و بی حال ۲- پخزده و متجمد (با توجه به «سوز») / آب و گل : مجاز از وجود دل/ واج‌آرایی صامت «س»/ دل و گل : جناس ناهمسان اختلافی
 قلمرو فکری : (این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل می‌کند). هر دلی که سوزوگداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به‌ظاهر دل است و درحقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیات‌بخش است). ارتباط معنایی با :

هرکس که نیست زنده به عشق تو مرده به	خود مرده پیش زنده‌دلان از افسرده به	صائب
دل به عشق است زنده در تن مرد	مرده باشد دلی که عاشق نیست	سنایی
هرکه با صورت و بالای تواش انسی نیست	حیوانیست که بالایش به انسان ماند	سعدی

۳- قلمرو زبانی : دردپرورد : صفت مفعولی مرخم/ کرامت کن : ببخش.
 قلمرو ادبی : درون و برون : تضاد و مجاز از همه و سراسر/ دردپرورد : پرورده و به‌وجودآمده از درد/ درد : تکرار/ واج‌آرایی صامت «د»/ دل : مجازاً وجود

قلمرو فکری : (این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد). درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادت‌ر کند و مرا عاشق‌تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.

۴- قلمرو زبانی : روایی : روق، شایستگی/ مصراع دوم : اغراق/ مراعات‌نظیر : آتش، سوز و گرمی/ گدایی کند : فعل مضارع التزامی
 قلمرو فکری : آن‌چنان سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.

۵- قلمرو زبانی : دلم را : «را» نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبین دلم نه). داغ نهادن : نشان کردن. بنده‌ها و برده‌ها را داغ می‌نهادند تا با آن نشان شناخته شوند. / جبین : پیشانی

قلمرو ادبی : جبین دل : تشخیص و استعاره/ مصراع اول : کنایه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.

بیان آتشین : حس‌آمیزی و کنایه از سخن گرم و گیرا و جذاب/ ده و نه : جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری : مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوزوگداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش.

۶- قلمرو فکری : اگر اندیشه انسان به خدا نیبوند، راه به جایی نمی‌برد. نظامی می‌گوید :

از ظلمت خود رهایی‌ام ده با نور خود آشنای‌ام ده

۷- قلمرو فکری : اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی‌تواند به راه‌هایی از حکمت آفرینش بی

به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ^۱
 فرهاد و شیرین، وحشی بافقی^۲

۱- قلمرو زبانی : به : معنی حرف اضافه «در» می‌دهد. / می‌باید : لازم است.

قلمرو ادبی : راه پیچ‌درپیچ : کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری : بازگردانی : به راه این امید پیچ‌درپیچ برای من لطف تو می‌باید و دیگر هیچ [تنی‌باید]. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.

۲- دربارهٔ وحشی بافقی در تحمیدیهٔ فارسی^۲ از کتاب راهنمای معلّم فارسی^۲ سخن به میان آمده است. از ویژگی‌های منظومهٔ فرهاد و شیرین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- سادگی و روانی شعر

۲- صمیمیت زبان شعر

۳- سوزوگداز عاطفی و دلنشین بودن شعر

- ۱ اخوان مهدی. (م. امید) گزینۀ اشعار. (۱۳۶۹) تهران. مروارید.
- ۲ استعلامی، محمد. درس حافظ (نقد و شرح غزل‌های خواجه شمس الدین محمد). (۱۳۸۳). ۲ جلد. چ دوم: تهران: سخن.
- ۳ اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. (۱۳۷۰). به کوشش منوچهر مظفریان. چ هشتم. تهران: علمی.
- ۴ امیرخانی، رضا. ارمیا (ادبیات امروز). (۱۳۹۵). چاپ ۲۶. تهران: افق.
- ۵ باستانی پاریزی، محمد. از پاریز تا پاریس. (۱۳۹۴). چاپ یازدهم. تهران: نشر علم.
- ۶ برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۴۲) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چ دوم. تهران: ابن‌سینا.
- ۷ بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷) دیوان ملک الشعراء بهار. بر اساس نسخه ۱۳۴۴. تهران: انتشارات نگاه.
- ۸ بهمن بیگی، محمد. بخارای من ایل من. (۱۳۸۹). شیراز. چاپ اول. نوید شیراز.
- ۹ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. (۱۳۸۵). دوره سه جلدی. به کوشش خلیل خطیبرهبر. چاپ دهم. تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۰ حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ (آیینۀ جام). تصحیح محمد قزوینی. چ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۱ دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا. (۱۳۷۷). تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۲ زرین‌کوب، غلامحسین. (۱۳۸۴). تاریخ مردم ایران (۱). چ نهم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳ زمانی، کریم. (۱۳۵۸). شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر اول. چ نهم. تهران: اطلاعات.
- ۱۴ سپهری، سهراب. (۱۳۷۴). هشت کتاب. چ سیزدهم. تهران: طهوری.
- ۱۵ سعدی شیرازی، مصلح الدین عبدالله. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۱۶ _____ (۱۳۴۴). گلستان سعدی. شرح محمد خزائی. تهران: علمی.
- ۱۷ _____ (۱۳۷۰). گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیبرهبر. چ ششم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۱۸ _____ (۱۳۸۶). کلیات سعدی. از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود. به اهتمام محمدعلی فروغی. چ چهاردهم. تهران: امیرکبیر.

۱۹. _____ . (۱۳۷۴). دیوان غزلیات استاد سخن سعدی. خلیل خطیب‌رهبر. چ هشتم.

تهران: مهتاب.

۲۰. سلمانی لطف‌آبادی، عیسی. روایت‌سازان سنگر. (۱۳۸۸). تهران: نشر قلمرو فرهنگ.

۲۱. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس

رضوی. چ هفتم. تهران: سنایی.

۲۲. شجاعی، سید مهدی. (۱۳۸۳). سائنات‌ماریا (مجموعه داستان). چاپ پنجم. تهران: انتشارات کتاب

نیستان.

۲۳. شریعتی، علی. (۱۳۷۱). هبوط در کویر. چ پنجم. تهران: چاپخش.

۲۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). در اقلیم روشنائی. چ دوم. تهران: آگاه.

۲۵. شکسپیر. ویلیام. غزل‌واره‌ها. (۱۳۹۶). ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده. تهران: انتشارات نیلوفر.

۲۶. طباطبایی، محمد حسین. ترجمه تفسیر المیزان. ج ۱. مترجم: سیدمحمد باقر موسوی همدانی. قم:

مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

۲۷. ظهیری سمرقندی. محمد بن علی بن محمد. (۱۹۴۸). سندبادنامه. به اهتمام و تصحیح و حواشی

احمد آتش. تهران: نقطه.

۲۸. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۰۳). دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی. برلین.

۲۹. عربلو، احمد. قصه شیرین و فرهاد. (۱۳۹۶). تهران: انتشارات مدرسه.

۳۰. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۵). تذکرة الأولیاء. از روی نسخه نیکلسون. چ پنجم.

تهران: بهزاد.

۳۱. _____ . (۱۳۲۲هـ.ق). تذکرة الأولیاء. به سعی و اهتمام رینولد الن نیکلسون. لیدن

هلند.

۳۲. _____ . (۱۳۷۴). منطق‌الطیر. به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین. چ یازدهم.

تهران: علمی و فرهنگی.

۳۳. _____ . منطق‌الطیر. (۱۳۸۹). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

۳۴. عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۷۳). تمهیدات. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق

عفیف عسّیران. چ چهارم. تهران: منوچهری.

۳۵. غزنوی، احمد بن محمد. تراجم‌الاعاجم. (۱۳۸۹). به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری.

چ دوم. تهران: اطلاعات.

۳۶. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. (۱۳۸۰). بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو. چ دوم. تهران:

ققنوس.

۳۷. _____ .. شاهنامه داستان‌های نامور نامه باستان. (۱۳۸۵). به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. ج چهارم. تهران: نشر قطره.
۳۸. _____ .. شاهنامه. (۱۳۶۹). ج هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۹. فروزانفر، بدیع الزمان. شرح مثنوی شریف. (۱۳۸۰). چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۰. کزازی، میرجلال الدین. نامه باستان. (۱۳۹۰). جلد سوم (داستان سیاوش). ج ششم. تهران: سمت.
۴۱. _____ .. ترجمه رساله قشیریه. (۱۳۷۴). تهران: علمی و فرهنگی.
۴۲. گروه مؤلفان. (۹۳-۸۵). کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
۴۳. معین، محمد. فرهنگ فارسی. (۱۳۷۵). ج نهم. تهران: امیرکبیر.
۴۴. معتمد دزفولی، فرامرز. (۱۳۸۷). کویر؛ تجربه مدرنیته ایرانی (بازخوانی و تفسیر کویر شریعتی). چاپ اول. تهران: قلم.
۴۵. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. کلیات شمس تبریزی. (۱۳۸۴). ج هجدهم. تهران: امیرکبیر.
۴۶. _____ .. مثنوی معنوی. (۱۳۷۱). مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون. ج دوم، تهران: نگاه و نشر علم.
۴۷. _____ .. مثنوی معنوی. (۱۳۸۲). به اهتمام توفیق سبحانی. چاپ سوم. روزنه.
۴۸. _____ .. فیه ما فیه. تصحیح و حواشی بدیع ازمان فروزانفر چاپ چهارم تهران امیر کبیر.
۴۹. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران. تهران: اشاره.
۵۰. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۷). سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۵۱. نرودا، پابلو. شعرهای عاشقانه. (هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه). (۱۳۹۴). ترجمه احمد پوری و با ویراستاری کاظم فرهادی. تهران: چشمه
۵۲. نصرالله منشی، ابوالمعالی. کلیله و دمنه. (۱۳۸۳). تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چ بیست و ششم. تهران: امیرکبیر.
۵۳. نظامی گنجوی. خمسه نظامی. بر اساس نسخه سعدلو و مقابله با نسخه آکادمی شوروی با تصحیح وحید دستگردی، تصحیح سامیه بصیر مژدهی. بازنگریسته بهاءالدین خرمشاهی. (۱۳۸۳). تهران: انتشارات دوستان.
۵۴. وحشی بافقی، کمال الدین. دیوان وحشی بافقی. (۱۳۹۲). با مقدمه سعید نفیسی. تهران: ثالث.

- ۱ افراسیاب پور، علی اکبر. عرفان سهروردی و زیبایی پرستی. (۱۳۸۷). فصلنامه تخصصی عرفان. سال چهارم. شماره ۱۶.
- ۲ ایروانی، محمدرضا. نگاهی به خاطره نویسی و مقایسه آن با زندگی نامه و سفرنامه. (۱۳۸۶). مجله زبان و ادبیات فارسی. سال ۳. شماره ۸.
- ۳ حسن زاده کریم آباد، داود. مراتب قرب در عرفان اسلامی. (۱۳۹۱). سال اول. ش ۴. ۳.
- ۴ جوکار نجف. عملکرد محتسب و بازتاب آن در برخی از متون ادب فارسی. (۱۳۸۷). پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۷.
- ۵ سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۶). داستان نویسی معاصر مکتب ها و نسل هایش. آدینه. شماره ۱۲۱-۱۲۲.
- ۶ _____ (۱۳۵۸). گزارشی از داستان نویسی یک ساله انقلاب، اندیشه آزاد. دوره جدید. سال اول، شماره یک.
- ۷ شکیبی ممتاز، نسرين. جایگاه سیلوش در اساطیر. (۱۳۸۹). متن شناسی ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۱.
- ۸ شیر، رسول. سنت های شعر عاشقانه در غزل واره های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. نشریه علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و زبان های خارجی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

